

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فهرست

- ۳ محمدمتقی راشد محصل داده‌های گویشی و ضرورت گردآوری آنها
- ۵ عباس آذرانداز درآمدی بر زیبایی‌شناسی یشت‌ها
- ۲۷ فرزانه گشتاسب واژه‌های پازند در فرهنگ اویم
- ۵۱ مجید طامه بررسی وام‌واژه‌ها در زبان ختنی
- ۷۵ ابوالفضل خطیبی دعای «آفرین بزرگان» در بیتی از داستان سیاوخش
- ۸۱ مهشید میرفخرایی، فهیمه شکبیا صفت الزامی در زبان‌های ایرانی
- ۹۹ محمدمهدی اسماعیلی زمان آینده در گویش‌های ایبانه‌ای و طره‌ای
- ۱۱۹ اسفندیار طاهری نگاهی نو به جایگاه خوری در میان گویش‌های ایرانی
- ۱۴۵ سیما عوض‌پور، محمود بی‌جن‌خان، تبیین وجود واژه /o/ در گویش کتولی
- ۱۶۵ علی ذبیحی بررسی فرایند «تکرار» در مازندرانی
- ۱۸۳ عبدالغفور جهاندیده واژه‌های ویژه صید و صیادی و انواع ماهیان در گویش بلوچی نواحی ساحلی مکران
- ۲۰۹ فرخ حاجبانی واژه‌ها ویژه ماهی و ماهیگیری، مروارید و آبزبان در گویش بومیان جزیره کیش
- ۲۳۵ محمدمامین صراحی، زهرا غبوری واژه‌های ویژه صید و صیادی در گویش گیلکی انزلی
- ۲۴۵ مجتبی میرمیران واژه‌های ویژه ماهی و ماهیگیری در گویش گیلکی رودسر
- ۲۵۵ یلدا شکوهی فرهنگ توصیفی دستور تاریخی
- ۲۶۷ گویش‌های ایرانی (سیوندی، یزدی، سویی): نصاب واژگان گویش‌های شهرها و روستاهای استان سمنان؛ فرهنگ امثال، کنایات و اصطلاحات در گویش ابوزیدآبادی؛ گویش قهرودی (پژوهشی زبان‌شناختی)؛ کفلا یا؛ گنجینه گویش‌های ایرانی (استان کرمانشاه)؛ قانون زردشتی برای راندن

سرمقاله

مقاله

داوه‌های گویشی

نقد و بررسی

مآزه‌های نشر

دیوها: ونادیداد ۱۰-۱۵؛ رشن‌یشت: سرودی اوستایی دربارهٔ عدالت؛
سی‌روزه در دین زردشتی؛ واژه‌نامه: سغدی مسیحی، سریانی و انگلیسی.

281	سیفال‌الدین نجم‌آبادی (۱۳۰۱-۱۳۹۵)
283	دومین دورهٔ دوسالانهٔ آموزش زبان فارسی باستان
284	تماس و تغییر زبانی در آسیای غربی
286	پنجمین نشست بررسی پیکرهٔ متون اوستایی در دانشگاه آزاد برلین
287	سومین همایش دوسالانهٔ مطالعات ایرانی
289	اولین همایش زبان‌شناسی ایرانی در دانشگاه استونی بروک
290	برگزاری دوازدهمین مدرسهٔ تابستانی زبان‌شناسی ایرانی در دانشگاه لایدن

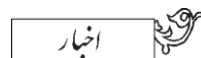


Table of Contents	1
Summary of Articles in English	3



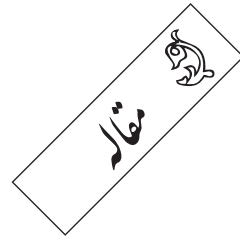
داده‌های گویشی و ضرورت گردآوری آنها

فرهنگستان زبان و ادب فارسی در راستای برآورد نیازهای خود در امر واژه‌سازی و شناخت ویژگی‌های هر یک از گویش‌های ایرانی و به‌منظور بهره‌گیری و شرکت همهٔ علاقه‌مندان به فعالیت‌های زبانی چند سال پیش فراخوانی در «وبگاه» فرهنگستان زیر نام «راهنمای گردآوری گویش‌ها» انتشار داده است. برای آنکه مطالب گردآوری‌شده یکسان و علمی باشد از پژوهندگان خواسته شده است تا برابر شیوه‌نامه‌ای که ضمیمهٔ این فراخوان است به گردآوری داده‌های گویشی مناطق مختلف بپردازند. شیوه‌نامهٔ فرهنگستان برای واژه‌های گویشی بر اساس موضوع طبقه‌بندی شده و برای آنکه کار کامل‌تر باشد و امکان تنظیم فرآیندهای آوایی، صرفی، نحوی، واژگانی و معنایی برای ادامه کار امکان داشته باشد، نمونه‌ای از مثل‌ها، داستان‌های کوتاه و جملات محاوره‌ای نیز در شیوه‌نامه گنجانیده شده است. در مبحث موضوع‌بندی داده‌ها نیز به فعالیت‌های غالب گویشوران و اختصاصات خاص هر منطقه توجه بیشتری شده و از پژوهشگر خواسته شده است تا این بخش را با دقتی بیشتر و کامل‌تر از دیگر موارد گردآوری کند و اصطلاحات رایج یا فراموش‌شده نیز ثبت و ضبط شود چه شناخت این‌گونه

اصطلاحات هم کمکی به واژه‌گزینی تخصصی است و هم مشکلات لغوی واژه‌های فارسی را حل می‌کند و شناخت تحول و تغییرات واج‌های فارسی و دسته‌بندی گویش‌های محلی و معانی دقیق آنها را آسان‌تر می‌کند.

در طول چند سال اخیر مجموعه‌ای از بین داده‌ها در گنجینه‌های گویش موجود در فرهنگستان، گردآوری شده و یا از طریق پژوهندگان مستقل، غالباً مستخرج از پایان‌نامه‌های تحصیلی، برای ویژه‌نامهٔ زبان‌ها و گویش‌های ایرانی فرستاده شده است. برای بهره‌گیری از این مواد بهتر دانست که از این پس در هر شماره از ویژه‌نامهٔ زبان‌ها و گویش‌های ایرانی حجم بیشتری به داده‌های گویشی اختصاص داده شود. داده‌های گویشی این شماره به واژه‌های صید و صیادی مناطق جنوب و شمال ایران اختصاص دارد که تاکنون نوشتهٔ مستقلی دربارهٔ آنها انتشار نیافته است. امید آنکه از این طریق دیگر داده‌های گویشی نیز تدریجاً منتشر و زمینه برای تحقیقات بعدی امکان‌پذیر شود.

محمد تقی راشد محصل



درآمدی بر زیبایی‌شناسی یشت‌ها

عباس آذرانداز (عضو هیئت علمی دانشگاه شهید باهنر کرمان)

چکیده: یشت‌ها نماینده سنت رایج شعر شفاهی جامعه دامدار و کشاورز ایران در دوره باستان است که با وجود داشتن رنگ ملی ایرانی، عناصر شعری ادبیات نیاکان هندواروپایی را نیز در خود حفظ کرده است. سرودهای ستایشی و افسانه‌ای یشت‌ها مهم‌ترین نیازهای فرهنگی جامعه کهن را با زبان شعر و به‌گونه‌ای نمادین به‌تصویر می‌کشند. سبک مدیحه‌وار در کنار بیان نمادین اعمال ایزدان و پهلوانان، دو ویژگی بنیادین و مشترک با دیگر میراث ادبی هندواروپایی در یشت‌هاست. در این مقاله ضمن نشان‌دادن جایگاه ادبی یشت‌ها در میان جریانات سنتی اشعار هم‌خانواده، هنر‌سازه‌هایی که ساختار ادبی و شعری آن را به‌وجود آورده است بررسی و معرفی می‌شود. بارزترین هنر‌سازه‌ای که در یشت‌ها دیده می‌شود، تکرار است، و دوشادوش آن صفت هنری است که معمولاً آمیختگی این دو صنعت ادبی با یکدیگر ساختار بیرونی یشت‌ها را شکل داده است. هنر‌سازه‌هایی چون تشبیه، استعاره، مجاز و کنایه، گاه آشکار و گاه پوشیده یا مضمّر، ساختار بیرونی سرودها را کمال بخشیده است. آرایه‌های ادبی و شیوه پیشرفته‌ای که در بیان تصویرهای زنده و

حماسی یشت‌ها وجود دارد نشان می‌دهد شعر در ایران باستان پیشینه نیرومند داشته است و شاعران با تجربه‌های ناب شعری آشنا بوده‌اند.
کلیدواژه‌ها: یشت‌ها، زیبایی‌شناسی، شعر، هنر سازه

۱. مقدمه

در مجموعه ادبیات باستانی ایران، هیچ اثر ادبی بهتر از یشت‌ها سراغ نداریم که بتواند هم واقعیت سنت‌های شعری کهن‌تر را بازتاب دهد، و هم مواد لازم شعری را برای سنجش با دیگر میراث‌های ادبی زبان‌های هندواروپایی فراهم کند. زمانی نیز که به پیشینه برخی ویژگی‌های ستایشی و حماسی دوره میانه (آثار زردشتی و مانوی)، حتی پس از آن مدحیه‌ها و اشعار حماسی شعر فارسی می‌پردازیم، از میان اشعار ایرانی باستان، تنها یشت‌هاست که نشانه‌هایی از آنها را در خود دارد. یشت‌ها حلقه رابط بین سنت‌های ادبی هندوایرانی با برخی نمونه‌های منظوم دوره میانه و حتی پس از آن است. به جز یشت‌ها، در ادبیات دوره باستان، گاهان نیز به شعر است، اما ارزش ادبی آن در وجه تمایز آن با یشت‌ها، که نماینده جریان سنتی شعر باستان است، آشکار می‌شود. گاهان در مقام یک اثر نبوغ‌آمیز شاعرانه فراتر از رودخانه پرفراز و نشیبی قرار می‌گیرد که یشت‌ها در آن قرار دارد، رودخانه‌ای که از قله‌های مه‌آلود شعر در جامعه اولیه هندواروپایی سرچشمه می‌گیرد، سپس در مسیر خود به شاخه‌های گوناگون هندی، ایرانی، یونانی، لاتینی، هیتی، ارمنی، سلتی و ژرمنی تقسیم می‌شود. هرچند هرکدام از این جوامع با توجه به شرایط اقلیمی، اجتماعی و سیاسی خود به تجربه‌های نو در زمینه شعر و شاعری دست می‌زنند، عناصر مشترکی را از جامعه مادر به‌همراه می‌برند. هندیان در *ودها*، یونانیان در *ایلیاد* و *ادیسه*، هیتی‌ها در حماسه‌های خود و ایرانیان در یشت‌ها وفاداری خود را به سنت‌های نیاکان نشان می‌دهند.

یشت‌ها در میان متون اوستایی جدید از همه متون دیگر صحیح‌تر و منسجم‌تر به‌جا مانده است. این امر برای بررسی و شناخت شعر دوره باستان اتفاقی نیک است. اهمیت ادبی بیست‌ویک یشت بازمانده یکسان نیست، برخی دارای ساختار محکم‌تر و عناصر

شعری بیشتر و بیانی بلیغ‌تر، و برخی تقلیدهای ناشیانه از یشت‌های کهن‌تر است. سرودهای یشتی از نظر بلندی و کوتاهی و کهنگی با یکدیگر متفاوت‌اند^۱، اما تفاوتی که در بررسی ادبی آنها بهتر می‌تواند وافی به مقصود باشد، تقسیم‌بندی آنها از دیدگاه کلنز است. او یشت‌ها را به دو دسته تقسیم می‌کند، در یک دسته سرودهایی چون تیشتریش، مهریش، سروش‌یشت، رشن‌یشت، فروردین‌یشت و بهرام‌یشت را جای می‌دهد که دارای عناصر مشترکی از نظر واژگانی، شیوه بیان و مفاهیم دینی هستند. کلنز این سرودها را از جهات گوناگون در برابر یشت‌هایی قرار می‌دهد که اردوی سوراناهید (آبان‌یشت)، درواسپ (گوش‌یشت)، وایو (رام‌یشت)، چیستا (دین‌یشت)، اشی (اردیش) و فره (زامیادیش) را می‌ستایند. این دسته نیز عناصر مشترکی با یکدیگر دارند، در آنها گرایش آشکاری به تاریخ اساطیری ایران دیده می‌شود، و بخشی از یشت‌ها نیز به اعمال پهلوانانه کیانیان اختصاص یافته است. در گروه نخست به‌نظر می‌رسد که از یک سو مفاهیم آشکار اساطیری مربوط به آن ایزدان نادیده گرفته شده و از سوی دیگر خویشکاری آن ایزدان فقط به گذشته‌های نامعلوم و پایان‌یافته ارتباط ندارد، بلکه خویشکاری آنها سال به سال در هماهنگی با رفتار اخلاقی و دینی انسان شکل می‌گیرد (پانائینو ۱۹۹۰: ۲۱).

به این دو گروه یشت‌ها عناوین یشت‌های ستایشی و یشت‌های افسانه‌ای داده شده است (هیئتسه ۲۰۱۴). بقیه یشت‌ها که در این دو دسته جای نمی‌گیرند، با عنوان سرودهای کوتاه شناخته می‌شوند، مانند هرمزدیشت، هفت‌تن‌یشت، اردیبهشت‌یشت، خردادیش، خورشیدیش، ماه‌یشت، اشتادیش، هوم‌یشت و وندیش. نام‌گذاری این یشت‌ها با عنوان «کوچک» به این اعتبار است که در مقایسه با یشت‌های نیایشی و افسانه‌ای کوتاه‌ترند. از نظر ادبی، کیفیت بیان آنها نازل‌تر و مضامین آنها تکراری است، وزن آنها مخدوش، دارای سبک شعری ضعیف و از نظر دستوری مغلوطند (همان‌جا). به‌رغم تفاوت در درجه کیفیت ادبی یشت‌های مختلف، اسلوب شاعرانه‌ای که در آنها به‌کار گرفته شده است بسیار ساختارمند و باقاعده است، گرشویچ سبک ادبی و

۱) درباره تقسیم‌بندی یشت‌ها از نظر کوتاهی، بلندی و قدمت، نک: تفضلی ۱۳۸۳: ۴۸ و اسماعیل‌پور ۱۳۸۵: ۵۹.

شیوه‌های شاعری پیشرفته در یشت‌ها را دلیل می‌گیرد بر اینکه آنها نتیجه کوشش خلاقانه تخیل شاعرانه است، نه صرفاً گردآوری نیایش‌سرودهایی در ستایش ایزدان (گرشویچ ۱۹۵۹: ۲۵). روشن است که تخیل سراینندگان یشتی را با تخیل شاعر امروزی که بر پایه الهام و فردیت شاعرانه شکل می‌گیرد نمی‌توان سنجد، اما باید گفت که مهم‌ترین ویژگی یشت‌ها کارکرد اجتماعی و عاطفه‌عام و انسانی آنهاست که در همه مصراع‌ها و بندهای سرودها جاری و ساری است. ایزدان ستوده می‌شوند تا زندگی اجتماعی که بر پایه کشاورزی و دامداری ساخته شده است به‌خوبی جریان یابد. پیروزی در جنگ، آرامش در صلح، باران برای کشاورزی، چراگاه‌های فراخ برای رمه‌ها و چارپایان، برکت و رفاه و آسایش، حتی پاکیزگی نطفه‌ها و زهدان‌ها، آسانزایی و همسران دلخواه، در یک سخن، نظم جهانی را سراینندگان این سرودها با انواع شگردهای شاعرانه از ایزدان درخواست می‌کنند.

ساختار ادبی یشت‌ها را، مطابق الگوی نقد ادبی غرب، هیتسه بررسی کرده است. او در مقاله خود به تفاوت‌های سبکی گاهان و یشت‌ها پرداخته و مهم‌ترین ویژگی ادبی یشت‌ها را با اصطلاحات زیبایی‌شناسی موسیقی و ادبیات شفاهی توضیح داده است که به عقیده او نوعی تکرار^۱، سرایش حلقه‌ای، و ساختار جمله‌های نامتقارن از مهم‌ترین ویژگی‌های سبکی یشت‌هاست، در پایان مقاله نیز به نمونه‌هایی از جناس اشتقاق، واج‌آرایی و کنایه^۲ اشاره کرده است (هیتسه ۱۹۹۵: ۲۷۷-۲۸۶).

واتکینز در کتاب چگونگی کشتن /ژدها استمرار یک بن‌مایه اساطیری را که به‌صورتی شاعرانه در زبان‌های هندواروپایی، که از هیتی باستان تا ایرلندی میانه وجود داشته است، دنبال می‌کند. او از شاخه زبان‌های هندوایرانی، نمونه‌های خود را از ود/ها و یشت‌ها برمی‌گزیند. واتکینز برای بازسازی کلیشه شاعرانه‌ای که معتقد است محور مرکزی شاعری در زبان‌های هندواروپایی است از روش تطبیقی استفاده می‌کند. برای نشان دادن کهنگی و ماندگاری سنت شعری هندواروپایی، سرودهای یشتی یک سند

1) Ritornello

2) irony

ارزشمند برای این پژوهشگر است (واتکینز ۱۹۹۵). در بخش بعدی مقاله به دیدگاه‌های این دو بیشتر خواهیم پرداخت.

۲. جایگاه ادبی یشت‌ها در میان اشعار هندواروپایی

هندواروپایی نامی است که در اوایل قرن نوزدهم به خانوادهٔ زبانی بزرگ و مشخصی داده شد که اغلب زبان‌های هندواروپایی را در گذشته و حال در برمی‌گرفت. محدودهٔ جغرافیایی زبان‌های هندواروپایی قبل از تقسیمات نو جهانی، از ایسلند و ایرلند در سرتاسر غرب اروپا و آسیای صغیر، جایی که در آن زبان هیتی تکلم می‌شد، تا ایران و نیمهٔ شمال شبه قارهٔ هند گسترده بود. از اواخر قرن هجدهم که به رابطهٔ خویشاوندی سنسکریت، لاتین، یونانی، فارسی باستان و اوستایی پی برده شد، زبان‌شناسی تطبیقی در قرن نوزدهم به مطالعهٔ پیوستگی میان زبان‌های خویشاوند هندواروپایی پرداخت، و همراه با آن تلاش شد تا زبان اصلی هندواروپایی که بسیاری از زبان‌های اروپایی و هندوایرانی از آن منشعب شده بود، بازسازی شود. بررسی تطبیقی زبان‌های هندواروپایی نشان داد که اشتراکات این زبان‌ها تنها به حوزهٔ واژگانی محدود نمی‌شود، بلکه در حوزه‌های دیگر از جمله شعر و ادبیات نیز میان زبان‌های هندواروپایی هماهنگی وجود دارد. «در کهن‌ترین نمونه‌های شعری برخی از زبان‌های هندواروپایی، به‌ویژه زبان‌های هندوایرانی و یونانی عبارت‌هایی دیده می‌شود که برپایهٔ واژه‌های هم‌ریشه سروده شده‌اند. از این رو می‌توانند خاستگاه هندواروپایی داشته باشند» (بیکس ۱۳۸۹: ۸۰). «اگر بپذیریم که وجود چنین عبارت‌هایی (عبارت‌ها و تصاویر شاعرانهٔ مشترک) می‌تواند ما را به این نتیجه برساند که یک زبان هندواروپایی منظوم و در نتیجه شعر هندواروپایی وجود داشته است، خود این عبارت‌ها نیز می‌توانند این نتیجه را تأیید کنند (همان: ۸۱).

یکی از مفاهیم مشترک در زبان‌های هندواروپایی حول محور ازدهاکشی می‌گردد که موضوع پژوهش واتکینز در اشعار هندواروپایی است که به آن خواهیم پرداخت، اما وجه اشتراک موضوعی یشت‌ها با این اشعار در هدف اصلی آنها، یعنی ستایشی بودن

این سرودهاست که واژه‌ها و اصطلاحات مربوط به شاعری در *اوستا* ناظر بر این معنی است. یشت‌ها سرودهایی ستایشی در مدح ایزدان چون مهر، تیشتر، اناهید، بهرام، اشئ و... است. یشت از ریشه اوستایی *yaz-* به معنی «ستودن» گرفته شده است. واژه‌های مربوط به شعر و شاعری در زبان‌های هندواروپایی با رسالت شاعر یشت‌سرا هماهنگ است.

تا آنجا که شواهد نشان می‌دهد، هیچ واژه مشترکی در زبان‌های هندواروپایی برای شاعر وجود ندارد، اما واژه‌های متعدد مشترکی وجود دارد که با نقش‌های گوناگونی که شاعران برعهده داشتند، از جمله شاعر یشت‌سرا در پیوند است. به گفته وست بازسازی اصطلاحات شاعری دشوار است چراکه مقتضیات و مناصب در جوامع با گذشت زمان تغییر کرده است. با وجود این، برخی عناصر واژگانی را می‌توان یافت که مردمان جداشده از هم را به یکدیگر پیوند می‌دهد (وست ۲۰۰۷: ۲۷). وست برای اثبات گفته خود از جهان سلتی، یکی از اقوام هندواروپایی، نمونه‌هایی را دنبال می‌کند که در اینجا به یک مورد از آنها اشاره می‌کنیم. سلتی‌ها در قرن نخست میلادی خنیاگرانی داشتند که آنها را *بارد*^۱ می‌نامیدند. باردها مدایح و هجویه‌ها، به‌ویژه سرودهای حماسی درباره رشادت جنگجویان خود را به آواز، همراه با سازی شبیه لیر برای مردم می‌خواندند. واژه *bard* (سلتی آغازی آن **bardos*) نامی مرکب است از صورت مفروض **gʷr̥h₂-* *dʰh₁-o-* به معنی «آفریننده ستایش». جزء نخست آن با صورت‌های ودایی *gir* به معنی «ستایش سرود»، *jaritár-* «خنیاگر» و ریشه *gr̥* به معنی «آوازخواندن، ستودن» و واژه لیتوانی *girti* «ستایش» مرتبط است و جزء دوم یک ریشه فعلی و به معنی «دادن، آفریدن» است. نکته مهم در این است که در هندوایرانی این دو ریشه با یکدیگر ترکیب می‌شوند و به صورت *giras...dhā* در ودایی، و *garō...dā* در اوستایی به معنی «ستایش کردن» درمی‌آیند. این عبارت را که به ستایشگر اختصاص دارد، می‌توان به هندواروپایی بازگرداند و همچنین این عقیده را مطرح کرد که از طریق شعر به ستایش خدا و یا انسان می‌پرداختند (همان: ۲۸).

1) *bardoi*

اصطلاح دیگری که با نقش شاعر هندواروپایی به‌عنوان ستایشگر ایزدان و مردمان ارتباط پیدا می‌کند از ریشه *stav-* «ستودن» می‌آید. زردشت خود را *staotar* «ستاینده» اهورامزدا می‌خواند، و شاعر ودایی نیز *stotr* «ستایشگر» است.^۱

اصطلاحات شاعری که نشان از ریشه‌های ادبی مشترک میان زبان‌های هندواروپایی دارد بسیار است، اما اشتراکات مهم‌تر و اساسی‌تر که جایگاه یشت‌ها را نیز در میان آثار هندواروپایی بهتر معرفی می‌کند، در مضمون و شیوه بیان آن است. از این‌رو به عبارات‌های مشترک که در آغاز مقاله اشاره شد بازمی‌گردیم. واتکینز در بررسی خود در حوزه شعر تطبیقی هندواروپایی، ازدهاکشی را محور اصلی و بخش مرکزی فرهنگ کسان می‌داند که به زبان هندواروپایی نخستین سخن می‌گفتند. به اعتقاد او، این اسطوره که در عبارتی قالبی با مفهوم پهلوان-ایزدی که ازدها را می‌کشد، یا بر دشمن پیروز می‌شود بیان شده است، به رابطه مردمان با دنیای خود و همچنین به ارزش‌ها و انتظارات آنان از جامعه ارتباط پیدا می‌کند.

ایزد یا پهلوانی که ازدها را می‌کشد، تصویری موجز از یک اسطوره بزرگ را به نمایش می‌گذارد. بخش اعظم کتاب واتکینز به این کلیشه که در ادبیات شفاهی اقوام هندواروپایی دائماً تکرار می‌شود، اختصاص یافته است. او این کلیشه را در سرودهای هندی، متون اوستایی و پهلوی، اساطیر هیتی، آثار حماسی و غنایی یونانی، حماسه‌ها و قصه‌های ژرمنی و حتی در حماسه‌های شفاهی ارمنی سده گذشته یافته است. ذکر همه نمونه‌ها از حوصله این مقاله خارج است، اما برای فهم بهتر ازدهاکشی و کلیشه آن در یشت‌ها بهتر است به نمونه‌ای در *ودها* اشاره شود. ایزد ایندره در هند، پهلوانی است تمام‌عیار، او با ورتره (*vitra*) که ازدهای بازدارنده آبهاست می‌ستیزد و با شکست دادن او آبها رها می‌شوند. در ریگ‌ودا در توصیف نبرد آنها این عبارت به‌کار رفته است: *áhann áhim* (RV1.32) «او ازدها را کشت. در ادامه بند، باز چنین آمده است: *áhann áhim párvate śísriyānām* «او کشت» ازدها را که در کوه خیمه زده بود». در *ودها* نمونه بسیاری از این عبارت دیده می‌شود، دقیقاً همین عبارت در آثار یونانی پیندار و اشعار

۱) برای نمونه‌های یونانی هم‌ریشه و اصطلاحات مشترک دیگر مربوط به شاعری در زبان‌های هندواروپایی، نک: (وست ۲۰۰۷: ۲۹-۲۷).

هیتی به‌کار رفته است (واتکینز ۱۹۹۵: ۳۰۲). کل این عبارت یک مادهٔ زبانی به‌ارث‌رسیده از ادبیات هندواروپایی است. ریشهٔ ودایی -han، اوستایی -jan (و معادل‌های هیتی -kuen، یونانی، ایرلندی باستان -gon، انگلیسی bane) از هندواروپایی -g^when* «کشتن، هلاک کردن» است. جزء دوم، صورت ودایی -ahi، اوستایی -aži از هندواروپایی -og^whis* به‌معنی «اژدها، مار» گرفته شده است. واتکینز که در کتاب خود فصول جداگانه‌ای را به روش یکسان اژدهاکشی، از جمله اوستایی و یونانی اختصاص داده است، در جای دیگری نیز این فرمول را در زامیادیشْت / اوستا با نمونه‌های آن در آثار پیندار سنجدیده است:

yō janaṭ ažiṃ sruuarəm... yō janaṭ gaṇdarəβəm... yō janaṭ hunauō yaṭ
paθanaiia nauua... yō janaṭ... hitāspəm... yō janaṭ arəzō.šamanəm... yō janaṭ
snauuiḍakəm...

آنکه کشت اژدهای شاخدار را... آنکه کشت گندِروَه را... آنکه کشت نه بچهٔ خاندان
پَئنه را... آنکه کشت هیتاسپه را... آنکه کشت ارزوشمَنه را... آنکه کشت سنویدکه را...
(زامیادیشْت، بند ۴۰-۴۳).

در اساطیر ودایی تریته‌آپتیه به کمک ایندِره، اژدهای سه‌سر شش‌چشمی را به نام
ویشوه روپه می‌کشد. در یشت‌ها نیز، تریتئونَه پهلوان با کمک وِرتِرخنه، اژی‌دهاکه را که
سه سر و شش چشم دارد به هلاکت می‌رساند:

aməncā vərəθraγnəmca... yim θraētaonō taxmō baraṭ yō janaṭ ažiṃ dahākəm
θrizafanəm θrikamərəḍəm xšuuas. ašim hazayrā.yaoxšim...

توان و نیروی هجوم را ... که تریتئونَه تهم برد آنکه کشت اژی‌دهاکه سه‌پوزه شش‌سر
شش‌چشم هزارنیرنگ را ... (همان: بند ۳۸، ۴۰).

صورت اصلی در ایرانی باستان yō janaṭ ažiṃ همان صورت ودایی مکرر āhann
āhim است، که حتی گاه با ضمیر موصولی yō همراه شده است، برای نمونه در ریگ‌ودا،
در سرود ایندِره می‌بینیم: yō áhan píprum «آنکه کشت پیپرو را» (RV 1.101. 1ab, 2).

واتکینز نتیجه می‌گیرد که این نام‌ها و عبارات یکسان در آثار ودایی و اوستایی
بازگوکنندهٔ میراث مشترک یک سنت ادبی هندوایرانی و میراثی بازمانده از ادبیات جامعهٔ

(۱) در ترجمهٔ هومباخ-ایچاپوریا این عبارت چنین ترجمه شده است «آنکه کشت نه پسر پَئنه را» (هومباخ و ایچاپوریا ۱۹۹۸: ۱۲۰).

هندواروپایی است. او در رمزگشایی این اسطوره می‌گوید که در ادبیات هندواروپایی، اژدها نماد آشوب و بی‌نظمی است کشتن اژدها بیانگر پیروزی نهایی حقیقت کیهانی و نظم بر آشوب و بی‌نظمی است، همچنین، به‌عنوان بخشی از اسطوره «ایزد شهیدشونده» فریزری^۱، کشتن اژدها نماد پیروزی رویش بر رکود در هنگام تحویل سال، و بالاخره پیروزی زایش دوباره بر مرگ است.

این اسطوره باید مرتباً و متوالیاً بازگو و در مراسم مربوط به آن بازاجرا شود تا اثربخشی آن پایدار بماند. آیین‌های گوناگونی در ارتباط با تحویل سال وجود دارد؛ در زمستان سال کهنه تحت سیطره نیروهای آشوب یعنی رکود، کساد و مرگ است، با آمدن سال نو استیلای آرام نظم و نوزایی و رویش آغاز می‌شود. اما، اسطوره باید بازگفته شود و آیین دوباره باید برگزار شود تا پیروزی حقیقت پویا، ودایی -aša-، اوستایی -aša- بر آشوب تضمین شود.

علاوه بر شعر ودایی و یشتی، قالبی که در آن ایزد یا پهلوانی اژدهایی را می‌کشد، با همین ساختار در زبان‌های هندواروپایی دیگر چون هیتی، یونانی، سلتی، ژرمنی و ارمنی نیز وجود دارد، بنابراین باید این فرضیه را پذیرفت که یک عبارت قالبی در هندواروپایی آغازین وجود داشته است که بنیاد اسطوره موروثی اژدهاکشی بر پایه آن قرار گرفته است. بن‌مایه یا ساختار معنایی آن چنین است: «پهلوان می‌کشد اژدها را»، این کلیشه‌ای محوری است، اما در همه نمونه‌های اژدهاکشی در این زبان‌ها، ممکن است یک عنصر فرعی نیز، که می‌تواند سلاح یا یک فرد همراه باشد پهلوان را همراهی کند: «پهلوان می‌کشد اژدها را با سلاح یا با یک همراه» (واتکینز ۱۹۹۵: ۳۱۹):

vaðam... yaŋ ažiš... jaini

váram... yád áhim hán.

در تقسیم‌بندی یشت‌ها گفتیم که سرودها را به دو گروه اصلی نیایشی و افسانه‌ای تقسیم‌بندی کرده‌اند. این دو گروه، هرکدام جداگانه دو محور اصلی شعر جامعه هندواروپایی را نمایندگی می‌کنند. درباره یشت‌های افسانه‌ای، مهم‌ترین عنصر از لحاظ

1) frazerian

ادبی، ازدهاکشی است که البته این مضمون با کارکرد آیینی و نمادین در سرودها عرضه شده است. در مورد یشت‌های نیایشی باید گفت که ویژگی مهم این سرودها کارکرد اجتماعی آنها همسو با خواست حاکمان جامعه است که در بخش بعدی این گفتار به آن پرداخته می‌شود.

۳. عناصر برجسته سنت‌های شعر شفاهی در یشت‌ها

آنچه که در بخش قبل درباره عبارت‌های قالبی شعر هندواروپایی همراه با نمونه‌هایی از ریگ‌ودا و یشت‌ها آمد، یکی از مشخصه‌های اصلی شعر شفاهی است که شعر در ایران پیش از اسلام، از کهن‌ترین نمونه آن یعنی گاهان گرفته، تا متون منظوم دوره میانه چون یادگار زریران و درخت آسوری بر مبنای آن سروده شده است. گفتنی است که شفاهی بودن شعر از ارزش آن نمی‌کاهد بلکه تنها باید به این نکته توجه داشت که باید این اشعار را با سنج‌های متفاوت از اشعار مکتوب مورد نقد و داوری قرار داد. شیوه‌ها و روش‌هایی که سراینده اشعار شفاهی برمی‌گزینند، به نوبه خود، دقیق و فنی است و باید سالیان سال نزد استاد آموخته شود. شواهد گوناگونی در نمونه‌های شعر شفاهی هندواروپایی، از جمله ود/ها، آثار هومر و اشعار ایرلندی وجود دارد حاکی از اینکه شاعری منصبی عالی‌رتبه در جامعه بوده است. شاعران در هند باستان و ایرلند سده‌های میانه جایگاهی ویژه داشته‌اند. در هر دو کشور شعر حرفه‌ای موروثی بود که در برخی خانواده‌ها از پدر به پسر می‌رسیده است، چنانکه هفت پشت خانواده‌ای رشی سرایش کتب ۲ تا ۷ ریگ‌ودا را به‌عهده داشته‌اند. شاعر می‌بایست همه جنبه‌های فنی هنر شعر را فراگیرد و بر پیکره وسیع موضوعات مربوطه مهارت یابد، این یعنی یک دوره درازمدت آموزش‌های سخت و طاقت‌فرسا. به‌گفته سزار، یادگیری هجاهای دروئیدی^۱ می‌توانست بیست سال زمان ببرد، براساس متون متقدم ایرلندی، فیلی (شاعر) برای کسب مدارج پی‌درپی هفت سال آموزش می‌دید و گفته شده است که آموزش برهمنان، شاعران هندی، سی‌وشش سال طول می‌کشید (وست ۲۰۰۷: ۳۰).

فردی که مدارج دشوار شاعری را طی می‌کرد معمولاً با شاه، شاهزاده و یا با نجبا و اشراف در پیوند بود. گاهی نیز با بستگان خود کوله‌بار سفر می‌بست و از این دربار به آن دربار رحل اقامت می‌افکند و در ازای مدایحی که نثار حامی یا ممدوح می‌کرد، انتظار پاداش و صلۀ کریمانه داشت. شاعران هندی و سلتی به پاداش مدیحه‌ خود اسب و رمه دریافت می‌کردند، هرچه ممدوح سخاوتمندتر بود مدح و ستایش بیشتری نثارش می‌شد (همان: ۳۱).

برخی از اوستاشناسان غربی به وجود چنین رابطه‌ای میان زردشت در جایگاه شاعر و گشتاسب در مقام ممدوح اشاره کرده و آن را مبتنی بر ویژگی‌های ساختار اجتماعی جامعه کهن دانسته‌اند. آنان احتمال می‌دهند که شکایت زردشت از کمی رمه در یسن ۴۴ و ۴۶ به‌منظور طلب صلۀ از ممدوح بوده است (هومباخ ۱۹۹۱: ۱۷۵؛ وست ۲۰۰۷: ۳۰-۳۱).

در یشت‌ها نام ممدوح یا حامی خاصی نیامده است که با آن بتوان از وجود چنین رابطه‌ای سخن گفت، اما نبود این نشانه به معنی خارج بودن یشت‌ها از حدود این نوع شعر نیست. در یشت‌ها، برخلاف گاهان و وداه، نام هیچ سراینده‌ای را، چه به‌صورت آشکار و چه به‌صورت انتساب، نمی‌یابیم، اما در رابطه مردمان با ایزدانی که ستایش می‌شوند، کم‌وبیش همان رابطه شاعر و ممدوح زمینی و مادی برقرار است. یکی از وظایف شاعر هندواروپایی گرفتن مال و خواسته از خدایان بود^۱، که روشن‌ترین نمونه صلۀ خواهی در توصیفات ارت یشت آمده است: خانه مردمانی که لطف و عنایت اشی شامل حال آنان شده دارای گنجینه‌های گران‌بها، گله‌ها، تخت‌های مفروش، خوشبو و خوش‌ساخت با بالش‌های آراسته و پایه‌های زرنشان، معشوقگان زیبا، النگوبسته، با گوشواره‌های چهارگوش و گردنبندهای زرنگار، کنیزکان خلخال به‌پا، کمربسته، بلندانگشت، خوش‌قامت، اسبان چابک و تیزتک و مهیب که گردونه‌های روان را به‌گردش درمی‌آورند و شتران بلندکوهان جنگجوی فحل است. جالب اینجاست که در پایان هرکدام از این توصیفات این عبارت تکرار می‌شود: *yōi hacahi, ašiš vaṇuhi, ušta* «کسانی را که همراهی،

(۱) در این باره، نک: واتکینز ۱۹۹۵: ۶۹.

اشی نیک، خوشا او را که همراهی، [خوشا] من را که همراهی به سالی پر [ز نعمت]، ای نیرومند! گویی مانند قصیده‌سرایان مدیحه‌گر با تکرار بند، که یادآور ترجیع‌بندهای فرخی سیستانی است، ممدوح را ترغیب می‌کند تا سخاوتمند باشد.

۴. اهمیت زبان‌آوری در یشت‌ها

در جامعه هندواروپایی، مهارتی که شاعر پس از آموزش و تجربه سالیان متمادی به دست می‌آورد، زبان‌آوری، یا در اصطلاح علم بلاغت، فصاحت و بلاغت متکلم بود. مدیحه‌سرایی که مهم‌ترین وظیفه او به‌شمار می‌آمد می‌بایست با «مهارت زبان»^۱ همراه باشد. برای نمونه در مهریشت می‌خوانیم:

مهر فراخ‌چراگاه را می‌ستاییم با هوم شیردار، و با برسم، با مهارت زبان و با جادوی کلام و با گفتار و کردار و زوهر و با سخنان درست‌بیان‌شده (مهریشت، بند ۳۵-۱).

در تمامی یشت‌ها، این ابیات در آخر هرکرده تکرار می‌شود، تنها نام ایزدی که یشت به نام اوست، به مناسبت مقام تغییر می‌کند. مهارت زبان در اصطلاح علم بلاغت یعنی فصاحت، و جادوی کلام که همان اثربخشی کلام است یعنی بلاغت. در فروردین‌یشت فروهرها مردی دلیر و زبان‌آور را که پیوسته بستایدشان آرزو می‌کنند (یشت ۱۳، بند ۵۲). از نخستین صفت‌هایی که به مهر نسبت داده می‌شود زبان‌آوری است که درست پس از صفتی که بر داشتن چراگاه‌های فراخ و وسیع این ایزد دلالت می‌کند آمده است:

miθrəm vouru.gaoiiaoifm yazamaide arš.vaçaŋhəm viiāxanəm

مهر فراخ‌چراگاه را می‌ستاییم راست‌گفتار، سخنور را (مهریشت، بند ۷).

صفت فراخ‌چراگاهی نقش اجتماعی و حیاتی او را در جامعه کشاورزی نشان می‌دهد، و نقش سخنوری و زبان‌دانی اشارتی به ساختار تکامل‌یافته یک جامعه پایدار دارد که در آن برای شاعر یک نقش و جایگاه مشخص تعیین کرده‌اند.

1) hizuoḍ dāŋhaŋha

تأثیر جادوی سخن و اهمیت آن به‌خوبی خود را در سنت مزدیسنايي نشان می‌دهد، به‌گونه‌ای که اهریمن پس از حمله به آفریده‌های هرمزد، با شنیدن دعای اهونور بی‌هوش در قعر تاریکی می‌افتد، و زردشت هم در *گاهان* صراحتاً به سخنوری خود بالیده و آن را هدیه‌ای ایزدی خوانده است:

بر من آشکار شده است، آن‌که تعلیمات مرا می‌شنود، فقط زردشت سپیتمان (است).
برای ما و برای راستی است که او آرزو می‌کند بلند بخواند، از این‌رو من زیبایی گفتار
را بدو خواهم داد (گاه ۲۹، بند ۸).^۱

۵. هنر سازه‌های یشت‌ها

در یشت‌ها از هنر سازه‌هایی^۲ چون تشبیه، استعاره، کنایه و از آرایه‌های ادبی، به‌ویژه لفظی آن، به‌مناسبت و به‌صورت طبیعی استفاده شده است. هیچ‌گونه نشانه‌ای که بیانگر تلاش آگاهانه شاعر در به‌رخ‌کشیدن هنر شاعری او باشد دیده نمی‌شود. مانند نمونه‌های دیگر اشعار شفاهی، تنها بر عناصری تکیه شده است که فرد بتواند آنها را به خاطر سپارد و از حفظ بخواند، به‌همین سبب محسوس‌ترین این هنر سازه‌ها نخست تکرار است و پس از آن استفاده از صفت هنری. تصویرهای شاعرانه در برخی از یشت‌ها چون مهریشت با شکوه خود این دو صنعت ادبی را کامل کرده‌اند.

در مورد تکرار عبارات‌های قالبی که، به‌گونه‌ای شگفت‌آور، وجه مشترک میان میراث ادبی همه زبان‌های هندواروپایی است، و نیز اهمیت نمادین و کارکرد اجتماعی آن سخن گفتیم، اما ناگفته نباید گذاشت که این هنر سازه‌ها افزون بر وجه نمادین، کارکرد زیباشناختی نیز داشته‌اند.

گذشته از ارزش تکرارها از چشم‌انداز زیباشناختی، این شیوه شاعرانه در بخش‌بندی *اوستا* به‌صورت فعلی نیز یک کلید راه‌گشا بوده است. در واقع تکرارهای آغازین هر یشت بود که گردآوردگان *اوستا* را راهنمایی کرد آن را به شکل امروزی درآورند. در

۱) ویژگی‌های ادبی *گاهان* از جمله فصاحت و بلاغت آن بررسی شده است، در مقاله آذرانداز و باقری (۱۳۹۳: ۱-۲۰).

۲) هنر سازه معادل *prîem*، در اصطلاح فرمالیست‌ها، پیشنهاد استاد شفيعی کدکنی است. معادل آن را در انگلیسی *artistic devise* یا *artistic*

device پیشنهاد کرده‌اند. هنر سازه یعنی هر نوع وسیله‌ای که بر ساحت جمال‌شناسی متن بیفزاید (نک: شفيعی کدکنی ۱۳۹۱: ۱۴۹-۱۵۲).

دست‌نویس‌های یشت‌ها، بندها از یکدیگر تفکیک نشده‌اند، بلکه تنها تقسیم‌بندی که وجود دارد به این صورت است که هر کرده (فصل) مشخص شده است. اولین کسی که *اوستا* را به بندهای مختلف تقسیم کرد، وسترگارد^۱ بود که گلدنر^۲ تقسیم‌بندی او را در *اوستای گردآورده* خود به کار بست و از او پیروی کرد. در واقع، آنچه که به این پژوهشگران در تعیین بندهای یشت‌های مختلف یاری رساند، تکرار بندهای ترجیحی آغاز و پایان هر کرده بود.

هر کرده را به آسانی می‌توان از خصیصه نگارشی یشت‌ها، که عبارت است از تکرار بندهای ترجیحی آغاز و پایان هر کرده، باز شناخت. معمولاً در آغاز هر سرود بندی قرار دارد که نام ایزدی که سرود به او اختصاص دارد همراه با عبارت قالبی که فعل *yazamaide* در آن آمده است، مثلاً در آبان‌یشت هر کرده با این بند معرفی می‌شود: *yazaēša mē hīm spitama zaraθuštra yaṃ arəduuīm sūrāṃ anāhitāṃ* «باشد که تو، ای سپیتمان زردشت بستایی او را، اردوی سورا اناهیتا را»، در مهریشت بند مقدماتی با این عبارت قالبی آغاز و در بندهای دیگر تکرار می‌شود: *miθrəm vouru.gaoiiaoiitīm* «مهر فراخ‌چراگاه را می‌ستاییم»، و همچنین در زامیادیش: *uṽrəm kauuaēm* «فره نیرومند کیانی مزداداده را می‌ستاییم». بند پایانی نیز معمولاً با عبارت قالبی *ahe raiia xʷarənaṃhaca* «به سبب فروغ و فره‌اش» آغاز می‌شود. تکرار این بندهای قالبی در آغاز و پایان هر کرده، مرز سرودها را مشخص می‌کند و شنونده از طریق آن می‌فهمد که در کجا بخش به پایان رسیده و بخش بعدی آغاز شده است (هیئتسه ۱۹۹۵: ۲۷۸-۲۷۹).

گاهی تکرار، فراتر از جمله، کل یک روایت را در بر می‌گیرد، برای نمونه در یشت هشتم، جدال میان تیشتر و دیو اپوش (تیشتریشت، بندهای ۱۳-۳۴)، یا در زامیادیش نبرد میان آتش اهوره‌مزدا و اژی‌دهاکه بر مبنای همین هنر سازه شکل گرفته است (زامیادیش، بندهای ۵۰-۴۷).

1) WESTERGAARD

2) GELDNER

نمونه دیگر تکرار در یشت‌ها، تکرار عین عبارت یا جمله‌های مشابه آن در آغاز و پایان هر کرده است که به اعتقاد هینتسه دارای «سرایش حلقه‌ای» است. مثلاً در بند ۳۹ زامیادیشْت، که سرودی است در ستایش «دفاع مردانه»، آغاز و انجام سرود تقریباً یکسان است:

(a) yaṭ dim uparḥacaṭ; b) yā uṣra naire ḥam.varaitiš; c) nairriiḥam ḥam.varaitiḥm yazamaide d) ərəðβō.zəngam ax'afniiḥam; e) āsitō.gātum jayāurum f) yā uparḥacaṭ kərəsāspəm

زیرا او را همراهی کرد دفاع مردانه؛ مردانه را می‌ستاییم، که همیشه برپا، بی‌خواب، که همیشه بیدار است، حتی زمانی که در تخت آرمیده است که گرشاسب را همراهی کرد (زامیادیشْت، بند ۳۹).

بیت (a) و (f) مانند چارچوب و سازه‌ای ستایش «دفاع مردانه» را دربرگرفته و در عین حال این بند، سرود را به داستان اصلی در بخش بعد که همان اعمال پهلوانانه گرشاسب است، پیوند می‌دهد.

یا جلوتر در داستان گرشاسب در همین یشت، مصرع نخست بند ۴۳ چنین است: *yō janaṭ snāuuiḍakəm...* «آنکه کشت سناویذکه را...، این مصرع، سناویذکه لافزن را معرفی می‌کند، که در ابیات بعدی به صیغه اول شخص رجز می‌خواند. وقتی سخنانش به آخر می‌رسد، ترس خود را از اینکه ممکن است گرشاسب او را بکشد بیان می‌کند و داستان با این مصرع به پایان می‌رسد: *təm janaṭ naire.mana kərəsāspō* «او را کشت کرساسپه (گرشاسب) نرمنش».

در این نمونه روشن است که مصرع نخست داستان *yō janaṭ snāuuiḍakəm* عاقبت داستان را پیشاپیش می‌گوید، به گونه‌ای که در پایان روایت به همان نقطه‌ای می‌رسد که شروع شده بود، مانند یک حلقه بسته. به این سبک «سرایش حلقه‌ای» می‌گویند (هینتسه ۱۹۹۵: ۲۷۹).

تکرار در یشت‌ها، علاوه بر تکرار در عبارت و واژه، گاهی هماهنگی‌های صوتی و تکرار واج‌ها را هم شامل می‌شود. در این اسلوب که در گاهان نیز نمونه دارد، مثلاً در پیکرگردانی تیشتر و اپوش، با استفاده از آرایه واج‌آرایی و نوع‌گزینی که در انتخاب واج‌ها صورت گرفته، سراینده کوشیده است تضاد بزرگ میان پدیده‌های نیک و بد را

به سطح واژگان نیز بکشاند، برای ایزد تیشتر (تیشتریشْت، بندهای ۲۰، ۲۱) از تکرار واج «س» و «ز، ذ» استفاده می‌کند: *aspahe kəhrpa aurušahe sṛīrahe zairi.gaošahe* و برای دیو اپوش از تکرار واج «ک»: *aspahe kəhrpa sāmahe*
kauruuahē kauruuō.gaošahe kauruuahē kauruuō.barəšahe kauruuahē
kauruuō.dūmahe.

هنر سازه دیگری که در یشت‌ها طنین چشم‌گیر و پرشکوهی دارد، به‌کاربردن صفت‌های پی‌درپی است که معمولاً نیز با صنعت تکرار درآمیخته است. صفت هنری کنیه‌ای^۱ یک عنصر بلاغی بسیار مهم در اشعار ستایشی و حماسی است. ایزدان و پهلوانان با صفت‌هایشان معرفی و ستوده می‌شوند. سرایندگان به‌نظر می‌رسد عامدانه قصد داشته‌اند با تکرار صفت‌ها، وظایف و خویشکاری ایزدان و پهلوانان را یادآور شوند و از لحاظ ادبی بر وجه القایی سخن خود بیفزایند. ایزد مهر با صفت‌هایش این‌گونه توصیف می‌شود:

مهر فراخ‌چراگاه را می‌ستاییم راست‌سخن هم‌واردخواه هزارگوش بیورچشم بلند
نگاهبان نیرومند بی‌خواب هم‌اره بیدار را (مهریشت، بند ۸).

یا دربارهٔ ایز بانو اشی:

اشی نیک را می‌ستاییم درخشان بلند خوبروی خوب‌ستودهٔ خروشنده‌چرخ نیرومند
سودبخش درمانگر بسیارهوش‌توانا را (ارت‌یشت، بند ۱).

صفت‌ها با پایانه‌های صرفی یکسان نوعی تناسب صوتی در شعر ایجاد می‌کند که بسیار گوش‌نواز است. این تناسب‌ها و تقارن‌هایی که میان کلمات ایجاد می‌شود از امکاناتی است که زبان ترکیبی اوستایی به شاعر می‌دهد تا او با کنار هم نهادن واژه‌هایی که هم‌آوایی پایان‌بندی صرفی آنها گونه‌ای قافیه را تداعی می‌کند شعر خود را موسیقایی‌تر کند. برای نمونه به صورت اوستایی صفت‌های ایزد اشی که ترجمهٔ آن در بالا آمد دقت کنیم:

xšōi9nīm bərəzaitīm huraōdām huyazatām xʷanaṭ.čaxrām amauuaitīm dātō.saokām
bašazyām pərəduuīrām surām

1) Epithet

حالت مفعولی واژه‌های مؤنث، به‌فراخور ستاک واژه، دارای پایانه *-īm* یا *-qm* است، بی‌تردید تکرار پایانه‌ها کارکرد بلاغی و از لحاظ زیباشناختی ارزش موسیقایی داشته و دارای بار عاطفی مخصوص به خود بوده است. حالا صفات تیشتر را که از ایزدان مذکر است در نظر بگیریم:

*tištrīm stārēm raēuuantəm x'arənaḥuntəm yazamaide rāma.šiiianəm hušaiianəm
aurušəm raoxšəm frādərərəm viiūuantəm baēšazīm rauuō.fraoθmanəm bərəzantəm
dūrāt viiūuantəm*

امروزه جنس دستوری از مقوله اسم برافتاده است، در آن روزگار چه بسا همین تکرارها و صفت‌ها و موسیقی که در هماهنگی نشانه‌های دستوری و تفاوتی که در فرم مذکر و مؤنث آن وجود داشته، تأثیر روانی متفاوتی بر شنونده می‌گذاشته است که ما از آن بی‌خبریم.

شخصیت‌های یشت‌ها همواره با صفت یا صفت‌های خود همراه هستند: هوم درخشان درمان‌بخش زیبای زرین‌چشم، فروشی‌های نیک توانا، سام گرشاسب گیسوور گرزدار، هوشنگ پیشدادی، تهمورث زیناوند، جمشید نیک‌رمه، پاردی تیزگردونه، خورشید اروناسب، اژی‌دهاکه، گندروه زرین‌پاشنه، سناویذکه شاخدار و نمونه‌های بسیار دیگر. صفت‌ها تنها به ایزدان، شاهان، پهلوانان و ضد قهرمانان تعلق ندارد، بلکه تقریباً همه پدیده‌های اهورایی و اهریمنی را در برمی‌گیرد، فرّ کیانی مزداآفریده، گرز صدگره صدتیغه، هستی پیرناشدنی.

باهم‌آیی صفت و اسم و تکرار مداوم، پیوندی ذاتی میان آنها برقرار می‌کرده است که گاهی گذشت زمان تمایز را از میان می‌برده است و آنها را تبدیل به یک عنصر می‌کرده است. برای نمونه «درخشان» صفت *x'ar* بوده که با هم تبدیل شده است به خورشید، یا «برز، بلند» صفت کوه *harā* بوده که با هم البرز شده است، یا *dahāka* به معنی «گزنده» صفت یک اژدها بوده است که پیوند آنها در دوره‌های بعدی ضحاک را ساخته است.

اهمیت صفت و استعداد زایایی آن به‌حدی است که گاهی نیز یک صفت به شخصیت اسطوره‌ای دیگر هویت می‌بخشیده است، مثلاً در اساطیر ودایی که سابقه آن

به دوره هندوایرانی بازمی‌گردد، ایندره ایزدی است که ازدهایی به نام ورتره *vritra* را که بازدارنده آب است به هلاکت می‌رساند، با این شاهکار، او صفت کشنده ورتره *vritra han* کسب می‌کند. بعدها از این صفت شخصیت اسطوره‌ای دیگری زاده می‌شود که همان ایزد بهرام است.

کریستن‌سن معتقد است که کاوه آهنگر بر اثر یک سوءتفاهم زبانی پدید آمده است، اگر فرضیه او درست باشد این نیز از کیمیاکاری‌های صفت می‌تواند باشد. در *اوستا* *kavi* به معنای «شاهزاده» است که در *گاهان* به شکل عنوانی برای ویشناسب شاه، حامی زردشت به کار است. بعدها به عنوان صفت درفش نیز به کار رفته، که درفش کاویان یا درفش شاهی از آن پدید آمده است. کریستن‌سن احتمال می‌دهد که از این صفت در دوره ساسانی، کاوه آهنگر ساخته شده و به سرعت مورد توجه مردم قرار گرفته است (کریستن‌سن ۱۳۸۴: ۳۲-۳۵).

صفت‌هایی از نوع «خروشنده‌چرخ» صفت اشی، و «ارونداسب» صفت خورشید، افزون بر ارزش هنری و بلاغی که در ذات هنرسازی صفت وجود دارد، و با تکرار آن چون یک هیئت ثابت و لایتغیر در ذهن مخاطب ثبت می‌شده است، دارای ارزش تصویری نیز هستند. «خروشنده‌چرخ» بیان کنایی است، تصویر ایزدبانو اشی، ایستاده بر گردونه‌ای که چرخ‌های آن خروشان‌اند، حرکت، سرعت و قدرت را در ذهن مخاطب تداعی می‌کند. همچنین برجستگی و درشتی که در واج‌های */x/* و */c/* صفت *x^vanaī.caxraṃ* به گوش می‌رسد، جلوه‌ای حماسی به سرود داده است. صفت «ارونداسب» برای خورشید، یک بیان استعاری است و خورشید به سواری تشبیه شده است که با اسب تیزتک خود پهنای آسمان را درمی‌نوردد.

تصویرهای شاعرانه‌ای که یک رکن آن «اسب» است زیباترین و شکوهمندترین تصویر را در سرودهای یشتی رقم زده است. این تصویرها اهمیت اسب را در میان جامعه کهن ایرانی نشان می‌دهد. در مهریشت، اسب در بیانی استعاری با طلوع خورشید و پرتو آن که چکاد کوه‌ها را فرامی‌گیرد، همراه شده که حاصل آن تصویری زیبا و شگفت است:

فرایش خورشید بی‌مرگ ارون‌داسب آنکه نخست فرامی‌گیرد چکاد کوه‌های زرنگار
زیبا را (مهریشت، بند ۱۳).

یا در تیشتریشت آرزوی برآمدن و جاری شدن چشمه‌ها، که خود به‌تنهایی زیباست، با
یک تشبیه تفضیل و با آوردن فعل تاختن در معنای استعاری تحرک و جانی تازه یافته
است:

چه هنگام خانی‌های سترگ‌تر از اسب از نو بتازند (تیشتریشت، بند ۵).

یا باز در تیشتریشت برای باد صفت «چالاک» که از صفات مربوط به اسب است
استفاده شده است: «بادهای چالاک می‌وزند» (بند ۸). این‌گونه صفت‌ها با قابلیت
تصویری فوق‌العاده‌شان، به‌تنهایی و به‌گونه‌ای بسیار موجز نقش تشبیهات و تمثیل‌های
گسترده را به‌عهده گرفته است.

در تصویری در مهریشت، در بندهایی که ستاینندگان مهر را برمی‌شمرد، ازجمله
ارتشتاران و سپاهیان را، صحنه‌ای مجسم شده که، در نهایت ایجاز، بسیار جاندار،
حماسی و باشکوه است: سپاهیان، بر روی اسبان تازان، ایستاده بر رکاب و خمیده بر
روی سر اسبانی که یال آنها در معرض باد افشان شده است، به‌گونه‌ای که چهره آنان در
میان یال اسبان قرار گرفته به پیش می‌تازند و مهر را ستایش می‌کنند:
او را می‌ستایند ارتشتاران در میان یال‌ها، خواهندگان زور برای اسبان، و برای یاران
(مهریشت، بند ۱۱).

رنگ ملی حماسه، به‌ویژه در مهریشت پررنگ و چشمگیر است. مهر همواره
سرزمین آباو اجدادای را می‌پاید: «آنگاه همه سرزمین آریایی را به‌دقت می‌نگرد آن
نیرومندترین» (بند ۱۳). سرزمینی که دارای چراگاه‌های فراخ، رودخانه‌های ژرف و
کوه‌های سربه‌فلک کشیده است و باید از آن دفاع شود. مهریشت درواقع یک سرود
میهنی است:

آنجا که فرماندهان دلیر حمله‌های بسیار را تدارک می‌بینند، جایی که کوه‌های بلند
پرچراگاه علف‌رمگان را آماده می‌کنند، جایی که رودخانه‌های ژرف پر موج هجوم
می‌برند به سوی ایشکته، پروته، مرو، هرات، گنوم، سغد و خوارزم (مهریشت بند ۱۴).

این ابیات فاقد هنرسانه‌هایی چون تشبیه و تمثیل و روش‌های معمول در برجسته‌کردن کلام‌اند، اما مانند بخش‌های دیگر یشت‌ها از عناصری چون تکرار و یکسانی نحوی جمله‌ها بهره می‌برند و دارای کلماتی هستند که با صفت تشخص یافته‌اند، مانند «فرماندهان دلیر»، «کوه‌های بلند پرچراگاه»، «رودخانه‌های ژرف پرموج». اسناد مجازی در سطرهای دوم و سوم که با این ترکیبات وصفی ساخته شده بار ادبی کلام را بیشتر کرده است و درواقع یک استعاره پنهان در آن وجود دارد که در نگاه نخست به چشم نمی‌آید. اسناد در مصرع نخست حقیقی است، این فرماندهان‌اند که حمله را تدارک می‌بینند. اما در مصرع دوم کوه‌های بلند پرچراگاه علوفه را آماده می‌کنند و در بیت سوم رودخانه‌های ژرف هجوم می‌برند، آماده‌کردن و هجوم بردن مجازاً به کوه و رودخانه اسناد داده شده است.

در بندی بسیار معروف از تیشتریشث، به اسطوره آرش به‌وسیله تشبیهی مرکب اشاره شده است. در این تصویر حماسی که با دفاع از سرزمین پیوند خورده است، حرکت برق‌آسای تیشتر (که خود یک تصویر است) بر فراز دریای فراخکرد به تیری که آرش پرتاب کرده و تمامیت ارضی ایران مغلوب را در برابر تورانیان پیروز حفظ کرده تشبیه شده است:

تیشتر، ستاره رایومندِ فرهمند را می‌ستاییم تیزرو، تیزپرواز را، او که آنسان تیز پرواز
کند به سوی دریای وروکشه (فراخکرد) همچون مینوتیری که پرتاب کرد آرش
شیواتیر، شیواترین آریاییان از کوه اریوخشوت به کوه خووت (تیشتریشث، بند ۳۷).

همان‌گونه که انتظار می‌رود، تصاویر یشت‌ها عموماً از عناصر مادی به‌وجود آمده است. تصویرها از واقعیت‌ها، آرزوها و آمال جامعه کشاورز و دامدار در دوره باستان ایران سخن می‌گویند، به‌همین سبب مشبه‌به‌ها از عناصر طبیعی و زندگی اجتماعی گرفته شده است. ایزد بهرام به باد تند زیبا، به گاو نر زیبای زرین‌شاخ، اسب سفید زیبای زرین‌گوش زرین‌لگام، به گراز تیزدندان تیزچنگال، مرد پانزده‌ساله روشن‌چشم زیبا، به شاهین و میش تشبیه می‌شود (بهرام‌یشت، بندهای ۲-۲۷)، و تیشتر در تصویری به گاو زرین‌شاخ و در تصویری دیگر به اسب سفید زیبای زرین‌گوش زرین‌لگام، و هماورد او، دیو اپوش به اسب سیاه کل کل گوش کل دم ترسناک لگام (تیشتر یشت، بندهای

گفتنی است که در اثری که محتوای اساطیری دارد، گاهی مرز میان حقیقت و مجاز چندان روشن نیست، به چند پیکر درآمدن ایزدان و دیوان هرچند در باور مردمان ممکن است روزگاری امری حقیقی پنداشته می‌شده، با وجود این، بیان آن ادبی و تصویری و برپایهٔ تخیل شاعرانه است.

پیکرهایی که ایزد بهرام به خود می‌گیرد، یکی گراز است، و از صفت‌هایی که به آن داده شده فلزین‌پا، فلزین‌دست، فلزین‌پی، فلزین‌دم و فلزین‌آرواره است. اینکه در یشت‌ها برای ساخت صور خیال از فلز استفاده شده است روشن است که دلیلی اجتماعی دارد. کریستن‌سن در پاسخ به اینکه چرا یک آهنگر (کاوه) نامش را به یک درفش داده است، می‌گوید: «دوران افسانه‌ای هندواروپایی انباشته از افسانه‌های آهنگران است. هنر آهنگری در آغاز و در نخستین مرحلهٔ پیشرفت خود، هاله‌ای از جادوگری به دور خود داشت. خدایان یا دیوان هنر آهنگری را به انسان می‌آموختند یا رزم‌افزارهایی می‌ساختند که با آنها می‌بایست اعمال پهلوانی انجام می‌دادند (کریستن‌سن ۱۳۸۴: ۴۶).

یشت‌ها سرود زندگی ایرانیان کشاورز و دامدار در گذر زمان است. هنگامی که یشت‌ها را از نظر مضمون و ویژگی‌های ادبی با *گاهان* می‌سنجیم، مهم‌ترین تفاوت را در این می‌یابیم که برخلاف *گاهان* که صدای اعتراض به باورهای کهنه است و فردیت انسان را بیرون از زمان و مکان تصویر می‌کند، یشت‌ها به سنت‌های فکری و ادبی شعر هندواروپایی وفادار مانده است. به همین سبب است که پژوهنده‌ای که مضامین مشترک را در میراث ادبی هندواروپایی دنبال می‌کند، شواهد مورد نیاز خود را از یشت‌ها می‌گیرد. یشت‌ها آینهٔ زندگی، باورها، آرزوها، پیروزی‌ها و شکست‌های جامعهٔ کهن ایرانی است. آنها مجموعه‌ای متجانس و یکدست نیستند که بتوان یک حکم کلی دربارهٔ همهٔ آنها صادر کرد، اما به‌رغم تفاوتی که در کیفیت و ارزش ادبی این سرودها وجود دارد، در کنار ویژگی سنت‌مداری، تجربه‌های بکری را از هنر شعر نیاکان در آنها می‌یابیم که بسیار ارزشمند است، تکرارهای باقاعده، صفت‌های هنری پرمعنا و تصویرهای شاعرانهٔ جاندار و شکوهمند، و این همه حکایت از آن دارد که هنر شاعری در آن روزگاران به نوعی پختگی و کمال رسیده بوده است.

منابع

آذرانداز، عباس و باقری، معصومه، ۱۳۹۳، «شیوه‌های سخنوری در گاهان»، *جستارهای ادبی*، س ۴۷، ش ۱۸۷، ص ۱-۲۰.

اسماعیل‌پور، ابوالقاسم، ۱۳۸۵، *سرودهای روشنائی*، تهران.

بیکس، رابرت، ۱۳۸۹، *درآمدی بر زبان‌شناسی تطبیقی هندواروپایی*، ترجمه اسفندیار طاهری، تهران.

تفضلی، احمد، ۱۳۸۳، *تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام*، تهران.

شفیعی کدکنی، محمدرضا، ۱۳۹۱، *رستاخیز کلمات*، تهران.

کریستن‌سن، آرتور، ۱۳۸۴، *کاوه آهنگر و درفش کاویانی*، تهران.

Gershevitch, I., 1959, *The Avestan Hymn to Mithra*, Cambridge.

Hintze, A., 1995, "Compositional Techniques in the Yašts of the Younger Avesta", *Proceedings of the Second European Conference of Iranian Studies held in Bamberg, Sept. 30-Oct.4, 1991*, Rome, pp. 277-286.

_____, 2014, "Yašts", *Encyclopædia Iranica*, online, available at <http://www.iranicaonline.org/articles/yashts>

Humbach, H., 1991, *The Gāthas of Zarathushtra and the Other Old Avestan Texts*, Heidelberg.

Humbach, H. and Ichaporia, P. R., 1998, *Zamyād Yasht*, Wiesbaden.

Panaino, A., 1990, *Tištrya, part I: The Avestan Hymn to Sirus*, Roma.

Watkins, C., 1995, *How to Kill a Dragon: Aspects of Indo-European Poetics*, New York.

West, M. L., 2007, *Indo-European Poetry and Myth*, New York.

واژه‌های پازند در فرهنگ اویم

فرزانه گشتاسب (عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی)

چکیده: تعریف رایج برای متون پازند و پازندنویسی، «بازنویسی زند (ترجمه و تفسیر پهلوی اوستا) و متون پهلوی به خط اوستایی» است؛ در حالی که این اصطلاح در نوشته‌های پهلوی و متون فارسی و عربی دوره اسلامی به معنای تفسیر و تأویل متون اوستایی به کار رفته است. برخلاف پازندنویسی به معنای اخیر آن، یعنی نوشتن یک متن پهلوی یا زند به خط اوستایی، بازنویسی واژه‌های پهلوی به خط اوستایی قدمتی دیرین دارد و در متون کهن پهلوی مانند بندهش و دینکرد واژه‌های عالمانه و اسامی خاص و جز آن، به خط اوستایی نوشته شده‌اند. این مقاله درباره واژه‌های پازند فرهنگ اویم است که کهن‌ترین فرهنگ ایرانی و فرهنگی دوزبانه مشتمل بر واژه‌ها و عبارات اوستایی و ترجمه پهلوی آنها است. در فرهنگ اویم ترجمه تعدادی از واژه‌های اوستایی به پازند باقی مانده است که بیشتر این واژه‌ها، در متون رسمی پهلوی زردشتی دیده نمی‌شود و خاص متون زند است و گویا تلفظ واژه‌ای را نشان می‌دهند که بازنویسی واژه‌های اوستایی به خط پهلوی در زند بوده است.

کلیدواژه‌ها: پازند، زند، اوستا، پهلوی، الفبای اوستایی

۱. مقدمه

در میان آثار بازمانده از دوران باستان و میانه زبان‌های ایرانی، دو واژه‌نامه باقی مانده است که از آثار مهم زبان اوستایی و پهلوی به‌شمار می‌روند. یکی از آنها به نام فرهنگ پهلوی مشتمل بر هزوارش‌ها (واژه‌های آرامی‌الاصل) و معادل پهلوی آنها، همچنین لغات دشوار و مبهم فارسی میانه است، و دیگری فرهنگ اویم، فرهنگی است دوزبانه مشتمل بر واژه‌ها و عبارات اوستایی و ترجمه پهلوی آنها (تفضلی ۱۳۷۸: ۳۲۱-۳۲۴).

فرهنگ اویم تقریباً شامل ۹۰۰ واژه اوستایی است که با توجه به موضوعات گوناگونی که در آن مطرح شده، به ۲۷ فصل تقسیم شده است. ساختار فصل‌های مختلف این فرهنگ یکسان نیستند، در برخی از فصول این فرهنگ (فصل‌های یکم و سوم، بیست‌وپنجم و بیست‌وهفتم) واژه‌ها براساس موضوع و در برخی فصول دیگر (فصل چهارم تا بیست‌وچهارم) به ترتیب الفبایی مرتب شده‌اند. فصل دوم نیز شامل نکات دستوری در زبان اوستایی است.

از این فرهنگ، دست‌نوشته‌های گوناگونی باقی مانده است که مهم‌ترین آنها عبارت‌اند از چهار دست‌نوشته M51، K20، TD28 و F3. از سال ۱۷۷۱، نخستین بار آنکتیل دوپرون آوانویسی و ترجمه فرانسه فرهنگ اویم را منتشر کرد، تا امروز این فرهنگ بارها به زبان‌های گوناگون ترجمه شده است. دارمستتر در سال ۱۸۹۳ واژه‌های اوستایی این فرهنگ را بار دیگر به زبان فرانسه ترجمه کرد (دارمستتر ۱۸۹۳، ۳/۱۳-۲۸). هوشنگ جاماسب‌جی-آسا ترجمه انگلیسی این فرهنگ را در سال ۱۸۶۵ به‌پایان برد و پس از بازبینی مارتین هوگ و افزودن مقدمه و یادداشت‌های وی، کتاب را در سال ۱۸۶۷ با عنوان *واژه‌نامه زند-پهلوی* به چاپ رسانید. رایشت سومین ویرایش فرهنگ اویم را در سال ۱۸۹۹ و واژه‌نامه آن را در سال ۱۹۰۱ به زبان آلمانی منتشر کرد. کلینگن‌اشمیت ترجمه این فرهنگ را به‌عنوان رساله دکتری برگزید و در سال ۱۹۶۸ آن

(۱) برای آگاهی بیشتر از این دست‌نویس‌ها، نک: جعفری دهقی ۱۳۹۱: ۷۴-۷۵؛ جاماسب‌جی-آسا ۱۸۶۷؛ یازده؛ کلینگن‌اشمیت

را به پایان رسانید. جدیدترین ترجمه از رهام اشه است که در سال ۲۰۰۹ به زبان انگلیسی به چاپ رسیده است.^۱

این مقاله دربارهٔ واژه‌های پازندِ فرهنگِ اویم است. از این رو نخست اشاره‌ای کوتاه به «پازند و پازندنویسی» شده و پس از آن به بررسی واژه‌های پازندِ فرهنگِ اویم پرداخته شده است. اهمیت واژه‌های پازند در این فرهنگ از آن‌روست که احتمالاً قدمت آنها به دورانی پیش از رواج پازندنویسیِ متن‌های کامل پهلوی بازمی‌گردد. اگرچه زمان دقیق آن بر ما روشن نیست، اما بررسی این واژه‌ها نشان می‌دهد که هدف از نوشتن واژه‌های پهلوی به خط اوستایی به جای زنده واژه اوستایی، یا آوردن آنها در کنار صورت پهلوی واژه، نشان دادن تلفظ واژه پهلوی بوده است.

در فرهنگِ اویم، بیست‌ودو واژه پازند هست که نگارنده آنها را به همان ترتیبی که در فصل‌های یکم تا بیست‌وهفتم این فرهنگ آمده‌اند، بررسی کرده است. اکثر این واژه‌ها در متون رسمی پهلوی زردشتی دیده نمی‌شود و خاص متون زنده است و به نظر می‌رسد که صورت پازند برای نشان دادن تلفظ واژه‌های آمده است که بازنویسی واژه‌های اوستایی به خط پهلوی در زنده بوده است، مثلاً واژه‌های پازندِ *šuaṣ* و *baodō.varšt* به واژه‌های مربوط به گناه و تاوان آن تعلق دارند، *axš*، *arəθ*، *varsak*، *murā* اسامی بخش‌های مختلف بدن هستند، همچنین *gōh* پازند واژه اهریمنی *gauu-* «دست» در اوستایی است، *dišt* واحد اندازه‌گیری به اندازه «ده انگشت» است و *fraiar*، *aiβisrūrim* و *hufrašmōdāta* به تقسیم‌بندی اوقات شبانه‌روز در سنت زردشتی تعلق دارد. واژه‌های *hiṭ* و *hapsne* نیز تلفظ واژه زنده را نشان می‌دهند. همین‌گونه است واژه *mai* که به خط اوستایی در کنار هزوارشِ سو^۲ نوشته شده است.

(۱) اطلاعات کتاب‌شناختی این تحقیقات در کتابنامه همین مقاله آمده است. ترجمه فارسی این فرهنگ همراه با متن انتقادی و آوانویسی آن، طرح پژوهشی نگارنده در پژوهشگاه علوم انسانی بوده و اکنون آماده انتشار است.
(۲) البته می‌دانیم که نیبرگ واژه سو^۳ را هزوارش نمی‌داند، بلکه این واژه را *has* می‌خواند و آن را گونه جنوب غربی برای «می، شراب» می‌داند، در کنار *may* که به عقیده وی گونه شمال غربی همین واژه است (نیبرگ ۱۹۷۰: ۳۴۵).

۲. پازند و پازندنویسی

برای معرفی متون پازند اغلب از این تعریف استفاده می‌شود: «بازنویسی زند (ترجمه و تفسیر پهلوی اوستا) و متون پهلوی به خط اوستایی»^۱. اگرچه این تعریف، ویژگی متونی را که به نام پازند در دست است، به درستی توصیف می‌کند، اما بررسی دقیق‌تر نشان می‌دهد که کاربرد این واژه با تعریفی که ذکر شد، قدمت چندانی ندارد و در متون فارسی میانه و نوشته‌های دوره اسلامی، پازند به معنای دیگری به کار رفته است. تا جایی که می‌دانیم، واژه پازند تنها در یکی از متون پهلوی، به نام *زند بهمن‌یسن*، به جای مانده است:

ēdōn weh guft ohrmazd ō spitāmān zardušt kū: “be *xwāh ud warm be kun pad zand [ud] pāzand ud wizārišn be čāš ō hērbedān ud hāwištān gōw ud pad gēhān frāz gownēnd, awēšān kē az sadōzem nē āgāh hēnd...

ایدون نیک گفت اورمزد به زردشت سپیتمان که: «بخوان و از بر کن از طریق زند [و] پازند و گزارش بیاموز، به هیربدان و هاوشتان بگوی تا در جهان بگویند، پس ایشان به آنهایی که از سده آگاه نیستند بگویند... (راشدمحصل ۱۳۷۰: ۹، ۶۲)

روشن است که اصطلاح پازند در *زند بهمن‌یسن* قطعاً به فن آوانگاری متون پهلوی به خط اوستایی اشاره ندارد، بلکه به معنای ترجمه، تفسیر یا شرح بیشتر نوشته‌های پهلوی است. پازند در متون نظم و نثر فارسی و فرهنگ‌نامه‌ها نیز اغلب به معنی تأویل متون زند و تفسیری که بر نوشته‌ها و گفته‌های زردشت نوشته شده، به کار رفته است و البته گاهی نیز اصل کتاب زردشت را به این نام خوانده‌اند. در فرهنگ‌نامه‌ها، تعریف‌های گوناگونی ذیل واژه پازند می‌توان یافت. مؤلف *برهان قاطع* به برخی از آنها چنین اشاره کرده است: «تفسیر زند باشد و زند کتاب زردشت است و برعکس این هم گفته‌اند یعنی زند تفسیر پازند است و بعضی دیگر گویند زند و پازند دو کتاب است از

(۱) برای نمونه، نک: مکنزی ۱۳۷۹: ۱۲۴؛ تفضلی ۱۳۷۸: ۱۱۸؛ آموزگار ۱۳۵۴: ۱۴؛ لازار ۱۳۸۴: ۱۸۷؛ *برهان قاطع و لغت‌نامهٔ دهخدا*، ذیل پازند؛ زند ترجمه و تفسیر *اوستا* به زبان پهلوی است که به خط پهلوی یا فارسی میانهٔ زردشتی نوشته شده است، خط پهلوی با حدود ۱۴ حرف و داشتن حروفی که دارای چندین ارزش آوایی هستند، در نگارش واژه‌ها ابهام بسیار ایجاد می‌کند؛ اما خط اوستایی با حدود ۵۰ حرف، خطی کاملاً آوانگار است که تلفظ دقیق واژه را نمایش می‌دهد.

تصنیفات ابراهیم زردشت در آیین آتش‌پرستی، دیگری می‌گوید که ترجمه کتاب زند است و با زای فارسی هم آمده است^۱.

مسعودی در *مروج الذهب و التنبيه و الاشراف*، پازند را به معنی تفسیر زند، یعنی تفسیر تفسیر *اوستا* آورده است. جز آن، مسعودی از «یارده» و «کرده» نام می‌برد که به معنی شرح و تفسیری است که پس از زردشت، دانشمندان، موبدان و هیربدان زردشتی بر پازند نوشته‌اند.

«... و چون از فهم کتاب (=اوستا) عاجز ماندند زرادشت تفسیری بیاورد و تفسیر را زند نامیدند آنگاه برای تفسیر نیز تفسیری بیاورد و آن را پازند نامید. پس از مرگ زرادشت علمای آنها تفسیر و شرحی برای تفسیر تفسیر و شرحی برای مسائل دیگر که گفتیم نوشتند و این تفسیر را یارده نامیدند» (مسعودی، *مروج الذهب و معادن الجواهر*: ۱/۲۲۵).
«زرادشت برای ابستا شرحی نوشت و آن را زند نامید که به عقیده ایرانیان کلام خداست که به زرادشت نازل شده است. آنگاه زرادشت آن را از زبان پهلوی به پارسی ترجمه کرد. سپس زرادشت شرحی برای زند نوشت و آن را پازند نامید. دانشمندان نیز از موبد و هیربد برای این شرح شرحی نوشتند و آن را یارده نامیدند و بعضی آن را کرده نامند و اسکندر وقتی بر ایران تسلط یافت و دارا پسر دارا را بکشت آن را بسوخت» (مسعودی، *التنبيه و الاشراف*: ۸۷).

تعریف پازند به عنوان تفسیر زند را، در متون بسیار متأخرتر از قرن سوم و چهارم نیز می‌توان یافت، مثلاً در *شارستان چهارچمن* نوشته بهرام بن فرهاد بن اسفندیار از شاگردان آذرکیوان که در حدود اوایل قرن یازدهم هجری تألیف شده است، از پازند به عنوان تفسیر زند نام برده شده که فهم مطالب دشوار و رمزگونه زند به مدد آن میسر بوده است.

۱) برخی دیگر از تعاریفی که ذیل پازند در فرهنگ‌نامه‌ها آمده است، از این قرار است: «تفسیر زند باشد و زند کتاب زردشت است» (فرهنگ جهانگیری، ذیل پازند)؛ «اصل کتاب است و ابستا گزارش» (فرهنگ اسامی، ذیل پازند)؛ «کتاب زرتشت است که پیغمبر گبران آتش‌پرست بود، کتابی است که ابراهیم زرتشت وضع کرده بود» (فرهنگ خطی)؛ «پازند: آلتی است که بدان آتش را بشکند و به مناسبت همین معنی، نام تفسیر زند که کتاب زردشت است در بیان دین آتش‌پرستی» (*غیاث‌اللغات*، ذیل زند؛ به نقل از لغت‌نامه دهخدا، ذیل پازند).
صاحب *برهان قاطع*، دو واژه «زند و پازند» را گاهی برای لغات پهلوی، لغات دینی زردشتی (اشنو، پادیاو و...) و لغات مجعول فرقه آذرکیوان و اغلب برای هزوارش‌ها به کار برده است، مانند اب به معنی «پدر» (پهلوی: *سز*)، ارموتنن به معنی «خواهیدن، آرام‌گرفتن» (پهلوی: *سزاس*)،
ارن به معنی «گوسفند ماده، میش» (پهلوی: *سلا*)، اریک به معنی «دور (در مقابل نزدیک)» (پهلوی: *سلاو*) (نک: معین ۱۳۵۷: صدویک).

«در هماندم که زرتشت متولد شد بخندید چنان‌که همهٔ حضار مجلس خندهٔ او شنیدند. چون بزرگ شد بهمن یعنی جبرئیل آن حضرت از مُلک و ملکوت برآورده، فوق دایرهٔ جبروت رسانید و اسرار هستی بر او مکشوف شد. حضرت بخشنده بی‌منت اوستا و زند بدان والا نبی بخشید و هر یک از ملائکهٔ مقرب او را اندرز کردند و مراسم محبت بجا آوردند. این نسخهٔ آسمانی را هیچ‌کس از علما و فضلا نفهمیدی و درک معنی آن نکردی حتی جاماسب یعنی والا دانا، چون بدان دقت و لطافت و فصاحت کلامی جز از کتب و صحایف منزله به سمع ایشان نرسیده پس به حقیقت «فاتو بسوره من مثله» پیوست. آن حضرت فرمود که این کلام الهی به عقیدهٔ آبادیان یعنی ترجمهٔ معلومات من جانب الله است به طریق رمز و اشارت و کسی را یاری درک آن نبود جز از خدا و رسول او. چون همگی از درک آن و تفهیم معنی زند بل از قرات (= قرائت) قاصر بودند مگر از تفسیری که به پازند مشهور و موسوم است» (بهرام بن فرهاد، *شارستان چهارچمن*: ۱۸۹-۱۹۰).

به این ترتیب می‌توان چنین نتیجه گرفت که قطعاً تا قرن دهم و احتمالاً تا حدود قرن شانزدهم میلادی، پازند به همان معنی که در متن پهلوی *زند بهمن* یسن آمده، به کار می‌رفته است، یعنی تفسیر کهن متون زند؛ و کاربرد واژهٔ پازند برای متنی که آوانگاری متون پهلوی و زند را به دست می‌دهد، جدیدتر از این تاریخ‌ها است.

می‌دانیم که کاتبان متون پهلوی، واژه‌های آیینی، اسامی خاص، واژه‌های عالمانه یا کم‌کاربرد پهلوی و آنهایی را که بازنویسی واژه‌های اوستایی به خط پهلوی‌اند، به خط اوستایی آوانویسی می‌کردند و احتمالاً قدمت این کار به اواخر دورهٔ ساسانی می‌رسد. این واژه‌ها را در متون زند، متن پهلوی بندهش، دینکرد و جز آن می‌توان دید.^۱ آنچه متأخر و نو است، آوانویسی متنی کامل از خط پهلوی به خط اوستایی است، ابتکاری که به دستور نریوسنگ دوال نسبت داده می‌شود، موبدی پارسی که در حدود نیمهٔ اول قرن دوازدهم میلادی می‌زیسته است.^۲ او احتمالاً آغازگر سنتی نو در کتابت متون زردشتی بوده است: بازنویسی کل متن پهلوی به خط اوستایی، سنتی که از قدیم تنها

۱) برای نمونه قس بندهش، قطعهٔ ۲۷/۳۴: املاي «𐬀𐬎𐬎» (نسخهٔ M51) و «𐬀𐬎𐬎» (نسخهٔ K20) برای دیو «اندر» در مقابل امشاسپنډ اردبیهشت، املاي «𐬀𐬎𐬎𐬎» (نسخهٔ M51, K20) برای دیو «ترومد» در مقابل امشاسپنډ سپندارم، املاي «𐬀𐬎𐬎𐬎» (نسخهٔ M51, K20) برای دیو «نانگهس»، نام دیگر ترومد در مقابل امشاسپنډ سپندارم؛ برای چند مثال دیگر، نک: آموزگار ۱۳۵۴: ۱۵؛ تفضلی ۱۳۷۸: ۱۱۸-۱۱۷.

۲) برای بحث دربارهٔ زمان زندگی موبد نریوسنگ دوال، نک: آذرنوش ۲۰۱۴: ۹۲.

برای نشان دادن واژه‌های پهلوی و آن هم واژه‌های خاص و آیینی به کار می‌رفت. به نظر می‌رسد این متون پازند، بیشتر تلفظ فارسی جنوبی را نگاه داشته‌اند و با برخی ویژگی‌های آوایی زبان هندی نیز آمیخته‌اند (لازار ۱۳۸۴: ۱۹۶) و به مرور زمان و در اثر نسخه‌برداری‌های متعدد، تنوع گویش کاتبان و به احتمال زیاد اشتباهات سهوی ایشان، به تدریج متونی پدید آمده است که نه تنها خواندن آنها از متون پهلوی آسان‌تر نیست، بلکه در برخی موارد دشوارتر هم هست.

نریوسنگ بازنویسی این متون را به خط اوستایی «پازند» نخوانده است. وی در مقدمه‌ای که برای نسخه سنسکریت *یستا*، *خرده‌اوستا*، *مینوی خرد* و *شکندگمان‌وزار* نوشته است، خود را مترجم این کتاب‌ها از زبان پهلوی به زبان سنسکریت معرفی کرده و نوشته است که فلان اثر دشوار فارسی (= فارسی میانه) را به خط اوستایی برگردانده است.^۱ این گفته نریوسنگ، قدیمی‌ترین تعریفی است که از کار پازندنویسی به معنای جدید آن، در دست است و در آن، هدف از این کار به روشنی بیان شده است: دشوار بودن خط پهلوی.

ما نمی‌دانیم این متون از چه زمانی «پازند» خوانده شدند، اما می‌توان حدس زد که این نام، مدت‌ها بعد از ابتکار نریوسنگ و احتمالاً در حدود قرن‌های ۱۶ یا ۱۷م برای متونی که به خط اوستایی نوشته می‌شدند، به کار رفته است (دیونگ ۲۰۰۳: ۷۰؛ آذرنوش ۲۰۱۴: ۸۸). مثلاً می‌دانیم یکی از کاتبان متن *پازند جاماسب‌نامه*، آن را پازند نامیده است (آموزگار ۱۳۵۴: ۱۵؛ مسینا ۱۹۳۹: ۶) و نیز در ابتدای کتاب *روایات داراب هرمزیار* دو فهرست از حروف الفبای اوستایی آورده شده، که یکی به نام «حرف‌های پازند یعنی پهلوی» و دیگری به نام «حرف‌های اوستا و زند» نام‌گذاری شده است و روشن می‌کند که حداقل در این زمان، یعنی زمانی که داراب هرمزیار، کتاب روایات را جمع‌آوری و تدوین می‌کرده است (حدود ۱۰۴۲-۱۰۶۰ یزدگردی / ۱۶۹۰-۱۶۷۲ میلادی)، متونی را که از

(۱) این مقدمه به زبان پهلوی باقی نمانده است. برای ترجمه مقدمه نریوسنگ بر نسخه سنسکریت *مینوی خرد*، نک: وست ۱۸۸۵: بیست؛ برای ترجمه مقدمه نریوسنگ بر نسخه سنسکریت *یستا* و *خرده‌اوستا*، نک: هومباخ ۲۰۰۳: ۲۰۰-۱۹۹؛ برای ترجمه مقدمه نریوسنگ بر نسخه سنسکریت *شکندگمان‌وزار*، نک: آذرنوش ۲۰۱۴: ۹۲.

زبان پهلوی به خط اوستایی بازنویسی می‌کردند، پازند می‌نامیدند. این دو فهرست تفاوت‌هایی قابل توجه با یکدیگر دارد که به کاربرد خط اوستایی برای نوشتن دو زبان متفاوت اوستایی و پهلوی مربوط می‌شود (نک: اونوالا ۱۹۲۲: ۲-۳).

برای معنای واژه پازند و اشتقاق آن، پیشنهادهای گوناگونی مطرح شده است، بنابر نظر بسیاری از پژوهشگران، این واژه از *-pati-zanti** (قس اوستایی: *-paiti-zan-* «شناختن») مشتق شده است. بویس معتقد است پارسیان به این دلیل که متون بازنویسی‌شده به خط اوستایی، نوعی تفسیر هم بود، این متون را *pa zand* به معنای «با تفسیر» خواندند (بویس ۱۳۸۴: ۲۰۱). شبیه به این نظر را پیش از بویس، علامه دهخدا نیز طرح کرده است: «پازند عبارت از خط و زبانی است که برای صعوبت خط پهلوی، زند را بعدها بدان خط و زبان نوشته‌اند و چون در آغاز آن را مانند حاشیه در پای (یعنی ذیل) اوراق می‌نوشته‌اند به پازند مشهور شده. در پازند لغات آرامی به لغات ایرانی تبدیل شده و جای خط پهلوی را خط اوستایی گرفته است» (لغت‌نامه دهخدا، ذیل پازند)^۱. جدیدترین پیشنهاد درباره ریشه‌شناسی واژه پازند به دیونگ تعلق دارد که با توجه به دو واژه اوستایی *-āzanti* و *-amaṭ-āzanti* اشتقاق *-apa-āzanti** را برای «پازند» مطرح ساخته است (دیونگ ۲۰۰۳: ۶۸، ی ۸؛ آذرنوش ۲۰۱۴: ۸۴).

چنانکه پیشتر اشاره شد، واژه‌های پازند که در متون پهلوی مانند بندهش، دینکرد و متون زند آمده است، قدمتی دیرین دارد و به احتمال زیاد، نویسنده متن با نوشتن واژه‌های پهلوی به خط اوستایی، خواسته است شیوه تلفظ واژه را نشان دهد، در حالی که این نظر را درباره متونی که به تمامی به پازند نوشته شده‌اند و متأخرترند، با احتیاط و حدس و گمان می‌توان بر زبان آورد چه، املاهای متعدد برای یک واژه پازند و نوشتن

۱) در فرهنگ‌های فارسی نیز توضیحاتی به منظور نشان دادن ارتباط واژه «پازند» با معنا و کاربرد آن آمده است که نوعی ریشه‌شناسی عامیانه و مبتنی بر ظاهر واژه است، برای نمونه: «پازند: چیزی که بر آتشزنده زند تا از آن آتش برآید و معنی ترکیبی آنکه همپایی و معاونت با آتشزنده در برآوردن آتش کند، و بدین مناسبت شرح زند را گویند چه احکام آتش که در زند مکتوب است به اعانت آن شرح ظاهر می‌شود» (فرهنگ رشیدی: ۱/ ۲۲۲)؛ «پازند: آلتی است که بدان آتش را بشکنند و به مناسبت همین معنی، نام تفسیر زند که کتاب زردشت است در بیان دین آتش‌پرستی» (غیث‌اللغات، ذیل زند)؛ وگر قیصر سگالد راز زرتشت/کنم زنده رسوم زند و اسنا/ بگویم کان چه زند است و چه آتش/ کزو پازند و زند آمد مسما (دیوان خاقانی، دیوان مصصح سجادی ۲۷؛ به نقل از لغت‌نامه دهخدا، ذیل پازند).

هزوارش‌ها مطابق با حروف مبهم پهلوی، و نه شیوه تلفظ آنها، بیشتر در جهت ردّ این نظر است.^۱

۳. واژه‌های پازند در فرهنگ اویم

(۱) 𐭠𐭣𐭠𐭠𐭠𐭠𐭠 (ainānān) (فرهنگ اویم: فصل ۲، بند ۲)

جمله‌ای که این واژه پازند در آن آمده است، چنین است:

⁺uuiiā̄ ī abar har dō ainānān^۲.

⁺uuiiā̄ یعنی بر هر دو آینه^۳.

⁺uuiiā̄ حالت وابستگی مثنی از ستاک uba-/uua- به معنی «هر دو، آن دو» است (بارتلمه، ۱۹۶۱: ۳۹۹-۴۰۰). واژه ainānān در عبارت پهلوی، صورت جمع ainā است که در متون پازند برای برگردان واژه پهلوی ēwēn(ag) به معنی «آیین، روش، نوع» بارها به کار رفته است.^۴ درست معلوم نیست منظور از آینه در عبارت زند چیست، احتمالاً واژه ⁺uuiiā̄ و عبارتی که در ترجمه آن آمده است، بخشی از یکی از قطعات اوستایی و زند آن باشد که اکنون باقی نمانده است.^۵

(۱) برای نمونه واژه پهلوی awiš در نسخه پازند مینوی خرد با حدود بیست و چهار املائی متفاوت نوشته شده است (/havaš/ vaš/ /hajaš/ havaš/ hazaš/ haḡaš/ haḡaš/ havas/ hažš/ hazaš/ haβš/ habaš/ ha vaš/ ha-baš/ haizas/ haḡaš/ haḡāš می‌شود (برای نمونه، نک: معین ۲۰۱۲: ۲۰).

(۲) واژه‌های اوستایی با حروف ایتالیک و واژه‌های پازند با حروف سیاه نوشته شده‌اند.

(۳) املائی این واژه در تمام دست‌نوشته‌های فرهنگ اویم به صورت vaiiā̄ ضبط شده است. چنان‌که کلینگن‌اشمیت (۱۹۶۸: ۸) نیز پیشنهاد کرده است vaiiā̄ را باید به صورت ⁺uuiiā̄ تصحیح کنیم.

(۴) صورت پازند واژه پهلوی ēwēnag با املاهای متفاوتی در متون پازند آمده است، برای نمونه در متن پازند مینوی خرد هفت بار با املائی āina. یک بار با املائی āinā. یک بار با املائی āinii و یک بار با املائی āin آمده است (معین ۲۰۱۲: ۳۲).

(۵) مثلاً قبل از ⁺uuiiā̄، واژه vaiiā̄ آمده است که احتمال می‌رود از پشت ۲/۱۰ اقتباس شده باشد:

vaiiā̄ abar ahlawān ud druwandān

vaiiā̄ بر پرهیزکاران و دروغکاران (فرهنگ اویم، ۲/۲)

vaiiā̄ zī asti miθrō druūataēca aḡaonaēca

مهر از آن هردو [گروه] است، برای دروندان و پرهیزکاران (پشت ۲/۱۰).

(۲) **hit** (فرهنگ اویم: فصل ۲، بند ۲)

hit در فرهنگ اویم، در ترجمه واژه اوستایی *hadā* آمده و با عبارت *čiyōn dō hamzōr* «یعنی دو هم‌زور» تفسیر شده است. قید و حرف اضافه *hadā/ hadā* (فارسی باستان: *hadā*) در اوستا به معنی «باهم، هم‌زمان، همراه با، با» است، که در زند به **𐬵𐬀𐬎𐬎𐬀** (فرهنگ اویم، فصل ۲۴) یا **𐬵𐬀𐬎𐬎𐬀** (یستا، ۱۷/۵۷) نیز ترجمه شده است. به نظر می‌رسد **𐬵𐬀𐬎𐬎𐬀** در اینجا، پازند **𐬵𐬀𐬎𐬎𐬀** است که در متون زند، در ترجمه واژه *hadā* دیده می‌شود؛ قس *hadā* زند: **𐬵𐬀𐬎𐬎𐬀 𐬵𐬀𐬎𐬎𐬀 𐬵𐬀𐬎𐬎𐬀** (یستا، ۱۷/۴۶)؛ *hadā ašā vahištācā* زند: **𐬵𐬀𐬎𐬎𐬀 𐬵𐬀𐬎𐬎𐬀 𐬵𐬀𐬎𐬎𐬀** (یستا، ۴/۵۸)؛ *hadā vāstrā* زند: **𐬵𐬀𐬎𐬎𐬀 𐬵𐬀𐬎𐬎𐬀 𐬵𐬀𐬎𐬎𐬀** (یستا، ۲/۲۹).

به نظر می‌رسد **𐬵𐬀𐬎𐬎𐬀** که در نوشته‌های پهلوی دیده نمی‌شود و تنها در متون زند به کار رفته است، بازنویسی واژه اوستایی *hadā/ hadā* به خط پهلوی است. اشه (۲۰۰۹: ۷۸) معتقد است که این واژه زند را باید *had* خواند، قس پهلوی: **𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀** *jud*. این واژه باستانی، برای نمونه در گویش بهدینان یزد باقی مانده است و به گونه‌های مختلف *hodo/hadi/hade/ xodo/xodi/xode/xadi* تلفظ می‌شود (مزداپور ۱۳۷۴: ۲۸۵).

(۳) **baodō.varəšt** (فرهنگ اویم: فصل ۲، بند ۳)

جمله‌ای که این واژه پازند در آن آمده است، چنین است:
wināh tōzišnīg ka abar ēk gōwēd: cikaiiaṭ baodō.varštahe, tōzēd pad baodō.varəšt tōzišn.

جبران کردن گناه که برای یک نفر [باشد]، گفته می‌شود: *cikaiiaṭ baodō.varštahe* [یعنی] جبران کند با کفاره **baodō.varəšt**

baodō.varəšt در ترجمه واژه اوستایی *baodō.varšta-* آمده است. زند این واژه اوستایی، تنها در اینجا به خط اوستایی نوشته شده است، املاي رایج واژه زند

(۱) کلینگاشمیت (۱۹۶۸: ۹) و اشه (۲۰۰۹: ۷۸) واژه **𐬵𐬀𐬎𐬎𐬀** را با **𐬵𐬀𐬎𐬎𐬀** که در دینکرد به خط اوستایی نوشته شده است (نک:

مدن ۱۹۱۱: ۶۹۸ و ۷۲۱)، مقایسه کرده‌اند.

(bōyōwaršt) / 𐭆𐭀𐭄𐭆𐭀𐭄𐭆𐭀𐭄𐭆𐭀𐭄 (bōyōwaršt) است. واژه اوستایی *baodō.varšta-* تحت‌اللفظ به معنی «آگاهانه انجام شده، عمل آگاهانه» است و در اینجا به معنی گناهی است که «آگاهانه و با قصد قبلی» انجام شده باشد و دلالت بر درجه‌ای از گناه و همچنین مجازات آن دارد. این واژه بارها در *اوستا*، به‌ویژه در *وندیداد* به کار رفته است (برای شواهد، نک: بارتلمه ۱۹۶۱: ۹۲۰). برای عبارت *cikaiiaṭ baodō varštahe* و *زند آن*، نک: *وندیداد*، ۳۸/۷، ۳۱/۱۳، ۱۶/۱۵. در قطعه ۱/۲۵ فرهنگ اویم درباره این گناه چنین توضیح داده شده است:

baoda.jaṭ bōyozed, *baodō.varštahe* bōyowaršt; čiyōn wēnāgihā zad bawēd, ud abar
+zaxm ud tabāh kardan ī čiš ī nigerišnīg wēš gōwēd; pad drō abārīg wināh ī nigerišnīg.

baoda.jaṭ: [گناه] عمدی زدن، *baodō.varštahe*: [گناه] کردار عمدی، [عمدی زدن (bōyōzed)] یعنی عمداً زده شده باشد، و اغلب درباره زخم [زدن] و تباه کردن چیزی به عمد [و از روی قصد] گفته می‌شود؛ [کردار عمدی (bōyōwaršt)] به دروغ و دیگر گناه‌های [عمدی] گفته می‌شود.

(۴) 𐭆𐭀𐭄𐭆𐭀𐭄𐭆𐭀𐭄𐭆𐭀𐭄: x^vāhišn (فرهنگ اویم: فصل ۲، بند ۴)

جمله‌ای که این واژه پازند در آن آمده است، چنین است:

vī ast gyāg kū ašmā, ast gyāg kū x^vāhišn.

vī: جایی است به معنی «شما»، جایی است به معنی «تعقیب»

منظور این است که واژه اوستایی *vī* در برخی متون به معنای *ašmā* «شما»^۱ (ضمیر دوم شخص جمع) است و در برخی متون دیگر به معنی *x^vāhišn* است. به نظر بارتلمه (۱۹۶۱: ۱۴۳۵، ی ۲)، واژه‌ای که در اینجا به خط اوستایی به صورت 𐭆𐭀𐭄𐭆𐭀𐭄𐭆𐭀𐭄 نوشته شده، اشتباه به کار رفته است؛ رایشلت (۱۹۶۶: ۱۷۳) نیز *x^vāhišn* را نامفهوم دانسته است.

کلینگن‌اشمیت صورت درست واژه *زند* را 𐭆𐭀𐭄𐭆𐭀𐭄𐭆𐭀𐭄𐭆𐭀𐭄 / 𐭆𐭀𐭄𐭆𐭀𐭄𐭆𐭀𐭄𐭆𐭀𐭄، از ریشه اوستایی *vī-* (*vā(y)-*) به معنی «تعقیب کردن، دنبال کردن» می‌داند (برای شواهد فعل *vī-* در اوستایی، نک:

(۱) البته صورت درست ضمیر دوم شخص جمع در حالت برایی/وابستگی در اوستایی گاهانی *vī* است؛ اما در دست‌نوشته‌های اوستایی بارها *vī* به جای *vā* به کار رفته است (برای شواهد *vā* نک: بارتلمه ۱۹۶۱: ۱۳۱۰-۱۳۱۲). کلینگن‌اشمیت (۱۹۶۸: ۱۲) تعدادی از شواهد کاربرد *vī* به جای *vā* را، از نسخه‌ها جمع‌آوری کرده است (نیز، رایشلت ۱۹۶۶: ۱۷۳).

بارتلمه ۱۹۶۱: ۱۴۰۷-۱۴۰۸). واژه **𐭮𐭮𐭮𐭮𐭮** دو بار دیگر در فرهنگ اویم، فصل‌های ۸ و ۱/۲۵، به کار رفته است، **𐭮𐭮𐭮𐭮𐭮** در فصل هشتم، زندِ واژه اوستایی *vōiθβa* و در فصل ۱/۲۵، زندِ واژه اوستایی *vāiti* است. این دو واژه اوستایی را بارتلمه (۱۹۶۱: ۱۴۰۹، ۱۴۲۸) مشتق از فعل *vī-* دانسته است، او برای برگردان پهلوی این دو واژه، قرائت *handāčišn* را پیشنهاد داده است. در فصل ۱/۲۵ این واژه پهلوی چنین تفسیر شده است:

vāiti xwēhišn ān bawēd ka pad wināhgārīh az pas ī kas dawēd

vāiti: [گناه] تعقیب، آن باشد که [کسی] به گناهکاری به دنبال کسی بدود^۱.

کلینگن‌اشمیت (۱۹۶۸: ۱۲-۱۴) واژه پهلوی را مشتق از فعل *xwīstan/xwēstan, x^vēh-* به معنی «تعقیب کردن، دنبال کردن» دانسته است که ستاک ماضی آن در فرهنگ اویم، ۲/۲۵، در برگردان پهلوی واژه اوستایی *voiiō* نیز به کار رفته است^۲ (نیز، نک: اشه ۲۰۰۹: ۸۱). پیشنهاد کلینگن‌اشمیت درست است. در *وندیداد*، ۱۷/۸، ۱۸، ۱۹ نیز، مترجم متن اوستایی *وندیداد*، واژه اوستایی *vī* را به **𐭮𐭮𐭮𐭮** ترجمه کرده است که نظر کلینگن‌اشمیت را تأیید می‌کند، البته چنان که بارتلمه (۱۹۶۱: ۱۳۴۳-۱۳۴۴) نیز نوشته است، در این سه قطعه، *vī* همراه با *upa* پیشوند فعل *vad-* به معنی «هدایت کردن، راه بردن» است (متن اوستایی: *upa vī...vīuuāḍaiiantu*)، اما احتمالاً نویسنده متن زند، *vī* را فعل از ریشه *vī-/vā(y)* پنداشته و چنانکه گفته شد، این عبارت را چنین ترجمه کرده است: **𐭮𐭮𐭮𐭮...𐭮𐭮𐭮𐭮** که معنای آن با معنای قطعه همخوانی دارد^۳. شاید مرجع نویسنده فرهنگ اویم در اینجا، همین فرگرد *وندیداد* یا قطعه‌ای مشابه آن بوده است.

(۵) **𐭮𐭮𐭮𐭮𐭮 𐭮𐭮𐭮𐭮𐭮 𐭮𐭮𐭮𐭮𐭮**: *hapsne apno xauuō* (فرهنگ اویم: فصل ۲، بند ۶)

جمله‌ای که این واژه پازند در آن آمده است، چنین است:

(۱) نیز قس *viieiti*، زند: **𐭮𐭮𐭮𐭮/𐭮𐭮𐭮𐭮 𐭮𐭮𐭮𐭮 𐭮𐭮𐭮𐭮𐭮 𐭮𐭮𐭮𐭮** (وندیداد، ۵/۱۵).

(۲) *voio xwīstag ān bawēd ka ḡh xwēhēnd* (تعقیب‌شده *xwīstag*)، آن باشد که [کسی را] تعقیب کنند (فرهنگ اویم، ۲/۲۵).

(۳) دینشاه کاپادیا، این واژه را در زند و *وندیداد*، ۱۷/۸، ۱۸، ۱۹، *ānīhēd* (فعل سوم شخص مفرد مجهول از *ānīdan* «آوردن، هدایت

کردن») خوانده است (کاپادیا ۱۹۵۳: ۱۹۷).

zan... ast gyāg kū xʰaŋha, ast gyāg kū duγda duxt, ast gyāg kū hapsne apno xauuō
čiyōn bawēd 2 zan ud ēk šōy.

زن... جایی است که xʰaŋha [یعنی خواهر]، جایی است که duγda [یعنی دختر، جایی است که hapsne apno xauuō یعنی دو زن باشد با یک شوهر].

به عقیده بارتلمه، صورت درستِ hapsne در اینجا، واژه اوستایی hapathne/hapathniia حالت بایی مفرد از ستاک ha-paθni- «همسرِ دوم، هوو» (قس ودایی: sapātni-) است (بارتلمه ۱۹۶۱: ۸۶، ۱۷۶۵). بخش دوم این واژه paθni- صورت مؤنثِ paiti- است که به تنهایی در اوستایی به کار نرفته، اما در بخش دوم واژه‌های مرکب مانند nmānō.paθni- دیده می‌شود (بارتلمه ۱۹۶۱: ۱۰۹۳). اشه (۲۰۰۹: ۸۵-۸۶) hapathni+ را با واژه پهلوی ham-bašn «هم‌قد» و ham-bašnīh «هم‌قدی» در گزیده‌های زادسپرم سنجیده است که مورد تردید است، اما قیاسِ ha-paθni- با واژه فارسی «وُسنی» درست به نظر می‌رسد (نک: هنینگ ۱۹۴۰: ۱۷-۱۸). وُسنی در واژه‌نامه‌های فارسی مانند فرهنگ اسدی، فرهنگ آندراج و ناظم‌الاطبا و برهان قاطع به معنی هوو یا زنی که با زنی دیگر در شوهر شریک باشد، آمده است (نک: لغت‌نامه دهخدا، ذیل وُسنی). واژه دیگری که می‌تواند با ha-paθni- سنجیده شود، بنانج/ پنانج به معنی «هوو، هم‌شوی» در زبان فارسی است (همان‌جا، نیز ذیل بنانج)، که به نظر هنینگ (۱۹۴۰: ۱۷-۱۸)، وام‌واژه‌ای سغدی است و بخش نخست آن pan-ban/ با واژه ha-paθni- و «وُسنی» در ارتباط است. دو واژه دیگری که به خط اوستایی، بعد از hapsne نوشته شده‌اند apno xauuō، پازند بوده و صورت پهلوی آنها احتمالاً *xauw و *hpwk/ و <hwk>* به معنای «هوو» است (نیز، نک: کلینگ‌اشمیت ۱۹۶۸: ۲۰). بارتلمه این دو واژه را به صورت afnauhā+ حالت نهادی مفرد از ستاک afnauuant- به معنی «ثروتمند» تصحیح کرده است (بارتلمه ۱۹۶۱: ۹۹) که درست به نظر نمی‌رسد.

۶) hutaräst (فرهنگ اویم: فصل ۳، بند ۱)

جمله‌ای که این واژه پازند در آن آمده است، چنین است:

hutaräst pas az hamāg kustag

hutaräst پس از همه ناحیه [ها].

واژه *hutarəst* احتمالاً واژه‌ای پهلوی است که به خط اوستایی نوشته شده است و صورت اوستایی آن در اینجا افتاده است. شاید واژه اوستایی را بتوان به صورت *hutarasca** بازسازی کرد (کلینگن‌اشمیت ۱۹۶۸: ۴۰-۴۱). اگر این حدس درست باشد، این واژه از ترکیب *hu-* با قید *tarō/tarasca* ساخته شده است که در اوستایی نادر است چون اغلب جزء دوم ترکیباتی که با *hu-* ساخته می‌شوند، اسم و صفت‌اند (نک: بارتلمه ۱۹۶۱: ۱۸۱۷-۱۸۴۱). کلینگن‌اشمیت این واژه را از نظر معنایی با *hupauruuva* «برای اولین بار» سنجیده و *hutarasca** را «درست در آن‌سو» ترجمه کرده است. صورت پهلوی این واژه با املاي **𐭮𐭲𐭩𐭮𐭮𐭲𐭮𐭮** در دینکرد هفتم، ۵۸/۴ آمده است:

guft-iš zarduxšt kū: “bē-m ān nigerēd kē spandarmad andar ān ī rōšn rōz ī anabr; ud ān man sahist spandarmad huōrōn ud huparrōn ud hutarist, kū hamāg gyāg, nēk būd. Pasīh frōd ward kū šnāsēm agar tō hē spandarmad”.

زردشت گفت که: «اما من آن اسپندارمذ را اندر روز روشن بدون ابر نگریسته‌ام؛ و آن اسپندارمذ مرا پسند آمد، از روی نیک و از پشت نیک و از میان، یعنی همه جای [او] نیک بود. به پشت بازگرد تا اگر اسپندارمذی، بشناسم» (راشدمحصل ۱۳۸۹: ۲۴۰).

با توجه به قطعه ۵۸/۴ از دینکرد هفتم، در این فرهنگ نیز این جمله را می‌توان به این صورت تصحیح کرد: *hutarist*⁺ *passazag hamāg kustag* [hutarasca]. اشه این جمله را چنین تصحیح کرده است: *hutarasca*⁺ *nēk az hamāg kustag* (اشه ۲۰۰۹: ۸۹).

(۷) **𐭮𐭲𐭩𐭮𐭮𐭲𐭮𐭮**: *arəθ* (فرهنگ اویم: فصل ۳، بند ۷)

arəθ در فرهنگ اویم در ترجمه واژه اوستایی *arəθnā* به معنی «آرنج» آمده است. بارتلمه (۱۹۶۱: ۱۹۶) ستاک *arəθna-* (قس ودایی: *aratnáy-*) و کلینگن‌اشمیت (۱۹۶۸: ۶۳) ستاک *arəθn-* را برای واژه اوستایی پیشنهاد داده‌اند.^۱ واژه اوستایی *arəθna-/arəθn-* فقط در همین فرهنگ آمده است. به نظر نگارنده، واژه *arəθ* که بعد از *arəθnā* به خط اوستایی نوشته شده، پازند واژه پهلوی **𐭮𐭲𐭩𐭮𐭮𐭲𐭮𐭮** به معنای «آرنج» یا «ارش، از آرنج تا سر انگشتان» است که در متون زند آمده است؛ قس *frārāθni.drājah-* «به درازای یک

(۱) بارتلمه *arəθnā* را حالت نهادی مثنی از ستاک *arəθna-* و کلینگن‌اشمیت آن را حالت وابستگی مثنی از ستاک *arəθn-* دانسته است.

ارش»، زند: **ر۱۱۱ س۱۱۱** (وندیاد، ۳۰/۷، ۳۳)؛ احتمال دیگر این است که **arəθ** حالت نهادی مفرد از ستاک **arəθn-** باشد که مجدداً تکرار شده است.

(۸) **س۱۱۱**: **āš** (فرهنگ اویم: فصل ۳، بند ۷)

جمله‌ای که این واژه پازند در آن آمده است، چنین است:

ašaiiā āš čiyōn andarag suft ud war:

ašaiiā: آش، یعنی میان کتف و سینه

واژه اوستایی *aša-* اسم مذکر به معنی «بخش میانی کتف و سینه» تنها در این فرهنگ به کار رفته است (نک: بارتلمه ۱۹۶۱: ۲۳۹). زند این واژه، در دست‌نوشته‌های فرهنگ اویم به صورت **س۱۱۱** ضبط شده که احتمالاً پازند، و عبارت *čiyōn andarag suft ud war* تفسیر آن است. کلینگن‌اشمیت **س۱۱۱** را به صورت **س۱۱۱** تصحیح کرده است (کلینگن‌اشمیت ۱۹۶۸: ۶۵).

(۹) **ر۱۱۱**: **riyšn** (فرهنگ اویم: فصل ۳، بند ۷)

riyšn در فرهنگ اویم در ترجمه واژه اوستایی *šāma* به معنی «مدفوع» آمده است. برای ستاک واژه اوستایی *šāma(n)-* شاهد دیگری در اوستایی در دست‌ن داریم. قس *frā...šāimnō* (نک: بارتلمه ۱۹۶۱: ۱۰۰۸)، زند: **ر۱۱۱** (نیرنگستان، ۲/۱۹).

(۱۰) **ر۱۱۱**: **frabd** (فرهنگ اویم: فصل ۳، بند ۷)

frabd در فرهنگ اویم در ترجمه واژه اوستایی *frabda* به معنی «روی پا» آمده است. *frapad-/frabd-* به معنی «روی پا، بخش پیشین پا از پنجه تا میچ» است. شاهد دیگر واژه *frabda* در وندیاد ۴۰/۱۸ در حالت رایب مثنی است: *frabda frabdō.drājō* زند: **ر۱۱۱** **ر۱۱۱** **ر۱۱۱**. شواهد دیگر این ستاک در متون اوستایی به صورت *frabdəm* دیده می‌شود که در زند به **ر۱۱۱** ترجمه شده است (وندیاد، ۶۷/۸، ۶۸، ۶۹؛ ۲۴/۹).

(۱۱) **ر۱۱۱**: **haxi** (فرهنگ اویم: فصل ۳، بند ۷)

عبارتی که این واژه پازند در آن آمده است، چنین است:

haxəm haxi azēr ī pāy

haxəm هَخی [و پاشنه؟] یعنی زیر [و کف] پا

واژه اوستایی بجز این فرهنگ، دو شاهد دیگر در اوستای موجود دارد، قس *haxəm* زند: **سید** (وندیاد، ۶۹/۸، ۷۰). در دست‌نوشته‌های وندیاد، املاي **سیرم** و **سیرم** نیز برای زند این واژه دیده می‌شود (نک: هوشنگ جاماسب ۱۹۰۷: ۳۴۸-۳۴۹). در دست‌نوشته K از فرهنگ اویم نیز واژه زند با املاي **سیرم** نوشته شده است. به نظر می‌رسد که **سیرم** در اینجا املاي پازند برای **سید** است. تفسیر *azēr ī pāy* برای واژه **سیرم/سیرم** تنها در این فرهنگ آمده است. به نظر آید، این واژه به بخشی از کف پا که بین پاشنه و انگشتان قرار دارد، اشاره می‌کند، مانند واژه *æx* در زبان آسی که به همین معنی است (اشه ۲۰۰۹: ۱۰۹).

(۱۲) **varsak** (فرهنگ اویم: فصل ۸)

varsak در فرهنگ اویم در ترجمه واژه اوستایی *varəna*⁺ آمده است.^۱ *varənā-* به معنی «مو؛ پشم» در وندیاد، ۴۶/۹ (*varəna*) و نیرنگستان، ۱/۷۴ (*varənāšca*) نیز آمده است و در زند **لرارسوید** (هزوارش واژه پهلوی *wart* «پشم؛ جامه») ترجمه شده است. کلینگن‌اشمیت پیشنهاد داده است که این واژه به صورت *varəsa*⁺ (از ستاک *varəsa-*، نک: بارتمله ۱۹۶۱: ۱۳۷۴) تصحیح شود (کلینگن‌اشمیت ۱۹۶۸: ۱۳۴). *varəsa-* در متون زند اغلب به **لر** یا **لر** ترجمه شده است.

(۱۳) **murā** (فرهنگ اویم: فصل ۱۱)

عبارتی که این واژه پازند در آن آمده است، چنین است:

mərəzānāi murā čiyōn aškamb

mərəzānāi مورا، یعنی شکم

برای واژه اوستایی *mərəzāna-* «شکم» شاهد دیگری بجز فرهنگ اویم در دست نیست. احتمالاً این واژه مانند *mərəzū-* «شکم (اهریمنی)» واژه‌ای اهریمنی است (در برابر واژه

۱ در دست‌نویس‌های فرهنگ اویم این واژه به صورت *varəna* ضبط شده است. بارتمله (۱۹۶۱: ۱۳۷۲) و رایشل (۱۹۶۶: ۱۶۳)

این واژه را به صورت *varəna*⁺ اسم مؤنث از ستاک *varənā-* به معنی «مو؛ پشم» تصحیح کرده‌اند.

اهورایی: *uruθβan/r-*؛ قس *mərəšuiiā* زند: **𐬨𐬀𐬎𐬎** (یسنّا، ۱/۱۱). *murā* در اینجا بی‌تردید صورت پازندِ واژهٔ پهلوی **𐬨𐬀𐬎𐬎** است.

(۱۴) **𐬨𐬀𐬎𐬎** (فرهنگ اویم: فصل ۱۱)

mai در فرهنگ اویم پس از **𐬨𐬀𐬎𐬎** (*may*) و در ترجمهٔ واژهٔ اوستایی *mađu* آمده است: *mađu may mai*. واژهٔ *mađu* که می‌تواند حالت نهادی / رایى مفرد / جمع از اسم خنتای *mađu-* باشد، در *وندیداد*، ۵۲/۵، ۵۳، ۵۴ نیز آمده و در زند به **𐬨𐬀𐬎𐬎** ترجمه شده است.^۱ در این فرهنگ واژهٔ پازند **𐬨𐬀𐬎𐬎** احتمالاً برای نشان دادن تلفظ واژهٔ پهلوی **𐬨𐬀𐬎𐬎** آمده است.

(۱۵) **𐬨𐬀𐬎𐬎** (فرهنگ اویم: فصل ۱۵)

در فصل پانزدهم فرهنگ اویم، در ترجمهٔ واژهٔ اوستایی *jimat*، واژهٔ **mat** به خط اوستایی نوشته شده است. *jimat* فعل التزامی سوم شخص مفرد گذرا از ستاک ائوریست ریشهٔ *jam-* است^۲، برای شواهد دیگر *jimat*، نک: یسنّا، ۴/۴۳، ۳/۴۶، ۱۱/۴۸ (زند: **𐬨𐬀𐬎𐬎** **𐬨𐬀𐬎𐬎**)؛ همچنین قس *ā.jimat*، زند: **𐬨𐬀𐬎𐬎** (یسنّا، ۱۲/۴۳، ۱۱/۴۸)، زند: **𐬨𐬀𐬎𐬎** **𐬨𐬀𐬎𐬎** (یسنّا، ۱/۴۴). واژهٔ *mat* که به خط اوستایی پس از این فعل آمده، احتمالاً زند آن نیست، بلکه تکرار هجای آخر *jimāt* است. نظر کلینگن‌اشمیت در این باره منطقی به نظر می‌رسد که شاید نویسندهٔ فرهنگ اویم برای تصحیح اشتباه خود در نوشتن *jimāt*، در بالای سطر *mat* را نوشته است، و در نسخه‌برداری‌های بعدی، *mat* را تصحیح واژهٔ زند به‌شمار آورده و آن را به‌جای ترجمهٔ پهلوی *jimat* نوشته‌اند (کلینگن‌اشمیت ۱۹۶۸: ۱۶۸). اشه این مدخل فرهنگ اویم را به این صورت تصحیح کرده است: *mat* [jasāt], [rasād], *jimat*^۳ (اشه ۲۰۰۹: ۱۷۷).

(۱) از ستاک *mađu-* بجز صرف *mađu* یک شاهد دیگر در اوستایی داریم: *madūš* زند: **𐬨𐬀𐬎𐬎** (وندیداد، ۱۷/۱۴).

(۲) بارتمه معتقد است فعل *jimāt* در فرهنگ اویم، از ستاک تمانیک‌شدهٔ ریشهٔ *gam-* ساخته شده است (بارتمه ۱۹۶۱: ۴۹۶، ۵۰۲، ۱۳).

(۱۶) **ژجست**: **jist** (فرهنگ اویم: فصل ۲۰)

jist در فرهنگ اویم در ترجمه واژه اوستایی *zgaθat*⁺ آمده است. *zgaθat* فعل انشایی / ماضی استمراری سوم شخص مفرد گذرا از ستاک مضارع *zgaθa-* (>*zgaθ*) فقط در این فرهنگ به کار رفته است. ریشه *zgaθ-* بجز این فرهنگ در یشت، ۱۹/۵۶، ۸۲ (*frazgaθadata...ā*، زند: -)، یشت، ۵/۹۶ (*frazgaθaite*، زند: -) و *وندی‌داد*، ۹/۴۶ (*zgaθaite*، زند: **ژجست**) آمده است. در فرهنگ اویم نیز مانند *وندی‌داد*، واژه زند به خط اوستایی نوشته شده است. بارتلمه (۱۹۶۱: ۱۶۹۸، ی ۴) معتقد است **jist** به جای **jast** یا **jahēd** آمده است. نگارنده احتمال می‌دهد **jist** تلفظ واژه را نشان می‌دهد.

(۱۷) **گاووا**: **gōh** (فرهنگ اویم: فصل ۲۱)

عبارتی که این واژه پازند در آن آمده است، چنین است:

gauua gōh čiyōn dast ī watarān

gauua: گوه، یعنی دستِ بدان

واژه اوستایی *gauua*، از ستاک *gauu-*^۴ «دست» (در معنای اهریمنی و در مقابل *zasta-*)، بجز این فرهنگ در یشت، ۱/۲۷، ۱۹/۵۰ (هر دو مورد بدون زند)، ۱۱/۲ (زند: **ژجست**، نک: دابار ۱۹۲۷: ۱۰۷) آمده است. برای زند واژه اوستایی *gauu-*^۴ همچنین قس *gauuaēibiia*، زند: **ژجست** (یسنا، ۹/۲۹)؛ *darəγō.gauua*، زند: **ژجست** (*وندی‌داد*، ۱۱/۹، ۱۲)، زند: **ژجست** (*وندی‌داد*، ۱۸/۱۶، ۲۴)؛ *āēuuō.gauuō*، زند: **ژجست** (دست‌نوشته‌ها: **ژجست**؛ پرسش‌نیها، ۳۳). واژه پهلوی که خاص متون زند است و در دیگر نوشته‌های پهلوی دیده نمی‌شود، تنها در فرهنگ اویم به صورت پازند نوشته شده است.

(۱۸) **ژجست**: **šuaṣ** (فرهنگ اویم: فصل ۲۵، بند ۲)

عبارتی که این واژه پازند در آن آمده است، چنین است:

ān ī az bunīh rēš ān ī az ān be abzāyēd šuaṣ čiyōn xwarm-iz xwānēnd

آن را که از آغاز [و قبلاً] زخم [بوده]، [جراحت] آن را بیفزاید، «شوآنس» [است] که «خورم» نیز خوانند^۱.

رایشلت (۱۹۶۶: ۲۰۷) جمله‌ای را که با *šuaṣ* آغاز شده است، در ابتدای جمله بعدی به‌شمار آورده و از جمله پیشین جدا کرده است، اما احتمالاً *šuaṣ* باید در ادامه *abzāyēd* خوانده شود. بارتمه (۱۹۶۱: ۱۷۱۴) واژه *šuaṣ* را به‌صورت **šuuṣ*⁺ تصحیح و ذیل مدخل *šiiav/šū* «حرکت کردن» آورده است. به‌نظر کلینگن‌اشمیت (۱۹۶۸: ۲۱۷) اشتقاق *šuaṣ* از فعل *šiiav/šū* هم از نظر معنایی مشکوک است و هم از نظر آواشناسی. از ستاک غیرتماتیک **cīau-/cīu* شاهی در دست نداریم و از سوی دیگر، پایانه *-qs* برای صرف فاعلی مفرد صفت‌های فاعلی، در اوستایی متأخر معمول نیست. شاید پایانه صرفی واژه *šuaṣ* مثل *baoda.jat* و *miθosāst* در همین فصل فرهنگ اویم افتاده باشد. اشه (۲۰۰۹: ۲۰۵) احتمال داده است که این واژه از صفت فاعلی *-sanant*، از ریشه *-san* مشتق شده باشد؛ قس سنسکریت: *kṣan-/kṣanóti* «صدمه زدن، زیان رساندن، زخمی کردن»، *kṣana* «کشتن، کشتار»؛ *kṣati* «صدمه، زیان، زخم»؛ *kṣananu* «زخم، جراحت». اما احتمال قوی‌تر آن است که واژه *šuaṣ* که به‌صورت *šōan* (𐎱𐎠𐎺𐎠) در متن پازند پتت ایرانی نیز آمده (نک: آنتیا ۱۹۰۹: ۱۴۰) واژه‌ای پازند و نام یک گناه است که صورت پهلوی آن می‌تواند *𐭮𐭮𐭮/𐭮𐭮𐭮* باشد. واژه *𐭮𐭮* که در اینجا به‌عنوان اسمی دیگر برای گناه *šuaṣ* آمده است، احتمالاً با واژه اوستایی *x^vara* «زخم» مربوط است و شاید ستاک اوستایی آن را بتوان به‌صورت *-x^varma(n)* بازسازی کرد (کلینگن‌اشمیت ۱۹۶۸: ۲۱۷). اسم مذکر *x^vara* در زند همواره به *𐭮𐭮* ترجمه و گاه با *𐭮𐭮* یا *𐭮𐭮* تفسیر شده است (بارتمه ۱۹۶۱: ۱۸۶۷)؛ نیز قس *x^varahe* (فرهنگ اویم، ۱۲۵الف). احتمال دیگر این است که *𐭮𐭮* بازنویسی واژه اوستایی *x^varəm* به خط پهلوی باشد که حالت رایجی

(۱) ترجمه کلینگن‌اشمیت (۱۹۶۸: ۲۱۶) از این جمله کمی متفاوت است: «آنچه نخست [هست]، یک زخم [است]، آنچه بزرگ‌تر از این

است، *šuaṣ* [است]، که آن را *hwlm* نیز نامند».

مفرد از ستاک $x^v\text{ara}$ است و بارها در اوستایی به‌کار رفته است، برای نمونه قس $x^v\text{arəm}$ (یسنا، ۱۰/۵۷؛ وندیداد، ۳۰/۴، ۳۳، ۳۴، ۳۶، ۳۷، ۳۹).

۱۹) دیشت: **dišt** (فرهنگ اویم: فصل ۲۷، بند ۱)

عبارتی که این واژه پازند در آن آمده است، چنین است:

dišti dišt, čiyōn 10 angust

dišti: دِشت، یعنی ۱۰ انگشت.

dišti از ستاک *dišti-* اسم مؤنث، است که فقط یک شاهد دیگر در اوستایی دارد، *dištīm* زند: **دوشیم** (وندیداد، ۵/۱۷).^۱ در اینجا واژه زند، احتمالاً برای نشان دادن تلفظ آن، به خط اوستایی نوشته شده است.

۲۰) فرایار: **fraiar** (فرهنگ اویم: فصل ۲۷، بند ۲)

عبارتی که این واژه پازند در آن آمده است، چنین است:

aiiarə rōz, kē aziš nēm-ē fraiar ud nēm-ē uzyar nām...

aiiarə: [یعنی] روز، که نیمی از آن فریَر و نیمی ازیَر نام [دارد]...

aiiarə از ستاک *aiiar-/aiian-* اسم خنثی به معنی «روز» بجز فرهنگ اویم (دو بار در همین فصل) شواهد دیگری هم در اوستایی دارد (برای همه شواهد نک: بارتلمه ۱۹۶۱: ۱۵۷). *aiiarə* همچنین در جزء دوم ترکیباتی مانند *uzaiiara-* (همان: ۴۰۹) و *fraiiaara-* (همان: ۹۸۹) دیده می‌شود. **fraiar** صورت پازندِ واژه اوستایی *fraiiaara-* است که سه شاهد دیگر در اوستایی دارد: *fraiiaarāt* (نیرنگستان، ۶/۲۸) و *fraiiaarāi* (نیرنگستان، ۲/۲۹)، *fraiiaaire* (ئوگمدئچا، ۵۳). در هر دو موردِ نیرنگستان، زند واژه **رلسدا** است؛ در قطعه ۵۳ *ئوگمدئچا* زند افتاده است، و در پازندِ این قطعه، واژه *fraiiaaire* به **fradā** ترجمه شده است (نک: بارتلمه ۱۹۶۱: ۹۸۹؛ جاماسب آسا ۱۹۸۲: ۳۶).

۱) کلینگاشمیت (۱۹۶۸: ۲۳۹) این واژه را مشتق از فعل *dis-* «نشان دادن» دانسته است.

۲۱ و ۲۲) *hufrāšmōdāta* *aiβisrūθrim*

(فرهنگ اویم: فصل ۲۷، بند ۲)

عبارتی که این دو واژه پازند در آن آمده است، چنین است:

xšafa šab, az šab 4 bahr, bahr ī fradom hu frāšmōdāitīm hufrāšmōdāta xwān bahr ī dudīgar ərazauruuaēsāt abēzagān-wardišnīh xwānēnd, ēn 2 bahr aiβisrūθrim,...

xšafa: شب، ۴ بخش از شب [عبارت‌اند از]: بخش نخست را *hu frāšmōdāitīm* هوفرشموداته خوانند، بخش دوم را *ərazauruuaēsāt* «گردش پاک» خوانند، این دو قسمت آیوی سروثریم [است]...

hu frāšmōdāitīm صورت درست واژه اوستایی *hu frāšmōdāitīm* است. واژه *frāšmōdāiti-* «فرورفتن؛ غروب کردن» که همواره با *hū* (حالت اضافی مفرد از *-huuar* «خورشید») آمده، بارها در اوستایی به کار رفته است (برای شواهد نک: بارتلمه ۱۹۶۱: ۱۰۲۲). زند این عبارت فقط در اینجا به خط اوستایی نوشته شده و در شواهد دیگر به خط پهلوی بازنویسی شده است: *𐭌𐭎𐭓𐭕𐭏𐭎𐭎𐭎𐭏𐭎𐭎* (بسن، ۱۰/۵۷، ۱۶؛ وندیداد، ۵۸/۷؛ نیرنگستان، ۲/۳۰، ۵، ۲/۳۲، ۴، ۲/۳۳).

منابع

آموزگار، ژاله، ۱۳۵۴، «گزارشی از پازند»، *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران*، ش ۹۰، ص ۱۴-۱۹.

بویس، مری، ۱۳۸۴، *زردشتیان، باورها و آداب دینی آنها*، ترجمهٔ عسکر بهرامی، تهران.
بهرام بن فرهاد، *شارستان چهارچمن*، به کوشش سیاوخش بن اورمزدیار یزدانی ایرانی، بمبئی، ۱۲۲۳ یزدگردی.

تبریزی، محمدحسین، *برهان قاطع*، به کوشش محمد معین، تهران، ۱۳۳۰-۱۳۳۵.
تفضلی، احمد، ۱۳۷۸، *تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام*، ج ۳، تهران.
جعفری دهقی، محمود، ۱۳۹۱، «اویم ایوک، کهن‌ترین فرهنگ ایرانی»، *آینهٔ میراث*، ش ۵۰، ص ۶۵-۷۷.
دهخدا، علی‌اکبر، ۱۳۷۷، *لغت‌نامه*، تهران.

راشدمحصل، محمدتقی، ۱۳۷۰، *زند بهمن‌بسن*، تهران.

_____، ۱۳۸۹، *دینکرد هفتم*، تهران.

لازار، ژیلبر، ۱۳۸۴، *شکل‌گیری زبان فارسی*، ترجمهٔ مهستی بحرینی، تهران.
مزدایور، کتابیون، ۱۳۷۴، *واژه‌نامهٔ گویش بهدینان شهر یزد*، ج اول (آپ)، تهران.

- مسعودی، علی بن حسین، *مروج الذهب و معادن الجواهر*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج ۲، تهران، ۱۳۴۴.
_____، *التنبیه و الاشراف*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، ۱۳۴۹.
معین، محمد، ۱۳۵۷، «زبان‌ها و لهجه‌ها در برهان قاطع»، *برهان قاطع*، ج ۱، تهران، ص ۹۷-۱۱۶.
مکنزی، دیوید نیل، ۱۳۷۹، *فرهنگ کوچک زبان پهلوی*، ترجمه مهشید میرفخرایی، تهران.
- ANQUEIL-DUPERRON, A. H. 1771, *Le Zend-Avesta*, 3 volumes, Paris.
- ANTIA, E. K., 1909, *Pazend Texts*, Bombay.
- ASHA, R., 2009, *Avesta Glossary: A Glossary of Avesta Words and Their Pārsīg Equivalents, Based on the Zand, the So-called Frahang t̄ oīm: ēk*, Mumbai.
- AZARNOUCHE, S., 2014, "Deux modes de transmission dans la tradition scripturaire zoroastrienne: Interdépendance du pehlevi et du pāzand", *Eurasian Studies* 12, *Special Issue : Lecteurs et copistes dans les traditions manuscrites iraniennes, indiennes et centre-asiatiques*, ed. N. Balbir & M. Szuppe, Rome, pp. 81-99.
- BARTHOLOMAE, Ch., 1961, *Altiranisches Wörterbuch*, Berlin.
- DARMESTEER, J., 1892-1893, *Le Zend Avesta: Traduction nouvelle avec commentaire historique et philologique*, 3 volumes, Paris.
- DHABHAR, B. N., 1927, *Zand-i Khūrtak Avistāk*, Bombay.
- HENNING, W. B., 1940, "Sogdica", *James G. Forlong Fund*, Vol. 21, London, pp. 1-61.
- HUMBACH, H., 2003, "Neriosangh and His Sanskrit Translations of Avesta Texts", *Ataš-e Dorun. The Fire Within. Jamshid Soroush Soroushian Memorial Volume II*, ed. C. G. CERETI & F. VAJJIDAR (eds), San Diego, pp. 199-212.
- JAMASP, H., 1907, *Vendidād: Avesta Text with Pahlavi Translation and Commentary, and Glossarial Index*, 2 vols., Bombay.
- JAMASP ASA, K. M., 1982, *Aogəmadaēcā: A Zoroastrian Liturgy*, Wien.
- JAMASPII-ASA, H., 1867, *Zand-Pahlavi Glossary: Revised with Notes and Introduction by M. HAUG*, Bombay.
- DE JONGE, A. F., 2003, "Pāzand and "Retranscribed" Pahlavi: On the Philology and History of Late Zoroastrian Literature", *Persian Origins- Early Judaeo-Persian and the Emergence of New Persian* (Iranica 6), ed. L. PAUL, Wiesbaden, pp. 67-77.
- KAPADIA, D. D., 1953, *Glossary of Pahlavi Vendidad*, Bombay.
- KLINGENSCHMITT, G., 1968, *Farhang-i oīm: Edition und Kommentar*, Ph.D. Diss, University of Erlangen.
- MADAN, D. M., 1911, *The Complete Text of the Pahlavi Dinkard*, Bombay.
- MESSINA, G., 1939, *Ayātkār i Žāmāspik: Libro apocalittico Persiano*, Roma.

- Moein, H., 2012, *On Pāzand: Philological Comparison with Pahlavi*, Unpublished Thesis, Concordia University, Canada.
- Nyberg, H. S., 1970, "Middle Iranian Has, Hasēnag", *W. B. Henning Memorial Volume*, ed. M. Boyce and I. Gershevitch, London, pp. 343-348.
- Reichelt, H., 1966 (reprint), "Der Frahang i oīm (Zand-Pahlavi Glossary)", I: Einleitung, *Wiener Zeitschrift für die Kunde des Morgenlandes*, XIII (1899), II: Index der Awestawörter, *WZKM*, XV (1901).
- Unvala, M. R. (ed.), 1922, *Darab Hormozyar's Rivayat*, II vols., Bombay.
- West, E. W., 1885, *Pahlavi Texts. The Dīnā-ī Mainōg-i Khirad, Sikand-gūmānik Vigār and Sad Dar* (Part III): *SBE*, vol. XXIV, Oxford.

بررسی وام‌واژه‌ها در زبان ختنی

مجید طامه (پژوهشگر فرهنگستان زبان و ادب فارسی)

چکیده: یکی از پدیده‌های معمول در برخورد و تماس زبان‌ها وام‌گیری عناصر زبانی از یکدیگر است. زبانی ختنی که از جمله زبان‌های ایرانی میانه شرقی است، از یک سو به دلیل قرار داشتن در منطقه آسیای میانه و در مسیر جاده ابریشم و از سوی دیگر، به سبب پذیرفتن آئین بودایی، واژه‌های بسیاری را از دیگر زبان‌ها به وام گرفته است. در این مقاله به بررسی این وام‌واژه‌ها، خاستگاه و طبقه‌بندی آنها به لحاظ زبانی و اجتماعی می‌پردازیم. **کلیدواژه‌ها:** قرض‌گیری، قرض‌گیری واژگانی، وام‌واژه، گرده‌برداری، ختنی، سنسکریت

۱. مقدمه

در تمام زبان‌های دنیا اخذ یا قرض‌گرفتن واژه برای نامیدن یک پدیده یا مفهوم تازه از زبان و فرهنگی دیگر امری کاملاً مرسوم و معمول است. فرایندی که طی آن یک زبان واژه‌ای را از زبان دیگر به قرض می‌گیرد، وام‌گیری^۱ و واژه‌ای را که در نتیجه این فرایند اخذ شده است وام‌واژه^۲ می‌نامند. البته وام‌گیری در زبان صرفاً محدود به دایره واژگانی

1) borrowing

2) loanword

نمی‌شود و در حوزه‌های دیگر زبان مانند قواعد آوایی، تکواژهای دستوری الگوهای نحوی و... نیز دیده می‌شود. در زبان‌شناسی زبانی را که واژه قرض می‌کند، اصطلاحاً، زبان قرض‌گیرنده^۱ و زبانی را که واژه از آن قرض گرفته می‌شود، زبان قرض‌دهنده^۲ می‌نامند (کمبل ۱۹۹۸: ۵۷).

به‌طور کلی، عوامل قرض‌گیری واژگانی را می‌توان در دو گروه درون‌زبانی و برون‌زبانی طبقه‌بندی کرد. عوامل درون‌زبانی به ویژگی‌های زبان قرض‌گیرنده مربوط است و ویژگی‌های برون‌زبانی با عواملی که بیرون از نظام زبان قرض‌گیرنده قرار دارند مربوط است. در واقع دسته اخیر در اثر رابطه میان جوامع زبانی ایفای نقش می‌کنند. زبان‌ها، عمدتاً، به چند دلیل از یکدیگر واژه وام می‌گیرند: ۱) نیاز، هنگامی که سخنگویان یک زبان با مفهومی نو مربوط به زبان یا فرهنگ دیگری روبه‌رو شوند و برای آن مفهوم در زبان خود واژه‌ای نیابند برای آن مفهوم همان صورت واژگانی بیگانه را اخذ می‌کنند؛ ۲) دوزبانگی در یک جامعه زبانی از دلایل عمده وام‌گیری است؛ ۳) اعتبار اجتماعی یا تفاخر، گاه به دلیل افزودن بر اعتبار و وجهه اجتماعی، گویندگان یک زبان، به‌رغم وجود واژه بومی، از واژه‌های بیگانه استفاده می‌کنند؛ ۴) تفوق سیاسی یا فرهنگی زبان قرض‌دهنده؛ ۵) تابوی زبانی، گاهی نیز، هرچند به ندرت، در اشاره به مفهوم‌های موهن از واژه‌های بیگانه استفاده می‌شود؛ به همین دلیل این دسته از واژه‌ها به تابوی زبانی مبدل می‌شوند (همان: ۵۹-۶۰؛ گرزگا ۲۰۰۳: ۲۳؛ صفوی ۱۳۹۱: ۹۳-۹۵).

مسیر وارد شدن واژه قرضی از زبان قرض‌دهنده به زبان قرض‌گیرنده به دو روش قرض‌گیری مستقیم^۳ و قرض‌گیری غیرمستقیم^۴ انجام می‌گیرد. هنگامی که زبانی به شکل مستقیم و بدون هیچ واسطه‌ای واژه‌ای را از زبان مبدأ اخذ کند، قرض‌گیری را مستقیم می‌گویند، اما هنگامی که از طریق زبان دیگری واژه‌ای را از زبان مبدأ وام بگیرد، قرض‌گیری را غیرمستقیم می‌خوانند. علاوه بر این، قرض‌گیری ممکن است یک‌طرفه یا دوطرفه باشد؛ در قرض‌گیری نوع نخست از زبان جامعه‌هایی که دارای برتری سیاسی، اقتصادی، فرهنگی است به زبان اقوام دیگر که زیر نفوذ آنها هستند واژه وارد می‌شود،

1) recipient language

2) donor language

3) direct borrowing

4) indirect borrowing

و نوع دوم یا همان قرض‌گیری دوطرفه هنگامی است که دو جامعه زبانی از نظر جغرافیایی هم‌جواری و برخورد آنها شکل طبیعی‌تری دارد و داد و ستد واژگان متقابلی بین آنها برقرار است (مدرسی ۱۳۸۷: ۶۳-۶۱).

یکی از موضوعات مهم در هنگام مطالعه وام‌واژه‌ها تعیین معیارهایی است که برپایه آن بتوان حکم بر وام‌واژه بودن کلمه‌ای کرد. یکی از مهم‌ترین معیارها ساختار آوایی یک کلمه است. اگر در زبانی کلمه‌ای به لحاظ آوایی دارای واج یا ویژگی آوایی خاصی باشد که از نظر همزمانی و درزمانی، مطابق با ساختار آوایی آن زبان نباشد، نشان از وام‌واژه بودن آن کلمه دارد. به عبارت دیگر، هر کلمه‌ای را که با ساختار و قواعد آوایی (ساختار هجایی، واج‌آرایی) مرسوم در یک زبان تطابق نداشته باشد می‌توان وام‌واژه خواند. معیار دیگر برای بازشناختن یک وام‌واژه تحلیل ساختاری آن کلمه است. چنانچه کلمه‌ای به لحاظ ساختاری مرکب باشد (یعنی از دو یا چند تکواژ مستقل تشکیل شده باشد) اما برای اهل زبان کلمه‌ای بسیط به‌شمار آید یا به عبارت دیگر، تکواژه‌های مستقل آن برای اهل زبان قابل شناسایی نباشد، آن کلمه واژه قرضی است. معیار دیگر در این خصوص بررسی ریشه‌شناختی یک کلمه است، یعنی چنانچه یک کلمه در دو زبان از دو خانواده مختلف به‌کار رود، بر پایه اینکه آن واژه در اعضای دیگر آن خانواده کاربرد دارد یا نه می‌توان حکم بر وام‌واژه بودن یا نبودنش کرد. به عبارت دیگر در خانواده زبانی زبان قرض‌گیرنده نمی‌توان برای واژه مورد نظر صورت‌های هم‌خانواده را دید. ویژگی‌های جغرافیایی و زیستی نیز می‌توانند به‌عنوان معیاری برای وام‌واژه بودن واژه‌ای به‌کار روند، برای مثال نام حیوانات یا گیاهانی که در محدوده جغرافیایی زبانی دیده نمی‌شوند، اما کاربرد دارند، به احتمال زیاد، وام‌واژه هستند. البته این معیار اخیر در بازشناختن وام‌واژه‌ها چندان معتبر و مستدل نیست (کمبل ۱۹۹۸: ۶۴-۶۸).

به‌طور کلی قرض‌گیری را می‌توان به انواع واژگانی، واجی و دستوری تقسیم کرد. قرض‌گیری در سطح واژگان معمول‌ترین و رایج‌ترین نوع قرض‌گیری زبانی است. هنگامی که پدیده‌ای تازه، مادی یا غیرمادی، از فرهنگی به فرهنگ دیگر معرفی می‌شود،

غالباً برچسب زبانی یا نام آن پدیده نیز از زبانی به زبان دیگر وارد می‌شود. این روند یا همان ورود واژه‌ها و اصطلاحات یک زبان به واژه‌هایی زبانی دیگر را قرض‌گیری واژگانی می‌نامند. قرض‌گیری واجی روندی است که در طی آن عناصر و الگوهای آوایی یک زبان به زبان دیگر وارد می‌شود و در نتیجه در نظام آوایی زبان قرض‌گیرنده تغییراتی ایجاد می‌کند. قرض‌گیری دستوری را زبان‌شناسان غیرمعمول‌ترین نوع قرض‌گیری به‌شمار می‌آورند. در این نوع قرض‌گیری، عناصر یا الگوهای صرفی، نحوی، نقش‌های دستوری یا روابط دستوری یک زبان به زبانی دیگر راه می‌یابد (مدرسی ۱۳۸۷: ۶۴، ۶۹، ۷۳).

در قرض‌گیری واژگانی، واژه‌های وام‌گرفته‌شده را می‌توان به دو گروه تقسیم کرد: (۱) واژه‌های قرضی ضروری، یعنی آن دسته از واژه‌ها که در زبان قرض‌گیرنده معادلی ندارند و خلئی را در دایره واژگانی زبان قرض‌گیرنده پر می‌کنند، یا آن دسته از واژه‌ها که معادل دارند اما بنابر ضرورت‌های خاص انتخاب می‌شوند؛ (۲) واژه‌های قرضی غیرضروری، یعنی واژه‌هایی که در زبان قرض‌گیرنده معادل دارند و وجودشان غیرضروری است و خلئی را در واژگان زبان قرض‌گیرنده پر نمی‌کنند. بدین ترتیب واژه‌های قرضی را می‌توان به دو گروه با معادل و بی‌معادل تقسیم کرد. واژه‌های قرضی با معادل از دو طریق تداخل و تفاخر به زبان قرض‌گیرنده وارد می‌شوند. تداخل به دلیل ناآشنایی با واژگان بومی و تفاخر صرفاً به سبب کسب اعتبار اجتماعی روی می‌دهد (صفوی ۱۳۹۱: ۹۹-۱۰۱).

۲. پیشینه تحقیق

در باره وام‌واژه‌ها در زبان ختنی تا کنون چندین تحقیق مجزا انجام گرفته است. از جمله می‌توان به مقاله بیلی (۱۹۴۶) با نام «گاندھاری» اشاره کرد که به‌طور پراکنده، به برخی واژه‌های پراکریت در زبان‌های منطقه ترکستان چین و تحولات آوایی آنها پرداخته است. دیگر (۱۹۸۹؛ ۱۹۹۰) نیز در دو مقاله مجزا وام‌واژه‌های هندی را در ختنی بررسی کرده است. امریک (۱۹۸۵) نیز در مقاله‌ای با نام «وام‌واژه‌های تبتی در ختنی و

وام‌واژه‌های ختنی در تبتی» صرفاً به تأیید یا رد آرای پیشین درباره‌ی این گروه از واژه‌ها پرداخته است. او در دیگر آثارش (۱۹۸۹؛ ۲۰۰۸؛ ۲۰۰۹) نیز بسیار مختصر وام‌واژه‌ها را مورد توجه قرار داده است. در آثار مذکور عمدتاً به فهرست کردن و ارائه‌ی یک طبقه‌بندی اولیه برای وام‌واژه‌ها، آن هم صرفاً با توجه به یک زبان واحد، اکتفا شده است. بنابراین، در این نوشته می‌کوشیم علاوه بر معیارهای زبانی، معیارهای دیگر را نیز در بررسی وام‌واژه‌های موجود در ختنی به کار گیریم و با توجه به مطالعات جدید درخصوص وام‌واژه‌ها در زبان‌های دنیا یک طبقه‌بندی روزآمد برای آنها ارائه دهیم.

۳. وام‌واژه‌ها در ختنی

۱.۳. خاستگاه‌های وام‌واژه‌ها در ختنی

باتوجه به آنکه ختن در منطقه‌ی شین‌جیانگ (سین‌کیانگ) و در مجاورت جاده‌ی ابریشم قرار گرفته و منطقه‌ی ترکستان از دیرباز محل آمدوشد اقوام گوناگون بوده است، زبان ختنی متأثر از این موضوع شده و از زبان اقوام این منطقه واژه‌هایی را به وام گرفته است. از سوی دیگر، پذیرفتن آئین بودایی که اصطلاحات و واژه‌های دینی خاص خود را دارد، سبب ورود انبوه واژه‌های سنسکریت بودایی در زبان ختنی شده و این موضوع حتی به حوزه‌ی واژه‌های غیردینی نیز سرایت کرده و بدین ترتیب واژه‌های هندی‌الاصول بسیاری وارد زبان ختنی شده است. همچنین، روی آوردن به آئین بودا سبب شده است که در زبان ختنی برخی از واژه‌های ایرانی‌الاصول معنی کاملاً جدیدی پیدا کنند، درحالی‌که در دیگر زبان‌های ایرانی به این معنی به کار نرفته‌اند. روی هم رفته خاستگاه وام‌واژه‌های موجود در ختنی را می‌توان از یک‌سو در زبان‌های اقوام گوناگون آسیای میانه و از سوی دیگر در واژه‌های سنسکریت بودایی بازجست.

۱.۱.۳. واژه‌های کهن مزدایی در ختنی

این گروه از واژه‌ها هرچند دارای اصل و تبار ایرانی هستند اما به‌لحاظ معنایی گاهی دگرگونی وسیعی داشته و در معنایی کاملاً متفاوت به کار رفته‌اند. از این‌رو، این واژه‌ها را که در اصل بازتاب‌دهنده‌ی فرهنگ ایرانی باستان‌اند و به‌لحاظ ریشه‌شناختی ایرانی

تلقی می‌شوند در بخش واژه‌های قرضی می‌آوریم. ازجمله این واژه‌ها که برگرفته از واژه‌های مزدیسنايي است به این موارد می‌توان اشاره کرد:

urmaysde «خورشید». این واژه برگرفته از ایرانی باستان -ahura-mazdā* و قابل مقایسه با اوستایی -ahura-mazdā و فارسی باستان -auramazdā «اهوره‌مزدا» خدای بزرگ دین زردشتی است.

-śāndrāmata- «ایزدبانوی بخت و اقبال» در متون بودایی. این واژه یادآور صورت اوستایی -spəntā-ārmaiti «سپندارمد» یکی از امشاسپندان دین زردشتی است. -phārra- «شکوه، اقبال». از ایرانی باستان -farnah* و قابل مقایسه با اوستایی -xʷarənah و فارسی باستان -farnah «فر».

اما باید به این نکته نیز توجه کنیم که گذشته از واژه‌های بالا که در مفهوم و بافتی متفاوت با اصل ایرانی باستان خود به‌کار رفته‌اند، گاهی واژه‌های دینی ایرانی باستان در ختنی معنی اصلی خود یا معنای نزدیک به آن را حفظ کرده‌اند؛ برای مثال به این موارد می‌توانیم اشاره کنیم:

dyū «دیو». از ایرانی باستان -daiva* و قابل مقایسه با اوستایی -daēva و فارسی باستان -daiva «دیو». این واژه معمولاً در برگردان کلمه سنسکریت -bhūta «طبقه‌ای از دیوان» به‌کار رفته است.

gyasta-, jasta- «خدا، سرور». برگرفته از ایرانی باستان -jāzata* و قابل مقایسه با اوستایی -yazata «ایزد، ستودنی».

gyaysna- «پرستش». از ایرانی باستان -jāzna* و قابل مقایسه با اوستایی -yasna. -śāndaā- «زمین». از ایرانی باستان -śūantakā* و قابل مقایسه با اوستایی -spəntā- (نک: شروو ۱۹۹۲: ۴۷۱؛ امریک ۲۰۰۸: ۲۵۲؛ ۲۰۰۹: ۴۰۹؛ ماجی ۲۰۰۹: ۱۳۰).

۲.۱.۳. وام‌واژه‌های هندی در ختنی

از آنجاکه اقوام ایرانی‌زبان ساکن ختن و به‌طور کلی بیشتر ساکنان آسیای مرکزی پیرو آئین بودا بودند، واژه‌های بسیاری از هندی وارد زبانشان شده است. اما به این نکته باید توجه کرد که وام‌واژه‌های هندی همه لزوماً از یک منبع و یک دوره و منطقه خاص

نشأت نگرفته‌اند بلکه اصل آنها به چند گونه (سنسکریت و پراکریت) و منطقه متفاوت بازمی‌گردد و تأثیرگذاری این گونه‌ها نیز در زبان‌های اقوام آسیای مرکزی درجات متفاوتی داشته است. به‌طور کلی وام‌واژه‌های هندی در منطقه آسیای مرکزی را می‌توان در پنج دسته بررسی کرد:

- ۱) واژه‌هایی که از زبان هندی میانه (پراکریت) منطقه گندهاره در شمال غرب هند — جایی نزدیک به پیشاور امروزی — به وام گرفته شده‌اند و به پراکریت گندهاری مشهور هستند. گندهاری برای چند سده در آسیای میانه مانند یک زبان میانجی بود و در خود ختن نیز آثاری به گندهاری پیدا شده است که از آن میان می‌توان به این موارد اشاره کرد: الف) متن *دهرمه‌پده (Dharmapada)*، ب) سندی به خط خروشتی که در اندره^۱ پیدا شده، اما بنا بر ویژگی‌های زبان‌شناختی و ذکر نام شاه ختن در آن، محل نگارش آن ختن بوده است. ج) سکه نوشته‌های موسوم به چینی-خروشتی که در ختن پیدا شده و تاریخشان به سده‌های اول تا سوم میلادی بازمی‌گردد. این آثار نشانگر آن است که گندهاری دست‌کم به‌عنوان یک زبان اداری در ختن کاربرد داشته است (نک: سالومون ۲۰۰۷: ۱۸۲-۱۸۳). بسیاری از وام‌واژه‌های هندی در ختنی از این دسته هستند، مثلاً *uvāysaa* «عامی، شخص غیرروحانی»، قس سنسکریت *ratana- supāsaka-* «جواهر»، قس سنسکریت *ratna- amāca-* «وزیر»، قس سنسکریت *amātya- ṣṣāmaña-* «شمی، زندگی زاهدانه»، قس سنسکریت *pravai- ṣrāmaṇya-* «زندگی زاهدانه پیش‌گرفتن»، قس سنسکریت *pravraj- āśāria-* «راهب»، قس سنسکریت *ācārya- aśīā-* «راهبه»، قس سنسکریت *aryā-*.
- ۲) واژه‌های پراکریت از گونه ماگدهی (*māgadhī*) که در شرق هند رواج داشته است. بسیاری از واژه‌های متون بودایی به این طبقه تعلق دارند. از جمله ویژگی‌های این گونه با دیگر گونه‌های پراکریت تبدیل واج /s/ به /ś/ و /t/ به /ṭ/ است. این گونه را پراکریت شرقی نیز می‌نامند (نک: وولنر ۱۹۲۸: ۶۵). از جمله این واژه‌ها در پادشاهی

کروراینه^۱، در آسیای مرکزی، می‌توان به -tera «پیر، مهتر» قس سنسکریت -sthavira و -bhighu «گدا، سائل»، قس سنسکریت -bhikṣu اشاره کرد. (۳) واژه‌های مربوط به سنسکریت بودایی از منطقهٔ مدهیدیشه (Madhyadeśa) در مرکز هند و متعلق به مکتب سرواستیواده (Sarvāstivāda). از جملهٔ این واژه‌ها می‌توان به ختنی -kāṛṣā «دایره، مندل» از سنسکریت بودایی -kāṛṣī (نک: بیلی ۱۹۵۵: ۱۷) اشاره کرد.

(۴) واژه‌های مربوط به سنسکریت بودایی با تلفظ هندی اما مطابق با اصول نظام‌های نوشتاری منطقهٔ آسیای مرکزی. این دسته از وام‌واژه‌ها در ختنی کاربرد زیادی داشته و در واقع تلاش بر آن بوده است تا تلفظ هندی کلمه حفظ شود. از جملهٔ این واژه‌ها می‌توان به ختنی -sūtra «سوتره، رساله»، قس سنسکریت -sūtra؛ ختنی -i(m)dr̥rya «حس، اندام حسی»، قس سنسکریت -indriya؛ -kaṁṭphala «نوعی گیاه»، قس سنسکریت: -kaṁṭaphal؛ -śatha «ناتوان، عنین»، قس سنسکریت -śatha؛ ختنی -kaṣaṭa «زشت، وقیح»، قس سنسکریت -kaṣaṭṭa اشاره کرد (نک. همان: ۱۶).

(۵) واژه‌های مربوط به سنسکریت بودایی مطابق با تلفظ و نظام نوشتاری بوداییان آسیای مرکزی. این دسته از وام‌واژه‌ها نیز در ختنی کاربرد فراوانی داشته است. از جملهٔ این واژه‌ها می‌توان به ختنی -kidara «پری، موجودی افسانه‌ای»، قس سنسکریت -kiṁnara؛ ختنی -sthīra «پیر، مهتر»، قس سنسکریت -sthavira؛ ختنی -vihīlaa «بلبله، نوعی هلیله»، قس سنسکریت -vaheda؛ صورت‌های ختنی -ādmāda، -ātmāda «جنون»، قس سنسکریت -unmāda؛ ختنی -jambvīya «هند، جمبودوپیه»، قس سنسکریت -jambudvīpa اشاره کرد (برای این دسته‌بندی پنج‌گانه، نک: بیلی ۱۹۴۷: ۱۴۰-۱۴۱).

از آنجایی‌که اکثریت متون باقی‌مانده به ختنی مفهوم و رنگ دینی دارد و مربوط به آئین بوداست، بیشتر وام‌واژه‌های هندی در ختنی به دستهٔ سنسکریت بودایی، خواه با تلفظ اصیل و خواه با تلفظ منطقهٔ آسیای مرکزی آن، تعلق دارند. البته تأثیر گاندهاری

در بسیاری از واژه‌ها آشکار و مشخص است. این تأثیرپذیری در متون غیردینی نیز چشم‌گیر است (نک: امریک ۱۹۸۹: ۲۲۸).

۳.۱.۳. وام‌واژه‌های تبتی در خنتی

به‌رغم آنکه سرزمین ختن در مجاورت تبت قرار دارد و از دیرباز میان آنها ارتباط برقرار بوده و حتی در چندین دوره کوتاه‌مدت ختن زیر سلطه تبتی‌ها اداره می‌شد (نک: کوماموتو ۲۰۰۹)، تبادل و قرض‌گیری واژگانی میان خنتی و تبتی بسیار محدود بوده است، به‌طوری‌که در متون به‌جامانده از خنتی قدیم^۱، هیچ وام‌واژه تبتی به کار نرفته است. در واقع وام‌واژه‌های تبتی مختص متون خنتی متأخر است. این وام‌واژه‌های تبتی عمدتاً در متونی که ترجمه هستند دیده می‌شود. از جمله این واژه‌ها می‌توان به kha و khara که هردو «واحد سنجش (غلات)» و به‌ترتیب برگرفته از واژه‌های تبتی kha «بهره، سهم» و khal «واحد سنجش غلات» هستند، skyaisa «هدیه رسمی» از تبتی skyes «هدیه»، و عنوان رسمی bulṅnä «عضو شورا» از تبتی blon اشاره کرد (امریک ۱۹۸۵: ۳۰۲-۳۰۱؛ ۱۹۸۹: ۲۲۹).

۴.۱.۳. وام‌واژه‌های چینی در خنتی

تاکنون اثری از هیچ وام‌واژه چینی در خنتی قدیم دیده نشده است، اما در متون خنتی متأخر تعدادی نام خاص و عنوان‌های چینی را می‌توان یافت. وام‌واژه‌های موجود بیشتر کاربرد اداری داشته‌اند و در مجموعه اسناد خنتی دیده می‌شوند؛ از آن جمله به این موارد می‌توان اشاره کرد: kīna «واحد سنجش (تقریباً برابر با نیم کیلو)» از واژه چینی 斤 (chīn)، śimṅa «واحد سنجش» از واژه چینی 斤 (shēng)، tsūna «واحد اندازه‌گیری (اینچ)» از صورت چینی 寸 (ts'un) و اصطلاح حسابداری kṣau «رسید، سند» از 鈔 (ch'ao) (همان‌جا).

۱) در یک تقسیم‌بندی کلی متون خنتی را به‌لحاظ ویژگی‌های زبانی به دو دوره «قدیم» و «متأخر تقسیم می‌کنند (نک: امریک ۱۹۸۷: ۴۲-۴۵). البته برخی نیز با توجه به ویژگی‌های آوایی و صرفی متون به‌جامانده، زبان خنتی را به سه دوره «قدیم»، «میانه» و «متأخر» تقسیم می‌کنند (نک: شروو ۲۰۰۴: ۱/ مقدمه، ۷۲-۷۴؛ ۲۰۱۲: ۱۱۵-۱۱۷).

۵.۱.۳. وام‌واژه‌های بلخی در ختنی

آسیای مرکزی از دیرباز محل رفت‌وآمد اقوام ایرانی بوده است و علاوه بر ختنی‌ها که ساکن این ناحیه بودند سغدی‌ها نیز در آنجا نفوذ زیادی داشتند. کوشانیان نیز که به زبان بلخی آثاری از آنها به‌جا مانده است، برای مدتی بر این منطقه سلطه داشتند و واژه‌هایی از زبان آنها را در آثار باقی‌مانده از اقوام این ناحیه می‌توان دید. از جمله این واژه‌ها در زبان ختنی -lāstana «بحث، ستیزه» است. علاوه بر این صورت ختنی، در دو گونه زبان تُخاری نیز کلمه‌های lāstañk و lastāñk به معنی «ستیزه، بحث» وجود دارد و شوارتس (۱۹۷۴: ۴۰۲-۴۰۳) معتقد است این صورت‌های تُخاری برگرفته از صورت بلخی *λασταγγο* بوده که خود برگرفته از ایرانی باستان -dātaštāna* همراه با پسوند -ka- و با تبدیل *d ایرانی باستان به l در بلخی است. البته بیلی (۱۹۷۹ الف: ۳۷۱) با این نظر موافق نیست و -lāstana را واژه‌ای بومی در ختنی می‌داند که به‌طور مستقل از ریشه هندواروپایی *-rā «فریاد کردن» با افزایه *-s* با پسوند اسم‌ساز -tana- ساخته شده است. علاوه بر صورتی که شوارتس بازسازی کرده است، در اسناد بلخی دو صورت λαστανο و ληστανο هر دو به معنی «بحث، دعوی قضائی» به‌کار رفته‌اند و -lāstana ختنی، بی‌گمان، مأخوذ از آنها است. واژه بلخی نیز خود، احتمالاً، مأخوذ از فارسی میانه dādestān «داوری» است (نک: سیمزویلیامز ۲۰۰۷: ۲۲۶؛ شروو ۲۰۰۴: ۲/ ۳۳۶).

۶.۱.۳. وام‌واژه‌های ترکی در ختنی

به‌استثنای -yola «دروغ، بطلان»^۱ در ختنی قدیم و تعدادی نام خاص و القاب و عناوین ترکی که در متون ختنی متأخر آمده، تا کنون وام‌واژه دیگری از ترکی در ختنی دیده نشده است، اما همین مقدار نیز نشان از دادوستد واژگانی میان این دو زبان دارد. البته یک متن کوتاه دوزبانه ترکی-ختنی نیز وجود دارد که شامل توضیحاتی به ختنی درباره واژه‌های ترکی برای اعضای بدن و اصطلاحات فنی درباره تیراندازی و زین و یراق

(۱) بیلی -yola را واژه‌ای بومی و ایرانی‌الصل می‌داند که احتمالاً از -vidab(a)la* از ریشه -dab «فریختن» مشتق شده است (بیلی ۱۹۷۹ الف: ۳۲۳). اما به نظر هانس و پیرو این واژه ختنی و yolo در تُخاری ب هر دو از واژه ترکی yavlak «بد، شر» وام گرفته شده‌اند (نک: هانس ۱۹۴۰: ۶۲؛ پیرو ۲۰۱۶: ۳۳۲-۳۳۳).

اسب است که بر ارتباط فرهنگی میان این دو قوم صحنه می‌گذارد (نک: امریک و روناتاس، ۱۹۹۲). از جمله واژه‌های ترکی در ختنی می‌توان به این موارد اشاره کرد: «ترک» ttrūki، قس ترکی bayarkāta، bāyarkāva «نام خاص»، قس ترکی Bayirqu؛ ūhū:ysi «نام خاص»، قس ترکی Oγuz، khaha:ni، ha:hāni «خاقان»، قس ترکی xayan؛ hana، ha:ni «خان»، قس ترکی xan (نک: بیلی ۱۹۳۹: ۸۶-۸۷، ۹۰).

۷.۱.۳. وام‌واژه‌های تُخاری در ختنی

زبان تُخاری که یکی از شاخه‌های خانوادهٔ زبان‌های هندواروپایی به‌شمار می‌رود و در سده‌های ششم تا هشتم میلادی در ترکستان چین رواج داشته (نک: رضائی باغبیدی ۱۳۸۸: ۶) نیز با زبان ختنی در تعامل بوده و دادوستد واژه نیز بین آنها معمول بوده است، از جمله می‌توان به وام‌واژهٔ -puka «ذراع» در ختنی اشاره کرد که از تخاری الف poke «بازو، دست» وام گرفته شده است (نک: امریک ۲۰۰۹: ۴۱۰).

۳.۲. انواع قرض‌گیری واژگانی در ختنی

۱.۲.۳. قرض‌گیری مستقیم

چنان‌که گفته شد، در قرض‌گیری مستقیم، عناصر زبانی بدون هیچ واسطه‌ای از یک زبان وارد زبان دیگر می‌شوند. در ختنی بیشتر این واژه‌ها مربوط به متون دینی است و از سنسکریت به وام گرفته شده است و کمتر دخل و تصرفی در آنها می‌بینیم.^۱ این دسته واژه‌ها در ختنی گاهی به‌لحاظ تلفظ و املا با اصل سنسکریت خود تطابق دارند. بر همین پایه، می‌توان این واژه‌ها را در ختنی به سه دسته طبقه‌بندی کرد: الف) وام‌واژه‌هایی که به‌لحاظ املا و تلفظ با واژهٔ زبان مبدأ کاملاً یکسان هستند؛ ب) وام‌واژه‌هایی که به‌لحاظ املا متفاوت ولی به‌لحاظ تلفظ با اصل سنسکریت خود یکسان هستند؛ ج) وام‌واژه‌هایی که از نظر املائی و تلفظ با صورت سنسکریت خود اختلاف

(۱) البته گاه یک واژه واحد به دو صورت مستقیم و غیرمستقیم وارد زبان ختنی شده است. برای مثال کلمهٔ سنسکریت pūjā «ستایش، پرستش» هم به‌صورت مستقیم -pūjā و هم به‌صورت غیرمستقیم یعنی از طریق یکی از زبان‌های پراکریت به شکل pūsā وارد زبان ختنی شده است.

دارند. برای نمونه در زیر برای هریک از این سه گروه در متون ختنی شاهدهایی را ذکر می‌کنیم:

الف) abhāva- «معدوم، بدون هستی، عدم، نیستی»، قس سنسکریت abhāva-; artha- «معنی، موضوع، امر»، قس سنسکریت artha-; āvaraṇa- «مانع، سد»، قس سنسکریت āvaraṇa-; kalpa- «دوره، زمان»؛ قس سنسکریت kalpa-; kṣaṇa- «لحظه»، قس سنسکریت kṣaṇa-; graha- «سیاره»، قس سنسکریت: graha-; dharma- «دهرمه، قانون»، قس سنسکریت dharma-^۱. paramārtha- «هدف غایی، برترین حقیقت»، قس سنسکریت paramārtha-

ب) amjāla- «حالتی از احترام که دست‌ها در مقابل سینه قرار می‌گیرد»، قس سنسکریت: amjāla-; añjali- «پایان، انتها»، قس سنسکریت anta-; klaiśa- «رنج، آلودگی»، قس سنسکریت kleśa-; cakra-, cakkra- «چرخ»، قس سنسکریت cakra-; drravya- «ماده، جوهر»، قس سنسکریت dravya-; bodhisatva-, boudhisatva- «بُدهیستوه»، قس سنسکریت: bodhisattva-; sūtra- «سوتره، رساله»، قس سنسکریت sūtra-

ج) avāya- «بدبختی، نابودی»، قس سنسکریت apāya-; dīvā- «ایزدبانو»، قس سنسکریت devatā-; paranārvāta- «به نیروانهرسیده»، قس سنسکریت parinirvṛta-; prañhāna- «پیمان برای رسیدن به روشن‌بینی»، قس سنسکریت prañdhāna-; mahāyakṣaśinādhīpatīye «به فرمانده بزرگ یکشه‌ها»، قس سنسکریت mahāyakṣasenādhīpataye (برای صورت اخیر، نک. بیلی ۱۹۵۷: ۴۹).

۲.۲.۳. قرض‌گیری غیرمستقیم

هنگامی که زبانی به واسطه زبان یا زبان‌های دیگری واژه‌ای را از زبان مبدأ وام بگیرد، قرض‌گیری غیرمستقیم تحقق یافته است. در این نوع قرض‌گیری وام‌واژه تحت تأثیر نظام آوایی زبان واسطه قرار می‌گیرد و با صورت زبان مبدأ تا حدودی متفاوت است. واژه‌هایی هندی که از طریق زبان‌های پراکریت وارد ختنی شده‌اند در این دسته جای

۱) زبان ختنی فاقد واج‌های دمیده /dh/ و /bh/ است، اما نظر به کارکرد دینی واژه «دهرمه» و «نیستی» این کلمه‌ها در املا با واج دمیده

می‌گیرند. این واژه‌ها نه فقط در متون دینی بلکه در متون غیردینی نیز کاربرد داشته‌اند و می‌توان گفت که این نوع قرض‌گیری در ختنی بسیار رایج بوده است. لازم به ذکر است که در بسیاری از موارد به‌طور قطع نمی‌توان صورت پراکریت واژه را مشخص کرد اما بررسی تحولات آوایی وسیلهٔ مطمئنی برای تعیین پراکریت بودن یا نبودن واژه‌هاست (برای آگاهی از تحولات آوایی سنسکریت به پراکریت، نک: وولتر ۱۹۲۸؛ پیشل ۱۹۹۹). در اینجا به ذکر شاهدهایی از این نوع قرض‌گیری در دو دستهٔ الف) واژه‌های دینی و ب) واژه‌های غیردینی می‌پردازیم:

الف) واژه‌های دینی: *āsīā-* «راهبه»، از پراکریت **ažyā-*، از سنسکریت *āryā-* *āśāria-* «آموزگار دینی، راهب» دخیل از پراکریت، از سنسکریت *ācārya-*؛ *jāna-* «مراقبه، تفکر»، قس پراکریت *jana-*، از سنسکریت *dhyanā-*؛ *naria-* «دوزخ»، دخیل از پراکریت، از سنسکریت *vyāgarāṇa-*؛ «پیشگویی»، دخیل از پراکریت، از سنسکریت *vyākaraṇa-*؛ *sāma-* «نام خدایی: یمه»، قس پراکریت **žāma-*، از سنسکریت *yama-*؛ *śśāvāa-* «شاگرد، پیرو»، قس پراکریت (گونهٔ گاندهاری) *śavaka-*، از سنسکریت *śrāvaka-*؛ *śśaddā-* «ایمان، باور»، قس پراکریت *śadha-*، از سنسکریت *śraddhā-*؛ *śśamana-* «شمن، راهب»، قس پراکریت (گونهٔ گاندهاری) *śamana-*، از سنسکریت *śramaṇa-*؛ *saṃtsāra-* «سنساره، زادمُرد»، قس پراکریت *satsara-*، از سنسکریت *saṃsāra-*.

ب) واژه‌های غیردینی: *andīvāra-* «حرمسرا، اندرونی»، دخیل از پراکریت، قس سنسکریت *antaḥpura-*؛ *āmāca-* «وزیر»، دخیل از پراکریت، قس سنسکریت *amātya-*؛ *upala-* «نیلوفر آبی»، دخیل از پراکریت، قس سنسکریت *utpala-*؛ *uryāna-* «باغ، بوستان»، دخیل از پراکریت، قس سنسکریت *udyāna-*؛ *kādāna-* «به‌سبب، برای»، قس پراکریت *kritena*، قس سنسکریت *kr̥tena*؛ *kūla-* «ده‌میلیون»، دخیل از پراکریت، قس سنسکریت *koṭi-*؛ *thāna-* «جا، مکان» دخیل از پراکریت *thana-*، قس سنسکریت *sthāna-*؛ *palāā-* «پرچم، درفش»، قس پراکریت *padāgā-*، از سنسکریت *paṭākā-* (برای این صورت، نک: امریک ۱۹۶۸ الف: ۳۰۰)؛ *pracaā-* «دلیل، علت»، دخیل از

پراکریت، قس سنسکریت -maula- «تاج، دیهیم»، دخیل از پراکریت، قس سنسکریت -vārūliā- «سنگی نیمه‌قیمتی، لاجورد»، از پراکریت veruliya, verulia, قس سنسکریت -vaidūrya- (برای این صورت، نک: پیشل ۱۹۹۹: ۸۷)؛ -suha- «خوشبختی»، دخیل از پراکریت، قس سنسکریت -sukha-.

۳.۳. انواع واژه‌های قرضی در ختنی

به‌طور کلی، وام‌واژه‌ها را می‌توان، بنابر ضرورت و نیازی که برای وام‌گرفتن آنها وجود دارد، به دو دسته ضروری و غیرضروری تقسیم کرد. دسته اول، معمولاً، بر مفاهیمی دلالت می‌کنند که در زبان قرض‌گیرنده وجود ندارد و بنابراین برای بیان آن مفاهیم، زبان قرض‌گیرنده از واژه‌های زبان مبدأ که بر آن مفاهیم دلالت دارند استفاده می‌کند. بدین ترتیب برای وام‌واژه‌های ضروری در زبان وام‌گیرنده معادلی وجود ندارد و این دسته از واژه‌ها یک خلاء معنایی را در زبان وام‌گیرنده پر می‌کنند. دسته دوم واژه‌هایی هستند که هم مفهوم و هم واژه معادلشان در زبان وام‌گیرنده وجود دارد، اما بنابر دلایلی، نظیر تفاخر و تداخل، وارد زبان قرض‌گیرنده می‌شوند. به‌عبارت دیگر، این گروه از واژه‌ها هیچ خلاء معنایی را در زبان قرض‌گیرنده پر نمی‌کنند (صفوی ۱۳۹۱: ۹۹-۱۰۰). در زبان ختنی نیز برای هرکدام از این دو گروه شاهدهایی وجود دارد که در زیر به ذکر آنها می‌پردازیم.

۱.۳.۳. واژه‌های قرضی ضروری

واژه‌های قرضی ضروری در ختنی را می‌توان در سه دسته الف) واژه‌های دینی؛ ب) واژه‌های علمی؛ و، ج) عناوین و اصطلاحات خاص بررسی کرد. از آنجایی که بیشتر متون به‌جامانده از ختنی ترجمه‌هایی از متون بودایی هستند، بسیاری از واژه‌های بودایی که معادلی در یک زبان ایرانی‌الاصل نداشته‌اند به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم وارد زبان ختنی شده است. بخش دیگری از این وام‌واژه‌های ضروری در متون پزشکی ختنی که از اصل سنسکریت یا زبانی دیگر ترجمه شده‌اند، به‌کار رفته است. سرانجام در اسناد ختنی نیز برخی عناوین و اصطلاحات خاص از زبان‌های دیگر وام گرفته شده است. لازم به ذکر است، در اینجا از ذکر نام‌های خاص اشخاص، مکان‌ها، گیاهان دارویی، نام

داروها و مواردی از این دست خودداری می‌کنیم و صرفاً برای هرکدام از این سه دسته شاهد‌های عام را ذکر می‌کنیم:

الف) -*ayo-śśaṃbala* «درخت پنبه آهنی (در یکی از دوزخ‌ها)»، قس سنسکریت: -*ayah* -*śālmala* -*asāpattra-vana* «نام دوزخی، تحت‌اللفظ: جنگل تیغه شمشیر»، قس سنسکریت -*asipattravana* -*karma* «گرما، کردار»، قس سنسکریت -*karman* -*cakrāvartata* «شاه آرمانی، تحت‌اللفظ: گرداننده چرخ»، قس سنسکریت -*cakravartin* -*caryā* «سیره، دوره زندگی»، قس سنسکریت -*caryā* -*ttavaścaraṇa* «زهد، ریاضت»، قس سنسکریت -*tapasācaraṇa* -*deśanā* «اقرار، اعتراف»، قس سنسکریت -*deśanā* -*nārvāna-dīva* «اقلیم نیروان»، قس سنسکریت -*nirvāṇa* -*palamga* -*dvīpa* «نام حالتی از نشستن در هنگام مراقبه»، دخیل از پراکریت، قس سنسکریت -*paryāṅka* -*palyāṅka* -*pāṇḍivāta* «صدقه، خیرات»، قس سنسکریت -*piṇḍapāta* -*pūjā-karma* «عمل ستایش، ستودن»، قس سنسکریت -*pūjā-karman* -*pūhia* -*prūhia* «روحانی»، قس سنسکریت -*purohita* -*baudha-vraikṣa* «درخت روشن‌بینی، درخت بودهی»، قس سنسکریت -*bodhi-vṛkṣa* -*meittrā* «مهر، عشق»، قس سنسکریت -*maittrā* -*riṣaya* «رشی، حکیم»، قس سنسکریت -*ṛṣi* -*vaineeyaa* «شاگرد، نوآموز دینی»، قس سنسکریت -*vaineya* -*samatha* «آرامش، آسایش»، قس سنسکریت -*samatha* -*śāsana* «آموزه»، قس سنسکریت -*śāsana* -*samādhāna* «مراقبه، تمرکز»، قس سنسکریت -*samādhāna*.

ب) -*agada* «پادزهر»، قس سنسکریت -*agada* -*aṃjana* «مرهم چشم»، قس سنسکریت -*aṃjana* -*anavāyāsana* «تنقیه»، قس سنسکریت -*anuvāsana* -*anaśāsi* «دستورالعمل، نسخه»، قس سنسکریت -*anuśāsana* -*apasmāra* «صرع، غش»، قس سنسکریت -*apasmāra* -*ānāha* «یبوست»، قس سنسکریت -*ānāha* -*upattaṃtraka* «انقباض عضلات»، قس سنسکریت -*apatāntraka* -*kaṣā* «جوشانده»، قس سنسکریت -*kaṣāyā* -*keka* «ضماد، مرهم»، قس سنسکریت -*kalka* -*gāma* «غده شکمی»، قس سنسکریت -*gulma* -*cāṇa* «گرد»، قس سنسکریت -*cūrṇa* -*paṭara* «بیماری‌ای

مربوط به چشم»، قس سنسکریت -*yauga- pātala* «آمیزش»، قس سنسکریت -*rahta-petta- yauga-* «خون‌ریزی»، قس سنسکریت -*rraysa- rakta-pitta-* «شیره»، قس سنسکریت -*rraysāyana- rasa-* «رساینه، اکسیر»، قس سنسکریت -*līha- rasāyana-* «شربت، شهد»، قس سنسکریت -*vījya-, vīja- leha-* «پزشک»، قس سنسکریت -*vījyā- vaidya-* «پزشکی»، قس سنسکریت: -*vrīcā- vidyā-* «مسهل»، قس سنسکریت -*sambatsara- vireka-* «اخترشمار»، قس سنسکریت -*sāmvatsara-*.

ج) *āmāca-* «وزیر»، قس سنسکریت -*amātya- kīvaṭa-* «ماهگیر»، قس سنسکریت -*kaivarta- kṣattria-* «کشتریه (عنوانی برای سپاهیان)»، قس سنسکریت -*ḥa:ḥaṇi- khahaṇi- hasti-pālaka-* «فیل‌بان»، قس سنسکریت -*hana ḥa:ni- xaṇan-* «یک عنوان»، قس ترکی *xan* «خان»؛ *sahā:ni* «عنوانی برای شاهزادگان ترک»، قس ترکی کاشغری *sayun- bīrūka-* «عنوانی نظامی»، قس ترکی *buiruq* «فرمانده، افسر»؛ *bādūna, bādauna, bādāna-* «یک عنوان رسمی»، قس ترکی *budʰn* (برای واژه‌های دخیل از ترکی، نک: بیلی ۱۹۳۹: ۸۶-۸۷، ۹۰؛ ۱۹۶۶: ۴۱؛ ۱۹۷۹: ۲۰۷).

۲.۳.۳. واژه‌های فرضی غیرضروری

چنانکه پیش‌تر ذکر شد، از جمله دلایل کاربرد این‌گونه وام‌واژه‌ها تفاخر و تداخل است. افراد دوزبانه گاه با معادل‌های بومی زبان خود برای مفاهیم تازه آشنایی کافی ندارند و گاه به دلیل تفوق فرهنگی زبان مبدأ ترجیح می‌دهند که از واژه‌های آن زبان استفاده کنند. ساکنان ختن در آن روزگار نیز از این قاعده مستثنا نبودند. بنابر روایت جهانگردی چینی به نام شوان‌زانگ^۱، ساکنان ختن بسیار شیفته ادبیات بودند و بسیاری از آنها به چندین زبان گفت‌وگو می‌کردند. برپایه شواهد تاریخی، تسلط ختنی‌ها به زبان چینی تا به آن حد بود که برخی از متون بودایی را از سنسکریت به چینی ترجمه می‌کردند و نام برخی از این مترجمان ختنی در منابع چینی ذکر شده است. با توجه به متون موجود، می‌توان گفت ختنی‌ها با زبان سنسکریت و گونه‌های پراکرت، تبتی و

۱) Xuanzang

چینی آشنا بودند و حتی در آثار تألیفی خود نیز از واژه‌های این زبان‌ها استفاده می‌کردند. (نک. بیلی ۱۹۸۲: ۴۳؛ کوماموتو ۲۰۱۲: ۱۴۳-۱۴۴).

همچنین، در خود متون ختنی نیز شواهدی وجود دارد که از اهمیت زبان سنسکریت و دست‌کم دوزبانه‌بودن مردمان این منطقه حکایت دارد. در آغاز فصل بیست و سه از کتاب *Zambasta* (یک دفاعیه طولانی در دفاع از ترجمه آمده است و در آن مترجم از هم‌زبانان ختنی خویش گله می‌کند که چرا به ترجمه ختنی متون بودایی به اندازه اصل آنها نمی‌دهند (نک: امریک ۱۹۶۸: ۳۴۳). از همین اشاره‌ها می‌توان دریافت که آشنایی با سنسکریت و دست‌کم دوزبانگی در میان ختنی‌ها کاملاً رایج بوده است و از همین‌رو به‌کاربردن واژه‌های اصیل هندی در اولویت قرار داشته و نوعی تفاخر به‌شمار می‌آمده است و مترجمان همواره سعی می‌کرده‌اند تا جایی که می‌شود از واژه‌های سنسکریت استفاده کنند. بنابراین، به‌رغم آنکه برای بسیاری از کلمات معادلی در زبان ختنی وجود داشته است، شاهد کاربرد وام‌واژه‌های زیادی با اصل و تبار هندی هستیم. واژه‌های قرضی غیرضروری در ختنی هم در متون دینی و با فراوانی بیشتر در متون غیردینی به‌کار رفته است. در زیر به نمونه‌های از این دسته اشاره می‌کنیم:

parinervāṇa «پرنیروانه، خاموشی»، قس سنسکریت -parinirvāṇa، در کنار صورت ختنی bodhisatva- nihujsāmata- «بدهیستوه»، قس سنسکریت -bodhisattva، در کنار معادل ختنی balysūñāvūysaa تحت‌اللفظ به‌معنی «جوینده روشن‌بینی»؛ buddha-kṣetra- «قلمرو بودا»، قس سنسکریت -buddha-kṣetra، این مفهوم با واژه‌های ختنی -balysa- tcārīma- نیز در متون آمده است؛ bodhi- «روشن‌بینی»، قس سنسکریت -bodhi، این مفهوم علاوه‌بر این وام‌واژه با کلمه ختنی -balysūsti- نیز بیان شده است؛ dharmā- «قانون»، قس سنسکریت -dharma، این مفهوم با واژه ختنی -dāta- نیز بیان شده است؛ dīvātā-, dīvā- «ایزدبانو»، قس سنسکریت -devatā، این مفهوم در ختنی با واژه -gyasti- نیز بیان شده است؛ śīla- «شایستگی اخلاقی، کف نفس»، قس سنسکریت -śīla، برای این مفهوم در ختنی واژه -parāha- به همان معنی کاربرد داشته است.

andhakāra- «تاریکی»، قس سنسکریت -andhakāra- در کنار این وام‌واژه صورت ختنی ttādāti- به همان معنی وجود دارد؛ -kṣatra «چتر»، قس سنسکریت -chattra- در کنار آن واژه ختنی śāhauja نیز به کار رفته است؛ -ggāṭhaa «صاحب‌خانه»، دخیل از پراکریت، قس پالی -gahaṭṭha- (نک. گنو ۱۹۴۹: ۱۰۱)، و سنسکریت -gr̥ha-stha- در کنار این وام‌واژه کلمه ختنی -bisadāraa- با همان معنی وجود دارد؛ -camḍrra «ماه»، قس سنسکریت -candra- در ختنی دو واژه بومی -purrā- و -māsti- بر همین مفهوم دلالت می‌کنند؛ -thāna «جا، مکان» دخیل از پراکریت -thana-، قس سنسکریت -sthāna- برای مفهوم جا و مکان در ختنی کلماتی مانند -bisā-، -māśa-، -āmūha-، -āmuna- و -gvaha- وجود دارد؛ -prāṇaa «جانور»، قس سنسکریت -prāṇaka- برای کلمه «جانور» در ختنی معادل‌هایی مانند -ahāvi «جانور وحشی»، -data «دَد» و... وجود دارد؛ -makalaka «میمون»، قس سنسکریت -markaṭa- کلمه بومی‌ای که در ختنی برای نامیدن این جانور به کار رفته است؛ -laphūsa، -rāja-، -rāya- «شاه»، قس سنسکریت -rājan- در کنار این صورت قرضی واژه ختنی -rrund- با همان معنی «شاه» موجود است؛ -ludraa «شکارچی»، دخیل از پراکریت، قس سنسکریت -lubdhaka- در کنار واژه ختنی -bihāysa- با همان معنی؛ -śśālīṣsuma «بلغم»، قس سنسکریت -śleṣman- در کنار واژه ختنی -ttavamḍya-؛ -skyaisa «هدیه رسمی»، قس تبتی -skyes «هدیه»، برای این مفهوم در اسناد ختنی واژه -mu'śdi- (> -mulysdi) نیز به کار رفته است (نک: بیلی ۱۹۷۹ الف: ۳۳۸؛ کوماموتو ۱۹۸۲: ۲۰۷)، علاوه بر این، واژه معمول برای «هدیه» در ختنی -hora- است.

۴.۳. طبقه‌بندی صرفی وام‌واژه‌ها

در بررسی وام‌واژه‌ها، همواره، این موضوع نیز قابل بررسی و مذاقه است که زبان قرض‌گیرنده کدام یک از اجزای کلام را با سهولت بیشتری به وام می‌گیرد. به عبارت دیگر زبان قرض‌گیرنده در وام‌گیری کدام یک از اجزای کلام یعنی فعل، اسم، صفت، قید، ضمیر و... با مانع کمتری مواجه می‌شود و به راحتی می‌تواند آنها را اخذ کند. عموماً اعتقاد بر این است که در قرض‌گیری اجزای کلام، اسم‌ها با بسامد و سهولت بیشتری نسبت به دیگر اجزا قرض گرفته می‌شوند (نک: هسپلمت ۲۰۰۸: ۴۸). واژه‌های

قرضی در زبان ختنی، به لحاظ صرفی، طیف گسترده‌ای از اسم، صفت، قید، ادات و فعل را شامل می‌شود. بیشترین وام‌واژه‌ها در ختنی از نوع اسم و سپس صفت هستند و وام‌گیری اجزای دیگر نسبتاً معدود است. برای ضمائر هیچ وام‌واژه‌ای در ختنی دیده نشده است. در زیر برای هر کدام از اجزای کلام، با توجه به بسامد آنها، وام‌واژه‌هایی را در ختنی ذکر می‌کنیم:

اسم: amṛra-, amṛta- «انوش»، قس سنسکریت amṛta-; kṛtañia-, kṛrañia- «سپاسگزاری، قدردانی»، قس سنسکریت kṛtajñatā-; kṣada- «زخم»، قس سنسکریت kṣata-; kūla- «ده میلیون»، دخیل از پراکرت، قس سنسکریت koṭi-; guṇa- «فضیلت، تقوا»، قس سنسکریت guṇa-; caṇḍana-, candana- «صندل»، قس سنسکریت: candana-; janavata-, janava- «مردم، کشور»، قس سنسکریت janapada-; pūhia- «روحانی»، قس سنسکریت purohita-; madṛra- «افسون، کلام جادویی»، قس سنسکریت mantra-; atica-, ayica- «ضعیف، ناتوان»، قس سنسکریت akṛtya-; amanāva- «ناخوشایند، نامطبوع»، قس سنسکریت amanāpa-; uvāra-, utāra- «شریف، متعالی»، قس سنسکریت caṇḍa-; sudāra- «وحشی، درنده»، قس سنسکریت caṇḍa-; vaistāria- «گسترده، وسیع»، قس سنسکریت vistārya-; فعل: adhiṣṭh- «مهارکردن، در اختیار درآوردن»، قس سنسکریت adhiṣṭhā-; armūv-, armūt- «شادباش گفتن؛ شادشدن»، قس سنسکریت: anumodaya-; ālamgar- «آذین‌بستن، زینت کردن»، قس سنسکریت kṛ-; aram-; namas- «نمازبردن، احترام کردن»، سنسکریت namasya-; sāh- «آماده کردن»، قس سنسکریت andumaśu- قید sādahaya- «سرانجام»، قس سنسکریت antamaśaḥ; raheśa «پنهانی، محرمانه»، قس سنسکریت rahasyam; vaistharana-, vāstarna «به تفصیل»، قس سنسکریت vistareṇa-; حرف ربط: yāva «تا، تا اینکه»، قس سنسکریت yāvāt-; حرف اضافه: vina «بدون»، قس سنسکریت: vinā-; پساوژه: pracaina «به سبب»، قس سنسکریت: pratyaya-; ادات: se, si «ادات نقل قول»، قس آرامی-پراکرت shyty (برای صورت اخیر، نک. شروو ۲۰۰۴: ۲/۳۵۶).

۵.۳. طبقه‌بندی وام‌واژه‌ها برپایه شاخصه‌های زبانی

بنابر نظر دگنر (۱۹۸۹: ۴۲-۴۷)، وام‌واژه‌های هندی در ختنی را بنابر چند شاخصه زبانی و معنایی می‌توان به چند دسته تقسیم کرد. ۱) وام‌گیری معنایی برای صورت‌های مشابه: گاهی برای یک واژه ایرانی‌الاصل، با توجه به صورت مشابه‌اش در متون هندی، معنی تازه‌ای اختیار می‌شود؛ مثلاً ریشه ایرانی sam- «همسان بودن، مناسب بودن» در قیاس با سنسکریت sam- و پالی śam- در ختنی به معنای «توافق کردن، موافق بودن» هم به کار می‌رود؛ ۲) وام‌گیری معنایی برای صورت‌های هم‌آوا: کلمه ātama «کام، آرزو» در ختنی مشتق از ایرانی باستان *ākāma* است، در متون سنسکریت āgama به معنی «سنت بودایی» است، واژه اخیر مطابق قواعد آوایی ختنی به صورت ātama نوشته می‌شده و بدین ترتیب واژه ātama دو معنی «کام، آرزو» و «سنت بودایی» را توأمان می‌رساند؛ ۳) گاه شکل ظاهری یک واژه هندی با توجه به امکانات صرفی زبان ختنی تجزیه و تحلیل می‌شود و صورت تازه‌ای به خود گرفته است؛ برای مثال کلمه هندی pāramitā «کمال، تعالی» در ختنی به صورت pāramatā درآمده است، با این توجیه که āmatā- در ختنی پسوند اسم مؤنث‌ساز است و به ستاک حال متصل می‌شود، در حالی که ستاک حال *pār- اصلاً در این زبان وجود ندارد.^۱

علاوه بر شاخصه‌های فوق، موارد دیگری را نیز می‌توان به دسته‌بندی دگنر اضافه کرد. یکی از این شاخصه‌ها را، اصطلاحاً، اقتباس برپایه ریشه‌شناسی عامیانه^۲ می‌نامند. در این نوع وام‌گیری در برخورد با یک واژه بیگانه سعی می‌شود که اجزای آن تجزیه و تحلیل شود و معادلی برای آن انتخاب شود که به لحاظ آوایی، و به باور واضعان آن از نظر ریشه‌شناختی، به آن نزدیک باشد، اما معادلی که این‌گونه انتخاب می‌شود به لحاظ ریشه‌شناسی علمی معتبر نیست (نک: گرزگا ۲۰۰۳: ۳۲). برای نمونه کلمه سنسکریت بودایی ānantarya- به معنی «عملی که شایسته کیفر فوری است» در ختنی برپایه

۱) دگنر (۱۹۸۹: ۴۸) این سه نوع وام‌واژه را به ترتیب loan synonym، loan homonym و loanblend نامیده است. البته او دسته‌بندی‌های دیگر مانند wanderwort را نیز ذکر کرده است. این اصطلاح به واژه‌هایی اطلاق می‌شود که در زبان‌های مختلف رایج است و دقیقاً مشخص نیست اصل آن به کدام زبان برمی‌گردد. او برای این دسته واژه siyatā- «شن» را ذکر کرده است و در مورد اصل ایرانی یا هندی آن تردید دارد.

2) folk-etymological adaptation

ریشه‌شناسی عامیانه توجیه شده و برای آن معادل *anantanaria* تحت‌اللفظ «منتج‌به» (دوزخ بی‌پایان) انتخاب شده است (نک: امریک ۱۹۸۹: ۲۲۸). کلمه *anantanaria* مرکب از دو جزء *ananta* «بی‌پایان»، قس سنسکریت *ananta-* و *naria* «دوزخ»، دخیل از پراکرت، قس سنسکریت *naraka* است.

شاخصه دیگری را که در طبقه‌بندی وام‌واژه‌ها کاربرد دارد گرده‌برداری^۱ یا ترجمه فرضی^۲ می‌نامند. در این نوع وام‌گیری عین کلمه بیگانه اقتباس نمی‌شود بلکه معنی آن به یک واژه بومی، که پیش از آن تهی از این معنی بوده، داده می‌شود و بدین ترتیب این نوع وام‌گیری را می‌توان وام‌گیری معنایی^۳ نیز نامید. برای مثال کلمه سنسکریت *payasyā-* تحت‌اللفظ به معنی «شیر» است، اما معنی دوم آن «سیب‌زمینی شیرین» است، در متون ختنی معادلی که برای این واژه انتخاب شده *ṣvīdā* است، این واژه مشتقی از *ṣvīda-* است که در متون به‌جامانده فقط به معنی «شیر» به‌کار رفته است (نک: بیلی ۱۹۷۹ الف: ۴۱۶) اما در اینجا صرفاً با توجه به معنی لفظی کلمه سنسکریت برای یک مفهوم تازه وضع شده است. برای کلمه سنسکریت *nimba-* که نام گیاهی با میوه‌ای تلخ‌مزه است (نک: مونیرویلیامز ۱۸۹۹: ۵۵۱) در ختنی از واژه *ttīraa-* که مشتقی است از *ttīra-* تحت‌اللفظ به معنی «تلخ» (همان: ۱۲۹) وضع است.

۴. نتیجه‌گیری

از آنجایی که ختن در منطقه آسیای میانه قرار گرفته و این منطقه از دیرباز محل اسکان و آمدوشد اقوام متفاوتی بوده، زبان ختنی از این امر سخت متأثر شده و از زبان اقوام این منطقه واژه‌های متفاوتی را به وام گرفته است. اما از آنجاکه ختنی‌ها به آئین بودایی گرویده بودند، وام‌واژه‌های دینی که اصل و تبار هندی داشتند بخش عمده وام‌واژه‌ها را تشکیل می‌دهند. وام‌واژه‌های دینی یا به‌طور مستقیم از سنسکریت به وام گرفته شده یا اینکه به‌واسطه یکی از زبان‌های پراکرت، عمدتاً گاندهاری، به زبان ختنی وارد شده است. وام‌گیری واژه‌های هندی صرفاً مختص متون دینی نبوده و در متون غیردینی نیز

1) calque

2) loan translation

3) semantic loan

کاربرد بسیار داشته است و بنابر متون باقی‌مانده می‌توان گفت که در میان ساکنان ختن آن روزگار، دست‌کم، دوزبانگی و آشنایی با زبان سنسکریت و زبان‌های پراکریت امری کاملاً عادی بود. به همین دلیل شاهد آن هستیم که برای بیان بسیاری از مفاهیم که در زبان ختنی واژه‌ای اصیل وجود داشت، از وام‌واژه‌های هندی استفاده می‌کردند. به عبارت دیگر، به سبب تفوق و سلطهٔ دین بودایی، ختنی‌ها به آن درجه رسیده بودند که استفاده از کلمه‌های بیگانهٔ هندی را همسنگ به کار بردن واژه‌های بومی و حتی شاید بتوان گفت مرجح بر آن می‌دانستند. بنابراین مسیر قرض‌گیری موجود بین ختنی و سنسکریت کاملاً یک‌طرفه بوده است، یعنی صرفاً از سنسکریت و پراکریت وام‌واژه وارد زبان ختنی می‌شده است. اما میان زبان ختنی و زبان اقوام هم‌جوار در ناحیهٔ ترکستان چین این روند یک جریان دوطرفه بوده است.

منابع

- رضائی باغبیدی، حسن، ۱۳۸۸، *تاریخ زبان‌های ایرانی*، تهران.
- صفوی، کورش، ۱۳۹۱، «واژه‌های قرضی در زبان فارسی»، *نوشته‌های پراکنده (دفتر سوم) زبان‌شناسی و ترجمه‌شناسی*، تهران، صص ۸۵-۱۲۱.
- مدرسی، یحیی، ۱۳۸۷، *درآمدی بر جامعه‌شناسی زبان*، تهران.
- Bailey, H. W., 1939, "Turks in Khotanese Texts", *Journal of the Royal Asiatic Society of Great Britain and Ireland*, no. 1, pp. 85-91.
- _____, 1946, "Gāndhārī", *Bulletin of the School of Oriental and African Studies*, vol. 11, no. 4, pp. 764-797.
- _____, 1947, "Recent Work in 'Tokharian'", *Transactions of the Philological Society*, vol. 46, pp. 126-153.
- _____, 1955, "Buddhist Sanskrit", *Journal of the Royal Asiatic Society of Great Britain and Ireland*, no. 1/2, pp. 13-24.
- _____, 1957, "Adversaria Indoiranica", *Bulletin of the School of Oriental and African Studies*, vol. 19, pt. 1, pp. 49-57.
- _____, 1966, "Vāsta", *Iranian Studies*, ed. J. P. ASMUSSEN and J. LÆSSØG, Copenhagen.
- _____, 1979a, *Dictionary of Khotan Saka*, Cambridge.
- _____, 1979b, "North Iranian Problems", *Bulletin of the School of Oriental and African Studies*, vol. 42, pt. 2, pp. 207-210.

- _____, 1982, *The Culture of the Saka in Ancient Iranian Khotan*, New York.
- CAMPBELL, 1998, *Historical Linguistics: An Introduction*, Cambridge.
- DEGENER, A., 1989, "Beispiele der Klassifikation indischen Lehngutes im Khotanischen" *Studien zur Indologie und Iranistik* 15, pp. 41-49.
- _____, 1990, "Indisches Lehngut im Khotanischen", *XXIV. Deutscher Orientalistentag vom 26. bis 30. September 1988 in Köln, Ausgewählte Vorträge*, ed. W. DIEM and A. FALAUTURI, Stuttgart, pp. 381-390.
- EMMERICK, R. E., 1968a, *Saka Grammatical Studies*, London.
- _____, 1968b, *The Book of Zambasta: A Khotanese Poem on Buddhism*, London.
- _____, 1985, "Tibetan Loanwords in Khotanese and Khotanese Loanwords in Tibetan", *Orientalia Iosephi Tucci memoriae dicata*, ed. G. GNOLI and L. LANCIONI (Serie orientale Roma LVI, 1), Rome, pp. 301-317.
- _____, 1987, "The Transition from Old to Late Khotanese", *Transition Periods in Iranian History: Actes du Symposium de Fribourg-en-Brisgau (22-24 Mai 1985)*, Leuven, E. Peeters, pp. 33-42.
- _____, 1989, "Khotanese and Tumshuqese", *Compendium Linguarum Iranicarum*, ed. R. SCHMIDT, Wiesbaden, pp. 204-229.
- _____, 2008, *An Introduction to Khotanese* [= Emmerick's Unpublished Khotanese Manual], Wiesbaden.
- _____, 2009, "Khotanese and Tumshuqese", *The Iranian Languages*, ed. G. WINDFUHR, London, pp. 377-415.
- EMMERICK, R. E., and RÓNA-TAS, A., 1992, "The Turkish-Khotanese Wordlist Revisited", *Central Asiatic Journal*, vol. 36, no. ¾, pp. 199-241.
- GRZEGA, J., 2003, "Borrowing as a Word-Finding Process in Cognitive Historical Onomasiology", *Onomasiology Online* 4, pp. 22-42.
- HANSEN, O., 1940, "Tocharisch-iranische Beziehungen: Ein Beitrag Zur Lehnwortforschung Ostturkestans", *Zeitschrift der Deutschen Morgenländischen Gesellschaft*, vol. 94, no. 2, pp. 139-164.
- HASPELMAIR, M., 2008, "Loanword Typology: Steps toward a Systematic Cross-Linguistic Study of Lexical Borrowability", *Aspects of Language Contact: New Theoretical, Methodological and Empirical Findings with Special Focus on Romancisation Processes*, ed. T. STOLZ et al., Berlin, pp. 43-62.
- KONOW, S., 1949, *Primer of Khotanese Saka*, Oslo.
- KUMAMOTO, H., 1982, *Khotanese Official Documents in the Tenth Century A. D.*, PhD Dissertation, University of Pennsylvania.
- _____, 2009, "Khotan II: History in the Pre-Islamic Period", *Encyclopaedia Iranica*, online: <http://www.iranicaonline.org/articles/khotan-i-pre-islamic-history>

- _____, 2012, "Textual Sources for Buddhism in Khotan", *Sino-Platonic Papers*, n. 222: *Buddhism across Boundaries (The Interplay of Indian, Chinese, and Central Asian Source Materials)*, ed. J. R. McRae and J. NATIER, Pennsylvania, pp. 142-149.
- MAGGI, M., 2009, "Khotanese Damānā-", *Studia Iranica* 38, pp. 129-133.
- MONIER-WILLIAMS, M., 1899, *A Sanskrit-English Dictionary*, Oxford.
- PEYROT, M., 2016, "Language Contact in Central Asia: On the Etymology of Tocharian B Yolo 'bad'", *Etymology and the European Lexicon*, ed. B. S. S. HANSEN, Wiesbaden, pp. 327-334.
- PISCHEL, R., 1999, *A Grammar of the Prākṛit Languages*, tr. by S. JĪĀ, Second Edition, Delhi.
- SALOMON, R., 2007, "Gāndhārī in the Worlds of India, Iran, and Central Asia", *Bulletin of the Asia Institute*, vol. 21, pp. 179-192.
- SCHWARTZ, M., 1974, "Irano-Tocharica", *Mémorial Jean de Menasce*, ed. Ph. GIGNOUX and A. TAFAZZOLI, Louvain, pp. 399-411.
- SIMS-WILLIAMS, N., 2007, *Bactrian Documents from Northern Afghanistan II: Letters and Buddhist Texts (= Corpus Inscriptionum Iranicarum, part II: Inscriptions of the Seleucid and Parthian Periods and of Eastern Iran and Central Asia, vol. III: Bactrian)*, London.
- SKJÆRVØ, P. O., 1992, "Chinese Turkestan, ii. In Pre-Islamic Times Iranian Religious Terms in Pre-Islamic Central and Inner Asia", *Encyclopædia Iranica*, vol. 5, ed. E. YAHSATER, Costa Mesa, pp. 463-471.
- _____, 2004, *This Most Excellent Shine of Gold, King of Kings of Sutras: The Khotanese Suvarṇabhāsottamasūtra*, 2 vols., Harvard.
- _____, 2012, "Khotan: An Early Center of Buddhism in Chinese Turkestan", *Sino-Platonic Papers*, n. 222: *Buddhism across Boundaries (The Interplay of Indian, Chinese, and Central Asian Source Materials)*, ed. J. R. McRAE and J. NATIER, Pennsylvania, pp. 106-141.
- WOOLNER, A. C., 1928, *Introduction to Prakrit*, Delhi.

دعای «آفرین بزرگان» در بیتی از داستان سیاوخش

ابوالفضل خطیبی (عضو هیئت علمی فرهنگستان زبان و ادب فارسی)

چکیده: در شاهنامه در بیتی از داستان سیاوخش آمده است که کیکاوس بر قد و بالای پسر رشیدش، سیاوخش «آفرین بزرگان» بخواند. همه شارحان شاهنامه در تفسیر این بیت به معنی لغوی این ترکیب نظر داشته‌اند، ولی در این جستار نشان داده شده است که «آفرین بزرگان» به دعای مانوی Wuzurgān Āfrīwan و دعای زردشتی Āfrīn ī wuzurgān که متن پازند آن باقی مانده است، ربط دارد و منظور شاعر این است که کیکاوس این دعای ویژه را در حق سیاوخش خوانده است.

کلیدواژه‌ها: شاهنامه، فردوسی، سیاوخش، آفرین بزرگان

سیاوخش پس از آنکه در سیستان نزد رستم پرورش یافت و به مردی رسید، همراه با رستم نزد پدرش کیکاوس بازمی‌گردد و کیکاوس چون قدوبالای رشید پسر را می‌بیند (فردوسی، شاهنامه: ۲۰۹/۲، ب ۱۱۰-۱۱۱)،

چنان از شگفتی بدو در بماند
بسی آفرین بزرگان بخواند
بر آن برز بالای و آن فرّ اوی
بسی بودنی دید در پرّ اوی

استاد خالقی مطلق دربارهٔ معنی آفرین بزرگان و در شرح بیت یکم می‌نویسد: «آفرین بزرگان یعنی دعاهای بلیغ (نشانهٔ جمع بر صفت) یا دعایی که بزرگان در حق کسی کنند مانند آفرین کیانی به معنی دعای شاهانه، دعایی که شاهان در حق کسی کنند: کیکاوس زمانی همچنان شگفت‌زده در روی سیاوش خیره مانده بود و سپس بلیغانه به دعای او پرداخت» (خالقی مطلق ۱۳۸۹: ۵۷۳/۱).

چنانکه از شرح استاد خالقی پیداست، ایشان بیشتر به معنی نخست نظر داشته‌اند. در شاهنامه در یک جای دیگر در نامهٔ پیران ویسه به گودرز، ترکیب وصفی آفرین بزرگ آمده است (فردوسی، شاهنامه: ۷۰/۴، ب ۱۱۰۹):

سر نامه کرد آفرین بزرگ به یزدان پناهش ز دیو سترگ

این ترکیب به صورت مقلوب (wuzurg āfrīn) در متن پهلوی اووشنر دانا (بند ۵۵: برای متن پهلوی، نک: دابار ۱۹۳۰: ۹) نیز به کار رفته است:

farrox ōy tan, kē wuzurg āfrīn yazadān āfrīnēd estēd

فرخ آن کسی که ایزدان را با آفرین بزرگ بستاید^۱.

اما نگارنده شاهدی از شاهنامه سراغ ندارد که نشانهٔ جمع، به جای موصوف، به صفت چسبیده باشد. گذشته از این، اگر فردوسی معنی «بلیغانه» را برای «بزرگ» در نظر داشته است، مانند بیت پیشین، به سادگی می‌توانست بگوید: «آفرین بزرگ» و به لحاظ وزن هم هیچ مشکلی نداشته تا مجبور شود نشانهٔ جمع را به دنبال صفت بیاورد.

به نظر نگارنده، در شرح بیت‌های مربوط به داستان سیاوخش، در ترکیب «آفرین بزرگان» نباید معنی لغوی آن را در نظر گرفت، بلکه احتمالاً این ترکیب یک اصطلاح (ترم) و نام دعایی بوده که از طریق خدای‌نامه به شاهنامه رسیده است. توضیح بیشتر آنکه، پیشینهٔ دعای «آفرین بزرگان» به متون مانوی می‌رسد: مانی دو زبور منظوم داشته است که ترجمهٔ قطعات مفصلی از یکی از آن دو به پارتی و نیز قطعاتی از آن به فارسی

(۱) برای ترجمهٔ فارسی، نک: ناظر ۱۳۷۳: ۴۳. «فرخ آن تن که بزرگ یزدان (را) آفرین و سپاس کرده است». این ترجمه دقیق نیست،

ولی ترجمهٔ انگلیسی دابار درست است (دابار ۱۹۳۰: ۲۳).

“Fortunate is that person, who ... praises the yazads with great praise”.

میانۀ مانوی و سغدی در دست است. نکته مهم اینجاست که در تحریر پارسی قطعه، عنوان «آفرین بزرگان» (Wuzurgān Āfrīwan) در آغاز آن دیده می‌شود و مشتمل است بر دعاهایی خطاب به ایزدان بزرگ مانوی، به‌ویژه پدر بزرگی (تفضلی ۱۳۷۶: ۳۴۰). برای تازه‌ترین پژوهش درباره این قطعه، نک: مورانو ۲۰۰۹: ۲۱۳-۲۲۳).

در ادبیات زردشتی نیز، رشته دعاهایی وجود دارد که به «آفرینگان» نامبردارند، مانند آفرینگان دهمان یا آفرینگان رپیتوین^۲ و جز آنها که به مناسبت‌های مختلف با حضور موبد خوانده می‌شود. افزون بر آفرینگان، برخی دعاهای دیگر هم هستند که «آفرین» نامیده می‌شوند و مانند آفرینگان برای زندگان یا روان مردگان خوانده می‌شوند. نام‌های برخی از این دسته آفرین‌ها که البته فقط متن پازند آنها باقی مانده است، عبارتند از: «آفرین پیغمبر زردشت»، «آفرین میزد» و «آفرین گاهنبار» نکته مهم اینجاست که در میان دعاهایی که «آفرین» نامیده می‌شوند، متن دعایی باقی مانده است که دقیقاً «آفرین بزرگان» (āfrīn ī wuzurgān) نام دارد (درباره آفرینگان و آفرین‌ها، نک: پورداود ۱۳۱۰: ۲۲۴-۲۲۸) و این دعا حتی امروزه در میان پارسیان هند در مراسم عروسی خوانده می‌شود^۳.
دعای «آفرین بزرگان» با این بندها آغاز می‌شود (برای متن پازند «آفرین بزرگان»، نک: دابار ۱۹۴۹: ۲۲۰-۲۲۱؛ برای ترجمه انگلیسی، نک: دابار ۱۹۶۳: ۲۲-۲۳):

کامگار باشی چون اورمزدخدای
فرخ و بهترین باشی چون کیخسرو...

جالب اینجاست که در بند چهارم می‌گوید: «خوش‌سیما باشی چون سیاوش». در بندهای بعدی، با ذکر ویژگی‌های برجسته برخی دیگر از شخصیت‌های دینی یا ملی، از جمله رادی تیشتر، بس‌کرفه‌گری (بسیار ثواب‌کاری) زردشت، زورمندی سام نریمان، دیرپایی ژروان^۴، آرزو می‌شود که همه آن ویژگی‌ها در وجود مخاطب دعا گرد آید. این

(۱) از دوست نازنینم، دکتر محمد شکری فومشی، سپاسگزارم که این منبع را به من معرفی کردند.

2) Rapitwīn

(۳) برای فیلمی از مراسم آفرین‌خوانی که در آن، دعای «آفرین بزرگان» به‌صورت کامل خوانده می‌شود، نک:

<https://www.youtube.com/watch?v=t57om8eVGbc>

(۴) برخی دیگر از شخصیت‌هایی که در این دعا از آنان نام رفته است، عبارتند از: مهرایزد، زریر، ویزن (بیژن)، گشتاسپ، رستم، اسپندیاد (اسفندیار) و جاماسپ بیدخش.

ویژگی‌ها فقط به شخصیت‌ها محدود نمی‌شود، بلکه به مثل آرزو می‌شود که مانند بهار خرم، مانند مشک خوشبوی و مانند زر سزاوار باشد. در پایان، برای مخاطب دعا هزار سال طول عمر آرزو می‌شود.

با این توضیحات، اینک بازمی‌گردیم به معنی «آفرین بزرگان» در دو بیت داستان سیاوخش. در زمانی نامعلوم—که بی‌گمان از دوره ساسانی جدیدتر نیست—هنگامی که این داستان صورت نهایی یافت و مکتوب شد، دعای «آفرین بزرگان» در میان ایرانیان رواج داشت و خوانده می‌شد و همین اصطلاح بعدها همراه با داستان سیاوخش وارد *خدای‌نامه* و از آنجا وارد *شاهنامه* شد. البته تردیدی نیست که در گذر زمان محتوای آن تغییر یافته است، ولی از محتوای امروزی آن، دست‌کم این نکته را آشکارا می‌توان دریافت که گوینده دعا با ذکر ویژگی‌های برجسته شخصیت‌های دینی و ملی آرزو می‌کرده است که مخاطب دعا آنها را داشته باشد. گذشته از محتوای دعای «آفرین بزرگان»، به این نکته نیز باید توجه کرد که در این گونه دعاها، جادوی کلام نیز به همان اندازه اهمیت داشته است. بنابراین، در کاربرد این دعا، «بزرگان» نه به شخصیت بزرگی (مثلاً کیکاوس در بیت مربوط به داستان سیاوخش) ارجاع دارد که در حق کهنتر از خود دعا می‌کند و نه به شخص مخاطب دعا، مثل سیاوخش^۱، بلکه—چنانکه گفته شد—منظور از «بزرگان» شخصیت‌های اساطیری یا ملی بودند که دعاکننده آرزو می‌کند که مخاطب دعا ویژگی‌های برجسته هر یک از آنان را داشته باشد، ولی در نهایت، آرزو می‌شود که مخاطب دعا مانند شخصیت‌های بزرگ یادشده، بزرگ و بلندمرتبه شود. شاید مراد از «آفرین بزرگان» خواندن، این نیز بوده باشد که دعاگو با تحسین مخاطب دعا، آرزو می‌کند که خداوند بلا را از او دور گرداند. همچنانکه در پایان دعا برای مخاطب دعا هزار سال عمر آرزو می‌شود. این معنی به‌ویژه در بیت‌های مربوط به

(۱) چنانکه در تفسیر میرجلال‌الدین کزازی در مورد بیت مربوط به داستان سیاوخش دیده می‌شود: «آفرین بزرگان در معنی آفرین و ستایش است که بر بزرگان می‌خوانند؛ کاوس آن چنان از دیدن سیاوش شگفت‌زده و شادمان شده بود که او را بدان‌سان آفرین می‌خواند و می‌ستود که بزرگان را آفرین می‌خوانند و می‌ستایند» (نک: کزازی ۱۳۸۴: ۱۹۶/۳).

سیاوخش آشکارتر است، آنجا که می‌گوید کیکاوس بر «برزبالای و فرّ» سیاوخش آفرین بزرگان خواند.

در جای دیگر شاهنامه در بیتی از داستان رستم و سهراب ترکیب «آفرین بزرگان» به کار رفته است. گردآفرید به سهراب می‌گوید (فردوسی، شاهنامه: ۱۳۶/۲، ب ۲۴۱):

همانا که تو خود ز ترکان نه‌یی که جز بافرین بزرگان نه‌یی

استاد خالقی مطلق در شرح این بیت می‌نویسند: «حرف به را در بافرین هم می‌توان به گرفت و هم کوتاه‌شده با و در هر حال بافرین یعنی درخور ستایش» (خالقی مطلق ۱۳۸۹: ۵۰۸/۱). پس بر پایه شرح استاد، بیت را باید چنین معنی کرد: که تو (سهراب) درخور ستایش بزرگان هستی. به بیان دیگر: تو ستوده بزرگان هستی و شایستگی داری که بزرگان تو را بستایند^۱. در اینجا فردوسی به دو واحد واژگانی بافرین (= به آفرین، به معنی «ستوده») و بزرگان و معنی لغوی آنها نظر داشته است و نه لزوماً به دعای «آفرین بزرگان». از این رو، نگارنده مخالفتی با تفسیر شارحان داستان ندارد، ولی گمان می‌کند که در اینجا هم شاید اشاره‌ای به دعای «آفرین بزرگان» شده باشد. گردآفرید به سهراب می‌گوید: شایسته آن هستی که دعای «آفرین بزرگان» بر تو خوانند تا سالیان دراز بپایی و از آسیب روزگار دور مانی. گردآفرید در ادامه سخنان خود، دریغ و افسوس خود را از اینکه ممکن است آسیبی به سهراب وارد آید، چنین بیان می‌کند (فردوسی، شاهنامه: ۱۳۶/۲، ب ۲۴۶؛ ۱۳۷، ب ۲۴۸)

دریغ آیدم کین چنین یال و سفت همی از پلنگان بیاید نهفت...
نباشی بس ایمن ز بازوی خویش خورد گاو نادان ز بازوی خویش

۱) دیگر شارحان داستان رستم و سهراب نیز مصراع دوم این بیت را به همین سان تفسیر کرده‌اند، (مثلاً نک: شعار و انوری ۱۳۸۶: ۱۰۳،

منابع

- پورداد، ابراهیم، ۱۳۱۰، *خرده‌اوستا*، بمبئی.
- تفضلی، احمد، ۱۳۷۶، *تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام*، به کوشش ژاله آموزگار، تهران.
- خالقی مطلق، جلال، ۱۳۸۹، *یادداشت‌های شاهنامه*، ج ۳، تهران.
- شعار، جعفر و انوری، حسن، ۱۳۸۶، *غمنامه رستم و سهراب*، تهران.
- فردوسی، ابوالقاسم، *شاهنامه*، به کوشش جلال خالقی مطلق، ج ۸، تهران، ۱۳۸۶.
- کزآزی، میرجلال‌الدین، *نامه باستان*، ج ۳، تهران، ۱۳۸۴.
- ناظر، ابراهیم‌میرزا، ۱۳۷۳، *اندرز اوشنر دانا*، تهران.
- Dhabhar, E. B. N., 1930, *Andarj-I Aōshnar-I Dānāk*, Bombay.
- _____, 1949, *Zand-i Khūrtak Avistāk*, Bombay.
- _____, 1963, *Translation of Zand-i Khūrtak Avistāk*, Bombay.
- MORANO, E., 2009, "'ymn' hynd: The Beginning of Mani's Psalm Wuzurgān Āfriwan in Parthian and Middle Persian", *New Light on Manichaeism: Papers from the Sixth International Congress on Manichaeism*, ed. J. D. Beduhn, Leiden, pp. 213-223.

صفت الزامی در زبان‌های ایرانی

مهشید میرفخرایی (عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی)
فهمیه شکبیا (دانش‌آموخته دکتری فرهنگ و زبان‌های باستانی)

چکیده: یکی از مقوله‌های دستور زبان ساخت صفت الزامی^۱ است که با نام صفت فعلی^۲، صفت فاعلی/مفعولی آینده^۳ و صفت آینده مجهول^۴ شناخته می‌شود. معنای آن به آینده معطوف است و مفهوم ضرورت، قصد و امکان، آرزو و قابلیت را در خود دارد. صفت الزامی در زبان‌های ایرانی باستان و میانه وجود داشته و بقایایی از ساخت آن به زبان‌ها و گویش‌های ایرانی نو رسیده است. در اوستایی بیشتر از پسوندهای -iia، -tuua- و -θβa- برای ساخت آن استفاده شده است. در زبان‌های ایرانی میانه غربی و شرقی نیز از پسوندهای متنوعی برای ساخت آن استفاده شده است و نشانه‌ای از -ya* ایرانی باستان در آنها دیده می‌شود. در فارسی امروز فقط نوعی از این ساخت رایج است که از افزودن پسوند -i-ī به مصدر ساخته می‌شود و به صفت لیاقت معروف است.

کلیدواژه‌ها: صفت الزامی، زبان‌های ایرانی، باستان، میانه، نو

1) participle of necessity

2) gerundive

3) future participle

صفت فاعلی آینده از ریشه/ ماده یا مصدر لازم و صفت مفعولی آینده از ریشه/ ماده یا مصدر متعدی ساخته می‌شود (ابوالقاسمی ۱۳۹۳: ۵-۸).

4) future passive participle

۱. مقدمه

بررسی قواعد دستوری زبان‌ها و گویش‌های ایرانی، از قدیم تاکنون، و نیز دسته‌بندی الگوهای کلی و جزئی آنها برای یافتن ویژگی‌های مشترک، بخشی از مطالعات زبان‌شناسی را تشکیل می‌دهد. تجزیه و تحلیل هر یک از این دو گروه پژوهنده را برای شناخت گروه دیگر یاری می‌کند. ساخت‌های زبانی همواره در طول زمان (۱) باقی می‌مانند، (۲) تحول می‌یابند و به صورت ساختی تازه در زبان‌ها و گویش‌های بعدی به کار می‌روند یا (۳) کاملاً از بین می‌روند و ساخت‌های جدیدی جای آنها را می‌گیرد. در این باره نخست باید ساخت‌های آوایی و دستوری زبان‌های کهن و سپس ارتباط یا اختلاف آنها را با زبان‌ها و گویش‌های امروزی بررسی کرد.

یکی از مقوله‌های مهم دستور زبان صفت الزامی است. این صفت معنی امکان انجام دادن کار، ضرورت انجام دادن کار یا قابلیت آن را می‌رساند. این صفت در برخی گویش‌ها مانند بلوچی بر قصد و نیت انجام دادن کار نیز اشاره دارد. بنابراین می‌توان گفت صفت الزامی به وجه التزامی نزدیک است. یکی از کاربردهای وجه التزامی بیان مفهوم آینده است. به عقیده کامری برای اینکه دقیقاً مشخص شود مقوله آینده به وجه فعل یا زمان آن مربوط است، ضروری است جملات زیادی در زبان‌های مختلف از نظر دستوری بررسی شود تا نتیجه‌ای معقول به دست آید (کامری ۱۹۸۵: ۴۴).

در این مقاله به بررسی نحوه ساخت صفت الزامی و تحول آن در دوره‌های تاریخی زبان‌های ایرانی پرداخته شده است. بدین منظور ابتدا ساخت صفت الزامی در زبان‌های ایرانی باستان و میانه بررسی و سپس نحوه تداوم آن در برخی گویش‌های ایرانی ذکر شده است.

۲. صفت الزامی در زبان‌های ایرانی باستان

این صفت در زبان‌های ایرانی باستان از ریشه فعلی و پسوند ساخته می‌شود. در زبان‌های ایرانی باستان دو دسته پسوند وجود دارد: (۱) پسوندهای اولیه که مستقیم به

ریشه وصل می‌شوند، (۲) پسوندهای ثانویه که به مشتقات ریشه، اسم و صفت وصل می‌شوند.

صفت الزامی در زبان‌های ایرانی باستان از ریشه و پسوندهای اولیه ساخته می‌شود و معنی الزام و اجبار یا توانستن و شایستن دارد.

۱.۲. اوستایی

صفت الزامی در اوستایی از ریشه فعلی و پسوندهای -iia-، -tuua- و -θβa- ساخته و مانند صفت‌های a- ستاک صرف می‌شود. -iia-^۱ (از هندواروپایی *-jō*) کاربرد بیشتری دارد (پیترسن ۱۹۱۶: ۲۶۷) و در معنی با -ndus- لاتینی مطابقت می‌کند: išīia- (سن. -išya): خواستنی، آرزوکردنی (از -iš- آرزو کردن)؛ -vairīia- (سن. -varya) گزیدنی (از -var- گزیدن)؛ -karšīia- (سن. -kršya-): کشتنی، کاشتنی (از -karš- کاشتن). -tuua- و -θβa- به ریشه قوی وصل می‌شوند و همان کارکرد -ndus- لاتینی را دارند. پسوند -tuua- (سن. -tavya- از پسوندهای -tu/-tav- و -ya-): -varštūua- انجام‌شدنی (از -varz- انجام دادن؛ z قبل از t به š بدل شده است)؛ پسوند -θβa- (سن. -tva-): -maθβa- اندیشیدنی، آنچه باید اندیشیده شود (از -man- اندیشیدن)؛ -xšnao-θβa-: خشنودشدنی (از -xšnu- خشنود شدن)، -vaxθ-δβa-: گفتنی، آنچه که باید گفته شود (شروو ۲۰۰۹: ۹۴) (برای دیگر مثال‌ها نک: بارتلمه ۱۹۶۱: ۵۵۶؛ جکسون ۱۸۹۲: ۳۷).^۲

پسوند -ata- (هندواروپایی *-eto*) یکی دیگر از پسوندهای صفت الزامی است. تعداد کمی از صفت‌های الزامی در زبان‌های باستانی با -ata- ساخته شده‌اند: -yaz-ata-:

(۱) در همه دوره‌های زبان سنسکریت نیز پسوند -ya- (-tya-) با صورت‌های سه‌گانه ریشه (ضعیف، افزوده، بالانده) به‌کار رفته است: -ya- خواستنی، -vadh-ya-: کشتنی، -bhāv-ya-: بودنی، آنچه باید باشد (راشدمحصل ۱۳۹۱: ۱۴۱). اگر ریشه فعلی به واژه کوتاه ختم شود، بین ریشه و -ya- حرف میانجی t می‌آید: -kr-tya-: کردنی؛ اگر ریشه به -ā- ختم شود، -ā- با پسوند -ya- ادغام می‌شود و به صورت e درمی‌آید: -deya- دادنی (ویتنی ۱۹۶۴: ۴۶۲-۴۶۳).

در ودایی تکیه روی ریشه فعل است، در مواردی روی پسوند هم دیده شده است. صفت الزامی در ودایی با پسوندهای زیر ساخته می‌شود:

(۱) -tva/-tua-: -kartua-: کردنی (از -kar-: کردن)، (۲) -enya-: -varena-: گزیدنی (از -var-: گزیدن)، (۳) -āyia-: -vidāyia-:

یافتنی (از -vid-: یافتن)، (۴) -elima-: -bhidelima-: شکستنی (از -bhid-: ویران کردن، شکستن، ویتنی ۱۹۶۴: ۳۴۶-۳۴۷).

(۲) شروو پسوند -θa-(-δa-) را نیز جزء پسوندهای صفت الزامی می‌داند: -uxδa- آنچه که باید گفته شود (۲۰۰۹: ۹۴).

ستودنی، آنکه شایسته ستودن است (بارتلمه ۱۹۶۱: ۱۲۷۹).^۱ به‌طور قطع، نمی‌توان مشخص کرد این گروه از صفت‌ها از ریشه و پسوند -ata- ساخته شده‌اند یا از ماده مضارع پسوند -ta-^۲. این پسوند در سنسکریت هم دیده شده است: -yaj-ata-: ستودنی.^۳ در اوستایی شاهد نمونه‌هایی از اتصال -ata- به ماده مضارع هستیم: -surunuata-: شنیدنی (از ریشه -sru-: شنیدن، ماده -surunu-); در هر صورت پسوند -ata- را نباید با -ta- صفت مفعولی ساز اشتباه کرد.^۴

(۱) جکسون اشاره می‌کند پسوند -ata- (-ta+at) در ساخت برخی اسم‌ها و صفت‌ها نیز به‌کار می‌رود و ساخت صفت الزامی دارد: -ata-eraz- اسم غنشی (سن. -rajata-): نقره؛ -yazata-: اسم مذکر (سن. -yajata-: صفت): ستودنی (۱۸۹۲: ۲۱۹، یادداشت ۲).
 (۲) بنابر آنچه از واژه‌نامهٔ بارتلمه (۱۹۶۱) برمی‌آید، صفت الزامی ساخته‌شده با پسوند -ata- و -iia- ممکن است با ماده مضارع ساخته شود: -iia-sixša-: فهمیدنی، آنچه باید یادگرفته شود، از ماده مضارع -saxša- و ریشه -sak-: فهمیدن (همان: ۱۵۵۲)؛ -iia-hišmāir-: به یادآوردنی، آنچه باید به‌یاد آورده شود، از ماده مضارع -hišmar- و ریشه -mar- به‌یاد آوردن (همان: ۱۱۴۲ و ۱۸۱۷)؛ -ata-surunuu-: شنیدنی، آنچه باید شنیده شود، از ماده مضارع -surunu- و ریشه -sru-: شنیدن (همان: ۱۶۳۹ و ۱۶۴۹).
 (۳) در کلماتی مانند -paçyata- دیدنی و -haryata-: خواستنی y نشان می‌دهد که a متعلق به ماده مضارع است (ویتنی ۱۹۶۴: ۴۴۲).
 (۴) شروو (۲۰۰۹: ۱۱۱ و ۱۴۶) اشاره می‌کند زمانی که واژه‌ای در حالت برایی با کلمه ساخته‌شده با یکی از پسوندهای -iia-، -θa-، -θβa- و -tuua- همراه شود، در این صورت «آنچه باید توسط شخصی انجام شود» معنی می‌دهد:
 miθrō yō nōiṭ kahmāi aiβi-draoxdō: اوستای جدید

مهر که توسط هیچ‌کس فریفته نشده‌است (= مهر که فریفته‌نشده‌است) (یشت ۱۰: ۱۷).

گرشویچ چنین ترجمه می‌کند: مهر که کسی او را نفریفته است (۱۹۶۷: ۸۰-۸۱).

at tā vaxšīā iṣəntō yā mazdāθā hīiaṭ cīṭ vīdušē: اوستای گاهانی

پس خواهم گفت به شما ای نزدیک‌شوندگان، این (کلماتی را) که باید به‌خاطر سپرده شود (= این کلمات به‌خاطر سپردنی را)؛ حتی [به‌وسیلهٔ کسی که] آنها را می‌داند (یسن ۳۰: ۱).

هومباخ و فایس عبارت را چنین معنی می‌کنند: «این چیزها را می‌گویم، به شما ای نزدیک‌شوندگان، که شایسته‌اند حتی برای او که داننده است» (۲۰۱۰: ۸۰). آنها -mazdāθa- را صفتی می‌دانند که به نام مزدا اشاره دارد. در واقع، به عقیدهٔ آنها متن تأکید می‌کند مزدا همان شخص دانای مورد خطاب است (همان: ۱۷۰). پیشتر او mazdāθā را ماضی التزامی دوم شخص جمع گذرا از ریشه -mazdā-: آگاهی دادن گرفته بود. (هومباخ ۱۹۹۱: ۴۶/۲)

علاوه بر این‌ها، جکسون به ساخت دیگری اشاره می‌کند که در آن صفت با پسوند -ya- با مصدر -daiθē می‌آید، اما صفت صرف نمی‌شود. این ساخت احتمالاً معنی حاصل مصدر دارد: -aiβi-gair-yā daiθē (سن. -gīrya-): مصادره، تصرف؛ -paiti-ric-yā daiθē: ترک کردن (۱۸۹۲: ۱۹۷). بارتلمه معتقد است -aiβi-gair-yā و -paiti-ric-yā مصدر و -daiθē فعل مضارع اول شخص مفرد ناگذر است و آن را چنین معنی می‌کند: «قصد پذیردن دارم... قصد ترک کردن دارم» (۱۹۶۱: ۸۹، ۷۱۵ و ۸۳۴). بنویست (۱۹۳۵: ۲۷ و ۲۸) با مصدر گرفتن این ترکیب که عمدتاً در یسن ۱۱: ۱۷ به‌کار رفته، مخالف است. او معتقد است واژه‌های -aiβi-gair-yā و -paiti-ric-yā در حالت دری به‌کار رفته‌اند و مصدر نیستند. یعنی ستاک همان ریشه -gar- و -ric- است که با پایانه -ya- حالت دری آمده است. در این صورت، معنی

۲.۲. فارسی باستان

پسوندهای صفت الزامی رایج در اوستایی در فارسی باستان دیده نشده‌اند. بنابر نظر کنت (۱۹۵۳: ۷۹) صفت‌های اشاره‌شده در زیر مانند اوستایی -yaz-ata (سن. -yaj-ata) ساختار صفت الزامی دارند: $\theta akat\bar{a} / \theta akatam$: گذشته (ایرانی باستان -tsak*: گذشتن، اوستایی: -sak، صفت مفعولی گذشته: -saxta، پارتی sxt، سغدی: syt)؛ -gmata: آمده (قس. با اوستایی -gmata، -gəmata، ha^m -gmata: جمع‌شده، به‌هم‌آمده؛ -parā-gmatā: تا دوردست‌ها رفته (از -gam: آمدن). باوجوداین، کنت این صفات را به‌عنوان صفت مفعولی ترجمه کرده است. این صفت‌ها در فارسی باستان از پیوستن پسوند -ata- به ریشه لازم با معنی گذرا ساخته می‌شوند و در اصل ارزش معنایی صفت نقلی مجهول را دارند که با پسوند -ta- (*-to- هندواروپایی) ساخته می‌شود (نک: اشمیت ۱۳۸۲: ۱۴۵).^۱ بارتلمه (۱۹۶۱: ۵۰۱، ۸۵۶ و ۱۷۴۴)، شروو (۲۰۰۹: ۱۴۴-۱۴۵ و ۱۸۸) و اشمیت (۲۰۱۴: ۱۷۲ و ۲۵۷) این صفت‌ها را با عنوان صفت نقلی مجهول آورده‌اند. شروو این ساخت را حال کامل معنی می‌کند. حال کامل نتیجه عملی را بیان می‌کند که در گذشته روی داده است و همچنان ادامه دارد. اشمیت نیز این واژه‌ها را مانند کنت و بارتلمه صفت مفعولی ترجمه کرده است. ظاهراً این صورت به‌کاررفته در فارسی باستان کاربرد صفت الزامی ندارد.

ساخت صفت الزامی در زبان‌های ایرانی باستان				
اوستایی				
ریشه + -ia-	ریشه + -tua-	ریشه + -δβa- / -θβa-	ریشه + -θa-	ریشه/ماده مضارع + -ata-
فارسی باستان				
-	-	-	-	-

→

چنین است: «تن می‌دهم به پذیرش و ترک». اگر این نظر را بپذیریم، وجود -y- توجیه می‌شود. در *وندی‌داد* ۵۶۰ نیز *paiti-ric-yā* با *daiθē* به‌کار رفته است. پس نتیجه می‌گیریم کاربرد ریشه *-dā* با واژه‌ای در حالت دری معمول است. پس همه شواهد حاکی از این است که *-aibi-* و *gair-yā* و *paiti-ric-yā* مصدر نیستند، بلکه ارزش و ساخت اسمی دارند.

(۱) ویتنی معتقد است پسوند -ata- را نمی‌توان دقیقاً از پسوند -ta- متمایز ساخت. بنابراین، معنای جمله مشخص می‌کند چه موقع

صفت الزامی داریم. چنانکه در سنسکریت *paçyata-*: دیده، دیده‌شده و دیدنی معنی می‌شود (۱۹۶۴: ۴۴۲).

۳. صفت الزامی در زبان‌های ایرانی میانه

۱.۳. ایرانی میانه غربی

۱.۱.۳. صفت الزامی در زبان‌های ایرانی میانه غربی از ماده مضارع و پسوند ساخته می‌شود. پسوندهای صفت الزامی ایرانی باستان به ایرانی میانه غربی نرسیده‌اند مگر اینکه با پسوند دیگری ترکیب شده باشند. مانند *išn-īg* که نشانه‌ای از *-ya** باستانی در آن دیده می‌شود.

صفت الزامی در فارسی میانه و پهلوی اشکانی از ماده مضارع و پسوند *išn* ساخته می‌شود و مانند اسم مصدر لاتینی عمل می‌کند:

باید چه کند (کارنامه اردشیر بابکان ۹: ۱۵) *u-š čē kun-išn*

مردمان باید به این سه راه سخت بایستند... (پندنامگ: ۲۸) *marđmān pad ēn sē rāh saxt ēstišn...*

درباره ساخت پسوند *išn* چند دیدگاه وجود دارد. بنونیست (۱۹۳۵: ۱۰۶) معتقد است، چنانکه برخی پژوهشگران مانند هورن و دارمستتر بیان کرده‌اند، پسوند *išn* از *išnu* سنسکریت گرفته نشده، زیرا این پسوند در ایرانی باستان کاربرد نداشته است. از سوی دیگر، *išn* علاوه بر نشانه اسم مصدر بودن، در زبان‌های ایرانی میانه غربی گاه پسوند صفت الزامی است. قدیمی‌تر از پسوند *išnu* سنسکریت پسوند *-šnu* است که در واژه‌هایی مانند: *nišatsnu*: نشستنی و *kšəšnu*: نابودشدنی (ویتنی ۱۹۶۴: ۴۵۲) دیده می‌شود. به عقیده بنونیست *-šn* فارسی میانه احتمالاً تکامل یافته *-θn** ایرانی باستان (*-tn** هندوایرانی < ایرانی باستان *-θn** اوستایی *-θn*؛ فارسی باستان *-šn*) است: فارسی باستان *-arašni*: «ارش، یکای طول»، اوستا: *arəθna*: «آرنج» و نیز اوستایی *frarəθni* در *frarəθni-draǰah*: «واحد طول، از آرنج تا انگشتان»، سن. *aratni*: «آرنج»؛ اوستایی: *šiiiao-θna*: «کنش، رفتار» از ریشه *šiiu*: «رفتن، شدن»، سن. *cyau-tna*: اوستایی: *karəθna* در *arətō.karəθna*: «جشن یا مکان برگزاری مراسم دینی» از ریشه *kar*: کردن، سن. *ratna*: «هدیه» از ریشه *rā* دادن (بنونیست: ۱۹۳۵: ۱۰۶؛ اشمیت ۱۳۸۲: ۱۲۹؛ سعادت ۱۳۹۱: ۹۳-۹۴).

دربارهٔ *-i-* به‌کاررفته در *-išn-* دو نظر پیشنهاد شده است: (۱) *-i-* مندرج از *-ya-* پایانی است. یعنی *-išn-* احتمالاً از پسوند صفت‌ساز *-θnya-* گرفته شده است؛ (۲) شاید برای تلفظ آسان‌تر *-i-* پیش از پسوند *-šn-* قرار گرفته است (بنویست ۱۹۳۵: ۱۰۶).

-išn- در پازند به‌صورت *-ešn-*، *-ašn-* و *-išn-* آمده است. بنابراین در زبان‌های ایرانی میانه به‌صورت *-ašn-* هم تلفظ شده است. تحول از *-ašn-* به *-išn-* گذر از کامی‌شدگی به صفیبری است: *pašanjað > pišanjað*. به‌علاوه، شاید چون مادهٔ عمدتاً به *y* ختم می‌شود (*āy-išn-*، *pāy-išn-* و *stay-išn-*) و *-y-* و *-š-* روی *-a-* اثر می‌گذارد (بنویست ۱۹۳۵: ۱۰۷).

صفت الزامی و اسم مصدر ساخته‌شده با *-išn-*، به‌لحاظ معنا و ساخت واژه، با هم متفاوت‌اند. صفت الزامی از مادهٔ مضارع و پسوند *-išn-* ساخته می‌شود و معنای الزام و امر دارد:

ōy ī ašgahān mardōm rāy... ahlawdād nē dahišn uš ... padtriftrārth nē kunišn.

مردم کاهل را ... نباید صدقه داد و... پذیرش کرد (مینوی خرد ۲۰، ۳۰-۳۱).

اما، اسم مصدر به سه طریق ساخته می‌شود: (۱) مادهٔ مضارع و پسوند *-išn-*: *men-išn-* اندیشه؛ (۲) مادهٔ مضارع جعلی با پسوند *-išn-*: *āgāhīh-išn-* آگاهی، *paydāgēn-išn-* پیدایی؛ (۳) مادهٔ ماضی و پسوند *-išn-*: *āmad-išn-* آمدن (شرو و ۲۰۰۹: ۲۱۵، ۲۴۲ و ۲۴۵).

۲.۱.۳. نوع دیگری از صفت الزامی وجود دارد که از پیوستن پسوند *-īg-* (بازماندهٔ ایرانی باستان *-ya-ka-**) به اسم مصدر ساخته‌شده با پسوند *-išn-* به‌کار می‌رود: *wider-išn-īg-* گذشته، آنچه خواهد گذشت؛ *burz-išn-īg-* محترم، ستودنی، آنکه ستوده خواهد شد (ابوالقاسمی ۱۳۸۷: ۳۴۴).

۲.۳. زبان‌های ایرانی میانه شرقی

صفت الزامی در زبان‌های ایرانی میانهٔ شرقی اغلب از مادهٔ مضارع و پسوند ساخته می‌شود. اما نمونه‌هایی با مادهٔ ماضی (در سغدی) و ریشهٔ فعلی (در ختنی) نیز دیده می‌شود. پسوند به‌کاررفته در برخی از ساخت‌ها بازماندهٔ *-ya-** باستانی است.

۱.۲.۳. سغدی

صفت الزامی در سغدی از مادهٔ مضارع ساخته می‌شود:

۱.۱.۲.۳. ماده مضارع و پسوند -ci/-cy- (بازمانده *-ti- پسوند اسم‌ساز ایرانی باستان):
 γτβey: دانستنی، آنچه باید دانسته شود؛ سغدی مانوی: pɾβyɾc[y] گفتنی، آنچه باید
 گفته شود (گرشویچ ۱۹۶۱: ۱۵۳). از آنجا که پسوند -cy- برای ساخت اسم عامل نیز کاربرد
 دارد، نباید آن را با صفت الزامی اشتباه کرد.

۲.۱.۲.۳. ماده مضارع با پسوند -cyk, -cyky /-čik, -čiki- (ایرانی باستان ^۱-*ti-āka-):
 swmb-cyk: سفتنی؛ سغدی بودایی: wyn-cyk: دیدنی؛ kwn-cyk: کردنی (همان ۱۹۹۵: ۲۰۰).

۳.۱.۲.۳. ماده مضارع با پسوند -y /-i /-ī- (*-ya- باستانی): βyɾ-y: به‌دست‌آوردنی، آنچه
 باید به‌دست آورده شود (یوشیدا ۲۰۰۹: ۲۹۷).

۴.۱.۲.۳. ادات نفی n'- با ماده ماضی (= صفت مفعولی گذشته): n'γɾβtyy: درک‌نشدنی؛
 Lβyɾt: دست نیافتنی؛ Lδβγšt: دست نیافتنی؛ n'wyyt: دیده‌نشدنی (گرشویچ ۱۹۶۱: ۱۷۶؛
 قریب ۱۹۹۵: ۲۲۸).

۲.۲.۳. ختنی

صفت الزامی در ختنی به دو طریق ساخته می‌شود:

۱.۲.۲.۳. صورت قوی ریشه با پسوند -ya- (ایرانی باستان *-ya-):

پسوند صفت الزامی -ya- بازمانده *-ya- ایرانی باستان، -iia- اوستایی و -ya- هندی باستان
 است که در زبان ختنی کاربرد زیادی ندارد. این پسوند مستقیم به ریشه وصل می‌شود و
 عمدتاً با ریشه قوی به‌کار می‌رود: nyaśśa-: تحقیرکردنی (از -nyas: تحقیرکردن)؛ tcera-:
 کردنی، باید کرده شود (از -čārya- از *čar-: کردن)؛ bera-: بردنی، باید برده شود (از
 -bārya- از *bar-؛ ysera-: ترحم‌کردنی (از -zārya- از *zar-؛ قس سغدی (z'ry).

(۱) -cyk- از دو بخش تشکیل شده است، یکی -cy- که بازمانده *-ti- است و دیگری -k- که بازمانده *-āka- باستانی است که واژه
 پایانی آن افتاده است (گرشویچ ۱۹۶۱: ۴۰ و ۴۱).

(۲) از آنجا که بیشتر متون ختنی از روی متون سنسکریت ترجمه شده‌اند، اغلب صفت‌های الزامی ختنی برگردان آن دسته از صفت‌های
 الزامی سنسکریت‌اند که با پسوند -tavya- ساخته شده‌اند: hvaña-: بیان‌شدنی، خوانده‌شدنی (از hvañ-: بیان شدن، خوانده شدن)؛ برابر
 سنسکریت: uccārayitavyam.

پسوند صفت الزامی *-ya-** با پسوند *-ka-** به صورت *-yaa-* نیز در ختنی کاربرد دارد:
hveraa-: نابودکردنی (از *hvar-*: نابود کردن، از بین بردن)؛ *tceraa-* در کنار *tcera-*: کردنی،
hvañaa- در کنار *hvaña-*: خوانده‌شدنی (نک: امریک ۱۹۶۸: ۲۱۸؛ ۲۰۰۹: ۳۹۸).

۲.۲.۲.۳. ماده مضارع با پسوند *¹āña-* (از **(āna+ya-)*):

به گفته کتو، پسوند *¹āña-* از افزودن پسوند *-ya-* به *¹āna-* ساخته شده است. او *¹āna-* را پسوند اسم فعل (*verbal noun*) می‌داند (۱۹۳۲: ۵۸). دگتر *¹āña-* را پسوند صفت‌ساز می‌داند (۱۹۸۹: ۷۲). به عقیده امریک، پسوند *¹āña-* احتمالاً از پسوند صفت فاعلی ناگذر *¹āna-* و *ya-* ساخته شده است: *¹āna->dyāña-*: دیدنی (از *dai-*: دیدن)؛ *pyūvä'ña->pyūv'ña-*: شنیدنی (از *pyūš-*: شنیدن) (امریک ۱۹۶۸: ۲۱۶).^۲

نمونه‌هایی از صفت الزامی در ختنی عبارت‌اند از:

فعل‌های متعدی: *nās-¹āña-*: گرفتگی (از *nās-*: گرفتن)؛ *sāj-¹āña-*: آموختنی (از *sāj-*: یاددادن)؛ *padajs-¹āña-*: سوزاندنی (از *padajs-*: سوزاندن)؛ *paṃjs-¹āña-*: پوشیدنی (از *paṃjs-*: لباس پوشیدن)؛ *paysān-¹āña-*: فهمیدنی، شناختنی (از *paysān-*: فهمیدن، شناختن)؛ *bītcañ-¹āña-*: تفکیک‌کردنی (از *bītcañ-*: تفکیک کردن)؛ *bañ-¹āña-*: بستنی (از *bañ-*: بستن)؛ *varās-¹āña-*: آزمودنی (از *varās-*: آزمودنی)؛ *¹āštañ-¹āña-*: شروع‌کردنی (از *¹āštañ-*: شروع کردن)؛ *hamgūn-¹āña-*: پوشاندنی (از *hamgūn-*: پوشاندن، پنهان کردن)؛ *jān-¹āña-*: ویران‌کردنی (از *jīn-*: ویران کردن)؛ *mur-¹āña-*: مالیدنی (از *murr-*: مالیدن)؛ *mañ-¹āña-*: درنظرگرفتنی (از *mañ-*: درنظر گرفتن).

فعل‌های لازم: *haspās-¹āña-*: کوشیدنی (از *haspās-*: تلاش کردن)؛ *dājs-¹āña-*: سوختنی (از *dajs-*)؛ *¹āštañ-¹āña-*: بودنی (از *¹āšt-*: بودن)؛ قرار داشتن)؛ *ttrām-¹āña-*: گذشتنی (از *ttrām-*: گذشتن، داخل شدن) (نک: امریک ۱۹۶۸: ۲۱۷، ۱-۱۵۷ و میرفخرایی ۱۳۸۳: ۸۲).

(۱) در سنسکریت پسوند صفت الزامی *-anīya-* را داریم که از دو جزء تشکیل شده است: *-ana-* پسوند اسم عامل ساز و *-īya-* پسوند صفت‌ساز. مانند: *cintanīya-*: اندیشیدنی، از *cint-*: اندیشیدن (راشده‌محصل ۱۳۹۱: ۱۴۱). این پسوند در اوستایی به‌کار نرفته است.
(۲) نک: یادداشت ۱۵: ختنی *¹āyāñāñā* «آراستی» برگردان سنسکریت *samalamkartavayḥ*.

پسوند -āñña- وقتی با فعل متعدی به کار می‌رود، عمدتاً با اسمی در حالت نهادی همراه می‌شود:

ttye bodhisatvā nvaštāñña śā sātva

این موجود باید به وسیله بودیستوه آزموده شود (= بودیستوه باید این موجود را بیازماید) (زمبسته ۱۲، ۱۱).

صفت الزامی ساخته شده با فعل لازم گاه با اسمی از همان ریشه (= مفعول مطلق) در حالت نهادی همراه می‌شود:

cu ttu butte ũei mama tcerā ũei' mā hārštāyā ne tcerā / tta tta parehāñi parāhā ũā
hajvattātā dyāñña

اگر این را دریابد، این باید به وسیله من انجام شود (من باید این کار را انجام دهم).
این هرگز نباید به وسیله من انجام شود. پس در این صورت محدودیت اخلاقی باید اعمال شود. این باید خردمندی تلقی شود (زمبسته ۱۱: ۲۴).

پسوند -āñña- با فعل لازم گاه به صورت -āñnu- (u- پایانی برگرفته از -am* ایرانی باستان در حالت نهادی / رایبی مفرد ختئی) دیده می‌شود: pathīs-āñnu: پرهیزکردنی، اجتناب‌کردنی (از pathīs-: پرهیز کردن)؛ panam-āñnu: برخاستنی (از panam-: برخاستن)؛ ũāñnu: بودنی (از- ũ: بودن؛ قرارداشتن)؛ haspās-āñnu: کوشیدنی، تلاش کردنی (از haspās-: کوشیدن).

صفت الزامی ساخته شده با پسوند -āñña- گاه با اسمی در حالت برایی-وابستگی همراه می‌شود:

kama jsa hvandi parehāñnu biñtyu

[این چهار مرداند] که آدمی باید از آنها سخت دوری کند (= آدمی باید از این چهار مرد سخت دوری کند) (زمبسته ۱۱: ۵۳).

kṣāta' pārāmata hvandā... carāñña

شش فضیلت توسط مرد... باید انجام شوند (= انسان باید شش فضیلت را انجام دهد) (امریک ۱۹۶۵: ۳۰).

پسوند -āñña- با وام‌واژه‌ها هم به کار رفته است: rakṣāñña: حمایت‌کردنی (سن. rakṣa- حامی، نگهبان).

-āñña- با فعل‌های جعلی ساخته شده با -ev- (-kṣamevāñña: باید درخواست بخشش کرد) و -āñ- (-huṣṣāñña: افزودنی، باید افزایش یابد) به کار می‌رود (امریک ۱۹۶۸: ۲۱۷).

پسوند ^۱-āña- در فعل‌های مختوم به u- به صورت uña- درمی‌آید: -tsu-ña- رفتنی. -uña- در ختنی نو به صورت -uña- (-jeh-uña: پاک‌شدنی؛ ختنی قدیم: -gyh-āña) و -auña- (-padīm-auña) دیده شده است.

پسوند -āuña- نیز در برخی کلمات دیده شده است: -padīmāuña: ساختنی (امریک ۱۹۶۸: ۲۱۷-۲۱۸).^۲

۳.۲.۳. بلخی

در این زبان صفت الزامی از مادهٔ مضارع با پسوند -ag- (از -aka-* باستانی) و -ī- (از -ya-* باستانی) ساخته شده است: -ērs-ag-ī: آمدنی، باید بیاید، از -ērs: مادهٔ مضارع (از -īsa-*^۳) به معنی آمدن، رسیدن؛ رفتن (غلامی ۲۰۱۴: ۱۷۲؛ جعفری دهقی ۱۳۹۲: ۱۴۶).

ساخت صفت الزامی در ایرانی میانهٔ غربی			
فارسی میانه و پهلوی اشکانی			
مادهٔ مضارع + پسوند -išnig		مادهٔ مضارع + پسوند -išnig	
ساخت صفت الزامی در ایرانی میانهٔ شرقی			
سغدی			
n'- + مادهٔ ماضی	مادهٔ مضارع + پسوند -y	مادهٔ مضارع + پسوند -cyk, -cyky	مادهٔ مضارع + پسوند (-cy)-ci
ختنی			
مادهٔ مضارع + پسوند -āña-		ریشهٔ فعلی + پسوند -ya/-yaa-	
بلخی			
مادهٔ مضارع + پسوند -ag-ī			

(۱) ماده‌هایی که به -ī یا -ai ختم می‌شوند، وقتی پسوند -āña- می‌گیرند، به صورت -(i)yāña- درمی‌آیند: >uysdai-āña- از uysdiyāña-؛ ماده‌هایی که به -av- / -au- ختم می‌شوند، وقتی پسوند -āña- می‌گیرند، -vāña-(u) می‌شوند: >dvāña- از >dvāña-؛ پاک‌کردن. اگر مادهٔ مضارع به مصوت ختم شود، بین ماده و پسوند -āña- حرف میانجی m قرار می‌گیرد: *khā- از khū-m-āña-؛ بازکردن؛ گاه به جای m حرف y داخل می‌شود: -skau-y-āña- از -skau(y): (دگتر ۱۹۸۹: ۵۴).
 (۲) صفت الزامی در ختنی با ادات نفی ne یا پیشوند نفی-ā نیز به کار رفته است: ne...hīvyāñāñā: ne. تعلق نیافتنی (از -hāvvy: به خود اختصاص دادن، متعلق بودن): -a-kāšāñā-؛ باورنکردنی، تصورنکردنی (از -kāt^۳: فکرکردن، اندیشیدن) (دگتر ۱۹۸۹: ۵۶؛ بیلی ۱۹۷۹: ۱، ۴۸۶).

۴. صفت الزامی در زبان‌های ایرانی نو

پسوندها *-išn* ایرانی میانه غربی به ایرانی نو رسیده اما کاربرد صفت الزامی خود را از دست داده است و بیشتر برای ساخت اسم مصدر به کار می‌رود (۱.۳). پژوهشگران فارسی‌زبان اغلب عنوان صفت لیاقت را برای آن به کار برده‌اند و آن را زیرگروه صفت بیانی دانسته‌اند.

۱.۴. ایرانی شرقی نو

در پراچی صفت الزامی^۱ از ماده مضارع و پسوند *-āne* ساخته می‌شود: *ker-e [čēm-āne]* *bin, chī*: کاری بود که باید انجام می‌شد و انجام شد (کیفر ۲۰۰۹: ۷۰۷)؛ *hō gihāi huss*: همه این علف‌ها خوردنی است (مورگنشتیرنه ۱۹۲۹، ۱/ ۸۱). در شغنی، از گروه زبان‌های پامیر، صفت الزامی از مصدر^۲ و پسوند *-mēj* ساخته می‌شود و بر هدف اشاره دارد: *tīd-mēj*: رفتنی، آماده برای رفتن (ادلمان و دودخودوئا ۲۰۰۹: ۷۹۹).

۲.۴. ایرانی غربی نو

۱.۲.۴. شمال غربی

۱.۱.۲.۴. مصدر کامل یا مرخم با پسوند *-i/-ī* (بازمانده *-īg* فارسی میانه و *-ya-ka** ایرانی باستان): گویش زردشتیان شریف‌آباد: *xən-vun-i*: خواندنی؛ *mneš-vun-i*: نوشتنی؛ *diz-vun-i*: دیدنی (قدردان ۱۳۸۶: ۹۳)؛ گیلکی *xurd-an-i*: خوردنی (بخش‌زاد محمودی ۱۳۸۵: ۳۹)؛ لکی *howrd-an-i*: خوردنی (آزادپور ۱۳۹۲: ۲۵)؛ بلوچی^۴ *man guš-ag-ī ā/un*: من باید بگویم،

1) adjectival gerundive

(۲) مصدر در شغنی مانند ماده ماضی و معمولاً با پسوند *-ti** ساخته می‌شود. ماده ماضی فعل رفتن در شغنی *tūyd-*: «رفت» است که مصدر آن *tīd-* می‌شود (ادلمان و دودخودوئا ۲۰۰۹: ۷۹۸).

(۳) مصدر در این گویش از ماده ماضی و پسوند *-vun* ساخته می‌شود.

(۴) در زبان بلوچی برای ساخت صفت الزامی از انواع فعل‌های ساده، مرکب و پیشوندی استفاده می‌شود:

āryā awlakki pādīšā-ayā burti-inī

مصرانه می‌خواست او را نزد شاه ببرد.

sawdāgar ki rādag büt-inī-a büt, tūtī-a sōga-a kan-t.

وقتی بازرگان می‌خواست برود (رفتنی شد)، پندی به طوطی داد.

pādīšāša iškār-ā bir gašt-inī-a büt.

شاه می‌خواست از شکار برگردد.

guš- ماده مضارع، -ag- پسوند مصدرساز^۱ و -ī- نمونه دیگر- ti piss trā wat bimman dāt-
 in-ī būta: پدرت می‌خواهد تو را به من بدهد (جهانی و کُرَن ۲۰۰۹: ۶۵۹-۶۶۰); guštin-ī:
 آنچه باید گفته شود، wārtin-ī: آنچه باید گفته شود (آکسنوف ۲۰۰۶: ۲۱۰); کروش -ī varag-:
 خوردنی، aškon-ag-ī: شنیدنی، mer-ag-ī: مردنی (عمادی ۱۳۸۴: ۵۲)؛ بروجردی -ī xon-an-:
 خواندنی، diy-an-ī: دیدنی (اسفندیاری ۱۳۸۰: ۶۸، ۱۰۷)؛ سنگسری -ī bāgert-ən-: گرفتنی و با
 مصدر مرخم: šurti: فروختنی (صبغیان ۱۳۹۰: ۱۳۳، ۱۴۰)؛ مازندرانی -ī dasbaiten-: رهاکردنی
 (سورتیچی ۱۳۷۵: ۱۵۴)؛ تاتی -ī bišīyan-: رفتنی، bihištan-ī: گذاردنی، dast āhaštan-ī:
 رهاکردنی (آقاعلیخانی ۱۳۸۳: ۴۸).

۲.۱.۲.۴. مصدر با پسوند -in-: کجلی، از گویش‌های آذری باستان، hordon-in: خوردنی
 (لکوک ۱۳۸۲: ۵۰۰).

۳.۱.۲.۴. بن مضارع با پسوند -ā- (-āg- فارسی میانه، -āka- *ایرانی باستان): مازندرانی paj-
 ā: پختنی، naxor-ā: نخوردنی، mir-ā: مردنی (سورتیچی ۱۳۷۵: ۱۵۴-۱۵۴).

۴.۱.۲.۴. ماده ماضی و پسوند -anin-: تالشی vind-anin: دیدنی، vāt-anin: گفتنی، kard-
 anin: کردنی؛ این صفت در تالشی صرف می‌شود و زمان آینده الزامی را می‌سازد:
 سوم‌شخص مفرد: kard-anin-e: کردنی است (لکوک ۱۳۸۲ الف: ۴۹۵؛ حاجت‌پور ۱۳۸۳: ۱۱۷،
 ۱۴۱)^۳.

→

صفت الزامی می‌تواند با فعل کمکی būtin ترکیب شود و در زمان‌های گوناگون به کار رود:

zin mi xowad barāi kari xāne hemsāyē رود. jinēn pa kār-ē bi amšāg-ay gis-ā šut-inī-a bīt.

هر وقت می‌خواهی بروی، یکی دو روز زودتر به من بگو. ar kaden ki št-inī būt-ag yak u du roš mnā dēmā st b-kan.

علاوه‌بر موارد بالا، صفت الزامی در زبان بلوچی، گاه مفهوم فعل استمراری را می‌رساند و به پیش‌گویی عملی در آینده اشاره دارد.

همچنین گاهی به‌عنوان صفت نسبی و اسم کاربرد دارد:

توانست آنچه را می‌خواهد بگوید و به‌زبان آورد. wat-ī gust-inī-ēn-ā gust-ag.

(برای مثال‌های بیشتر، نک: آکسنوف ۲۰۰۶: ۲۱۰-۲۱۲)

(۱) -ag- پسوندی است که از ماده مضارع مصدر می‌سازد؛ -in- از ماده ماضی مصدر می‌سازد.

(۲) پسوند -ag- در کروش (و ماضی) مصدر می‌سازد.

(۳) نشانه مصدرساز در تالشی -e- و در تعدادی از افعال -ie- است.

۲.۲.۴. جنوب غربی

۱.۲.۲.۴. مصدر کامل یا مرخم با پسوند $-i/ -\bar{i}$: فارسی دری $raftan-\bar{i}$: رفتنی، $bovar-na-$ $kard-an-i$: باورنکردنی (ویندفور و پری ۲۰۰۹: ۴۴۹)، سبزواری $xurdan-i$: خوردنی (بروغنی ۱۳۸۱: ۴۱)؛ مرودشتی $burden-i$: بردنی (عمادی ۱۳۸۵: ۷۸)؛ لری بختیاری $kešt-\bar{i}$ و $keš-t-\bar{i}$: کشتنی (طاهری ۱۳۸۹: ۱۹۲)؛ اسفراینی $didan-i$: دیدنی (همایونفر ۱۳۸۶: ۱۸۴)؛ بهبهانی $burden-\bar{i}$: بردنی (راستی بهبهانی ۱۳۸۸: ۹۷)؛ هزارگی $kad-an-i$: کردنی، $uftadan-i$: افتادنی، صفت الزامی در گویش هزارگی به‌وفور دیده می‌شود (کیفر ۲۰۰۳: ۹۰-۹۳).

۲.۲.۲.۴. مصدر با پسوند $-ā$: سبزواری $murden-ā$: مردنی (بروغنی ۱۳۸۱: ۴۲).

۳.۲.۲.۴. مصدر با پسوند $-aki$ ($-aka-ya-$ * ایرانی باستان): مرودشتی $raftan-aki$: رفتنی، $xordan-aki$: خوردنی (عمادی ۱۳۸۵: ۷۸).

۴.۲.۲.۴. مصدر با پسوند $-meni$: بهبهانی $xærdeh-meni$: خوردنی^۱ (راستی بهبهانی ۱۳۸۸: ۹۷)
این ساخت زیاد استفاده نمی‌شود.

ساخت صفت الزامی در ایرانی شرقی نو			
ماده مضارع + پسوند $-āne$			پراچی
مصدر + پسوند $-mēj$			شغنی
ساخت صفت الزامی در ایرانی غربی نو			
شاخه شمال غربی			
مصدر کامل / مرخم +	مصدر +	بن مضارع +	ماده ماضی و پسوند $-anin$
پسوند $-i/ -\bar{i}$	پسوند $-in$	پسوند $-ā$	
شاخه جنوب غربی			
مصدر کامل / مرخم +	مصدر +	مصدر +	مصدر +
پسوند $-i/ -\bar{i}$	پسوند $-ā$	پسوند $-aki$	پسوند $-meni$

(۱) مصدر در گویش بهبهانی کلمه‌ای است که در آخر آنها $-eh$ (= eh) وجود داشته باشد و تکیه روی هجای آخر آن قرار گیرد. ساختار مصدر و صفت مفعولی در بهبهانی شبیه هم است، اما آنچه آنها را از هم متمایز می‌کند، تکیه‌بر بودن $-eh$ در پایان مصدر است: $ditteh$ (دیتّه): دیدن.

۵. نتیجه

صفت الزامی شایستگی و قابلیت موصوف و ضرورت و امکان آن را بیان می‌کند و معنای آن عمدتاً به زمان آینده مربوط می‌شود. در برخی گویش‌ها (تالشی) با آن فعل آینده ساخته و صرف می‌شود. منابع غیرفارسی معمولاً آن را زیر گروه مشتقات فعلی، خصوصاً صفت‌های فعلی^۱، مطرح کرده‌اند. اما منابع فارسی آن را در گروه صفت‌های بیانی قرار داده‌اند. از آنجاکه ساخت صفت الزامی از ایرانی باستان تا کنون از مشتقات فعلی بوده، بهتر است زیر مقوله فعل و مشتقات آن آورده شود.

صفت الزامی در اوستایی اغلب از ریشه فعلی و پسوندهای -iia-، -tuua- و -θβa- ساخته می‌شود که در بین این پسوندها -ya- کاربرد بیشتری داشته و بازمانده‌ای از آن در دوره‌های بعد هم باقی‌مانده است. در دوره میانه صفت الزامی عمدتاً از ماده مضارع ساخته می‌شود. نمونه‌های بسیار نادری از این نوع صفت در سغدی از ماده ماضی ساخته شده‌اند. در ختنی هم تعداد کمی صفت الزامی روی ریشه فعلی ساخته شده‌اند. پسوندهای صفت الزامی در دوره میانه متنوع‌اند اما از آن میان پسوند *-ya* ایرانی باستان بیش از دیگر پسوندها، به صورت جزئی نهفته یا ادغام‌شده با پسوندی دیگر، در دوره میانه به کار رفته است. در زبان‌ها و گویش‌های ایرانی نو مصدر و پسوند -i- / -ā- برای ساخت صفت الزامی بیشترین کاربرد را دارد. از پسوند -ā- نیز برای ساخت صفت الزامی استفاده شده است.

منابع

- آزادپور، رضا، ۱۳۹۲، گویش لکی، قم.
آقاعلیخانی، علی محمد، ۱۳۸۳، جستاری در زبان و ادبیات تاتی، تهران.
ابوالقاسمی، محسن، ۱۳۸۷، دستورتاریخی زبان فارسی، تهران.
_____، ۱۳۹۳، «صفت فاعلی آینده، صفت مفعولی آینده»، فصلنامه پازند، س ۱۰، ش ۳۸-۳۹، ص ۵-۸.

- اسفندیاری، احمد، ۱۳۸۰، گویش بروجردی، تهران.
- اشمیت، رودیگر، ۱۳۸۲، «فارسی باستان»، راهنمای زبان‌های ایرانی، جلد اول: زبان‌های ایرانی باستان و میانه، ترجمه فارسی زیر نظر حسن رضائی باغبیدی، تهران، ص ۱۱۰-۱۵۱.
- بخش‌زاد محمودی، جعفر، ۱۳۸۵، دستور زبان گیلکی: صرف، نحو و آیین نگارش، رشت.
- بروغنی، ابوالفضل، ۱۳۸۱، بررسی زبان‌شناختی گویش سبزوار، سبزوار.
- جعفری دهقی، محمود، ۱۳۹۲، درآمدی بر زبان بلخی، تهران.
- حاجت‌پور، حمید، ۱۳۸۳، زبان تالشی: گویش خوشاب‌بر، رشت.
- راستی بهبهانی، امین، ۱۳۸۸، گویش بهبهانی، تهران.
- راشد‌محصل، محمدتقی، ۱۳۹۱، راهنمای زبان سنسکریت، تهران.
- سعادت، یوسف، ۱۳۹۱، «فرآیند شکل‌گیری پسوندهای مصدر و اسم مصدر در فارسی میانه» زبان‌ها و گویش‌های ایرانی، ش اول، ص ۸۹-۱۱۰.
- سورتیجی، فخرالدین، ۱۳۷۵، «تکواژهای وابسته گویش مازندرانی»، فرهنگ، ش ۱۷، ص ۱۳۳-۱۵۴.
- صباغیان، ناصر، ۱۳۹۰، بررسی زبان سنگسری، آمل.
- طاهری، اسفندیار، ۱۳۸۹، گویش بختیاری کوه‌رنگ، تهران.
- عمادی، نظام، ۱۳۸۴، گویش کروش، شیراز.
- _____، ۱۳۸۵، گویش مرودشت، شیراز.
- قدردان، مهرداد، ۱۳۸۶، بررسی زبان‌شناختی و دستوری گویش زردشتیان شریف‌آباد اردکان یزد، شیراز.
- لکوک، پیر، ۱۳۸۲ الف، «گویش‌های جنوب غرب ایران»، راهنمای زبان‌های ایرانی، جلد دوم: زبان‌های ایرانی نو، ترجمه فارسی زیر نظر حسن رضائی باغبیدی، تهران، ص ۵۶۳-۵۷۶.
- _____، ۱۳۸۲ ب، «گویش‌های آذری»، راهنمای زبان‌های ایرانی، جلد دوم: زبان‌های ایرانی نو، ترجمه فارسی زیر نظر حسن رضائی باغبیدی، تهران، ص ۴۸۹-۵۱۵.
- میرفخرایی، مهشید، ۱۳۸۳، درآمدی بر زبان ختنی، تهران.
- همایونفر، بابا، ۱۳۸۶، بررسی گویش اسفراین، تهران.

AXENOV, S., 2006, *The Balochi Language of Turkmenistan*, (Studia Iranica Upsaliensia 10), Uppsala.

BAILEY, H. W., 1979, *Dictionary of Khotan Saka*, Cambridge.

BARHLOLOMAE, C., 1961, *Altiranisches Wörterbuch*, Berlin.

BENVENISIE, É., 1935, *Les infinitifs avestiques*, Paris.

COMRIE, B., 1985, *Tense*, Cambridge.

DEGENER, A., 1989, *Khotanische Suffixe*, Stuttgart.

EDELMAN, D. I., and DODYKHUJOVA L.R., 2009, "Shughni", *The Iranian Languages*, ed. G. Windfuhr, London, pp. 787-824.

EMMERICK, R. E., 1965, "Syntax of the Cases in Khotanese", *Bulletin of the School of Oriental and African Studies*, vol. 28, no. 1, pp. 24-33.

_____, 1968, *Saka Gramatical Studies*, London.

- _____. 2009, "Khotanese and Tumshuqese", *The Iranian Languages*, ed. G. Windfuhr, London, pp. 377-415.
- GERshevich, I., 1961, *A Grammar Of Manichean Sogdian*, Oxford.
- _____. 1967, *The Avestan Hymn to Mithra*, Cambridge.
- Gharib, B., 1995, *Sogdian Dictionary*, Tehran.
- Gholami, S., 2014, *Selected Features of Bactrian Grammar*, Wiesbaden.
- Humbach, 1991, *The Gāthās of Zarathushtra and the Other Old Avestan Texts*, vol. II: Heidelberg.
- _____. H., and Faiss, K., 2010, *Zarathushtra and His Antagonists*, Wiesbaden.
- Jackson, J., 1892, *Avesta Grammar*, Stuttgart.
- Jahani, C., and Korn, A., 2009, "Balochi", *The Iranian Languages*, ed. G. Windfuhr, London, pp. 634-692
- Kent, R. G., 1953, *Old Persian*, New Haven.
- Kieffer, C. M., 2003, "Hazāragi Dialect", *Encyclopedia Iranica*, vol. XII, Fasc. 1, pp. 90-93.
- _____. 2009, "Parachi", *The Iranian Languages*, ed. G. Windfuhr, London, pp. 693-720.
- Konow, S., 1932, *Saka Studies*, Oslo.
- MorgensTierne, G., 1929, *Indo-Iranian Frontier Languages*, vol. 1, Cambridge.
- Petersen, W., 1916, "The Origin of the Indo-European Nominal Stem-Suffixes: Part II", *The American Journal of Philology*, vol. 37, no. 3, pp. 255-281.
- Schmitt, R., 2014, *Wörterbuch der altpersischen Königsinschriften*, Wiesbaden.
- SKjærvø, P. O., 2009, "Old Iranian", *The Iranian Languages*, ed. G. Windfuhr, London, pp. 43-195.
- Whitney, W. D., 1964, *Sanskrit Grammar*, London.
- Windfuhr, G. and Preey, J. R., 2009, "Persian and Tajik", *The Iranian Languages*, ed. G. Windfuhr, London, pp. 415-544.
- Yoshida, Y., 2009, "Sogdian", *The Iranian Languages*, ed. G. Windfuhr, London, pp. 279-335

زمان آینده در گویش‌های ابیانه‌ای و طره‌ای

محمد مهدی اسماعیلی (عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی)

چکیده: زمان دستوری یکی از مقولات یا مشخصه‌های تصریفی ذاتی فعل محسوب می‌شود. زبان‌ها از نظر تعداد زمان‌های دستوری‌ای که مشخص می‌کنند تفاوت دارند. اگرچه در بسیاری از زبان‌های دنیا سه زمان گذشته، حال و آینده وجود دارد، با این حال این تمایز سه‌شقی زمان جهانی نیست. برخی از زبان‌ها فقط دو زمان دستوری دارند، یعنی یا تمایز بین گذشته و غیرگذشته (حال و آینده) را نشان می‌دهند یا تمایز بین آینده و غیرآینده (گذشته و حال) را. مورد اول (تمایز گذشته و غیرگذشته) وضعیتی است که در اغلب زبان‌ها و گویش‌های ایرانی نو غربی، از جمله فارسی محاوره‌ای، وجود دارد. اکثر گویش‌های (فلات) مرکزی ایران نیز فقط تمایز زمان گذشته و غیرگذشته را دارند. با این حال در تعداد کمی از آنها زمان آینده وجود دارد و حتی در تعداد بسیار محدودتری از آنها (مثل ابیانه‌ای و طره‌ای) تمایزات جزئی‌تری مثل آینده نزدیک (با تصریف فعل) و آینده دور (با ترکیب فعل کمکی و فعل اصلی) نشان داده می‌شود. این مقاله ساخت‌های آینده در دو گویش مذکور را بررسی می‌کند.

کلیدواژه‌ها: زمان دستوری، گویش‌های (فلات) مرکزی، آینده‌تصریفی و ترکیبی، پیشوند نمود کامل، فعل کمکی

۱. مقدمه

زمان دستوری^۱، در کنار نمود^۲ و وجه^۳، از مقوله‌ها یا مشخصه‌های تصریفی (دستوری) ذاتی^۴ فعل است که کمابیش در همه زبان‌های دارای تصریف یافت می‌شود.^۵ در صرف بسیاری از زبان‌های دنیا حداقل بین سه زمان دستوری گذشته، حال و آینده فرق گذاشته می‌شود. زبان‌هایی مثل سواحیلی [و نیز ترکی، انگلیسی و لاتینی] از این دسته‌اند (کاتامبا و استانهم ۲۰۰۶: ۲۳۸). ولی با این حال، تمایز سه‌شقی مذکور جهانی نیست و به همین دلیل در برخی از زبان‌ها فقط تقابل دوشقی زمان دیده می‌شود. گاه تقابل دوشقی، میان زمان گذشته با غیرگذشته^۶ (یعنی حال-آینده) است، مثل زبان ییدین^۷ و گاه تقابل دوشقی، میان زمان آینده با غیرآینده^۸ (یعنی گذشته-حال) است، مثل بسیاری از زبان‌های بومی آمریکا، استرالیا و پاپوایی^۹ گینه‌نو (همان‌جا). البته تمایز زمانی دوگانه اصلی، بین زمان غیرآینده (گذشته و حال) و آینده است، به آن دلیل که زمان گذشته و حال رویدادی را نشان می‌دهد که رخ داده یا در حال رخ دادن است، و به همین دلیل واقعی^{۱۰} محسوب می‌شود؛ و زمان آینده رویدادی را می‌نمایاند که هنوز به وقوع نپیوسته است، و به همین دلیل غیرواقعی^{۱۱} محسوب می‌شود (همان‌جا).

فارسی از این منظر وضعیت دوگانه دارد. فارسی ادبی و نوشتاری از آنجایی که برای بیان آینده از صیغه‌های فعل کمکی «خواستن» در کنار مصدر مرخم/ ستاک گذشته فعل اصلی استفاده می‌کند (مانند خواهم رفت، خواهی رفت ...)، جزء زبان‌های دارای نظام

1) tense 2) aspect 3) mood 4) inherent inflectional categories/ features

۵) چون از نظر معنایی این سه مقوله کاملاً از هم جدا نیستند و در بسیاری از زبان‌ها، توأمان با یک صورت مشترک و واحد نشان داده می‌شوند، به همین دلیل در بعضی منابع با ادغام مشخصه‌های مذکور فقط از یک مشخصه زمان-نمود-وجه (TAM) صحبت می‌شود (نک: هاسپلمات و سیمز ۲۰۱۰: ۸۵).

6) non-past 7) Yidij/ Yidin 8) non-future 9) Papuan
10) real/ realis 11) unreal/ irrealis

زمان سه‌شقی است.^۱ ولی فارسی گفتاری فاقد این ساخت است و از حال اخباری (استمراری) در معنی آینده استفاده می‌کند و به این دلیل، جزء زبان‌های دارای تقابل دوشقی گذشته و غیرگذشته قرار می‌گیرد.^۲

به نظر می‌رسد که اغلب زبان‌ها یا گویش‌های ایرانی نو غربی، صرفاً بین زمان دستوری گذشته با غیرگذشته (حال-آینده) تمایز قائل می‌شوند و ساخت خاصی برای آینده ندارند و یا اگر دارند، این ساخت معمولاً ترکیبی^۳ (با استفاده از تکواژهای واژگانی) است و نه تصریفی (با استفاده از وندافزایی). به‌عنوان شاهد، از ۱۲ زبان بررسی شده توسط دبیرمقدم (۱۳۹۲) شامل بلوچی، دوانی، لارستانی، وفسی، کردی، اورامی، لکی، دلواری، نائینی، شهمیرزادی، تاتی و تالشی، فقط مورد آخر، یعنی تالشی، ساخت آینده دارد و در بقیه از حال اخباری (استمراری) در مفهوم آینده استفاده می‌شود. ویندفور (۱۳۸۳: ۴۲۵-۴۲۶) نیز در بحث پیرامون نظام فعلی زبان‌های ایرانی نو غربی عنوان کرده است که «آینده عموماً نشانه‌ای ندارد و با صورت‌های مطلق، استمراری و کامل (نقلی) بیان می‌شود. با این حال گویش‌های بسیاری، ساخت‌های وجهی را غالباً با فعل «خواستن، بایستن» به‌وجود آورده‌اند».

گویش‌های (فلات) مرکزی ایران نیز از این وضعیت مستثنی نیستند، به‌طوری‌که در سه زیرگروه از چهار زیرگروه اصلی آن، وضعیتی شبیه به فارسی گفتاری و دیگر زبان‌های ایرانی دیده می‌شود، یعنی از همان ساخت حال اخباری برای اشاره به آینده استفاده می‌شود، مانند گزی، سِدِه‌ی، جَرَقویه‌ای، وِرَزنه‌ای و کلیمیان اصفهان از زیرگروه جنوب غربی؛ خوانساری^۴ و وائشانی از زیرگروه شمال غربی؛ نائینی، اردستانی و

(۱) غلامی (۱۳۸۹) از لحاظ رده‌شناختی زمان آینده را در فارسی براساس سه معیار ساختاری، رفتاری و بسامد کاربرد، نشان‌دارترین مورد به حساب آورده است، که با سلسله‌مراتب نشان‌داری گرینبرگ (۱۹۶۶: ۱۱-۳۳) مطابقت دارد.

(۲) البته غیر از دو شیوه مذکور، در فارسی گفتاری از روش‌های گوناگون دیگری نیز برای بیان مفهوم آینده استفاده می‌شود. در این باره، نک: غفارتمر و یزدان‌مهر (۱۳۹۱).

3) periphrastic

(۴) اشرفی خوانساری (۱۳۸۳: ۵۲-۵۴ و ۶۵-۶۶) ترکیب و توالی حال اخباری فعل «خواستن» و حال التزامی فعل اصلی را آینده تعبیر کرده و به همین دلیل به‌اشتباه برای خوانساری ساخت آینده قائل شده است، مثلاً جمله */emegu bavâzân/* «می‌خواهم بگویم» را به فارسی «خواهم گفت» ترجمه کرده است.

آنارکی از زیرگروه جنوب شرقی. ولی در زیرگروه شمال شرقی یعنی گویش‌های منطقه نطنز و کاشان، که نسبت به سه زیرگروه دیگر تحول کمتری داشته و خصوصیات کهن‌تری را حفظ کرده است، ساخت آینده ترکیبی خاصی (با استفاده از فعل کمکی kam-/kām-/kem-/kom-/kōm- بازمانده فعل *kāmistan* «کامستن» ایرانی میانه) دیده می‌شود. از جمله این گویش‌ها می‌توان به ایبانه‌ای، طره‌ای، گُمجانی، یارَندی، هَنجَنی، وُلُوگردی، بیدهندی و فَریزندی (بخش مرکزی شهرستان نطنز)، بادرودی و دِه‌آبادی (بخش امامزاده آقاعلی عباس شهرستان نطنز)، آرانی و بیدگلی، ابوزیدآبادی (بخش کویری شهرستان آران و بیدگل)، قُهرودی و جوشقانی (بخش قمصر شهرستان کاشان)، میمه‌ای (شهرستان شاهین‌شهر و میمه) اشاره کرد (در این باره نیز نک: کرانکه ۱۹۷۶: ۲۳۳-۲۳۵؛ ویندفور ۱۹۹۲: ۲۵۰).

نکته قابل توجه این که در معدودی از گویش‌های مذکور حتی بیش از یک ساخت آینده وجود دارد. به عنوان نمونه در دو گویش ایبانه‌ای و طره‌ای دو ساخت آینده، یکی ترکیبی و دیگری تصریفی، دیده می‌شود. البته همان‌گونه که در ادامه مقاله توضیح داده خواهد شد، ساخت آینده تصریفی مورد اشاره، ناقص است به این معنی که همه صیغگان آن وجود ندارد.

این مقاله به توصیف و بررسی دو شیوه مختلف بیان آینده در دو گویش ایبانه‌ای و طره‌ای که از گویش‌های قدیمی و محافظه‌کارتر شهرستان نطنز (دهستان برز رود) هستند خواهد پرداخت. دو روستای ایبانه و طره که در گویش محلی به ترتیب */viyunä/* و */därä/* تلفظ می‌شوند، در فاصله حدوداً سه کیلومتری از همدیگر و در شمال غرب شهر نطنز واقع‌اند. گویش ایبانه‌ای در زبان اهالی */rōssi/* و گاه */özun dah/* «زبان دِه» نامیده می‌شود، ولی گویش طره‌ای صرفاً با صفت نسبی آن، یعنی */däräyi/* مشخص می‌شود.^۱

۱) صفت نسبی ایبانه‌ای در گویش ایبانه‌ای */viyunj/* و در طره‌ای */viyunč/* است.

لازم به ذکر است که دربارهٔ ویژگی‌های صرفی و نحوی گویش طره‌ای تا پیش از این کاری انجام نگرفته است.^۱ منابع و آثار قابل اعتماد و اعتنا دربارهٔ دستور ایبانه‌ای نیز بسیار محدودند. تنها اثر از این نوع که البته ایراداتی به آن نیز وارد است، لُکوک (۱۹۷۴ و ۲۰۰۲) است. لُکوک (۲۰۰۲) که صورت مفصل و کامل‌تر اثر قبلی (لُکوک ۱۹۷۴) است، علاوه بر ایبانه‌ای، هشت گویش مرکزی دیگر، یعنی ابوزیدآبادی، قُهرودی، طاری، انارکی، اردستانی، نایینی، ورزنه‌ای و بادرودی، را نیز شامل می‌شود. بقیهٔ آثار^۲ غالباً کلیاتی را دربارهٔ دستور ایبانه‌ای (در مواردی با اشتباه)^۳ بیان کرده‌اند. به دلیل کمبودها و نقایص مورد اشاره، این مقاله سعی دارد توصیفی دقیق و جامع‌تر از ساخت آینده در این دو گویش مهم ایرانی ارائه دهد و به همین دلیل، اکثر مطالب و نکات مطرح شده در آن، در هیچ‌یک از آثار قبلی دیده نمی‌شود. مثال‌های گویشی ارائه شده در این مقاله برگرفته از داده‌هایی است که نگارنده در طی تحقیق سه چهار سال اخیر خود (۱۳۹۰-۱۳۹۳) دربارهٔ این دو گویش، عمدتاً در خود منطقهٔ برزورد نطنز جمع‌آوری کرده است.^۴

(۱) تنها تحقیق انجام‌گرفته دربارهٔ طره‌ای مورد زیر است که صرفاً به بررسی جنبه‌ای از ویژگی‌های آوایی این گویش می‌پردازد: زارعی، زهره (۱۳۸۴) بررسی الگوهای تخصیص تکبیه در گویش طره از دیدگاه واج‌شناسی عروضی (متریکال)، پایان‌نامه (چاپ‌نشده) گروه زبان‌شناسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی.

(۲) از جمله این آثار: آهنی، محمدرضا (۱۳۷۳) بررسی گویش ایبانه از توابع نطنز، پایان‌نامه (چاپ‌نشده) گروه زبان‌شناسی همگانی دانشگاه تهران؛ امینی ایبانه، فرح (۱۳۷۳) بررسی برخی ویژگی‌های دستوری در گویش ایبانه، پایان‌نامه (چاپ‌نشده) گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه علامه طباطبایی؛ اثر زیر که ظاهراً اولین تحقیق انجام‌شده دربارهٔ گویش ایبانه‌ای است موجود نیست: بلوکباشی، علی (۱۳۴۹) بررسی‌های لهجهٔ ایبانه، پایان‌نامه (چاپ‌نشده) کارشناسی ارشد دانشگاه تهران.

(۳) از جمله نقایص و ایرادات اساسی تمام آثار مربوط به ایبانه‌ای از جمله اثر لُکوک (۲۰۰۲)، عدم تشخیص یک واج پربسامد است که گاه باعث نتیجه‌گیری‌های اشتباهی شده است. ایبانه‌ای و نیز طره‌ای سه واکهٔ واجی افتاده (یا تقریباً افتاده) دارند: /a/ افتاده پیشین غیرگرد (مشابه با فارسی)، /ɔ/ نیم‌افتاده پسین گرد و /ä/ افتاده پسین (تقریباً شبیه به [a] در فارسی) ولی کمی مرکزی شده و کاملاً غیرگرد. واکهٔ آخر و وضعیت واجی آن در آثار قبلی تشخیص داده نشده و به همین دلیل، با دو واکهٔ دیگر به کرات اشتباه گرفته شده است.

(۴) در جمع‌آوری داده‌ها، آقای علی‌اکبر علی‌اصغری (گویشور طره‌ای)، آقای محمدحسین ایبانه و خانم سلطنت شفیع (گویشوران ایبانه‌ای) بیشترین و بهترین همکاری را داشتند که به این وسیله از این عزیزان صمیمانه سپاسگزاری می‌شود.

۲. بررسی ساخت‌های آینده

۱.۲. ساخت آینده تصریفی (آینده اخباری)

در این ساخت با استفاده از وندافزایی صورت‌های مختلف فعل اصلی شکل می‌گیرد. این ساخت دستوری را که با اضافه‌شدن پیشوند نمود کامل /ba-/ (معادل «ب-» فارسی) به ابتدای صیغه‌های حال اخباری (استمراری) شکل می‌گیرد، می‌توان آینده اخباری نامید. حال اخباری خود نیز از توالی پیشوند نمود ناقص یا مستمر^۲ (در ایبانه‌ای /e-/ و در طره‌ای /ä-/) + ستاک حال فعل اصلی + شناسه‌های فعلی به دست می‌آید. البته واکه پایانی پیشوند نمود کامل، به دلیل قرارگرفتن قبل از وند نمود ناقص، حذف می‌شود.^۳ وند نمود کامل /ba-/ به جز دو ساخت حال اخباری (استمراری) و گذشته استمراری که معرف نمود ناقص یا مستمراند، در تمامی دیگر ساخت‌های دو گویش مذکور، با هر زمان و وجهی به کار می‌رود و به همین دلیل، نقشی چندگانه دارد.^۴ به عبارت دیگر، این دو وند تصریفی (یعنی -ba- و -e/ä-)، نه تنها در ایبانه‌ای و طره‌ای، بلکه در اغلب گویش‌های مرکزی ایران با یکدیگر هم‌نشینی ندارند. ولی ساخت آینده تصریفی فوق‌الذکر، تنها موردی است که در تصریف فعل در کنار هم قرار می‌گیرند.

در جدول ۱ تفاوت ساخت آینده اخباری فعل «رفتن» (با ستاک حال /s-/) با دو ساخت حال اخباری (استمراری) و حال التزامی نشان داده شده است. در مورد جدول ۱ ذکر این نکته لازم است که طره‌ای در صیغه سوم‌شخص مفرد (اختصاراً: ۳م) هر سه زمان گذشته، حال و آینده، تمایز جنس مذکر و مؤنث (اختصاراً: مؤ) را نشان می‌دهد. به این دلیل، خانه ۳م در جدول ۱، برای طره‌ای به معنای سوم‌شخص مفرد مذکر است. ایبانه‌ای تمایز جنس صیغه سوم‌شخص مفرد را صرفاً در زمان گذشته نشان می‌دهد.

1) perfective prefix

2) imperfective/durative prefix

3) *ba-e-> be- (ایبانه‌ای)، *ba-ä-> bä- (طره‌ای)

(۴) با وجود نقش وجه‌نمایی پیشوند ba- در حال التزامی و امری، در این مقاله برای آسانی تحلیل، صرفاً وند نمود کامل (اختصاراً:

کامل) نامیده می‌شود. در آثار غیرفارسی از جمله لگوک (۲۰۰۲)، به آن پیشوند «لحظه‌ای» punctual (انگلیسی)، ponctuel (فرانسوی) هم اطلاق کرده‌اند.

جدول ۱. صیغه‌های حال (اخباری و التزامی) و آینده اخباری فعل «رفتن»

	حال اخباری		آینده اخباری		حال التزامی	
	ایبانه‌ای	طره‌ای	ایبانه‌ای	طره‌ای	ایبانه‌ای	طره‌ای
م ^۱	e-š-on(i)	ä-š-ön	b-e-š-on(i)	b-ä-š-ön	ba-š-on(i)	ba-š-ön
م ^۲	e-š-e	ä-š-e	b-e-š-e	b-ä-š-e	ba-š-e	ba-š-e
م ^۳	e-š-e	ä-š-e	b-e-š-e	b-ä-š-e	ba-š-e	ba-š-e
م ^۳ مؤ	---	ä-š-e-a	---	b-ä-š-e-a	---	ba-š-e-a
ج ^۱	e-š-iman	ä-š-iman	b-e-š-iman	b-ä-š-iman	ba-š-iman	ba-š-iman
ج ^۲	e-š-iyā	ä-š-iyā	b-e-š-iyā	b-ä-š-iyā	ba-š-iyā	ba-š-iyā
ج ^۳	e-š-anda	ä-š-anda	b-e-š-anda	b-ä-š-anda	ba-š-anda	ba-š-anda

تمایز آینده از حال التزامی در فعل «آمدن» که دو ستاک حال دارد (/h- و /tt-/)، در جدول ۲ به خوبی مشخص است:

جدول ۲. صیغه سوم مفرد حال (اخباری و التزامی) و آینده اخباری «آمدن»

حال اخباری		آینده اخباری		حال التزامی	
ایبانه‌ای	طره‌ای	ایبانه‌ای	طره‌ای	ایبانه‌ای	طره‌ای
e-tt-e	ä-tt-e(-a)	b-e-tt-e	b-ä-tt-e(-a)	ba-h-e	ba-h-e(-a)

نکته‌ای که در آثار قبلی به آن اشاره‌ای نشده، این است که تفاوت مورد اشاره بین ساخت آینده اخباری و حال اخباری فقط در صورت مثبت افعال ساده (بسیط) دیده می‌شود. ولی در صورت منفی افعال ساده و نیز صورت مثبت و منفی افعال پیشوندی، با جانشین شدن وند منفی ساز /n(a)- و یا پیشوند اشتقاقی فعلی با وند نمود کامل، تمایز بین آینده و حال از بین می‌رود. براین اساس، ساخت آینده تصریفی ساختی ناقص است یعنی همه صیغگان آن کاربرد ندارد. جدول‌های ۳ تا ۵ این مطلب را نشان می‌دهد:

جدول ۳. صورت منفی حال (اخباری و التزامی) و آینده اخباری فعل ساده «رفتن»

فارسی	طره‌ای	ابیانه‌ای
نمی‌روم / نخواهم رفت	n-ä-š-ön	n-e-š-ön(i)
نروم (التزامی)	na-š-ön	na-š-ön(i)

جدول ۴. صورت مثبت و منفی حال (اخباری و التزامی) و آینده اخباری فعل پیشوندی «خواندن»

فارسی	طره‌ای	ابیانه‌ای
می‌خوانیم / خواهیم خواند	or-ä-xun-iman	or-e-xun-iman(i)
نمی‌خوانیم / نخواهیم خواند	or-n-ä-xun-iman	or-n-e-xun-iman(i)
بخوانیم	or-xun-iman	or-xun-iman(i)
نخوانیم	or-na-xun-iman	or-na-xun-iman(i)

جدول ۵. صورت مثبت و منفی حال (اخباری و التزامی) و آینده اخباری فعل پیشوندی «برگشتن»

فارسی	طره‌ای	ابیانه‌ای
برمی‌گردد / برخواهد گشت	v-ä-gel-e (<*va-ä-gel-e)	v-e-gell-e (<*va-e-gell-e)
برنمی‌گردد / برنخواهد گشت	va-n-ä-gel-e	va-n-e-gell-e
برگردد	va-gel-e	va-gell-e
برنگردد	va-na-gel-e	va-na-gell-e

پارشاطر (۱۹۸۳) و لُکوک (۱۹۷۴: ۵۵ و ۵۷؛ ۲۰۰۲: ۱۷۱) این ساخت را از نظر معنایی «آینده نزدیک»^۱ نامیده‌اند و آن را از ساخت آینده ترکیبی‌ای که به آن «آینده دور»^۲ اطلاق کرده‌اند، متمایز ساخته‌اند. اگرچه نکته مطرح شده توسط این دو محقق درست است، به نظر می‌رسد صرفاً دوری و نزدیکی عمل مطرح نباشد، بلکه قطعیت و حتمی بودن نیز دخیل است، به این معنی که برای رویدادهای قطعی و حتمی‌تر و با

1) proximate future/ future rapproché

2) distant future/ future éloigné périphrastique

زمان مشخص‌تر، از آینده تصریفی (آینده نزدیک)، و برای رویدادهای احتمالی و غیرمشخص‌تر، از آینده ترکیبی (آینده دور) استفاده می‌شود. جمله‌های زیر کاربرد این ساخت را نشان می‌دهند (جملات ۱ تا ۵ از ایبانه‌ای و ۶ تا ۸ از طره‌ای است):^۱

ایبانه‌ای:

1. küyo e-š-e ? kahe b-e-tt-e ?
م-رو-ناقص کجا کی م-آی-ناقص-کامل
کجا [داری] می‌روی؟ کی می‌آیی (= خواهی آمد)؟
2. nen-a pür b-e-zen-e
مؤنث-این پسر م-زای-ناقص-کامل
این پسر می‌زاید (= خواهد زایید).
3. az ta b-e-xoz-ən
من (فاعلی) تو (غیر فاعلی) م-گیر-ناقص-کامل
من تو را می‌گیرم (= با تو ازدواج خواهم کرد).^۲
4. agar ba-vin-anda man b-e-köš-anda
اگر م-ج-بین-کامل (غیر فاعلی) م-کُش-ناقص-کامل
اگر ببینند، من را می‌کُشند (= خواهند کشت).
5. ma-vram zü v-e-gell-ən
گری-نهی زود م-گرد-ناقص-وند فعلی
گریه نکن، زود برمی‌گردم.

(۱) توضیحات میان‌سطری اختصاری به کاررفته در این مقاله به این شرح است: کامل (= پیشوند نمود کامل)، ناقص (= پیشوند نمود ناقص)، پی (= پی‌بست ضمیری)، وند فعلی (= پیشوند فعلی اشتقاقی)، م (مفرد)، ج (جمع)، واج‌های داخل قلاب [] همه میانجی هستند و به همین دلیل توضیح ندارند.

(۲) فعل /xəšt-an/ «خواستن» در گویش‌های مرکزی و بسیاری از دیگر گویش‌ها، به معنی «زن گرفتن، ازدواج کردن» است.

طره‌ای:

6. b-ä-š-e nun ba-hrin-e ?
 ۲م-رو-ناقص-کامل نان ۲م-خَر-کامل
 می‌روی (= خواهی رفت) نان بخری؟

7. žan=öm čand-a vāče=m biro b-ä-zoyn-e-[?]a
 مؤنث-۳م-زای-ناقص-کامل برای پی‌ام(برای)=بچه(جمع) جمع-چند پی‌ام(ملکی)=زن
 زنم چند بچه برایم می‌زاید (= خواهد زایید).

8. agar gi=d bi=šun b-ä-hrin-iman
 ۱ج-خَر-ناقص-کامل پی‌۳ج(ازی)=از پی‌۲م(فاعلی)=خواه اگر
 اگر بخوای، ازشان می‌خریم (= خواهیم خرید).

اگر مفعول مستقیم به صورت ضمیر پی‌بستی بیاید، بین دو وند نمود کامل و ناقص قرار می‌گیرد. جملات ۹ و ۱۰ از ایبانه‌ای و ۱۱ و ۱۲ از طره‌ای است:

ایبانه‌ای:

9. agar rošt na-vōj-e inda ba=d-e-xar-ōn
 ۱م-خور-ناقص-پی‌۲م(مفعولی)=کامل اینجا ۲م-گوی-نفی راست اگر
 اگر راست نگویی، اینجا می‌خورم (= تو را خواهم خورد).

10. hāmā kö ba-š-iman nūya šoh ba=mi-[y]e-kōš-e
 ۳م-کُش-ناقص-پی‌۱ج(مفعولی)=کامل شاه آنجا ۱ج-رو-کامل که ما
 ما که برویم آنجا، شاه می‌کُشدمان (= ما را خواهد کُشت).

طره‌ای:

11. hayo ba=y-ä-vin-ōn=ō
 نشانه تأکید=۱م-بین-ناقص-پی‌۳م(مفعولی)=کامل فردا
 فردا می‌بینمش‌ها!

12. guje ba-šun-ä-hruš-ön=ö žan b-ä-xoz-ön
 ام-گیر-ناقص-کامل زن و=ام-فروش-ناقص-پی‌۳ج (مفعولی)=کامل گوساله (جمع)
 گوساله‌ها را می‌فروشمشان (= خواهششان فروخت) و زن می‌گیرم (= خواهم گرفت).

۲.۲. ساخت آینده ترکیبی

این ساخت که یارشاطر (۱۹۸۳) و لُکوک (۱۹۷۴ و ۲۰۰۲) آن را «آینده دور» نامیده‌اند و در تعدادی از دیگر گویش‌های منطقه نطنز و کاشان نیز مشاهده می‌شود، با ترکیب ستاک حال فعل کمکی /köm-/ (بازمانده مصدر «کامستن» در فارسی قدیم) و مصدر مرخم (که همان ستاک گذشته فعل اصلی است) شکل می‌گیرد. تفاوت این ساخت در دو گویش مذکور به شناسه‌های آنها مربوط می‌شود. در طره‌ای تماماً همان شناسه‌های اصلی و معمول، در ساخت آینده نیز کاربرد دارند و از این نظر فرقی با دیگر ساخت‌های فعلی نیست. ولی در ابیان‌ای شناسه‌های آینده ترکیبی، در واقع تلفیقی از شناسه‌های اصلی و ضمائر واژه‌بستی (که در ساخت گذشته متعدی معروف به کُنایی، نقش شناسه را ایفا می‌کنند) هستند. به این صورت که شناسه سوم‌شخص جمع و به تعبیری، شناسه‌های دوم و سوم‌شخص مفرد، همان شناسه‌های اصلی گویش ابیان‌ای‌اند، ولی در دیگر صیغه‌ها، از ضمائر واژه‌بستی (البته گونه‌ای از آنها) به‌عنوان شناسه استفاده می‌شود.

جدول ۶. شناسه‌های فعلی ابیان‌ای و طره‌ای

	شناسه‌های فعلی		ضمائر واژه‌بستی		شناسه‌های خاص آینده ترکیبی	
	ابیان‌ای	طره‌ای	ابیان‌ای	طره‌ای	ابیان‌ای	طره‌ای
م ^۱	-on(i)	-ön	=öm	=öm	-öm	-ön
م ^۲	-e	-e	=öd	=öd	-ö (<-e)	-e
م ^۳	-e	-e	=i/=y/š=	=i/=y	-ö (<-e)	-e
م ^۳ مؤ	---	-e[?]a	---	---	---	-e[?]a
ج ^۱	-iman(i)	-iman	=mi	=mun	-ömi	-iman/-iyam
ج ^۲	-iya	-iya	=yi	=dun	-öyi	-iya
ج ^۳	-anda	-anda	=š(i)	=šun	-anda	-anda

ذکر سه نکته درباره شناسه‌های معرفی‌شده در جدول ۶ لازم است. اول اینکه شناسه‌های دوم و سوم شخص مفرد آینده ایبانه‌ای، ظاهراً قرینه گردشده شناسه‌های اصلی‌اند (احتمالاً نتیجه هماهنگی واکه‌ای پیشرو).^۱ دیگر اینکه در طره‌ای، شناسه اول شخص جمع دو صورت دارد. تکواژگونه دوم یعنی /-iyam/ که قدیمی‌تر است و کاربرد کمتری هم دارد، باعث حذف همخوان پایانی فعل کمکی (یعنی /m/) می‌شود.^۲ سوم اینکه ممکن است این سوال مطرح شود که چرا در ایبانه‌ای با توجه به استفاده از ضمایر واژه‌بستی در سه صیغه در نقش فاعلی، آنها شناسه نامیده شده‌اند. دلیل این است که برخلاف دیگر مواضع مانند ساخت‌های گذشته متعدی (کُنایی) که ضمایر واژه‌بستی فاعلی از فعل جدا و به عناصر پیش از فعل متصل می‌شوند، در این ساخت تغییر مکان نمی‌دهند و کماکان پس از ستاک فعل کمکی باقی می‌مانند (نک: جمله ۱۴). جدول ۷ صرف آینده فعل «خوردن» با ستاک گذشته (مصدر مرخم) /-xä(rd)/ را نشان می‌دهد.

جدول ۷. آینده ترکیبی فعل «خوردن»

فارسی	طره‌ای	ایبانه‌ای
خواهم خورد	köm-ön xä	köm-öm xä
خواهی خورد	köm-e xä	köm-ö xä
خواهد خورد	köm-e xä	köm-ö xä
خواهد خورد (مؤنث)	köm-e[?]a xä	-----
خواهیم خورد	köm-iman xä	köm-ömi xä
خواهید خورد	köm-iya xä	köm-öyi xä
خواهند خورد	köm-anda xä	köm-anda xä

اگر فعل اصلی پیشوندی باشد، پیشوند اشتقاقی فعل، قبل از فعل کمکی قرار می‌گیرد. در جدول ۸ تمایز این ساخت با گذشته ساده نشان داده شده است.

1) [*köm-e] > [kömö]

2) [*köm-iyam] > [kö?iyam]

جدول ۸. گذشته ساده و آینده ترکیبی افعال پیشوندی «نشستن»^۱ و «برگشتن»

فارسی	طره‌ای	ابیان‌ای
نشستند	ho-čāšt-anda	ho-čāšt-anda
خواهند نشست	ho-köm-anda čāšt	ho-köm-anda čāšt
برگشتیم	va-gelo-[?]iman	va-gello-[?]iman
برخواهیم گشت	va-köm-iman gelo/ va-kö-[?]iyam gelo	va-köm-ömi gello

در جملات زیر (۱۳ و ۱۴ از ابیان‌ای، ۱۵ و ۱۶ از طره‌ای) کاربرد این ساخت نشان داده شده است:

ابیان‌ای:

13. az äbi pir ba-vd-ä-[?]ön=ö b-e-mer-ön
 ۱-میر-ناقص-کامل و ۱-صفت مفعولی ساز-شد-کامل پیر دیگر من (فاعلی)

na-köm-öm bö kö kanor ta dar b-ön
 ۱-باش در تو (غیرفاعلی) کنار که بود پی ۱-م (فاعلی)-خواه-نهی
 من دیگر پیر شده‌ام و می‌میرم (=خواهم مرد)، نخواهم بود که در کنار تو باشم.

14. bozam=ji vävr-a ba-h-e agarnä ov na-köm-ömi dä
 داشت پی ۱-م (فاعلی) خواه-نهی آب اگر نه ۳-آی-کامل مؤنث-برف هم=بازهم
 [ان‌شاء‌الله] بازهم برف بیاید، وگرنه [امسال] آب نخواهیم داشت.

طره‌ای:

15. alon bi=d ho-n-ä-gir-ön vali i mmə bi bi=d
 پی ۲-از دیگر ماه^۲ یک ولی ۱-گیر-ناقص-نهی-وندفعلی پی ۲=از الان

ho-köm-ön girä=[?]ö

نشانه تأکید=گرفت-۱-م-خواه-وندفعلی

(۱) فعل «نشستن» در غالب گویش‌های مرکزی فعلی پیشوندی محسوب می‌شود.

(۲) همخوان اول واژه [mɔ] «ماه»، بعد از عدد «یک» مشدد می‌شود.

الان ازت (= از تو) نمی‌گیرم ولی یک ماه دیگر ازت خواهم گرفت‌ها!

16. na=m-zun-ɔ čiči bi=y-ɔj-ön čun zun-ɔ=[?]am
 گذشته‌ساز-دان پی ام چه ام-گو-پی ۳=به چون گذشته‌ساز-دان پی ام (فاعلی)-
 (فاعلی)-نفی

härči bi=y-ɔj-ön na-köm-e-[?]a zun-ɔ kö jövov man
 هرچه ام-گو-پی ۳=به مؤنث-خواه-نفی گذشته‌ساز-دان مؤنث-۳ که جواب من

hɔ-d-e-[?]a äškeje
 مؤنث-ده-وند فعلی زرشک

نمی‌دانستم چی بهش بگویم، چون می‌دانستم هرچی بهش بگویم او نخواهد دانست که جواب من را بدهد زرشک (= در جواب من بگوید زرشک).

در طره‌ای اگر مفعول مستقیم به صورت ضمیر واژه‌بستی بیاید، به آخر فعل کمکی وصل می‌شود (مانند دو جمله ۱۷ و ۱۸). این امکان در ایبانه‌ای نیست و مفعول مستقیم به صورت ضمیر شخصی آزاد به کار می‌رود:

17. köm-ön=i di خواهش دید (= او را خواهم دید).
 18. köm-ön=šun di خواهش‌شان دید (= آنها را خواهم دید).

۱.۲.۲. آینده ترکیبی «خواستن» و «دوست داشتن»

همان‌طور که قبلاً گفته شد، شناسه‌های ساخت آینده ترکیبی در دو گویش ایبانه‌ای و طره‌ای متفاوت است. در طره‌ای صرفاً از شناسه‌های فعلی استفاده می‌شود، ولی در ایبانه‌ای تلفیقی از شناسه‌ها و ضمائر واژه‌بستی برای نشان دادن فاعل کاربرد دارند. اما این تفاوت در دو فعل «خواستن» (با ستاک حال و گذشته /gi-/ و /ge-/ و /go-/ و «دوست داشتن» (با ستاک حال و گذشته /vesse-/ و /vesso-/ از بین می‌رود و هر دو فعل در هر دو گویش، صرفاً با ضمائر پی‌بستی صرف می‌شوند. وضعیت متفاوت ساخت آینده ترکیبی این دو فعل قطعاً با وضعیت متفاوت ساخت حال آنها در ارتباط است، چراکه دو فعل مذکور در زمان‌های حال (اخباری و التزامی) نیز ساخت کُنایی

دارند و به‌جای شناسه با ضمایر واژه‌بستی صرف می‌شوند. صیغگان آینده ترکیبی و همچنین حال اخباری این دو فعل در جدول‌های زیر آمده است:

جدول ۹. آینده ترکیبی «خواستن»

ایبان‌ای	طره‌ای	فارسی
köm=öm go	köm=em go	خواهم خواست
köm=öd go	köm=ed go	خواهی خواست
köm=öy go	köm=ey go	خواهد خواست
köm=ömi go	köm=emun go	خواهیم خواست
köm=öyi go	köm=edun go	خواهید خواست
köm=öš go	köm=ešun go	خواهند خواست

جدول ۱۰. آینده ترکیبی «دوست داشتن»

ایبان‌ای	طره‌ای	فارسی
köm=öm vesso	köm=em vesso	دوست خواهم داشت
köm=öd vesso	köm=ed vesso	دوست خواهی داشت
köm=öy vesso	köm=ey vesso	دوست خواهد داشت
köm=ömi vesso	köm=emun vesso	دوست خواهیم داشت
köm=öyi vesso	köm=edun vesso	دوست خواهید داشت
köm=öš vesso	köm=ešun vesso	دوست خواهند داشت

جدول ۱۱. حال اخباری «خواستن» و «دوست داشتن»

ایبان‌ای	طره‌ای	فارسی
m=e-ge/ m=e-vesse	ä=m-gi/ ä=m-vesse	می‌خواهم / دوست دارم
y=e-ge/ y=e-vesse	ä=d-gi/ ä=d-vesse	می‌خواهی / دوست داری
š=e-ge/ š=e-vesse	ä=y-gi/ ä=y-vesse	می‌خواهد / دوست دارد
mi=[y]e-ge/ mi=[y]e-vesse	ä=mun-gi/ ä=mun-vesse	می‌خواهیم / دوست داریم
yi=[y]e-ge/ yi=[y]e-vesse	ä=dun-gi/ ä=dun-vesse	می‌خواهید / دوست دارید
ši=[y]e-ge/ ši=[y]e-vesse	ä=šun-gi/ ä=šun-vesse	می‌خواهند / دوست دارند

۳. دیگر کاربردهای ساخت آینده

این دو ساخت، علاوه بر کاربرد اصلی برای بیان آینده، کاربرد دیگری نیز دارند و آن «حال روایی» یا «حال تاریخی» است، یعنی در نقل داستان‌ها و اتفاقات، برای محسوس‌تر کردن وقایع به جای زمان گذشته می‌آیند، مانند مثال ۲۲ از ایبانه‌ای:

22. b-e-š-e e zamin b-e-hrin-e=[?]ö b-e-sə]-e=[?]ö
 و=۳م-ساز-ناقص-کامل و=۳م-خر-ناقص-کامل زمین یک (مذکر) ۳م-رو-ناقص-کامل

döbörä b-e-vin-e pül=i ta?um ba-bö
 شد-کامل پی ۳م (ملکی)=پول ۳م-بین-ناقص-کامل دوباره
 ... می‌رود (= رفت) یک زمین می‌خرد (= خرید) و می‌سازد (= ساخت) و، دوباره می‌بیند (= دید)
 پولش تمام شد.

دو نکته قابل توجه در مورد این کاربرد آینده وجود دارد: اول این که در هر دو گویش پیشوند نمود کامل /ba-/ گاهی با جدا شدن از فعل و قرار گرفتن قبل از حرف ربط /kö/ «که»، خود به تنهایی معنی «وقتی که» یا «به محض اینکه» را می‌رساند (مانند مثال ۲۳ از ایبانه‌ای). مورد دوم این است که در صورت وجود دو یا چندین فعل متوالی در جمله، ظاهراً دو امکان وجود دارد: یا افعال همگی آینده تصریفی باشند (مانند جمله ۲۲)، یا ترکیبی از هر دو نوع ساخت آینده تصریفی و ترکیبی باشند، که در این وضعیت، صورت یا صورت‌های تصریفی قبل از صورت ترکیبی قرار می‌گیرد و نه برعکس (مانند مثال ۲۳ از ایبانه‌ای و ۲۴ از طره‌ای).

ایبانه‌ای:

23. ba' kö e-tt-e inda nezankö köm=öy go mex
 کامل که ۳م-آی-ناقص اینجا به محض اینکه خواست پی ۳م (فاعلی)=خواه میخ
 dar-peš-e kö
 ۳م-کوب-وند فعلی که

1) *växd=e kö b-e-tt-e > ba kö ette

... وقتی که می‌آید اینجا، می‌خواهد میخ را بکوبد که... (= وقتی که آمد اینجا، خواست (تحت‌اللفظ: خواهد خواست) میخ را بکوبد که...)

طره‌ای:

24. baʔd=a nen kö cahti-[y]a b-ä-viyer-e nöma viyunč-a hey
 بعداز اینکه مؤنث-قحطی کامل ۳م-گذر-ناقص-کامل اینها جمع-ایبانه‌ای هی

köm-anda ammä hōsel ba-bar-anda
 آمد ۳ج-خواه حاصل ۳ج-بَر-کامل

بعداز اینکه قحطی می‌گذرد (= گذشت)، این ایبانه‌ای‌ها هی می‌آیند (آمدند؛ تحت‌اللفظ: خواهند آمد) حاصل [شان را] ببرند.

امکان سوم یعنی اینکه همهٔ افعال به‌صورت آیندهٔ ترکیبی بیایند، در طره‌ای دیده می‌شود (مانند مثال ۲۵)، ولی نکتهٔ قابل توجه در این مورد این است که دیگر معنی حال روایی از آن استنباط نمی‌شود بلکه اصلاً معنی گذشته دارد:

25. ya dōdō köm-e dä xōy dōdō-y var yō
 همدیگر پهلوی پی ۳م(ملکی)=خواهر با داشت ۳م-خواه خواهر یک(مؤنث)

zendeği-[y]a köm-anda kā dōdō=[?]e=ʔi xōšgel-a köm-e-[?]a bō
 مؤنث-زندگی بود مؤنث-۳م-خواه مؤنث-خوشگل نیز=معرفه=خواهر کرد ۳ج-خواه
 [نیازقُلی] یک خواهر داشت (لفظاً: خواهد داشت)، با خواهرش پهلوی هم زندگی می‌کردند (لفظاً: زندگی خواهند کرد)، خواهره (معرفه) هم خوشگل بود (لفظاً: خواهد بود).

موضوع دیگر این که وقوع آیندهٔ ترکیبی در معنای حال روایی، در طره‌ای بیشتر از ایبانه‌ای است. در داده‌های نگارنده از گویش ایبانه‌ای فقط یک مورد (مثال ۲۳) از این کاربرد دیده شد. در متن‌های ایبانه‌ای لُکوک (۲۰۰۲) نیز فقط پنج مثال^۱ از این دست وجود دارد، در صورتی که آیندهٔ تصریفی در این معنی و کاربرد به‌فراوانی دیده می‌شود.

(۱) اثر لُکوک (۲۰۰۲) علاوه بر دستور زبان و واژه‌نامه، شامل ۲۵ متن است که از پنج گویشور به‌دست آمده است. هر پنج مثال مورد

۴. نتیجه‌گیری

یکی از ویژگی‌های اکثر زبان‌ها و گویش‌های ایرانی نو غربی، داشتن نظام دوشقی زمان گذشته و غیرگذشته است، به این معنا که ساخت خاص و جداگانه‌ای برای بیان مفهوم آینده ندارند و زمان دستوری حال، برای نشان دادن آینده استفاده می‌شود. در این مقاله که نتیجه تحقیقی میدانی است، وضعیت زمان دستوری آینده در دو گویش ایبانه‌ای و طره‌ای متعلق به گویش‌های فلات مرکزی ایران مورد بررسی قرار گرفت. اشاره شد که از جمله ویژگی‌های صرفی مهم و قابل توجه دو گویش مذکور این است که نه تنها دارای زمان دستوری مستقلی برای آینده هستند، بلکه دو ساخت متفاوت را برای زمان آینده صورت‌بندی کرده‌اند. اولی که ساختی تصریفی با استفاده از وندافزایی است، با اضافه شدن پیشوند نمود کامل «بَـ» به صورت‌های حال اخباری (استمراری) شکل می‌گیرد و مشابه یا قرینه‌ای در فارسی معیار ندارد. مورد دیگر که از نظر ساختار با فارسی شباهت دارد، کاربرد ساخت ترکیبی با استفاده از فعل کمکی «کامِستن» است. این دو ساخت هریک معنای خاصی از آینده را القاء می‌کنند، به این صورت که ساخت تصریفی برای بیان آینده نزدیک و ساخت ترکیبی برای بیان آینده دور به کار می‌روند. همچنین استفاده و کاربرد این دو ساخت آینده (تصریفی و ترکیبی) در معنای حال روایی یا تاریخی از دیگر موضوعات مطرح شده و قابل توجه است. باید اضافه کرد که وجود ساخت آینده اخباری تصریفی را می‌توان نشانگر این موضوع دانست که دو گویش مذکور در مقایسه با فارسی نو، از نظر رده‌شناسی صرفی، پیوندی‌ترند. از آنجایی که چنین ساختی یا مشابه با آن ظاهراً در پیشینه زبان‌های ایرانی غربی دیده نمی‌شود،

→

اشاره صرفاً در داستان‌های یکی از این گویشوران (با نام احمد امینی) دیده می‌شود. این داستان‌ها (شماره ۱ تا ۱۶) بیشترین حجم متون ایبانه‌ای را در بر می‌گیرد. در پرس‌وجوی نگارنده از سالمندان ایبانه و حتی طره، هیچ کدام این اسم را نشنیده بودند و کسی را با این اسم نمی‌شناختند. در هر حال ویژگی‌های گویشی این ۱۶ داستان، در مواردی نزدیک و شبیه به گویش طره‌ای است. احتمالاً این شخص اهل محله پایین ایبانه بوده است که به علت نزدیکی‌تر بودن به طره، گویشی نزدیک به طره‌ای دارد. تفاوت‌هایی جزئی بین گویش محلات بالا و پایین ایبانه (و نیز طره) مشاهده می‌شود. دلیل دیگری که در تأیید این حدس وجود دارد این است که گویشور ایبانه‌ای مورد اشاره، صیغه‌های دوم شخص جمع امری‌ای را به کار برده است که خاص گویش طره‌ای است. توضیح این که شناسه امر دوم شخص جمع در ایبانه‌ای [-iya] ولی در طره‌ای [-aya] است.

وجود ساخت مذکور را در این دو گویش می‌توان نتیجه نوآوری زبانی دانست. این مطلب نقش نوآوری را به‌عنوان یکی از عوامل مؤثر در تحولات زبانی نشان می‌دهد.

منابع

- اشرفی خوانساری، مرتضی، ۱۳۸۳، گویش خوانساری، تهران.
دبیرمقدم، محمد، ۱۳۹۲، رده‌شناسی زبان‌های ایرانی، تهران.
غفارثمر، رضا و یزدان‌مهر، الهام، ۱۳۹۱، «تحلیل گونه‌های واژگانی- نحوی بیان آینده در زبان فارسی زیر تأثیر عوامل اجتماعی»، *زبان و زبان‌شناسی*، س ۸، ش ۲، پیاپی ۱۶، ص ۹۵-۱۱۴.
غلامی، محبوبه، ۱۳۸۹، «نشان‌داری رده‌شناختی در زبان فارسی»، *مجله دستور*، پیاپی ۶، ص ۲۰۸-۲۳۶.
ویندفور، گرنوت، ل.، ۱۳۸۳، «ایرانی نوی غربی»، *راهنمای زبان‌های ایرانی جلد دوم: زبان‌های ایرانی نو*، ترجمه فارسی زیر نظر حسن رضائی باغبیدی، تهران، ص ۴۱۷-۴۳۵.
GREENBERG, J. H., 1966, *Language Universals with Special Reference to Feature Hierarchies*, The Hague.
HASPENMATH, M. and SIMS, A., 2010, *Understanding Morphology*, London.
KAIAMBA, F. and STONHAM, J., 2006, *Morphology*, New York.
KRALINKE, K. J., 1976, *Linguistic Relationships in Central Iran*, Ph.D. Dissertation, University of Michigan.
LECOQ, P., 1974, "Le dialecte d'Abyāne", *Studia Iranica* 3, pp. 51-63.
—, 2002, *Recherches sur les dialectes Kermaniens (Iran Central)*, *Acta Iranica* 39, Leuven.
WINDFUHR, G., 1992, "Central Dialects", *Encyclopædia Iranica* V, New York, pp. 242-252.
YARSHATER, E., 1983, "Abyāna't", *Encyclopædia Iranica* I, New York, pp. 404-405.

نگاهی نو به جایگاه خوری در میان گویش‌های ایرانی

اسفندیار طاهری (عضو هیئت علمی دانشگاه اصفهان)

چکیده: خوری که در چند روستا از شهرستان خوروبابانک در شمال شرقی استان اصفهان رواج دارد، یکی از گویش‌های شمال‌غربی ایران است. هدف این مقاله بررسی ویژگی‌های آوایی و واژگانی این گویش برای ارزیابی ارتباط آن با دیگر گویش‌های ایرانی و تعیین جایگاه آن در میان این گویش‌هاست. یافته‌های این مقاله نشان می‌دهد که خوری بیشتر ویژگی‌های اصلی گویش‌های شمال‌غربی را دارد، اما در روند تحولات بعدی خود دستخوش دگرگونی‌هایی شده است که آن را در کنار بلوچی و کردی قرار می‌دهد. دگرگونی‌های آوایی جدیدتر خوری ارتباط بیشتر این گویش را با بلوچی و گویش‌های منطقه کرمان و سیستان مانند بشگردی نشان می‌دهد. ویژگی‌های آوایی و واژگانی خوری همچنین نشان‌دهنده برخی همانندی‌ها میان این گویش و گویش‌های جنوب‌غربی است.

کلیدواژه‌ها: خوری، ویژگی‌های آوایی، گویش‌های ایرانی، گویش‌های شمال‌غربی، واج‌شناسی تاریخی

۱. مقدمه

خور مرکز شهرستان خوروبیابانک در شمال شرقی استان اصفهان است. این شهرستان که بین عرض جغرافیایی ۳۳,۰۴ تا ۳۴,۱۴ و طول جغرافیایی ۵۴,۱۱ تا ۵۵,۳۲ قرار گرفته است (مرکز آمار ایران ۱۳۹۲: ۵۶)، دارای سه شهر خور، جندق و فرخی و سه دهستان بیابانک، جندق و نخلستان است و در مجموع ۳۰ روستا دارد (همان: ۶۱). جمعیت خود شهر خور ۶۷۲۱ نفر است (همان: ۱۲۸). گویش خوری و گونه‌های آن در خور و روستاهای فرخی، مهرجان، گرمه، عباس‌آباد و ایرج رواج دارد. طبق گفتهٔ برجیان (۲۰۱۵) در دیداری که وی در سال ۲۰۱۴ از روستای مهرجان داشته، کسی را نیافته است که به گویش مهرجانی صحبت کند و همهٔ ساکنان این روستا به فارسی یزدی صحبت می‌کردند.

گویش خوری یکی از زیرشاخه‌های گویش‌های مرکزی دانسته شده است که خود از شاخه‌های اصلی گویش‌های شمال‌غربی به حساب می‌آید. لکوک (۱۹۸۹: ۳۱۳) در گروه‌بندی گویش‌های مرکزی ایران خوری و مهرجانی را با عنوان گویش‌های کویری زیرشاخهٔ هفتم از گویش‌های مرکزی دانسته است. در گروه‌بندی دیگری که ویندفور (۱۹۹۱) از گویش‌های مرکزی انجام داده است، خوری و سیوندی را زیرشاخهٔ ششم و هفتم از گویش‌های مرکزی دانسته و از آنها با عنوان گویش‌های مرتبط با مرکزی نام برده است. یلنا مالچانوا (۱۹۹۹: ۲۳۲-۲۳۶) در جلد دوم از مجموعهٔ *زبان‌های جهان*، خوری و گونه‌های مرتبط با آن (فروی، مهرجانی و فرخی) را زیر عنوان گویش‌های کویر بزرگ در کنار دیگر گویش‌های مرکزی آورده است.

نخستین داده‌ها از گویش خوری را ایوانف روسی منتشر کرده است، نخست در مقاله‌ای (ایوانف ۱۹۲۹) که حاصل سفر اولش در سال ۱۹۱۳ به خور است و دیگری در مقاله‌ای (همو، ۱۹۲۶) که حاصل سفر وی به سبزواری در سال ۱۹۱۸ و دیدار وی با گویشورانی از انارک و خور است. او در این مقاله، پس از اشاره‌ای کوتاه به واج‌شناسی و دستور خوری، چند فعل خوری را صرف کرده است و در پایان متن کوچکی به گویش خوری با ترجمهٔ انگلیسی و تعدادی واژهٔ خوری آورده است. فرای (۱۹۴۹) نیز

در یادداشت کوچکی اشاره‌هایی به گویش فرخی کرده است. به زبان فارسی، افزون بر مقاله مهدی عباسی (۱۳۷۲) درباره فعل در گویش خوری، دو واژه‌نامه از این گویش فراهم شده است. یکی *واژه‌نامه خوری* نوشته بهرام فره‌وشی (۱۳۵۴) که واژه‌نامه‌ای موضوعی از واژگان این گویش است، و دیگری *واژه‌نامه گویش خوری* نوشته محمد شایگان (۱۳۸۵).

هدف این مقاله بررسی ویژگی‌های آوایی-تاریخی خوری، به‌منظور تعیین چگونگی همانندی و ارتباط این گویش با دیگر گویش‌های ایرانی، و مشخص کردن جایگاه آن در میان گویش‌های ایرانی است. به این منظور، نخست دگرگونی‌های آوایی که به‌عنوان معیار در تمایز میان گویش‌های شمال‌غربی و جنوب‌غربی به‌کار می‌رود، در مورد خوری بررسی شده‌اند. در این بررسی که سعی شده است تاریخ‌گذاری نسبی^۱ این دگرگونی‌ها مد نظر باشد، نخست دگرگونی‌های کهن و سپس دگرگونی‌های متأخرتر بررسی شده‌اند. بررسی مختصری نیز درباره تعدادی از واژه‌های خوری انجام گرفته است تا از ویژگی‌های واژگانی نیز برای مشخص کردن جایگاه این گویش و ارتباط آن با دیگر گویش‌های ایرانی استفاده شود. واژه‌های خوری این مقاله برگرفته از دو واژه‌نامه‌ای است که به زبان فارسی از خوری فراهم شده است، یکی *واژه‌نامه خوری* نوشته بهرام فره‌وشی (۱۳۵۴) و دیگری *واژه‌نامه گویش خوری* نوشته محمد شایگان (۱۳۸۵). واژه‌ها با آوانویسی داده‌شده در این منابع آورده شده‌اند که تفاوت چندانی با هم ندارند. در مواردی هم که بین دو کتاب تفاوتی وجود داشته است، آوانویسی مورد استفاده در *واژه‌نامه محمد شایگان* که جدیدتر و البته واژه‌نامه کامل‌تری است، آورده شده است. چون همه واژه‌ها از دو کتاب یادشده نقل شده‌اند، از آوردن ارجاعات پیاپی برای واژگان خوری در متن این مقاله پرهیز شده است.

1) relative chronology

۲. ویژگی‌های شمال‌غربی خوری

خوری، از نظر تاریخی، گویشی شمال‌غربی محسوب شده است، یعنی خاستگاه آن شمال غرب ایران باستان بوده است، منطقه‌ای که در دوره باستان زبان مادی رواج داشت. گویش‌های شمال‌غربی در روند تحول تاریخی خود دستخوش دگرگونی‌های آوایی‌ای شده‌اند، یا پاره‌ای ویژگی‌های آوایی را حفظ کرده‌اند، که به‌ویژه شبیه ویژگی‌های آوایی پارسی است و از این جهت در برابر گویش‌های جنوب‌غربی قرار می‌گیرند که خاستگاهشان جنوب غربی ایران باستان، یعنی منطقه رواج فارسی باستان، بوده است و دگرگونی‌های آوایی‌شان شبیه فارسی میانه و فارسی نو است. در این بخش وضعیت گویش خوری در ارتباط با این دگرگونی‌های آوایی بررسی می‌شود:

۲.۱. هندواروپایی آغازین *k < ایرانی آغازین *ts > اوستایی و مادی s، فارسی باستان θ

< گویش‌های شمال‌غربی s، گویش‌های جنوب‌غربی h

یکی از کهن‌ترین دگرگونی‌های آوایی است که در دوره باستان، فارسی باستان را از دیگر زبان‌های ایرانی باستان (تا جایی که شواهد موجود نشان می‌دهند) یعنی اوستایی و مادی جدا می‌کرد. خوری از این جهت کاملاً با گویش‌های شمال‌غربی هماهنگ است:

۲.۱.۱. خوری ask «آهو»، از ایرانی آغازین *atsuka- (در برابر فارسی «آهو»)، بسنجید با بلوچی ask «آهو» (کرن ۲۰۰۵: ۳۴۵)، هورامی aska، کردی asik «آهو» (مکنزی ۱۹۶۶: ۸۸)، کردی کرمانجی ask «آهو، گوزن» (چایت ۲۰۰۳: ۱۰).

۲.۱.۲. خوری ruvās «روباه» از ایرانی آغازین *raupātsa- (در برابر فارسی «روباه»)، بلوچی rōpāsk «روباه» (کرن ۲۰۰۵: ۳۷۸)، هورامی ruāsa «روباه» (مکنزی ۱۹۶۶: ۱۰۷)، تالشی rivos «روباه» (پیریکو ۱۹۷۶: ۱۹۱)، تاتی خلخال liyās «روباه» (یارشاطر ۱۹۵۹: ۵۵).

۳.۱.۲. خوری pas «بز» از ایرانی آغازین *patsu- (در برابر فارسی میانه pah «گوسفند»، مکنزی ۱۹۷۱: ۶۳)، بلوچی pas «گوسفند، بز» (کرن ۲۰۰۵: ۳۶۵)، تاتی خلخال pas «گوسفند» (یارشاطر ۱۹۵۹: ۵۶)، تالشی pas «گوسفند» (حاجت‌پور ۱۳۸۳: ۲۰۳).

۴.۱.۲. خوری kēsu «کوچک»، از ایرانی آغازین -katsyah* (در برابر فارسی «که، کِهتر»)، بلوچی kasān «کوچک» (کُرَن ۲۰۰۵: ۳۹۲)، افتری سمنان kasin «کوچک» (همایون ۱۳۷۱: ۱۳۴)، نایینی kas «کوچک» (ستوده ۱۳۶۵: ۱۹۷).

واژه mahi «ماهی» که در واژه‌نامه شایگان آمده است، باید وام‌واژه از فارسی باشد. صورت شمال‌غربی این واژه را در هورامی māśāwi «ماهی» (مکنزی ۱۹۶۶: ۱۰۲) و کردی māśi «ماهی» (مکنزی ۱۹۶۱: ۷۳) می‌بینیم. بسنجید با پارتی māsyāg در برابر فارسی میانه mähīg (دورکین-مایسترانست ۲۰۰۴: ۲۲۴، ۲۲۷).

۲.۲. هندواروپایی آغازین *g' < ایرانی آغازین *dz < فارسی باستان d، اوستایی و مادی z < گویش‌های شمال‌غربی z، گویش‌های جنوب‌غربی d

این دگرگونی آوایی که همانند مورد قبل به دوره ایرانی باستان برمی‌گردد، در آن دوره فارسی باستان را از اوستایی و مادی جدا می‌ساخته است. تقابل z با d در دوره میانه نیز ادامه یافت و پارتی z در برابر فارسی میانه d قرار می‌گرفت. در دوره نو z در گویش‌های شمال‌غربی در برابر d در گویش‌های جنوب‌غربی قرار می‌گیرد. خوری در این مورد ویژگی گویش‌های شمال‌غربی را نشان می‌دهد:

۱.۲.۲. خوری zunion «دانستن»، از ایرانی آغازین -dzan*، اوستایی zan- «دانستن»، فارسی باستان dan- «دانستن» (در برابر فارسی «دانستن»). برابر واژه در همه گویش‌های شمال‌غربی نیز دیده می‌شود، مانند: بلوچی zānt- / zān- «دانستن» (کُرَن ۲۰۰۵: ۳۷۹)، هورامی zānāy «دانستن» (مکنزی ۱۹۶۶: ۱۱۴)، جوشقانی zon- «دانستن» (برجیان ۲۰۱۰: ۸۵)، ویدری zān- ماده مضارع «دانستن» (رضائی باغبیدی ۱۳۸۳: ۲۳).

۲.۲.۲. خوری zumā «داماد»، از ایرانی باستان -dzāmātar*، اوستایی zāmātar، (در برابر فارسی «داماد»). برابر این واژه را نیز در بیشتر گویش‌های شمال‌غربی می‌بینیم، مانند: بلوچی zāmāt / zāmās «داماد» (کُرَن ۲۰۰۵: ۳۷۹)، هورامی zamā «داماد» (مکنزی ۱۹۶۶: ۱۱۴)، کردی zāwā «داماد» (همو ۱۹۶۱: ۷۳)، جوشقانی zumā «داماد» (برجیان ۲۰۱۰: ۸۵)، تاتی خلخال zāmā «داماد» (یارشاطر ۱۹۵۹: ۵۷).

خوری واژه دیگری ندارد که این ویژگی را نشان دهد. اما در پاره‌ای از گویش‌های شمال غربی شواهد دیگری برای این ویژگی آوایی وجود دارد. گویش‌های مرکزی مانند جوشقانی hezze «دیروز» و بلوچی zī و zīk «دیروز» (کُرَن ۲۰۰۵: ۳۸۱) در برابر فارسی «دی» و «دیروز» یا لری بویراحمادی dīg «دیروز» (طاهری ۱۳۹۵: ۲۲۲) قرار می‌گیرند (از ایرانی آغازین -dzyah-(ka)*، فارسی باستان -dyah-ka)*. خوری به‌جای این واژه از duž «دیروز» استفاده می‌کند، که افزون‌براینکه این گویش را از دیگر گویش‌های مرکزی (که hezze و برابرهای آن را به‌کار می‌برند) متمایز می‌کند، از ویژگی‌های مشترک خوری با گویش‌های جنوب غربی نیز می‌تواند محسوب شود (نک: بعد ۱.۴). در بلوچی zird «دل» و zira «دریا» (کُرَن ۲۰۰۵: ۳۸۰) نیز همین تقابل را نشان می‌دهند که به‌ترتیب در برابر فارسی «دل» و «دریا» قرار می‌گیرند. اما برابر آنها در دیگر گویش‌های شمال غربی از جمله خوری باقی نمانده است.

۳.۲. هندواروپایی آغازین *tr / tl < ایرانی آغازین *θr < اوستایی و مادی θr، فارسی باستان θ < گویش‌های شمال غربی r / hr، گویش‌های جنوب غربی s

این ویژگی آوایی نیز به دوره باستان برمی‌گردد که فارسی باستان با داشتن θ از اوستایی و مادی که θr ایرانی آغازین را حفظ کرده بودند، متمایز می‌شد. در دوره میانه θr ایرانی آغازین در پارتی و زبان‌هایی که سپس گویش‌های شمال غربی از آنها شکل گرفتند، به hr دگرگون شد و θ فارسی باستان در فارسی میانه و زبان‌هایی که سپس گویش‌های جنوب غربی از آنها شکل گرفتند، به s تبدیل شد. در نتیجه این تقابل را به‌صورت پارتی hr در برابر فارسی میانه s می‌بینیم، برای مثال، پارتی puhr «پسر» در برابر فارسی میانه pus «پسر». در دوره نو این تقابل به همین شکل ادامه یافت، با این تغییر که با حذف h (و در برخی گویش‌ها کشش جبرانی واکه پیش از آن)، r یا hr در گویش‌های شمال غربی برابر با s در گویش‌های جنوب غربی است، مانند جوشقانی pūr «پسر» (برجیان ۲۰۱۰: ۸۵)، تاتی اشتهارد fur «پسر» (ویندفور ۱۹۹۸) در برابر بهبهانی pos «پسر» (معماری ۱۳۸۹: ۱۱۴)، فینی pos «پسر» (نجیبی فینی ۱۳۸۱: ۶۴). خوری از این جهت همانند گویش‌های جنوب غربی است و از این نظر در میان گویش‌های شمال غربی در کنار بلوچی و کردی

قرار می‌گیرد که این دو نیز در این ویژگی آوایی همانند گویش‌های جنوب‌غربی هستند (در این باره، نک: کُرَن ۲۰۰۳؛ پاول ۲۰۰۸).

۱.۳.۲. خوری pos «پسر»، بلوچی pusag «پسر» (کُرَن ۲۰۰۵: ۳۶۰)، در برابر دیگر گویش‌های شمال‌غربی مانند جوشقانی pūr و تاتی اشتهارد fur، افتری سمنان pur «پسر» (همایون ۱۳۷۱: ۱۰۱).

۲.۳.۲. خوری ōves «آبستن»، از ایرانی آغازین -puθra-ā*، همانند بلوچی āpus «آبستن» (کُرَن ۲۰۰۵: ۳۴۴)، کردی āvis «آبستن» (پاول ۲۰۰۸) و همانند گویش‌های جنوب‌غربی مانند بختیاری awos «آبستن» (طاهری ۱۳۸۹ الف: ۲۷۴) و بشگردی yōpes «آبستن» (شروو ۱۹۸۸)، در برابر دیگر گویش‌های شمال‌غربی مانند: زازاکی āwirā «آبستن» (پاول ۱۹۹۸: ۱۷۶) و جوشقانی āvira «آبستن» (برجیان ۲۰۱۰: ۸۵).

۳.۳.۲. خوری dās «داس» از ایرانی آغازین -dāθra-ā*، همانند بلوچی dās «داس» (کُرَن ۲۰۰۵: ۳۷۲)، کردی کرمانجی dās «داس» (چایت ۲۰۰۳: ۱۲۴) و فارسی «داس». در برابر دیگر گویش‌های شمال‌غربی مانند جوشقانی dare «داس» (برجیان ۲۰۱۰: ۸۵)، نایینی da:r «داسی بزرگ برای دروی گندم» (ستوده ۱۳۶۵: ۱۱۵)، زازاکی dahri «وسيله‌ای شبیه داس برای تراشیدن چوب» (تاد ۱۹۸۵: ۱۴۲)، افتری سمنان da:re «داسی که با آن گندم را درو می‌کنند» (همایون ۱۳۷۱: ۱۱۵).

۴.۳.۲. خوری ās «آسیاب» در واژه‌های āsiovū «آسیابان» و tāza āsiā «سهم آسیابان از جو یا گندمی که آرد کرده است»، از ایرانی آغازین -āθra-ā* (> -ar-θra-ā*)، همانند کردی کرمانجی āš «آسیاب» (چایت ۲۰۰۳: ۱۳) و گویش‌های جنوب‌غربی مانند بشگردی yāš «آسیاب» (شروو ۱۹۸۸)، لارستانی âs «آسیاب» (اقتداری ۱۳۳۴: ۲۳۴)، فینی hās «دستاس» (نجیبی فینی ۱۳۸۱: ۱۴۳).

خوری واژه دیگری ندارد که این ویژگی را نشان دهد، اما در بلوچی و کردی نمونه‌های دیگری هم دیده می‌شود: کردی xāwus «پابره‌نه» (پاول ۲۰۰۸: ۱۶۶)، کردی کرمانجی pex^was «پابره‌نه» (چایت ۲۰۰۳: ۴۵۴) از ایرانی آغازین -hux-aoθra-ā* (اوستایی -x^wā-aoθra-، بارتلمه ۱۹۰۴: ۱۸۷۵)، همانند بشگردی pā-x^wāves «پابره‌نه» (شروو ۱۹۸۸)، در برابر

صورت شمال‌غربی که در زازاکی pā-wirwā «پابرهنه» (پاول ۲۰۰۸: ۱۶۶) و هورامی pāwiruā «پابرهنه» (مکنزی ۱۹۶۶: ۱۰۵) می‌بینیم. در بلوچی غربی pis «پدر»، māš «مادر»، brās «برادر» و zāmās «داماد» همگی این ویژگی را نشان می‌دهند و به‌ترتیب از ایرانی آغازین *piθr-، *māθr-، *brāθr- و *zāmāθr- هستند که صورت ضعیف ستاک این واژه‌ها را در حالت‌های غیرفاعلی نشان می‌دهند (نک: کُرَن ۲۰۰۵: ۸۹). همچنین بلوچی ās «آتش» از ایرانی باستان *āθr- (صورت ضعیف *-ātar) که با فارسی باستان ā- «آتش» (در نام ماه āčiyādiya- «ماه پرستش آتش»، کنت ۱۹۵۳: ۱۶۶) مطابقت می‌کند و در بشگردی yas «آتش» (شروو، ۱۹۸۸) نیز دیده می‌شود.

۴.۲. هندواروپایی آغازین <*k_u> ایرانی آغازین <*ts_u> اوستایی و مادی sp، فارسی باستان s < گویش‌های شمال‌غربی sp / sb، گویش‌های جنوب‌غربی s

این ویژگی آوایی نیز به دورهٔ ایرانی باستان برمی‌گردد که فارسی باستان s در برابر اوستایی و مادی sp قرار می‌گرفت، مانند اوستایی و مادی aspa- «اسب» در برابر فارسی باستان asa- «اسب» (در ترکیب asa-bāra- «سوار، برندهٔ اسب»، نک: کنت ۱۹۵۳: ۱۷۳). خوری espi / esbi «سفید» از ایرانی آغازین *spaita- و asb «اسب» از ایرانی آغازین *aspa- هرچند ویژگی شمال‌غربی را نشان می‌دهند، اما شواهد مطمئنی برای بررسی این ویژگی نیستند، زیرا گویش‌های جنوب‌غربی و از جمله فارسی و فارسی میانه نیز همین صورت شمال‌غربی را به‌کار می‌برند. اما خوری espež «شپش» از ایرانی آغازین *ts_uiš- (اوستایی spiš- «شپش»، بارتلمه ۱۹۰۴: ۱۶۲۵) به‌روشنی ویژگی شمال‌غربی را نشان می‌دهد، همانند دیگر گویش‌های شمال‌غربی مانند: تاتی جنوبی esbeja «شپش» (آل احمد ۱۳۷۰: ۱۵۳)، افتری سمنان espej «شپش» (همايون ۱۳۷۱: ۱۲۴)، هورامی hašpiši «شپش» (مکنزی ۱۹۶۶: ۹۸)، ویدری isbij «شپش» (رضائی باغبیدی ۱۳۸۳: ۲۲). در برابر گویش‌های جنوب‌غربی مانند بختیاری šeš (طاهری ۱۳۸۹ الف: ۳۳۶)، فینی šeš «شپش» (نجیبی فینی ۱۳۸۱: ۱۰۱) که بازمانده از فارسی باستان *siš- هستند (همراه با همگونی s با š). از سوی دیگر، خوری sāg «سگ» از ایرانی آغازین *ts_uaka- (اوستایی span-، مادی spaka-، فارسی باستان *saka-) اگر وام‌واژه از فارسی یا فارسی میانه نباشد، ویژگی گویش‌های

جنوب‌غربی را نشان می‌دهد. باتوجه‌به اینکه این واژه در بلوچی نیز به صورت *sag* «سگ» (گرن ۲۰۰۵: ۳۸۳) وجود دارد، همانندی دیگری بین بلوچی و خوری می‌بینیم، و هردو از دیگر گویش‌های شمال‌غربی از این نظر متفاوت‌اند. همچنین خوری از این جهت از دیگر گویش‌های مرکزی نیز متمایز می‌شود؛ برخی گویش‌های مرکزی مانند ابوزیدآبادی *esbä* «سگ» (رزاقی ۱۳۹۳: ۴۴۴) و خوانساری *espa / esba* «سگ» (اشرفی خوانساری ۱۳۸۵: ۲۲۲) صورت شمال‌غربی همین واژه را دارند، اما بیشتر گویش‌های مرکزی مانند نایینی، میمه‌ای، اردستانی و گزی واژه *kuwa* «سگ» (از ایرانی آغازین **kuta- / kuti-* نک: ایدلمان ۲۰۱۱: ۴۱۳) و برابره‌های آن را به کار می‌برند.

۵.۲. هندواروپایی آغازین **i-* ایرانی آغازین **i-* اوستایی و فارسی باستان *-y* < گویش‌های شمال‌غربی *-y*، گویش‌های جنوب‌غربی *-z*

این ویژگی آوایی در دوره باستان دیده نمی‌شود، یعنی از این جهت تفاوتی بین اوستایی و فارسی باستان وجود نداشت. از دوره میانه به بعد این ویژگی به صورت پارتی *-y* در برابر فارسی میانه *-z* آشکار می‌شود. و همین تمایز سپس در دوره نو ادامه می‌یابد و گویش‌های شمال‌غربی با حفظ *-y* در برابر گویش‌های جنوب‌غربی قرار می‌گیرند که این آوا در آنها به *-z* تبدیل شده است. خوری از این جهت همگام با بلوچی، کردی و خوانساری با گویش‌های جنوب‌غربی مطابقت می‌کند:

۵.۲.۱. خوری *jow* «جو»، از ایرانی آغازین **jaqa-* (اوستایی *yava-* «جو»، بارتلمه ۱۹۰۴: ۱۲۶۵)، همانند با فارسی «جو»، بلوچی *jau / jo* «جو» (گرن ۲۰۰۵: ۳۶۷)، کردی *jeh* «جو» (کُرْدیف ۱۹۶۰: ۱۳۴)، خوانساری *jev* «جو» (اشرفی خوانساری ۱۳۸۳: ۳۱۹)، در برابر صورت شمال‌غربی مانند هورامی *yawa* «جو» (مکنزی ۱۹۶۶: ۱۱۳)، جوشقانی *iyē* «جو» (برجیان ۲۰۱۰: ۸۵)، نایینی *ya* «جو» (ستوده ۱۳۶۵: ۲۸۲)، تاتی جنوبی *yow* «جو» (آل احمد ۱۳۷۰: ۱۴۴).

۵.۲.۲. خوری *john* «هاون [غلات]» از ایرانی آغازین **jaqa-arna-* «آسیاب‌کننده غلات» (اوستایی *yāvarəna-* «هاون غلات»، بارتلمه ۱۹۰۴: ۱۲۸۶)، همانند فارسی «جاون» (نک: رواقی ۱۳۸۱: ۱۱۹، ۴۳۷)، خوانساری *jeven* «هاون سنگی» (اشرفی خوانساری ۱۳۸۳: ۳۱۹)، کردی کرمانجی *jōnī / jihōnī* «هاون سنگی» (چایت ۲۰۰۳: ۹۴)، بویراحمدی *jeven* «هاون

غلات» (طاهری ۱۳۹۵: ۲۴۰)، بهبهانی jave «وسيله‌ای مانند هاون» (معماری ۱۳۸۹: ۱۲۸).
درحالی‌که صورت شمال‌غربی را در شماری از گویش‌های مرکزی مانند جوشقانی
yahan «هاون سنگی» (زرگری ۱۳۹۱: ۳۹۵)، میمه‌ای yāna «هاون سنگی» (فتحی بروجنی
۱۳۹۲: ۲۳۸) و طاری yernā (به‌نقل از آساطوریان ۲۰۰۹: ۳۲۲) می‌بینیم.

۳.۵.۲. خوری jofun «خرمن» از ایرانی آغازین -jaūa-hūāhāna* «جای کوفتن غلات»
(درباره تحول f میانی نک: ۱.۳)؛ همانند لری بویراحمدی jəxūn «خرمن» (طاهری ۱۳۹۵: ۲۴۰)
بهبهانی jaxu «خرمن» (معماری ۱۳۸۹: ۱۱۷)، کردی کرمانجی jōxīn «زمینی که در آن
غلات کوفته می‌شوند» (چاپ ۲۰۰۳: ۹۵)، تاتی شمال شرقی jūn «خرمن» (پرهیزکاری
۱۳۸۹: ۱۱۰). واژه بلوچی jōhān «توده غلات؟؛ خمره بزرگ؟» (کُرَن ۲۰۰۵: ۳۶۹، ۱۰۲) را
شاید بتوان برابر همین واژه‌ها دانست. اما صورت شمال‌غربی واژه را در تاتی جنوبی
yowin «خرمن» (آل احمد ۱۳۷۰: ۱۴۷) می‌بینیم.

۴.۵.۲. خوری jamāl «دوقلو» از ایرانی آغازین -jama* «دوقلو» که ویژگی جنوب‌غربی
را نشان می‌دهد، نه‌تنها صورت شمال‌غربی در گویش‌های ایرانی ندارد، بلکه برابر این
واژه را در بیشتر گویش‌های جنوب‌غربی می‌بینیم، که حتی در پسوندی که در ساخت
این واژه به‌کار رفته نیز این همانندی را با خوری نشان می‌دهند، مانند: بشگردی جنوب
کرمان jamal «دوقلو» (مطلبی ۱۳۸۵: ۱۸۴)، لارستانی jomail «دوقلو» (اقتداری ۱۳۳۴: ۳۲۳)،
فینی jamūl «دوقلو» (نجیبی فینی ۱۳۸۱: ۷۶). در نتیجه این واژه در خوری یا وام‌واژه‌ای
است از یکی از گویش‌های جنوب‌غربی یا شاهد دیگری است از رابطه و همانندی بین
خوری با گویش‌های جنوب‌غربی که در ادامه به نمونه‌های دیگری از آن اشاره
خواهد شد.

۵.۵.۲. خوری juš «جوش» نیز صورت جنوب‌غربی است که برابر شمال‌غربی آن را در
بیشتر گویش‌های شمال‌غربی می‌بینیم، مانند: نایینی «جوش» (ستوده ۱۳۶۵: ۲۸۱)،
گری yušāmun «جوشیدن» (بیزدانی ۱۳۹۱: ۵۳۳)، ابوزیدآبادی yūš «جوش» (رزاقی ۱۳۹۳:
۴۸۸)، تاتی جنوبی beyušastan «جوشیدن» (آل احمد ۱۳۷۰: ۱۴۴).

واژه‌های خوری دیگری نیز هستند که در همین چارچوب ویژگی جنوب‌غربی را نشان می‌دهند. مانند «جگر»، jəgar «جگر»، jā «جا»، johū «زیبا». اما صورت شمال‌غربی این واژه‌ها کمتر در گویش‌های شمال‌غربی دیده می‌شوند و در بیشتر گویش‌های شمال‌غربی نیز همین صورت جنوب‌غربی به کار می‌رود (برای صورت شمال‌غربی بسنجید با هورامی yahar «جگر»، yāge «جایگاه»، نک: مکزی ۱۹۶۶: ۱۱۳)، ضمن اینکه امکان وام‌گیری این واژه‌ها (و البته شاید نمونه‌های قبلی) از فارسی یا فارسی میانه وجود دارد. در مجموع، همان‌طور که گُرن (۲۰۰۳) با توجه به وام‌واژه ایرانی jatuk «جادو» در ارمنی نتیجه گرفته است، تحول -j- ایرانی آغازین به -z- پدیده‌ای کهن است و حتی کهن‌تر از واگذار شدن t میان‌واکه‌ای در فارسی میانه. از سوی دیگر، وجود واژه‌هایی با -z- آغازی در بسیاری از گویش‌های شمال‌غربی نمی‌تواند تنها حاصل وام‌گیری باشد، بلکه این پدیده چنان گسترده بوده، که در برخی از گویش‌های شمال‌غربی نیز انجام گرفته است (همچنین، نک: پاول ۲۰۰۸).

۶.۲. ایرانی آغازین -v- / -č- < گویش‌های شمال‌غربی z، گویش‌های جنوب‌غربی z

این ویژگی آوایی را از دوره میانه به بعد در زبان‌های ایرانی غربی می‌بینیم (پارتی z در برابر فارسی میانه z)، سپس در دوره نو -z- و -č- در گویش‌های شمال‌غربی برابر است با z در گویش‌های جنوب‌غربی. در این مورد خوری با گویش‌های شمال‌غربی هماهنگ است، مانند:

۱.۶.۲. خوری sižen «سوزن» از ایرانی آغازین -sūčī* (اوستایی، -sūkā «سوزن»، سنسکریت -sūcī «سوزن»، بارتمه ۱۹۰۴: ۱۵۸۲). کردی کرمانجی šūžin «سوزن بزرگ» (چایت ۲۰۰۳: ۵۹۲)، نایینی sujon «سوزن» (ستوده ۱۳۶۵: ۱۵۵)، زردشتیان یزد sejen «سوزن» (ایوانف ۱۹۳۹: ۳۲). گویش‌های سمنانی، تاتی، تالشی از واژه دیگری برابر با darzan استفاده می‌کنند.

۲.۶.۲. خوری suž- ماده مضارع «سوختن»، از ایرانی آغازین -sauča* (اوستایی -saoca ماده مضارع از ریشه -suč «سوختن»؛ کلنز ۱۹۹۵: ۶۳). جوشقانی -suj- ماده مضارع «سوختن» (برجیان ۲۰۱۰: ۸۵)، کردی کرمانجی -sož- ماده مضارع «سوختن» (چایت ۲۰۰۳: ۵۵۹).

واژه‌های دیگری نیز هستند که این ویژگی را نشان می‌دهند: namāž «نماز»، meženg «مژه»، -siž- ماده مضارع «ساختن»، -tiž- ماده مضارع «تاختن» و -paž- ماده مضارع «پختن». ۷.۲. ایرانی آغازین -j* آغازی و میان‌واکه‌ای < گویش‌های شمال‌غربی ž, ž, y, گویش‌های جنوب‌غربی z

پیشینه این ویژگی آوایی به دوره میانه زبان‌های ایرانی غربی برمی‌گردد (پارتی ž در برابر فارسی میانه z)، سپس در دوره نو ž یا z و در مواردی y در گویش‌های شمال‌غربی برابر با z در گویش‌های جنوب‌غربی است. در خوری j* آغازی و میان‌واکه‌ای ایرانی آغازین به ž تبدیل شده است:

۱.۷.۲. خوری žan «زن»، از ایرانی آغازین *jani- (اوستایی -janay «زن»، بارتلمه ۱۹۰۴: ۶۰۳)؛ بلوچی jan «زن» (گرن ۲۰۰۵: ۳۶۸)، هورامی žani «زن» (مکنزی ۱۹۶۶: ۱۱۴)، کردی žin «زن» (همو ۱۹۶۱: ۷۳)، تاتی شمال‌غربی (هرزنی و کرینگانی) yan «زن» (کارنگ ۱۳۳۳: ۶۱)، آرانی (کاشان) yān «زن» (یارشاطر ۱۹۸۹).

۲.۷.۲. خوری žēyon «نواختن، زدن ساز»، از ایرانی آغازین *jan- «زدن» (اوستایی -jan- «زدن»، کلنز ۱۹۹۵: ۲۳). بلوچی jat-/jan «زدن» (گرن ۲۰۰۵: ۳۶۸)، هورامی žanāy «زدن» (مکنزی ۱۹۶۶: ۱۱۴)، تاتی شمال‌غربی (کرینگانی) yiyan «زدن» (کارنگ ۱۳۳۳: ۶۰).

۳.۷.۲. خوری -hegiž- ماده مضارع «بیختن»، از ایرانی آغازین *fra-ūaija- (اوستایی -vaēja- ماده مضارع -vij- «تکان دادن»، کلنز ۱۹۹۵: ۵۴). بلوچی -gēj- ماده مضارع «بیختن» (گرن ۲۰۰۵: ۴۰۰)، جوشقانی -vij- ماده مضارع «بیختن» (برجیان ۲۰۱۰: ۸۵)، گزی -vežāmun «بیختن»، غربال کردن» (یزدانی ۱۳۹۱: ۵۱۷).

واژه‌های دیگری که این ویژگی را نشان می‌دهند: žeš «زشت»، žerg «زیره»، žang «زنگ آهن»، sēža «ستیزه».

۸.۲ ایرانی آغازین -du* < گویش‌های شمال‌غربی -b, گویش‌های جنوب‌غربی -d

این ویژگی که پیشینه آن به دوره میانه زبان‌های ایرانی غربی برمی‌گردد (پارتی -b در برابر فارسی میانه -d، البته در دوره باستان نیز در یک مورد، اوستایی -bitya «دوم، دیگر» در برابر فارسی باستان -duvitiya «دوم، دیگر» قرار می‌گرفت؛ بارتلمه ۱۹۰۴: ۹۶۳؛ کنت ۱۹۵۳: ۱۹۲)، تنها در دو

واژه نمود یافته است: ۱) ایرانی آغازین **dūitja* «دیگر» که صورت جنوب‌غربی آن را به صورت *dī* در جزء نخست واژه فارسی «دیگر» می‌بینیم. صورت شمال‌غربی آن *bī* است که در گویش‌های مرکزی باقی مانده است، مانند: جوشقانی *bi* (a) «دیگر» (برجیان ۲۰۱۰: ۸۵)، نایینی *bi / abi* «دیگر، باز هم» (ستوده ۱۳۶۵: ۸، ۳۸). در مورد این واژه، خوری *di* «دیگر» به روشنی با صورت جنوب‌غربی مطابقت می‌کند. ۲) ایرانی آغازین *-dūar* «در» که صورت جنوب‌غربی آن را به صورت *dar* «در» در فارسی، فارسی میانه و دیگر گویش‌های جنوب‌غربی می‌بینیم. صورت شمال‌غربی آن به صورت *bar* «در» در بیشتر گویش‌های شمال‌غربی باقی مانده است، مانند: هورامی *bara* «در» (مکنزی ۱۹۶۶: ۹۰)، تالشی *bərə* «در» (پیریکو ۱۹۷۶: ۳۳)، افتری سمنان *bar* «در» (همایون ۱۳۷۱: ۱۱۲)، جوشقانی *bar* «در» (برجیان ۲۰۱۰: ۸۵). در این مورد نیز خوری *dār* «در» و *dārgoco* «دریچه» با گویش‌های جنوب‌غربی مطابقت می‌کنند.

۹.۲. ایرانی آغازین r^{C} < گویش‌های شمال‌غربی *arC*، گویش‌های جنوب‌غربی *irC / urC*

r واکه‌ای ایرانی آغازین که آن را در زبان‌های ایرانی دوره باستان، یعنی اوستایی و فارسی باستان، نیز می‌بینیم، در زبان‌های ایرانی میانه غربی یعنی پارتی و فارسی میانه قبل از همخوان‌های لبی به *ur* و قبل از همخوان‌های غیرلیبی به *ir* تبدیل شده است: پارتی و فارسی میانه *burden* «بردن»، *kirdan* «کردن». همین دگرگونی در گویش‌های جنوب‌غربی مانند فارسی نیز باقی مانده است. اما در گویش‌های شمال‌غربی به *ar* تبدیل شده است. به نظر می‌رسد این تحول در گویش‌های شمال‌غربی مستقل از پارتی انجام گرفته است. هرچند گرن (۲۰۰۳) و پاول (۱۹۹۸) در بررسی خود درباره جایگاه بلوچی و زازاکی در میان زبان‌های ایرانی به این ویژگی آوایی اشاره نکرده‌اند، اما همچنان که در ادامه نشان داده خواهد شد، از این ویژگی می‌توان به‌عنوان معیاری برای تمایز گویش‌های شمال‌غربی از جنوب‌غربی استفاده کرد. خوری از این جهت با گویش‌های شمال‌غربی و به‌ویژه گویش‌های مرکزی هماهنگ است:

۱.۹.۲. خوری mardon «مردن»، از ایرانی آغازین -mr̥ta* هورامی mardāy «مردن» (مکنزی ۱۹۶۶: ۱۰۲)، تالشی marde «مردن» (پیریکو ۱۹۷۶: ۱۳۷)، افتری سمنان bemardon «مردن» (همایون ۱۳۷۱: ۵۲)، نایینی marten «مردن» (ستوده ۱۳۶۵: ۲۳۳).

۲.۹.۲. خوری bardon «بردن» از ایرانی آغازین -br̥ta* هورامی bardāy «بردن» (مکنزی ۱۹۶۶: ۹۰)، افتری سمنان bebardun «بردن» (همایون ۱۳۷۱: ۴۶)، جوشقانی bard- ماده ماضی «بردن» (برجیان ۲۰۱۰: ۸۶).

۳.۹.۲. خوری pešt «پشت» (در اصل pašt) از ایرانی آغازین -p̥r̥šta* «پشت» (اوستایی paršta-، سنسکریت p̥r̥ṣṭha- بارتلمه ۱۹۰۴: ۸۷۸). هورامی pašt «پشت» (مکنزی ۱۹۶۶: ۱۰۵)، تالشی pešt «پشت» (پیریکو ۱۹۷۶: ۱۷۹)، افتری سمنان pašt «پشت» (همایون ۱۳۷۱: ۱۰۲)، نایینی pešt «پشت» (ستوده ۱۳۶۵: ۵۱).

۴.۹.۲. خوری karm «کرم» از ایرانی آغازین -k̥r̥mi* «کرم» (ادلان ۲۰۱۱: ۴۰۱). نایینی karm «کرم» (ستوده ۱۳۶۵: ۱۹۷)، اردستانی ka:m «کرم» (با حذف ʔ ابراهیمی و عظیم‌پور اردستانی ۱۳۹۰: ۱۹۰)، گیلکی kalm، مازندرانی karm (ادلان: ۲۰۱۱: ۴۰۱). هرچند همه گویش‌های شمال‌غربی صورت karm را ندارند، دست‌کم آنهایی که این صورت را دارند در برابر گویش‌های جنوب‌غربی قرار می‌گیرند که همه صورت kerm را به‌کار می‌برند.

خوری dāšt ماده ماضی «داشتن»، همگام با کردی، بلوچی، و تالشی با گویش‌های جنوب‌غربی هماهنگ است، که یا از ویژگی‌های مشترک خوری با بلوچی و کردی است، یا وام‌واژه از فارسی، درحالی‌که دیگر گویش‌های شمال‌غربی این ماده ماضی را به‌صورت dard- و برابر آن دارند (از ایرانی آغازین -d̥r̥ta*، پارتی -dird-، مانند: جوشقانی dard- (برجیان ۲۰۱۰: ۸۶)، افتری سمنان dard- (همایون ۱۳۷۱: ۴۹)، تاتی جنوبی dard- (آل احمد ۱۳۷۰: ۱۷۷).

۳. ویژگی‌های آوایی جدید خوری

ویژگی‌های آوایی که در بالا بررسی شد، ویژگی‌هایی هستند که هم از نظر تاریخ‌گذاری نسبی کهن‌تر محسوب می‌شوند و هم اینکه وجه‌مشتک گویش‌های شمال‌غربی محسوب می‌شوند، از جهت حفظ این ویژگی‌های آوایی، نه از جهت روند تغییری که سپس این آواها دستخوش آن شده‌اند. طبیعی است هرکدام یا هر گروه از گویش‌های شمال‌غربی و از جمله خوری در روند دگرگونی خود سپس دستخوش دگرگونی‌های آوایی تازه‌ای شده‌اند که آنها را از دیگر گویش‌های شمال‌غربی متمایز می‌کند. در این بخش این گونه از دگرگونی‌های آوایی خوری بررسی خواهند شد:

۳.۱. ایرانی آغازین *h_u < خوری f

نخستین مرحله از تحول *h_u ایرانی آغازین را در زبان‌های ایرانی میانه غربی می‌بینیم که این خوشه همخوانی در فارسی میانه به xw و در پارسی به wx تبدیل شده است (مانند ایرانی آغازین *h_uar < «خوردن» فارسی میانه xwardan «پارسی (wxardan)». پارسی wx، همان‌طور که مکزی (۱۹۶۷: ۲۶) اشاره کرده است، یک نشانه نوشتاری است برای نشان دادن آوای w (بیواک)، همانند انگلیسی نو wh- از انگلیسی کهن hw- در دوره نو زبان‌های ایرانی غربی در گویش‌های جنوب‌غربی یا xw حفظ شده است (مانند بشگردی) یا با تحولی پیشرفته‌تر به x (مانند فارسی معاصر) و سپس به h (مانند لری لرستانی) تبدیل شده است. اما در گویش‌های شمال‌غربی روند یکسانی را در تحول این خوشه همخوانی نمی‌بینیم. و این گویش‌ها تنوع زیادی را در این باره نشان می‌دهند، مانند ایرانی آغازین *h_uar < «خوردن» < کردی xwardin «ایبانه‌ای -xard، تاتی هرزنی horde، هورامی wārdāy، خوری fārdon. با این‌همه می‌توان دو روند تحول را در گویش‌های شمال‌غربی از هم متمایز کرد:

روند نخست *h_u < wh < w < f؛ بلوچی، هورامی، زازاکی، خوری و سیوندی این روند تحول را پیموده‌اند.

روند دوم *h_u < xw < x < h؛ دیگر گویش‌های شمال‌غربی مانند تالشی، تاتی، سمنانی و مرکزی دستخوش این روند دگرگونی شده‌اند (نک: طاهری ۱۳۸۹ ب).

در خوری که *h_u به f تبدیل شده است، روند دوم طی شده است و خوری از این جهت در کنار بلوچی، هورامی، زازاکی و سیوندی قرار می‌گیرد. در واقع، این روند با تحول *h_u به w در پارسی آغاز شده، سپس مرحله بعد با شکل‌گیری w در بلوچی، هورامی و زازاکی ادامه می‌یابد و سرانجام در خوری و سیوندی w به f تبدیل شده است.

خوری fār «خواهر»، fāfton «خفتن»، fāndon «خواندن»، fārdon «خوردن»، fār «خورشید»، fā «خود»، به ترتیب، برابر است با بلوچی gwār «خواهر»، wapt-/waps- «خفتن»، want-/wān- «خواندن»، wart-/war- «خوردن»، wat «خود» (کُرَن ۲۰۰۵: ۳۹۸، ۴۱)؛ هورامی wāle «خواهر»، us- witay «خفتن»، wānāy «خواندن»، wārdāy «خوردن»، war «خورشید»، we «خود» (مکنزی ۱۹۶۶: ۲-۱۱۱، ۱۳۴)؛ سیوندی fetan, ās- «خفتن»، fārdan «خوردن»، fey «خود» (لکوک ۱۹۷۹: ۷-۱۷۶) و زازاکی wa(r) «خواهر»، wendiš «خواندن»، werdiš «خوردن» (تاد ۱۹۸۵: ۱۵۱).

۲.۳. ایرانی آغازین - *u < خوری -g

*u- ایرانی آغازین در گویش‌های شمال‌غربی بجز خوری و بلوچی، عموماً به صورت w- یا v- باقی مانده است، و از این جهت در برابر گویش‌های جنوب‌غربی قرار می‌گیرند، که در آنها -u به b- تبدیل شده است. خوری gahi «عروس»، gahešt «بهشت»، gā «باد»، gārun «باران»، gang «اذان»، gešši «گرسنه»، giyā «بیوه»، gid «بید»، gōfton «بافتن»، gozar «بزرگ» و مثال‌های دیگر همانند بلوچی gwapt- «بافتن»، gwark «گرگ»، gwāt «باد»، gwānk «بانگ»، gēt «بید»، gīt «بید» (کُرَن ۲۰۰۵: ۴۰۱-۳۹۸) است. در بلوچی -u قبل از واژه‌های پیشین به -g و قبل از واژه‌های a و ā به -gw تبدیل شده است (کُرَن ۲۰۰۵: ۹۸). اما این دگرگونی آوایی نه محدود به این دو گویش است و نه ویژگی خاص گویش‌های شمال‌غربی، بلکه از ویژگی‌های گویش‌های رایج در استان کرمان و منطقه بشاگرد نیز هست. و به‌ویژه در بشگردی جنوب کرمان و بشگردی شمالی نیز دیده می‌شود، که -u ایرانی آغازین به صورت -g و -gw باقی مانده است، مانند بشگردی جنوب کرمان gozer «بزرگ»، gieš «بیش»، gwak «قورباغه»، gwačeg «بچه» (مطلبی ۱۳۸۵:

۱۷۹-۱۸۲)؛ بشگردی شمالی gwak «قورباغه»، gwav ماده مضارع «بافتن»، gīn ماده مضارع «دیدن» (شروو ۱۹۸۸). نخستین شواهد از این دگرگونی را در متن‌های پازند نوشته‌شده به‌وسیله زردشتیان در اوایل دوره اسلامی در به‌کار بردن واژه‌هایی مانند guzug «بزرگ» می‌بینیم (تفضلی ۱۳۷۶: ۱۱۸). همچنین در ترجمه قرآن قدس نمونه‌های بسیاری از واژه‌هایی که این تحول را نشان می‌دهند، آمده است، که با املای ک- و کو- نوشته شده‌اند، مانند کین- (gīn-) ماده مضارع «دیدن»، کهیشت (gahišt) «بهشت»، کویشت (gwēštar) «بیشتر» (لازار ۱۳۸۴: ۱۴۵). بازمانده این پدیده را در برخی گویش‌ها و لهجه‌های فارسی استان کرمان نیز می‌بینیم: گویش زردشتیان یزد gūk «قورباغه» (ایوانف ۱۹۳۹: ۱۲)، فارسی کرمانی و رفسنجانی gok «قورباغه»، garm «آبگیر، برکه» (بسنجید با فارسی میانه warm «آبگیر»، garčīn «جنگل، خرمنکوب» (بسنجید با لری بویراحمدی barjī «خرمنکوب»^۱). این ویژگی آوایی در خوری شاهد دیگری است بر ارتباط و همانندی خوری با بلوچی، و به احتمال زیاد در گذشته‌ای دور (قبل از دوره اسلامی) در اثر نزدیکی خوری با گویش‌های بلوچی یا بشگردی ایجاد شده است.

۳.۳. ایرانی آغازین *ka- < خوری g- / k-

پسوند *ka- ایرانی آغازین در جایگاه پس‌واکه‌ای پایانی که به‌صورت g- به زبان‌های ایرانی میانه غربی رسیده است (برای مثال بسنجید با ایرانی آغازین *dānaka- < پارتی و فارسی میانه dānag «دانه»)، در خوری به‌صورت g- یا k- باقی مانده است. درحالی‌که در دیگر گویش‌های ایرانی نو به غیر از بلوچی و بشگردی حذف شده است. در بشگردی جنوب کرمان این پسوند به‌صورت g- باقی مانده است: sâg «سایه»، šoneg «شانه»، nueg «نو»، âhūg «آهو» (مطلبی و شبیانی‌فرد ۱۳۹۲: ۳۱۹)؛ در بلوچی به‌صورت g- و k- بعد از همخوان‌ها و همه واکه‌ها باقی مانده است، مانند: bāsk «بازو»، nok «نو»، gwarak «بره»، kōpag «شانه، کوهان»، pīg «پیه»، kānīg «چشمه»، zamīk «زمین»، jātūg «جادو» (کُرَن ۲۰۰۵: ۱۶۳-۱۶۴).

۱) واژه‌های فارسی کرمانی و رفسنجانی به نقل از دوست و همکار گرامی‌ام دکتر محمد مطلبی، استاد دانشگاه شهید باهنر کرمان نوشته

در خوری نیز همانند بلوچی و بشگردی این پسوند به صورت g- یا k- باقی مانده است. گونه g- را بعد از واکه‌ها و بعد از همخوان‌های واک‌دار می‌بینیم، گونه k- بعد از همخوان‌های بی‌واک می‌آید:

خوری nāfk «ناف» > ایرانی آغازین *nāfaka-، بلوچی nāpag (کرن ۲۰۰۵: ۴۰۷).

خوری tofk «تابه» > ایرانی آغازین *tāpa-ka-.

خوری *āsk «آهو» > ایرانی آغازین *ātsūka-، بلوچی āsk (همان: ۱۶۳).

خوری detk «دوده چراغ» > ایرانی آغازین *dūta-ka-.

خوری dāng «دانه» > ایرانی آغازین *dāna-ka-.

خوری hēg «تخم مرغ» > ایرانی آغازین *āuja-ka-، بلوچی āig / hāik (همان: ۳۴۷).

خوری āyeng «آینه» > ایرانی آغازین *ā-dajana-ka-، بلوچی ādēnk / ādēnag (همان: ۳۴۵).

خوری nāg «بینی» > ایرانی آغازین *nāh-ka-.

همچنین در واژه‌های دیگری مانند: arg «اره»، kang «خنده»، morg «مهره»، žerg «زیره»، tarask «ترازو» همانندی دیگری بین خوری با گویش‌های منطقه کرمان و سیستان و به‌ویژه بلوچی می‌بینیم. همچنان‌که می‌بینیم در همه این واژه‌ها در تحول از ایرانی آغازین به خوری واکه‌ای که قبل از پسوند -ka- قرار داشته حذف شده است و این به دلیل بی‌تکیه بودن هجایی است که این واکه‌ها در آن قرار داشته‌اند.

۴.۳. ایرانی آغازین *fr- < خوری r

*fr- آغازی ایرانی آغازین در خوری همانند بسیاری از گویش‌های شمال‌غربی به‌ویژه گویش‌های مرکزی به r (در اصل hr-) تبدیل شده است. خوری ravēdon, raveš- «فروختن» (> ایرانی آغازین *fra-vaxta-/fra-vaxš-), hordāšō «فرداشب»، pasārdā «پس فردا»؛ raseng «فرسنگ»، nērin «نفرین». نمونه‌های این فرایند را در گویش‌های مختلف شمال‌غربی به‌جز کردی، گورانی و زازا می‌بینیم: جوشقانی -rut-, ruš- «فروختن»، gār «پایین» (> ایرانی آغازین *gafra-، برجیان ۲۰۱۰: ۸۵)؛ زردشتیان یزد herdū «فردا»، hermūn «فرمان»، herūtwn «فروختن» (ایوانف ۱۹۳۹: ۱۶)؛ افتری سمنان heran «فردا»،

berutan «فروختن» (همایون ۱۳۷۱: ۵۱، ۱۲۹)؛ تالشی havate «فروختن»، rosne «فرستادن» (پیریکو ۱۹۷۶: ۱۹۳، ۲۲۹)؛ تاتی جنوبی berutan «فروختن»، beresten «فرستادن» (آل احمد ۱۳۷۰: ۱۵۴)؛ تاتی شمال شرقی hareštâ «فرشته» (پرهیزکاری ۱۳۸۹: ۱۰۹). این دگرگونی آوایی را هرچند می‌توان کهن پنداشت، اما همهٔ گویش‌های شمال‌غربی را شامل نمی‌شود و بلوچی، کردی، گورانی و زازاکی (در این باره، نک: کُرُن ۲۰۰۳)، دستخوش آن نشده‌اند.

۵.۳. تحول $k < x$

تحول x به k در خوری که در برخی واژه‌ها دیده می‌شود، از ویژگی‌های آوایی بلوچی و کردی نیز هست. تحول x به k را در خوری در این واژه‌ها می‌بینیم: kang «خنده»، kerus «خروس»، nākon «ناخن»، kosson «زدن» (گویش‌های مرکزی xostan)، mak «گم» (گویش‌های مرکزی max). البته مواردی هم وجود دارد که این تحول انجام نگرفته است، مانند: xâr «خر»، xâmb «خُم»، xēzion «خزیدن». در بلوچی x ایرانی آغازین عموماً به k تبدیل شده است، مانند: kânīg «خانی، چشمه»، kar «خر»، kandit «خندیدن»، kumb «خُم»، nākun «ناخن»، mīk «میخ» (کُرُن ۲۰۰۵: ۸۲). این دگرگونی را باید در چارچوب تحول سایشی‌های ایرانی آغازین f^* و x^* به بندشی‌های p و k در بلوچی دانست (همان: ۸۰) و لزوماً یک دگرگونی شمال‌غربی که با کردی مشترک باشد، نیست. در کردی نیز مواردی از تبدیل x -آغازی به k -دیده می‌شود: کردی ker «خر»، kanīn «خندیدن»، kânī «چشمه» (مکنزی ۱۹۶۱: ۷۱). اما در خوری این تحول نمی‌تواند بی‌ارتباط با بلوچی باشد، به‌ویژه که نمونه‌ای در بشگردی نیز دارد (هرمزی و مینابی korūs «خروس»؛ شروو ۱۹۸۸). به‌نظر می‌رسد در این مورد خوری و بلوچی تحول مشترکی را از سر گذرانده‌اند و شاهد دیگری است بر همانندی و ارتباط دیرین خوری با بلوچی. باتوجه‌به اینکه در بلوچی برخی واژه‌های فارسی - عربی نیز دستخوش این دگرگونی شده‌اند (مانند kiāl «خیال»، کُرُن ۲۰۰۵: ۳۹۴)، این دگرگونی را نمی‌توان خیلی کهن دانست.

۶.۳. تحول $\xi < \zeta$

ξ پایانی پس‌واکه‌ای (دوره میانه؟) در خوری در همه واژه‌ها به ζ تبدیل شده است: *guž* «گوش»، *duž* «دیروز»، *huž* «خوشه»، *miž* «میش»، *espēž* «شپش»، *kēž* «کفش»؛ همچنین در *pažm* «پشم». در بلوچی ξ قبل از *n* و *m* به ζ تبدیل شده است که گرن (۲۰۰۵: ۱۷۸) آن را نتیجه همگونی ξ با همخوان بعد از خود می‌داند: بلوچی *užnāg* «شنا»، *pažm* «پشم». در کردی این دگرگونی مانند بلوچی انجام گرفته است: کردی *ježn* «جشن»، *āžnā* «شنا»، *dižmin* «دشمن» (پاول ۲۰۰۸). در این مورد بیشتر همانندی بلوچی و کردی را می‌بینیم، تا خوری با بلوچی و کردی. به نظر می‌رسد این دگرگونی پدیده‌ای متأخر باشد که در خود خوری انجام گرفته است.

۴. ویژگی‌های واژگانی خوری

پس از بررسی ویژگی‌های آوایی خوری و همانندی و ارتباط این ویژگی‌ها با دیگر گویش‌های ایرانی، در این بخش به بررسی پاره‌ای از واژه‌های این گویش می‌پردازیم، که نشان‌دهنده ارتباط خاص این گویش با دیگر گویش‌های ایرانی، به‌ویژه بلوچی و گویش‌های جنوب‌غربی، است:

(۱) خوری *pomāz* «پیاز»، این واژه شبیه است به بلوچی *pīmāz* «پیاز» و شاهی بر ارتباط خوری و بلوچی. شکل‌گیری *m* واکه‌ای در این واژه ویژه خوری و بلوچی است و همتایی در دیگر گویش‌های ایرانی ندارد.

(۲) خوری *hāmzolf* «باجناق»، برابر است با بلوچی *amzolf* «باجناق». تنها بلوچی و خوری این ساخت را دارند. دیگر گویش‌های ایرانی از *ham-rīš* «باجناق» و برابره‌های آن یا از واژه دیگری به این منظور استفاده می‌کنند.

(۳) خوری *āyar* «آتش»، از ایرانی آغازین **ātar* که با واکه‌دار شدن *t* و سپس نرم‌شدگی *d* ایجاد شده است (**ādar > *ātar > āyar*). برابر این واژه را در این گویش‌های شمال‌غربی می‌بینیم: وفسی *āyr*، هورامی *ēr*، زازاکی *ādir* (پاول ۱۹۹۸: ۱۷۵).

۴) خوری *hezun* «زبان»، این واژه بسیار شبیه صورت فارسی باستان *hazāna* «زبان» است (کنت ۱۹۵۳: ۲۱۴؛ در برابر دیگر گویش‌های ایرانی که همه صورت شمال‌غربی را نگه‌داشته‌اند که بازمانده *hizbāna** است). در این صورت خوری تنها گویش ایرانی است که صورت جنوب‌غربی را حفظ کرده است. اما همان‌طور که پاول (۱۹۹۸: ۱۷۰) اشاره کرده است، ممکن است *h-* در آغاز این واژه افزوده شده باشد و این واژه بازمانده از صورت کهن‌تر **ezwūn* باشد.

۵) *sāra-gu* «کرم شب‌تاب [تحت‌اللفظ «مدفوع ستاره»]، این ترکیب بسیار شبیه ترکیبی است که در گویش‌های لری برای این مفهوم وجود دارد، و آن را در گویش دیگری نمی‌بینیم: بختیاری *gī āstāre* «کرم شب‌تاب» (طاهری ۱۳۸۹ الف: ۲۹۵)، لری بویراحمدی *gī-setāra* (طاهری ۱۳۹۵: ۲۲۹). چنین شباهتی نمی‌تواند اتفاقی باشد و نشان‌دهنده ارتباط خوری با گویش‌های جنوب‌غربی در گذشته‌ای دور است.

۶) خوری *duž* «دیروز» و *dušo* «دیشب» با برابر همین واژه‌ها در بلوچی و گویش‌های جنوب‌غربی مطابقت می‌کند: بلوچی *dōšī* «دیشب» (کُرَن ۲۰۰۵: ۳۷۵)، بویراحمدی *dūš* «دیشب» (طاهری ۱۳۹۵: ۲۲۴)، بختیاری *dūšaw* «دیشب» (طاهری ۱۳۸۹ الف: ۲۸۹)، لارستانی *duš* «دیشب» (اقتداری ۱۳۳۴: ۳۵۹)، فینی *duššow* «دیشب» (نجیبی فینی ۱۳۸۱: ۹۱). این همانندی شاهد دیگری است بر ارتباط خوری و بلوچی با گویش‌های جنوب‌غربی. خوری از این جهت به‌ویژه با گویش‌های مرکزی تفاوت دارد که به این منظور *ezze* «دیروز» و *hešow* «دیشب» و برابره‌های آن را به‌کار می‌برند.

۷) خوری *meženg* «مژه»، برابری در سیوندی *meženk* «مژه» (لُکوک ۱۹۷۹: ۱۸۵) دارد و این دو گویش تنها گویش‌های شمال‌غربی هستند که صورت شمال‌غربی این واژه را با این ساخت (با پسوند *-eng*) دارند. صورت جنوب‌غربی واژه اما در بیشتر گویش‌های جنوب‌غربی دیده می‌شود، مانند: بختیاری *merzeng* «مژه» (طاهری ۱۳۸۹ الف: ۳۱۹)، لارستانی *mezang* «مژه» (اقتداری ۱۳۳۴: ۴۴۳)، کوهمره سرخی *merzeng* «مژه» (حسام‌پور و جبار ۱۳۹۰: ۲۲۵).

۸) خوری sēyon «خریدن، ستاندن». درحالی‌که همه گویش‌های شمال‌غربی (بجز هورامی و کرمانجی) فعل herin- و برابره‌های آن را در معنی «خریدن» دارند، خوری همگام با گویش‌های جنوب‌غربی از برابر فعل stadan «ستاندن، خریدن» به این منظور استفاده می‌کند. بسنجید با بختیاری esteyden «خریدن» (طاهری ۱۳۸۹ الف: ۲۸۹).

۹) خوری mes «مشت»، angos «انگشت» و lēšion «لیسیدن» به دلیل داشتن s(t) جنوب‌غربی در برابر št شمال‌غربی همانندی دیگری با گویش‌های جنوب‌غربی نشان می‌دهد. البته واژه‌های دیگری مانند mešton «ریدن» و češti «پیش از ظهر [چاشت]» هم در خوری وجود دارند که ویژگی شمال‌غربی دارند.

۱۰) خوری mošk «موش». درحالی‌که گویش‌های شمال‌غربی صورت mūš و برابره‌های آن (با واکه میانی کشیده و بدون پسوند باستانی -k) را به کار می‌برند، خوری در کنار بلوچی با فارسی میانه و گویش‌های جنوب‌غربی برابری می‌کند، که صورت mošk را دارند: بلوچی (کُرَن ۲۰۰۵: ۴۰۵)، فارسی میانه (مکنزی ۱۹۷۱: ۵۷)، بختیاری mošk (طاهری ۱۳۸۹ الف: ۳۲۵)، لارستانی mošk (اقتداری ۱۳۳۴: ۴۴۴)، فینی بندرعباس mošk (نجیبی فینی ۱۳۸۱: ۱۳۳).

۱۱) خوری gerivion «گریه کردن». بیشتر گویش‌های شمال‌غربی (بجز کردی، هورامی و کرمانجی) از فعلی برابر با پارتی bram- «گریستن» و برابره‌های آن یا فعل مرکبی که با اسم berma «گریه» و برابره‌های آن ساخته می‌شود، برای مفهوم «گریستن» استفاده می‌کنند. درحالی‌که گویش‌های جنوب‌غربی معادل «گریستن، گریه کردن» را به کار می‌برند. خوری gerivion همانند برابر این فعل در گویش‌های جنوب‌غربی است، بسنجید: بختیاری gerēvesten (طاهری ۱۳۸۹ الف: ۲۹۴) یا لارستانی geriix kerda «گریه کردن» (اقتداری ۱۳۳۴: ۴۲۰).

۵. نتیجه‌گیری

بررسی ویژگی‌های آوایی و دگرگونی‌های آوایی کهن خوری همانندی آن را با دیگر گویش‌های شمال‌غربی نشان می‌دهد. این همانندی هم در خاستگاه مشترک خوری و

دیگر گویش‌های شمال‌غربی و هم در زمینه حفظ ویژگی‌های کهن گویش‌های شمال‌غربی نمود می‌یابد. در واقع بیشتر ویژگی‌های آوایی کهن گویش‌های شمال‌غربی از نوع حفظ ویژگی‌های آوایی ایرانی باستان است، نه در تحولات آوایی متأخری که سپس در گویش‌های شمال‌غربی انجام گرفته است. و این چیزی است که گرن (۲۰۰۳) از آن با نام اشتراک در کهن‌گرایی^۱ گویش‌های شمال‌غربی نام می‌برد.

خوری سپس در مرحله بعدی از روند تحول خود، به همراه بلوچی و کردی از دیگر گویش‌های شمال‌غربی جدا می‌شود و به‌همراه این دو زبان دستخوش دگرگونی‌های آوایی می‌شود، که به ویژگی‌های گویش‌های جنوب‌غربی نزدیک‌اند و از جهت این دگرگونی‌های آوایی از دیگر گویش‌های شمال‌غربی متمایز می‌شوند. پس خوری، بلوچی و کردی در دوره‌ای از روند تحول خود، دستخوش دگرگونی‌های آوایی مشترکی شده‌اند. به‌نظر می‌رسد این دگرگونی‌ها حتی قبل از دوره میانه زبان‌های ایرانی غربی انجام گرفته باشد و با جابه‌جایی سخنگویان این زبان‌ها به مناطق جنوبی‌تر و تماس آنها با زبان‌های جنوب‌غربی رخ داده باشد.

بررسی دگرگونی‌های آوایی متأخرتر خوری، ارتباط و همانندی بیشتر خوری را با بلوچی و دیگر گویش‌های منطقه کرمان و سیستان نشان می‌دهد. این همانندی را به‌ویژه در تحول مشترک $-*u < g, k < x$ و حفظ پسوند باستانی $-ka$ در خوری و بلوچی می‌بینیم، که از ویژگی‌های آوایی گویش‌های بشگردی نیز هست. این نشان می‌دهد اقوام خوری‌زبان و بلوچی‌زبان در گذشته در مناطق جغرافیایی نزدیک به هم یا مجاور هم زندگی می‌کردند، یا هر دو متأثر از گویش‌های دیگری در منطقه کرمان و سیستان بوده‌اند.

بررسی پاره‌ای از واژگان خاص خوری، همانندی‌هایی را با گویش‌های جنوب‌غربی (و نه فارسی) نشان می‌دهد. که بی‌گمان نشان‌دهنده ارتباط خوری با گویش‌های جنوب‌غربی یا با فارسی میانه در دوره یا دوره‌های خاصی است.

1) shared archaism

در مجموع باتوجه‌به همانندی‌های بسیار خوری با بلوچی و تا اندازه‌کمتربا کردی، خوری را باید در کنار بلوچی و کردی در شاخهٔ جنوبی از گویش‌های شمال‌غربی قرار داد. همانندی خوری با گویش‌های مرکزی در حد همانندی دیگر گویش‌های شمال‌غربی با گویش‌های مرکزی است و ویژگی‌های خاص گویش‌های مرکزی را کمتر در خوری می‌بینیم. در نتیجه مفهوم مرکزی بودن خوری نیز نیاز به بازنگری دارد.

منابع

- آل احمد، جلال، ۱۳۷۰، *تات‌نشین‌های بلوک زهرا*، ج ۵، تهران.
- ابراهیمی، قربانعلی و عظیم‌پور اردستانی، علیرضا، ۱۳۹۰، *واژه‌نامهٔ گویش اردستان*، اصفهان.
- اقتداری، احمد، ۱۳۳۴، *فرهنگ لارستانی*، تهران.
- اشرفی خوانساری، مرتضی، ۱۳۸۳، *گویش خوانساری*، تهران.
- پرهیزکاری، ابوالفضل، ۱۳۸۹، *بررسی گویش مراغی*، تهران.
- تفضلی، احمد، ۱۳۷۶، *تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام*، تهران.
- حاجت‌پور، حمید، ۱۳۸۳، *زبان تالشی*، گویش خوشابیر، رشت.
- حسام‌پور، سعید و جبار، عظیم، ۱۳۹۰، *دستور زبان و فرهنگ واژه‌های کوهمرهٔ سرنخی*، شیراز.
- رزاقی، سیدطیب، ۱۳۹۳، *فرهنگ امثال، کنایات و اصطلاحات در گویش ابوزیدآبادی*، تهران.
- رضائی باغبیدی، حسن، ۱۳۸۳، «گویش ویدری»، *گویش‌شناسی*، س اول، ش ۳، ص ۲۲-۳۸.
- رواقی، علی، ۱۳۸۱، *ذیل فرهنگ‌های فارسی*، تهران.
- زرگری، رحمت‌الله، ۱۳۹۱، *تاریخ، فرهنگ و هنر جوشقان قالی*، اصفهان.
- ستوده، منوچهر، ۱۳۶۵، *فرهنگ ناینی*، تهران.
- شایگان، محمد، ۱۳۸۵، *واژه‌نامهٔ گویش خوری*، تهران.
- طاهری، اسفندیار، ۱۳۸۹، *الف، گویش بختیاری کوه‌رنگ*، تهران.
- _____، ۱۳۸۹، ب، «تحول hu- ایرانی باستان در گویش‌های ایرانی»، *زبان‌شناخت*، س اول، ش ۲، ص ۷۱-۸۶.
- _____، ۱۳۹۵، *گویش لری بویراحمدی*، تهران.
- عباسی، مهدی، ۱۳۷۲، «توصیف دستگاه فعل در گویش خوری»، *مجلهٔ زبان‌شناسی*، س ۱۰، ش ۲، ص ۲-۵۷.
- فتحی بروجنی، شهلا، ۱۳۹۲، *گویش میمه‌ای*، تهران.
- فروهوشی، بهرام، ۲۵۳۵ [۱۳۵۴]، *واژه‌نامهٔ خوری*، تهران.
- کارنگ، عبدالعلی، ۱۳۳۳، *تاتی و هرزنی*، تهران.
- لازار، ژیلبر، ۱۳۸۴، *شکل‌گیری زبان فارسی*، تهران.
- مرکز آمار ایران، ۱۳۹۲، *سالنامهٔ آماری استان اصفهان ۱۳۹۲*.
- مطلبی، محمد، ۱۳۸۵، *بررسی گویش رودباری*، پایان‌نامهٔ دکتری، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

- مطلبی، محمد و شبیبانی فرد، فاطمه، ۱۳۹۲، «مواردی از واج‌شناسی تاریخی گویش رودباری کرمان»، *نشریه ادب و زبان*، س ۱۶، ش ۳۴، ص ۳۱۱-۳۲۹.
- معماری، مهران، ۱۳۸۹، *بررسی و توصیف زبان‌شناختی گویش بهبهانی*، اهواز.
- نجیبی فینی، بهجت، ۱۳۸۱، *بررسی گویش فینی*، تهران.
- همایون، همدخت، ۱۳۷۱، *گویش اقتری*، تهران.
- یزدانی، محمدعلی، ۱۳۹۱، *ساختار دستوری و واژه‌نامه زبان گزی*، اصفهان.
- ASATRIAN, G., 2009, "Iranian Notes III", *Iran and the Caucasus* 13, pp. 319-330.
- BARTHOLOMAE, C., 1904, *Altiranisches Wörterbuch*, Strassburg.
- BORJIAN, H., 2010, "The Dialect of Jowshaqan, Part One: Phonology, Morphology and Syntax", *Iran and the Caucasus* 14, pp. 83-116.
- _____, 2015, "Mehragān", *Encyclopedia Iranica*, Online, www.Iranicaonline.org
- CHYEI, M. L., 2003, *Kurdish-English Dictionary, Ferhenga Kurmancî-Inglîzî*, New Haven.
- DURKIN-MEISTERBERNSI, D., 2004, *Dictionary of Manichaean Middle Persian and Parthian*, Turnhout.
- EDELMAN, D. I., 2011, *Etimologičeskij slovar iranskix jazikov* 4, Moskva.
- FRYE, R. N., 1949, "Note on Farvī: A Dialect of Biyābūnak", *Journal of the International Society for Oriental Research*, vol. 2, pp. 1-2.
- IVANOW, W., 1926, "Two Dialects Spoken in the Central Persian Desert", *The Journal of the Royal Asiatic Society of Great Britain and Ireland* 3, pp. 405-431.
- _____, 1929, "Notes on the Dialect of Khūr and Mihrijān", *Acta Orientalia* 8, pp. 45-61.
- _____, 1939, "The Gabri Dialect IV: Gabri Vocabulary", *RSO*, 16, pp. 1-58.
- KELLENS, J., 1995, *Liste du verbe avestique*, Wiesbaden.
- KENI, R., 1953, *Old Persian*, New Haven.
- KORDJEV, K. K., 1960, *Kurdsko-Russkiy slovar*, Moskva.
- KORN, A., 2003, "Balochi and the Concept of North-Western Iranian", *The Baloch and Their Neighbours: Ethnic and Linguistic Contact in Balochistan in Historical and Modern Times*, ed. C. JAHANI and A. KORN, Wiesbaden, pp. 49-60
- _____, 2005, *Towards a Historical Grammar of Balochi*, Wiesbaden.
- LECOQ, P., 1979, *Le dialecte de Sivand*, Wiesbaden.
- _____, 1989, "Les dialectes du centre de l'Iran", *Compendium Linguarum Iranicarum*, ed. R. SCHMIDT, Wiesbaden, pp. 313-236.
- MACKENZIE, D. N., 1961, "The Origins of Kurdish", *Transactions of the Philological Society* 60 (1), pp. 68-86.
- _____, 1966, *The Dialect of Awroman*. København.

- _____, 1967, "Notes on the Transcription of Pahlavi", *BSOAS* 30, pp. 17-29.
- _____, 1971, *A Concise Pahlavi Dictionary*, London.
- MAČANOVA, E. K., 1999, "Boloishoy soljanoy pustini dialekti", *jaziki mira, II, Cevero-zandanie Iranske jaziki*, Moskva, pp. 232-236.
- PAUL, L., 1998, "The Position of Zazaki among West Iranian Languages", *Proceedings of the Third European Conference of Iranian Studies, Part One: Old and Middle Iranian Studies*, ed. N. Sims-Williams, Wiesbaden, pp. 163-176.
- _____, 2008, "Kurdish Languages", *Encyclopedia Iranica*, online, www.iranicaonline.org.
- PIREYKO, L. A., 1976, *Talyšsko-Russkij slovar*, Moskva.
- SKJÆRVÆG, P. O., 1988, "Baškard", *Encyclopedia Iranica*, online, www.iranicaonline.org.
- Todd, T. L., 1985, *A Grammar of Dimili also Known as Zaza*, Ann Arbor, rep. Electronic Publication, 2008.
- WINDFUHR, G., 1991, "Central Dialects", *Encyclopedia Iranica*, vol. V, pp. 242-252.
- _____, 1998, "Eštehārd", *Encyclopedia Iranica*, online, www.iranicaonline.org.
- YARSHATER, E., 1959, "The Dialect of Shahrud (Khalkhal)", *BSOAS* 22, pp. 52-68.
- _____, 1989, "Bīdgol", *Encyclopedia Iranica*, online, www.iranicaonline.org.

تبیین وجود واکه /ɔ/ در گویش کتولی

سیما عوض‌پور (دانشجوی کارشناسی ارشد زبان‌شناسی همگانی دانشگاه تهران)
محمود بی‌جن‌خان (عضو هیئت علمی دانشگاه تهران)

چکیده: هدف مقاله حاضر تبیین وجود واکه /ɔ/ در گویش کتولی روستای محمدآباد از توابع علی‌آباد کتول در استان گلستان است. فرضیه تحقیق ناظر به وجود واکه متوسط پسین گرد /ɔ/ در گویش کتولی است. برای انجام این پژوهش، با پنج گویشور مسن زن هرکدام به مدت یک ساعت مصاحبه شد تا کلمات به‌طور طبیعی در بافت واجی ضبط شوند. در نهایت ۱۰۵ کلمه حامل واکه‌های /ɔ/، /o/ و /a/ استخراج و در محیط نرم‌افزار پرات تقطیع شد. با یک بررسی دیداری و استفاده از کمینگی تغییرات سازه دوم، قطعه ایستای واکه‌ها به‌دست آمد. پس از محاسبه مقادیر فرکانس پایه، سازه اول و دوم برای قطعات ایستای واکه‌ها، فضای واکه‌ای F1 و F2 نشان داد که فرضیه تحقیق ارزش بررسی دارد. متغیر F1 به‌عنوان سرنخ صوتی ارتفاع زبان و متغیر F2 به‌عنوان سرنخ صوتی محل تولید و شکل لب‌ها انتخاب شدند. با توجه به طبیعی بودن توزیع مقادیر F1 و F2 در هر سه واکه و استقلال ارتفاع زبان از محل تولید و شکل لب‌ها، دو آزمون تجزیه پراش یک‌طرفه انجام شد. آزمون اول ناظر به تساوی میانگین F1 برای سه واکه، و آزمون دوم ناظر به

تساوی میانگین F2 برای سه واکه بود. نتیجهٔ آزمون نشان داد که در سطح آلفای « $P < 0.01$ » تفاوت معنی‌داری بین مقادیر هر دو متغیر در سه واکه وجود دارد. بنابراین تقابل آوایی واکه‌های /a/، /o/ و /ɔ/ در گویش کتولی پذیرفته شد. با بررسی توزیع واجی و جفت‌های کمینه تقابل واجی واکهٔ /ɔ/ نیز در این گویش به اثبات رسید.

کلیدواژه‌ها: گویش کتولی، واکه، تقابل آوایی، فضای واکه‌ای

۱. مقدمه

۱.۱. پیشینهٔ تحقیق

گویش کتولی از گویش‌های استان گلستان است که در منطقهٔ کتول، واقع در بخش مرکزی استان (شامل شهرستان علی‌آباد کتول و روستاهای اطرافش) به آن تکلم می‌شود. در معدود منابعی که نام این گویش ذکر شده، در زمرهٔ گویش‌های زبان طبری شمرده شده است (جهانگیری ۱۳۵۲). از لحاظ آوایی تفاوت زیادی بین آواهای گویش کتولی و سایر گویش‌های مازنی وجود دارد. لکوک (۱۳۸۳: ۴۹۹-۵۱۲) در هنگام سخن از گویش‌های حاشیهٔ دریای خزر، نامی از گویش مورد نظر نمی‌برد. وی همچنین هر دو گویش گرگانی و مازنی را جزء گویش‌های شرق دریای خزر معرفی می‌کند اما از گویش کتولی که تعداد قابل توجهی گویشور، حداقل در مقایسه با گویش گرگانی، دارد سخن به میان نمی‌آورد. ویندفور (۲۰۰۹) نیز در کتاب *زبان‌های ایرانی* در بحث گویش‌های حاشیهٔ دریای خزر از گویش کتولی نامی نمی‌برد. این گویش از لحاظ جغرافیایی به گویش سمنانی نیز نزدیک است. این قرابت نه تنها به لحاظ مکانی، بلکه از بُعد زبانی نیز دیده می‌شود. در نتیجه شباهت زبانی گویش‌های سمنانی و گرگانی با گویش کتولی قابل چشم‌پوشی نیست. گویش کتولی متعلق به هرکدام از زبان‌ها یا گویش‌های گرگانی، سمنانی و یا مازنی باشد، به گفتهٔ برجیان (۱۳۸۸) این زبان‌ها هر سه متعلق به خانوادهٔ زبان‌های شمال غربی و باقی‌ماندهٔ پارتی (پهلوی اشکانی) هستند. قرابت تاریخی زبان‌های مزبور نیز قرارداد گویش کتولی را در زمرهٔ یکی از این زبان‌ها بسیار

دشوارتر کرده و بی‌شک این موضوع نیازمند تلاشی جدی برای کشف خانوادهٔ زبانی این گویش است.

طبق تحقیقاتی که تا لحظهٔ نگارش این مقاله انجام گرفته، در هیچ‌کدام از گویش‌های زبان فارسی به تقابل آوایی واکهٔ [ɔ] اشاره نشده است (ویندفور ۲۰۰۹؛ لکوی ۱۳۸۳). بنابراین به پژوهش‌های انجام‌شده بر روی زبان‌ها و گویش‌های غیرایرانی مراجعه شد. واکهٔ مورد نظر در زبان‌های سِنَدی، هندی، فرانسوی، آلمانی و چندین زبان دیگر گزارش شده است (نک: راهنمای الفبای آوانگاری بین‌المللی)، البته، همچون سایر واکه‌ها، از مشخصات آوایی کاملاً یکسانی در همهٔ زبان‌ها برخوردار نیست.

۲.۱. هدف پژوهش

ما در پژوهش حاضر به دنبال اثبات وجود واکهٔ [ɔ] در نظام آوایی گویش کتولی هستیم. واکهٔ [ɔ] واکهٔ افتادهٔ پسین گردی است که بین دو واکهٔ /a/ و /o/ در بخش واکه‌های پسین اصلی واقع است. واکهٔ مورد نظر در زبان انگلیسی نیز در کلماتی همچون *hawed* (در تلفظ انگلیسی آمریکایی) و یا در *haw* (در تلفظ انگلیسی بریتانیایی) تقابل واجی دارد (لدفوگد و کیث، ۲۰۱۱). البته اینکه واکهٔ مورد نظر تاکنون در هیچ یک از گویش‌های زبان فارسی گزارش نشده است، از سویی به جذابیت تحقیق می‌افزاید و از دیگر سو سختی کار را دوچندان می‌کند. سرانجام نتایج حاصل از بررسی تقابل آوایی و واجی واکهٔ [ɔ] در گویش کتولی، در مقاله حاضر ارائه می‌شود. در ادامه ابتدا به بررسی شیوهٔ جمع‌آوری، ارائه و تجزیه و تحلیل داده‌ها و در نهایت به بحث و نتیجه‌گیری پیرامون داده‌های مورد نظر پرداخته می‌شود.

۲. شیوهٔ تحقیق

قطعاً اولین گام برای جمع‌آوری داده‌ها، مصاحبه با گویشوران بومی منطقهٔ کتول بود. برای این منظور، ۱۰ گویشور که ۸ نفر آنها ساکن روستای محمدآباد کتول و ۲ نفر آنها ساکن روستای پیچک محله بودند، انتخاب شدند و صدای هر کدام حداقل به مدت یک ساعت به‌طور جداگانه ضبط شد. از بین ۱۰ گویشور منتخب تنها داده‌های به‌دست‌آمده

از ۵ گویشور زن به تجزیه و تحلیل نهایی رسید. داده‌های ۵ گویشور دیگر نیز به دلایلی چون جنسیت متفاوت (مرد بودن) و تغییر گویش خود تحت تأثیر فضای مصاحبه به بررسی نهایی نرسید. برای انتخاب گویشوران، متغیرهای جنسیت مؤنث، سن بالای شصت سال، روستایی بودن و مهاجرت نکردن از منطقه گویش مورد نظر در نظر گرفته شد. انتخاب جنسیت مؤنث برای گویشوران هم به دلایلی از جمله همکاری بهتر گویشوران خانم و غالب بودن تعداد آنها در بین مصاحبه‌شوندگان صورت گرفت. برای ضبط صدا از دستگاه ضبط صوت مدل (Sony-ICP-PX333) استفاده شد. محل انجام مصاحبه اتاقی دربسته و تا حد امکان بدون هرگونه صدای اضافی بود تا در طیف‌نگاشت واکه‌ها و سازه‌های مورد بررسی کم‌ترین تأثیر را داشته باشد. مصاحبه‌ها به همراه یک گویشور بومی انجام شد و سؤال‌ها توسط وی پرسیده شدند. این کار نیز به منظور چاره‌جویی برای «معمای حضور مشاهده‌گر» همانطور که واردوف (۲۰۰۶: ۱۹) به آن اشاره می‌کند، انجام گرفت. منظور از این معما که از دیرباز یکی از مشکلات پیش روی جامعه‌شناسان زبان بوده، وضعیت حاصل از حضور مصاحبه‌گر در محیط مصاحبه است که سبب به وجود آمدن فضایی مصنوعی در حین مصاحبه می‌شود. این تأثیر در مواردی که مصاحبه‌گر با مصاحبه‌شونده بیگانه باشد، به‌خصوص در کارهای آواشناسی، هنگامی که مصاحبه‌گر گویشی غیر از گویش مصاحبه‌شونده دارد، بیشتر احساس می‌شود. ابتدا از گویشوران خواسته شد راجع به موضوع دلخواه خود، اعم از خاطرات کودکی، غذاها، لباس‌ها و مراسم محلی و غیره، سخن بگویند تا فضای مصاحبه حالتی طبیعی به‌خود بگیرد. سپس کلمات مورد نظر که تصور می‌شد واکه [o] در آنها موجود باشد، در ۲۰ جمله حامل قرار داده شد. به همین صورت، دو دسته کلمه دیگر نیز حاوی کلمات دارای واکه‌های متوسط پسین /o/ و افتاده پسین /a/ انتخاب شد تا تقابل آوایی واکه [o] با این دو واکه اثبات شود. هدف از مقایسه واکه [o] با دو واکه /a/ و /o/ این است که واکه مورد نظر به لحاظ آوایی و در ذوزنقه واکه‌های اصلی ذیل جونز بین دو واکه مذکور قرار دارد. در نهایت از گویشوران خواسته شد، جملات حامل را تکرار

کنند. جملات حامل نیز معادل جمله «گفتم»^۱ [کلمه مورد نظر] در گویش کتولی هستند. هدف از انتخاب این جمله به عنوان جمله حامل نیز سادگی و نیز در محل تکیه قرارگرفتن کلمات هدف در این گونه جملات است. تعدادی از کلمات نیز به صورت سؤال و جواب ثبت شدند، به طوری که جواب سؤال طرح شده دارای کلمه‌ای حاوی واژه مورد نظر باشد، همچون جمله «نام وسیله‌ای که موقع پختن نان، خمیر را در آن قرار می‌دهید، چیست؟». دلیل استفاده از جمله حامل یا طراحی سؤال و جواب نیز حفظ بافت طبیعی کلمات است. همان‌طور که استرینج و همکاران (۱۹۷۶) معتقدند تشخیص واژه‌ها در صورتی امکان‌پذیر است که در بافت واجی قرار داشته باشند. این در حالی است که تولید واژه‌ها به تنهایی موجب تشخیص اشتباه نوع واژه مورد نظر توسط شنونده خواهد شد.

کلمات هدف نیز از مصاحبه‌هایی جمع‌آوری شده‌اند که پیش از شروع پژوهش حاضر با تعدادی گویشور انجام گرفته بود. بیشتر کلمات خواسته شده از گویشوران بین هر ۵ نفر یکسان بود اما تعدادی از کلمات نیز از بخش اول مصاحبه (صحبت‌های اختیاری گویشوران درباره موضوع‌های دلخواه) انتخاب شد که وجود این کلمات سبب تفاوت کلمات ضبط شده از گویشوران شد.

در انتخاب کلمات هدف نیز دقت کافی به کار گرفته شد تا اولاً واژه‌های مورد نظر در محل تکیه کلمات واقع شده باشند، ثانیاً در بافت‌های مؤثر همچون بافت‌های خیشومی قرار نداشته باشند؛ زیرا سازه خیشومی وقتی به نزدیکی F1 می‌رسد، انرژی کمتری از آن را نمایان می‌سازد. همچنین این مجاورت پهنای نوار F1 را نیز عریض‌تر می‌کند (بی‌جن‌خان ۱۳۹۲: ۱۷۷). لیندبوم و کندی (۱۹۶۷) نیز در مقاله خود اشاره می‌کنند که تشخیص شنونده شدیداً تحت تأثیر نقش محیط و طول واژه قرار دارد. در نهایت با در نظر گرفتن نکات ذکر شده ۱۰۵ کلمه به مرحله نهایی تجزیه و تحلیل رسیدند.

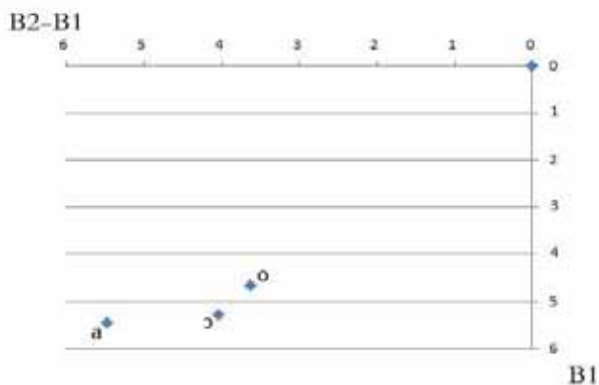
برای تجزیه و تحلیل داده‌ها مقادیر سازه‌های اول و دوم (F1 و F2) واژه‌های هدف با استفاده از نرم‌افزار پرات (5359 Praat) اندازه‌گیری شدند. سازه اول نشانگر ارتفاع

1) bægutem

زبان و مقدار اختلاف سازه اول و دوم (F2-F1) سرنخ صوتی محل تولید واکه و شکل لب‌ها هنگام تولید آن است (بی‌جن‌خان ۱۳۹۲: ۱۴۳). برای اندازه‌گیری سازه‌های اول و دوم در طیف نگاشت پرات، قسمت ایستای واکه بررسی شد. مقصود از قسمت ایستای واکه، دقیقاً بازه زمانی است که با بررسی دیداری می‌توان ثابت شدن طیف‌نگاشت را ملاحظه کرد، زمانی که تغییرات F1 و F2 به حداقل خود رسیده باشند و تحت تأثیر واج قبل و بعد و یا در حال تغییر نباشند. تعدادی از سازه‌ها که اختلاف زیادی با سایر مقادیر سازه‌ها داشتند نیز حذف شدند. البته گاهی تفاوت مشاهده‌شده در مقادیر یک سازه برای یک واکه مشخص تحت تأثیر «هم‌تولیدی» (همان: ۱۳۹۲: ۱۹۲) و نیز تفاوت بافت آوایی واکه مورد نظر در کلمات مختلف است. این تفاوت بافت از یک‌سو گواهی برای تمایز واجی واکه مورد نظر است و از دیگر سو مشکل تأثیر بافت آوایی یا هم‌تولیدی را به دنبال خواهد داشت. با این حال نگارندگان سعی داشته‌اند از راه‌های متعددی، همچون انتخاب قسمت ایستای طیف‌نگاشت هر سازه در نرم‌افزار پرات و حذف بافت‌های مؤثر همچون بافت‌های خیشومی، این تأثیر بافت را به حداقل برسانند. برای بررسی‌های آماری توصیفی و تحلیلی بر روی داده‌ها از نرم‌افزار (Spss22) استفاده شد. با توجه به اینکه متغیرها F1 و F2 هستند، ابتدا آزمون کلموگروف-اسمیرنوف^۱ بر روی داده‌ها اجرا شد تا از طبیعی بودن توزیع متغیرهای F1 و F2-F1 اطمینان حاصل شود. برای تمایز بهتر فاصله F1 و F2 با استفاده از فرمول زیر (هیوارد ۲۰۰۰: ۱۴۲) مقیاس هرترز به مقیاس بارک تبدیل شد و سازه‌های نام‌برده به ترتیب با B1 و B2 نشان داده شدند. شکل ۱ جایگاه واکه‌ها را در فضای B1* B2-B1 نشان می‌دهد.

1) Kolmogorov-smirnov test

$$z = (26.18 * f) / (1960 + f) - 0.5$$



شکل ۱. جایگاه واژه‌ها در فضای $B1 * B2-B1$

اعداد حاصل با سطح آلفای ۰/۰۵ در آزمون نرمالیتی ذکرشده قرار داده شدند و در نهایت با توجه به نتایج به دست آمده و بیشتر بودن مقدار احتمال، فرض صفر تحقیق، یعنی بیشتر بودن مقادیر به دست آمده از سطح آلفا برای هر یک از متغیرها، رد نمی‌شود و نرمالیتی توزیع مقادیر $F1$ و $F2-F1$ در هر ۳ واژه ثابت می‌شود.

پس از اطمینان از برقراری ۳ شرط اصلی برای استفاده از آزمون پراش که عبارتند از توزیع طبیعی مقادیر، متغیرهای پیوسته و مشاهدات مستقل و عدم تأثیرگذاری آنها بر هم، دو آزمون تجزیه پراش یک‌طرفه^۱ بر روی داده‌ها انجام گرفت. در نهایت چون دو متغیر سازه اول و دوم مستقل از هم هستند، می‌توان دو آزمون تجزیه پراش را مستقل از هم انجام داد.

1) one-way analysis of variance (ANOVA)

۳. بحث و توصیف داده‌ها

۱.۳. تقابل آوایی

ابتدا با بررسی میانگین به‌دست‌آمده از سازه‌های واکه‌های تولیدشده توسط هر گویشور که در جدول (۱) آمده است می‌توان به این نتیجه رسید که میانگین سازه اول واکه مورد نظر بسیار نزدیک به میانگین سازه‌های گزارش‌شده از واکه مورد نظر در زبان انگلیسی آمریکایی (لدفوگد و کیث ۲۰۱۱: ۱۹۳) است. البته میانگین سازه دوم واکه [ɔ] در گویش کتولی ۹۰ هرتز بیشتر از مقدار میانگین این سازه در واکه مورد نظر در انگلیسی آمریکایی است که این پدیده گواه جایگاه جلوتر زبان در هنگام تولید واکه مورد نظر در گویش کتولی در مقایسه با انگلیسی آمریکایی یا ناشی از تفاوت ویژگی‌های بین‌گویشوری است.

جدول ۱. شاخص‌های توصیفی برای سازه‌های اول، دوم و اختلاف سازه اول و دوم

F1	F2	F2-F1	F1	F2	F2-F1	F1	F2	F2-F1	
ɔ			o			a			شاخص‌های توصیفی
۵۶۱	۹۷۸	۴۱۶	۴۸۷	۸۵۸	۳۴۷	۵۸۳	۱۱۷۶	۵۸۹	میانگین
۵۵۴	۹۷۸	۴۱۶	۴۹۱	۸۷۴	۳۶۲	۵۷۸	۱۱۵۶	۵۷۳	میانه
۵۰۹	۹۵۶	۳۴۲	۴۴۰	۹۰۵	۴۳۹	۵۴۹	۱۰۰۵	۵۴۲	نما
۶۰	۸۷	۸۲	۵۳	۷۳	۹۱	۶۷	۱۱۵	۱۱۶	انحراف معیار
۳۶۳۶	۷۶۰۸	۶۸۸۵	۲۸۴۸	۵۳۵۶	۸۲۸۹	۴۵۵۵	۱۳۲۴۳	۱۳۵۹۵	پراش
۴۵۰	۸۶۴	۲۷۶	۳۹۶	۷۲۷	۱۷۶	۴۶۲	۱۰۰۵	۴۰۵	کمینه
۷۰۰	۱۳۵۷	۶۷۱	۵۸۰	۹۸۳	۵۴۳	۷۷۸	۱۴۳۶	۹۰۴	بیشینه

با توجه به جدول (۱)، میانگین سازه اول واکه [ɔ] بین این مقدار برای دو واکه /a/ و /o/ قرار دارد. اما این مقدار به میانگین سازه اول واکه /a/ نزدیک‌تر است و از آنجا که سازه اول نشان‌دهنده ارتفاع زبان است، بنابراین زبان در هنگام تولید واکه مورد نظر از

لحاظ ارتفاع، جایگاهی نزدیک به ارتفاع زبان در هنگام تولید واکه /a/ دارد و در نتیجه افتاده‌تر از /o/ است. و مقدار میانگین اختلاف سازه اول و دوم واکه [ɔ] نیز بین این مقدار در دو واکه دیگر است. اما مقدار این میانگین بیشتر نزدیک به مقدار میانگین اختلاف سازه اول و دوم واکه /o/ است. از آنجاکه اختلاف سازه اول و دوم نشانگر جایگاه تولید واکه و شکل لب‌ها حین تولید است، واکه [ɔ]، از لحاظ جایگاه تولید، به /o/ نزدیک‌تر و در نتیجه پسین‌تر است. همان‌طور که پیش‌ازین ذکر شد، اختلاف سازه اول و دوم معیاری برای تشخیص شکل لب‌ها نیز محسوب می‌شود. بنابراین از قرابت مقدار این متغیر در واکه مورد بحث به این مقدار در واکه /o/ این نتیجه حاصل می‌شود که شکل لب‌ها در هنگام تولید واکه [ɔ] بیشتر به /o/ شبیه است و بنابراین گردتر از /a/ است.

همان‌طور که در بخش پیشین ذکر شد، دو آزمون تجزیه پراش یک‌طرفه بر روی داده‌ها انجام شد که در نتیجه آن فرض صفر آزمون اول، ناظر بر تساوی میانگین سازه‌های اول و فرض صفر آزمون دوم، ناظر بر تساوی میانگین تفاضل‌های سازه‌های اول از دوم هر ۳ واکه بود. در مقیاس بارک با درجه آزادی^۱ (۱۰۴) و سطح اطمینان^۲ ($P < 0/1$) تفاوت معناداری بین مقدار سازه اول و تفاضل سازه اول و دوم هر ۳ واکه به دست آمد. مقدار فیشر^۳ نیز با درجه آزادی مذکور برای سازه اول (۲۵/۱۷۸) و این مقدار برای اختلاف سازه اول و دوم برابر با (۴۷/۹۷۶) به دست آمد. بنابراین، با توجه به یافته‌های آماری تحقیق، می‌توان نتیجه گرفت که واکه [ɔ] از نظر آوایی با دو واکه دیگر تفاوت معناداری دارد و در تقابل آوایی با آنهاست.

۲.۳. تقابل واجی

برای اثبات تقابل واجی واکه [ɔ] در گویش کتولی، باید از چند نکته اطمینان حاصل شود. ابتدا باید مطمئن شد واکه مورد نظر در توزیع تکمیلی با واکه‌ای دیگر نباشد. سپس بررسی شود که همگونی واکه‌ای و همخوانی سبب به وجود آمدن آن نشده باشد و در نهایت باید واکه مورد نظر به لحاظ دارا بودن جفت کمینه یا حداقل جفت شبه کمینه در گویش کتولی بررسی شود. در ادامه به بررسی این ۳ نکته پرداخته می‌شود.

1) degree of freedom (df)

2) P-value

3) fisher

۱.۲.۳. همگونی واکه با همخوان

در این بخش نگارنده قصد دارد وضعیت واکه [ɔ] را به‌لحاظ وابستگی یا استقلال نسبت به سه مشخصه «محلّ تولید»، «نحوه تولید» و «وضعیت حنجره» در واج‌های موجود در بافت مجاور، بررسی کند؛ یعنی بررسی این فرض که آیا هیچ‌کدام از مشخصات نام‌برده موجود در واج‌های مجاور واکه [ɔ] در تولید آن مؤثر هستند یا خیر. برای پرداختن به اولین مشخصه، یعنی جایگاه تولید واج‌های مجاور، نگارنده کلماتی را که طبق شمّ گویشی خود احتمال می‌داد که دارای واکه مورد نظر هستند، بررسی و آنها را براساس محلّ تولید واج‌های مجاور مرتب کرد. برای این کار از هر محلّ تولید حداقل یک نمونه ارائه می‌شود که در آن واکه مورد نظر قبل یا بعد از واجی از آن طبقه، واقع شده است. داده‌های (۱) نحوه توزیع واجی واکه [ɔ] در جایگاه‌های مختلف تولید را نشان می‌دهد:^۱

۱)

ریشه‌ای	بدنه‌ای	تیغ‌های	دولبی
«فهماندن» [hɔli]	نوعی بافتنی» [kɔrof]	«لال» [ɔl]	«آباد» [ʔɑbɔd]
«خاله» [xɔle]	«فلج» [ʃelɔq]	«بابا» [bɔbɔ]	
«خواستگاری» [xɔzendi]	«خراب» [bɔxer]	«بالا» [bɔlə]	
«فلج» [ʃelɔq]	«لواش» [levɔʃ]	«حواس» [hevɔs]	
«هلاک» [helɔk]	«نوعی لباس» [lɔɔxme]	«لواش» [levɔʃ]	
«نوعی لباس» [lɔɔxme]	«حجاب» [hedɔb]	«عباس» [ʔæbɔs]	
«عباس» [æʔbɔs]			

همان‌طور که در داده‌های (۱) قابل مشاهده است، واکه [ɔ] قبل و بعد از واج‌هایی با محیط‌های واجی مختلف اعم از لبی، تیغ‌های، بدنه‌ای و ریشه‌ای واقع شده است، به این صورت که واج‌های مورد نظر در قبل یا بعد از واکه مورد بحث، به‌صورت سیاه و با

(۱) از اینجا تا انتهای مقاله برای مشخص شدن واج مورد نظر، آن واج به‌صورت سیاه نشان داده شده است.

زیرخط نشان داده شده‌اند. با توجه به داده‌های (۱)، این واکه مستقل از جایگاه تولید واج‌های مجاور تولید می‌شود. از لحاظ موضع تکیه نیز، کلمات مورد نظر در هر دو جایگاه دارای تکیه و فاقد تکیه قرار دارند. همچنین دلیل تعداد اندک نمونه‌های یافت‌شده در بافت ریشه‌ای نیز فراوانی اندک این طبقه واجی در گویش کتولی است. به وجود آمدن واکه [ɔ] در نتیجه همگونی با همخوانی افراشته، آخرین احتمالی است که در بخش همگونی واکه با همخوان مجاور به لحاظ محل تولید به آن پرداخته می‌شود. این نوع همگونی تنها در مورد همخوان‌های بدنه‌ای بررسی می‌شود. زیرا این گروه از همخوان‌ها قدرت تأثیرگذاری بیشتری دارند و می‌توانند واکه‌ها را افراشته سازند. جدول (۲) همخوان‌های موجود در گویش کتولی را نشان می‌دهد.

جدول ۲. همخوان‌های گویش کتولی

محل تولید نحوه تولید	دو لبی	لب و دندان	دندانی	لثوی	لثوی - کامی	کامی	ملازی	چاکنایی
انفجاری	p, b		t, d			c, ʃ	q	ʔ
سایشی		f, v		s, z	ʃ, ʒ		x	h
انفجاری - سایشی					tʃ, dʒ			
لرزشی				r				
خیشومی	m			n				
روان				l				
ناسوده						j		

برای بررسی احتمال مطرح‌شده باید این فرض بررسی شود که آیا واکه [ɔ] در نتیجه افراشته شدن واکه /a/ تولید می‌شود یا خیر. برای حصول این نتیجه نباید انتظار داشت که در گویش کتولی کلماتی یافت شود که در آنها واکه /a/ در مجاورت با همخوان‌های بدنه‌ای یعنی همخوان‌های کامی، پسالثوی و نرم‌کامی، که افراشته هستند،

وجود داشته و همچنان افتاده باشد. اما داده‌های (۲) گواهی بر ردّ این فرضیه هستند زیرا در همه آنها واکه /a/ در مجاورت با یکی از همخوان‌های افراشته قرار گرفته است.

2)

[?ezqal] «زغال»	[bijardem] «آوردم»
[kar] «کار»	[xa] «خب»
[zizaræt] «زیارت»	[qater] «الاع»
[faxeh] «شاخه»	[ka] «کاه»

برای بررسی دوّمین مشخصه مطرح‌شده در ابتدای این بخش، یعنی وابستگی یا استقلال واکه [ɔ] از نحوه تولید واج‌های مجاور، داده‌های (۳) ارائه شده‌اند. در ستون سمت راست، نحوه تولید واج‌های پیش از واکه مورد نظر و در ستون سمت چپ، واج‌های موجود پس از آن قابل مشاهده‌اند و این واج‌ها به صورت برجسته و با زیرخط مشخص شده‌اند.

3)

واج‌های قبل از واکه	واج‌های بعد واکه	نحوه تولید
[ɔ] «لال»	[ɔ] «لال»	رسا ^۱
	[xɔle] «خاله»	
[hevoʂ] «حواس»	[xɔle] «خاله»	پیوسته ^۲
[levɔf] «لواش»	[xerɔb] «خراب»	
[xɔzendi] «خواستگاری»	[hevoʂ] «حواس»	
[bɔbɔ] «بابا»	[bɔbɔ] «بابا»	انسدادی ^۳
[helɔk] «هلاک»	[ʔabɔd] «آباد»	
[xerɔb] «خراب»	[hedɔb] «حجاب»	
[hɔli] «فهماندن»	[ʃelɔq] «فلج»	کناری ^۴
[xɔle] «خاله»	[helɔk] «هلاک»	
[ɔ] «لال»		

1) sonorant

2) continuant

3) stop

4) lateral

در نهایت، برای بررسی وابستگی یا استقلال واکه [ɔ] نسبت به وضعیت حنجره در تولید واج‌های مجاور، داده‌های (۴) ارائه می‌شود. در این داده‌ها واج‌های سمت راست و چپ واکه مورد بحث به لحاظ واک‌داری و بی‌واکی و گسترده بودن چاکنای، انواع مختلفی دارند؛ در نتیجه می‌توان ادعا کرد که واکه [ɔ] مستقل از وضعیت حنجره در تولید واج‌های مجاور تولید شده و متأثر از آنها نیست.

4)

وضعیت حنجره	واج‌های قبل از واکه	واج‌های بعد از واکه
واک‌دار ^۱	«بالا» [boɔ]	«خواستگاری» [xɔzɛndi]
	«لواش» [levɔʃ]	«آباد» [ʔabd]
	«حجاب» [heɡɔb]	«فلج» [ʃelɔq]
بی‌واک ^۲	«خواستگاری» [xɔzɛndi]	«لواش» [levɔʃ]
	«حواس» [hevɔs]	«نوعی بافندگی» [kɔroʃ]
	«فهماندن» [hɔli]	«هلاک» [helɔk]
چاکنای گسترده ^۳	«فهماندن» [hɔli]	

باتوجه به داده‌های بالا، توزیع واکه [ɔ] قبل و بعد از همخوان‌هایی با محل‌ها و نحوه‌های تولید گوناگون قابل مشاهده است. بنابراین فرضیه به وجود آمدن واکه مورد نظر تحت تأثیر همخوان‌های مجاور رد می‌شود زیرا در صورت صحت این فرضیه، حضور این واکه در تمام بافت‌های مورد بررسی در داده‌های (۱-۴) غیر ممکن بود. بنابراین واکه [ɔ]، از لحاظ وضعیت حنجره، محل و نحوه تولید، تحت تأثیر بافت خاصی تولید نشده است.

۲.۲.۳. هماهنگی واکه‌ای

یکی از احتمالاتی که در رد فرضیه ما وجود دارد، به وجود آمدن واکه [ɔ] در نتیجه «هماهنگی واکه‌ای»^۴ است. هماهنگی واکه‌ای زمانی پدید می‌آید که یکی از واکه‌ها

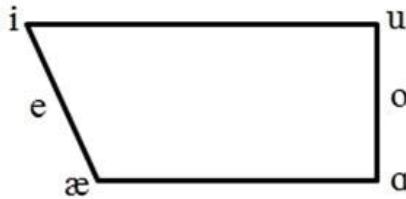
1) +voice

2) -voice

3) spread glottis

4) vowel harmony

تحت تأثیر واکه قبل یا بعد از خود قرار گیرد و از لحاظ ارتفاع زبان یا جایگاه تولید خود را به آنها نزدیک کند یا به‌طور کلی به واکه مجاور تبدیل شود. یکی از احتمالاتی که وجود دارد، به‌وجود آمدن واکه [ɔ] در نتیجهٔ افزایش واکه /a/ یا افتادگی واکه /o/ است، که در این بخش ابتدا به این موضوع پرداخته می‌شود. پس از بررسی تأثیر ارتفاع زبان در به‌وجود آمدن واکه مورد نظر، تأثیر جایگاه تولید واکه‌های مجاور در تولید واکه مذکور بررسی می‌شود. ابتدا واکه‌های موجود در گویش کتولی در دوزنقه واکه‌های اصلی (شکل ۲) معرفی می‌شوند. البته به‌دلیل اینکه پژوهش زبان‌شناسی قابل توجهی دربارهٔ گویش مورد نظر انجام نشده است، واکه‌های ارائه‌شده براساس داده‌های جمع‌آوری شده توسط نگارندگان استخراج شده‌اند.



شکل ۲. دوزنقه واکه‌های اصلی

اولین فرضیه‌ای که در هماهنگی واکه‌ای بررسی می‌شود، افزایش ارتفاع واکه /a/ در مجاورت واکه‌های افزایش یافته یا متوسط است. اگر این فرضیه را بپذیریم، نباید کلمه‌ای در این گویش یافت شود که در آن واکه /a/ قبل یا بعد از هجایی با واکه‌های افزایش یافته یا متوسط همچون /i/، /o/ یا /e/ قرار داشته باشد. اگر این‌گونه باشد، می‌توان نتیجه گرفت که واکه مورد نظر تحت تأثیر واکه‌های مجاور افزایش یافته و به واکه [ɔ] تبدیل شده است. این در حالی است که در داده‌های (۵)، واکه /a/ پیش و پس از واکه‌های افزایش یافته قرار گرفته و افزایش یافته نشده است. پس فرضیهٔ مورد نظر، مبنی بر به‌وجود آمدن واکه [ɔ] در نتیجهٔ تأثیر افزایش واکه مجاور /a/، رد می‌شود.

5)

واکه‌های متوسط	واکه‌های افراشته
«زغال» [ʔezqal]	«لوبیا» [lobija]
«برادر» [berar]	«آوردم» [bijardem]
«شاخه» [faxeh]	«نشا» [nifa]
«یادم» [jadem]	«شالی» [fali]
«فرزند» [ʔolad]	«کاری» [kari]
«مانتو» [manto]	«زیارت» [zijafræt]

دومین احتمالی که در هماهنگی واکه‌ای باید بررسی شود، به‌وجود آمدن واکه [ɔ] در نتیجه افتادگی واکه /o/ است. اگر این احتمال درست باشد، نمی‌توان کلماتی در گویش کتولی یافت که در آنها واکه /o/ در مجاورت واکه‌های افتاده همچون /a/ یا /æ/ واقع شده باشد، در حالی که در داده‌های (۶) کلماتی آورده شده است که در آنها واکه /o/ قبل و بعد از واکه‌های افتاده قرار گرفته و تنزل پیدا نکرده است. بنابراین فرضیه تنزل واکه /o/ و به‌وجود آمدن واکه [ɔ] رد می‌شود.

6)

واکه افتاده پشین	واکه افتاده پیشین
«خدا» [xodɑ]	«دختر» [doxtær]
«لوبیا» [lobija]	«صحبت» [sobæt]
«فرزند» [ʔolad]	«سفت» [dʒoqær]
«دوران» [dorɑn]	«روغن» [roqæn]

در ادامه به آخرین احتمالی که در به‌وجود آمدن واکه [ɔ] وجود دارد، یعنی تأثیر جایگاه تولید واکه‌های مجاور آن، پرداخته می‌شود، یعنی بررسی این فرض که آیا تولید واکه [ɔ] می‌تواند نتیجه مجاورت واکه یا واکه‌های پیشین با واکه‌های پشین باشد یا خیر. برای بررسی این فرض، انتظار نداریم که در کلمات گویش کتولی واکه‌های

پیشینی یافت شوند که پیش یا پس از واژه‌های پسین بدون تغییر باقی مانده باشند. از آنجایی که واژه مورد نظر از لحاظ ارتفاع، واژه‌ای افتاده است، بررسی جایگاه تولید واژه‌های پیشین افتاده کافی است. با توجه به داده‌های (۷)، واضح است که این فرضیه رد می‌شود زیرا در این داده‌ها واژه‌های افتاده پیشینی دیده می‌شود که جایگاه آنها در مجاورت با واژه‌های افتاده پسین، تغییر نکرده است و همچنان پیشین باقی مانده‌اند.

7)

[merqa] «مرغ‌ها»	[kærbela] «کربلا»
[dembal] «دنبالش»	[?æstela] «اسدالله»
[xelas] «خلاص»	[?æsas] «اسباب»
[feroxte] «فروخته»	
[dero] «دروکردن»	

از مجموع بحث‌ها و داده‌های ارائه‌شده در این بخش، مبنی بر به‌وجود آمدن واژه [d] در اثر هماهنگی با واژه‌های دیگر، فرضیه یادشده رد می‌شود.

۳.۲.۳. جفت کمینه

یکی از آزمون‌هایی که از دیرباز برای اثبات وجود یک واج در زبان‌ها و گویش‌ها استفاده می‌شود، یافتن جفت کمینه است. با این حال، پیدا نشدن جفت کمینه برای دو واج، لزوماً نشانه عدم تقابل واجی واج مورد بررسی نیست. زیرا این پدیده ممکن است تصادفی یا به دلیل فراوانی اندک واج‌های مورد نظر باشد (هیز ۲۰۰۹: ۳۵). واج‌شناسان نیز برای حل این مشکل، جایگزینی به نام «جفت شبه‌کمینه^۱» برای آن ارائه دادند. در جفت شبه‌کمینه نیازی نیست دو واژه تنها در واج مورد بررسی و در یک جایگاه واحد در تقابل باشند، بلکه جفت کلمات مورد بررسی علاوه بر واج مذکور می‌توانند در یک واج دیگر، البته در یک جایگاه واحد در هر دو کلمه نیز متفاوت باشند. برای این منظور باید مطمئن شد دو واج دیگر که محل اختلاف واقع شدند نیز در زبان یا گویش مورد نظر

1) quasi minimal pair

دارای تقابل واجی باشند. برای این کار نیز باید یک جفت کمینه به‌عنوان شاهد برای دو واج دیگر ارائه شود. البته یافتن جفت کمینه برای واژه [v] در گویش کتولی غیرممکن نیست اما این موضوع که تمام داده‌های مکتوب یا شنیداری که آوانگاری مستندی دارند به مصاحبه‌های انجام‌شده توسط نگارندگان محدود می‌شوند، یافتن جفت کمینه را کمی دشوار ساخته است. در این بخش چند جفت شبه‌کمینه معرفی می‌شوند که در آنها واژه مورد نظر در تقابل با واژه‌ای دیگر واقع شده است.

(۱) [lɔl] «لال» و [jal] «شال»: دو واژه مذکور، علاوه بر دو واژه موجود که یکی از آنها واژه مورد بحث است، در دو همخوان /j/ و /l/ نیز در جایگاه ابتدای کلمه در تقابل اند. پس باید برای دو واج مذکور نیز جفت کمینه‌ای ارائه شود که تقابل آوایی آنها در گویش کتولی اثبات شود. دو جفت کمینه پیشنهادی برای دو واج مذکور [lo] و [fo] هستند که به ترتیب به معنای «فاش کردن» و «شب» هستند. برای جفت‌های شبه‌کمینه بعدی نیز به همین ترتیب عمل می‌شود.

(۲) [xɔle] «خاله» و [xane] «خانه»: جفت کمینه‌ای که برای دو واج /l/ و /n/ وجود دارد، عبارتند از: [bema] «بمال» و [bema] «بمان».

(۳) [lak] «نام وسیله قراردادن خمیر نان» و [helək] «خسته»: در این مورد هجای /he/ در تقابل با هجای تهی قرار دارد که در نتیجه نیازی به ارائه جفت کمینه برای آن نیست.

(۴) [xɔzendi] «خواستگاری» و [ʔaxendi] «آخوندی»: این دو واژه غیر از دو واژه مورد نظر در دو واج دیگر در جایگاه‌های یکسان نیز با هم در تقابل هستند که عبارتند از /ʔ/ با /x/ و /x/ با /z/. جفت کمینه برای جفت واج اول عبارتند از: [ʔo] «آب» و [xo] «خواب» و جفت کمینه برای جفت واج دوم عبارتند از: [xa] «خب» و [za] «زایمان».

(۵) [xerəb] «خراب» و [xelas] «خلاص»: دو جفت شبه‌کمینه مذکور نیز وضعیتی همچون جفت شماره (۴) دارند. واج /l/ با /t/ و واج /b/ با /s/ در جایگاه‌هایی یکسان در تقابل اند. جفت کمینه ارائه‌شده برای دو واج اول عبارت است از [bar]

«بار، سنگینی» و [bal] «بال». جفت کمینه دو واج دوم نیز عبارت است از [bal] «بال» و [sal] «سال».

۴. نتیجه‌گیری

از بحث‌های یادشده درخصوص توزیع آوایی واکه /ɔ/ در گویش کتولی و بررسی مقادیر سازه اول (F1) و اختلاف سازه‌های اول و دوم (F2-F1)، می‌توان نتیجه گرفت که در گویش کتولی واکه پسینی وجود دارد که از لحاظ ارتفاع زبان بسیار نزدیک به واکه /a/ است و از لحاظ محل تولید نیز جایگاهی بین /o/ و /a/ دارد، که این جایگاه به محل تولید /o/ نزدیک‌تر از جایگاه تولید /a/ است. در دوزنقه واکه‌های اصلی، چنین واکه‌ای با علامت /ɔ/ نشان داده شده است. تقابل واجی واکه مذکور در گویش کتولی نیز با استفاده از جفت‌های شبه‌کمینه تقریبی، توزیع تکمیلی، هماهنگی واکه‌ای و همگونی با همخوان مجاور که در آخرین بخش بررسی شد، اثبات شد. در واقع ما، با ارائه شواهد آوایی و واجی ذکرشده در مقاله حاضر بر آن بودیم تا به اثبات برسانیم که حدس وجود واکه /ɔ/ در اثر اشتباه شنیداری نگارندگان یا گویش شخصی یا توزیع تکمیلی یا گوناگونی آزاد با سایر واکه‌ها نبوده است، بلکه این واکه در گویش کتولی در تقابل واجی با واکه‌های دیگر قرار دارد.

منابع

- برجیان، حبیب، ۱۳۸۸، «متون طبری»، آینه میراث، ضمیمه ش ۱۵.
بی‌جن‌خان، محمود، ۱۳۹۲، نظام آوایی زبان فارسی، تهران.
جهانگیری، نادر، ۱۳۵۲، بررسی تعداد، توزیع و گسترش گویش‌های رایج در استان مازندران، پایان‌نامه کارشناسی ارشد همگانی، دانشگاه تهران.
لکوک، پیر، ۱۳۸۳، «گویش‌های حاشیه دریای خزر و گویش‌های شمال غرب ایران»، راهنمای زبان‌های ایرانی، جلد دوم: زبان‌های ایرانی نو، ترجمه فارسی زیر نظر حسن رضائی باغبیدی، تهران، ص ۴۸۹-۵۱۵.

HAYWARD, K., 2000, *Experimental Phonetics: An Intraduction*, London.

HAYES, B., 2009, *Introductory Phonology*, Oxford.

LADefoged, P. and KeilH, J., 2011, *A Course in Phonetics*, Boston.

Lindblom, B. E. F. and KENNEDY, M. S., 1967, "On the Role of Formant Transition in Vowel Recognition", *Journal of Acoustical Society of America* 42, pp. 830-843.

STRANGE, W. et al., 1976, "Consonant Environment Specifies Vowel Identity", *Speech Research*, New Haven, pp. 37-61.

WARDHAUGH, R., 2006, *An Introduction to Sociolinguistics*, Oxford.

Windfuhr, G., 2009, "Dialectology and Topics", *The Iranian Languages*, London, pp. 5-42.

بررسی فرایند «تکرار» در مازندرانی

علی ذبیحی (دانش‌آموخته مدیریت صنعتی)

چکیده: نوشتار حاضر بررسی «فرایند تکرار» در زبان مازندرانی به‌عنوان عامل جمع‌ساز است، هرچند در این زبان «تکرار غیر جمع‌ساز» و «جمع غیرتکرار» نیز وجود دارد. تکرار در زبان فارسی برای ساختن واژه‌های جدید به‌کار می‌رود و مفاهیمی چون تأکید، شدت، افزایش، تداوم، انبوهی و بی‌شماری یا جنس و قسم را به پایه می‌افزاید و گاه، علاوه‌بر تعمیم معنی پایه، مقوله آن را نیز تغییر می‌دهد. تکرار در زبان مازندرانی، علاوه‌بر مفاهیم یادشده، فرایندی جمع‌ساز است و زایایی آن تا بدان‌جاست که گویشور مازندرانی هنگام صحبت کردن به زبان فارسی نیز از آن استفاده می‌کند. بررسی مجموعه به‌دست‌آمده نشان می‌دهد که پایه تکرار جمع‌ساز در مازندرانی بر اسم، صفت و ضمائر شخصی جمع استوار است. بر مبنای همین شواهد انواع آن عبارت از: تکرار کامل، تکرار کامل پایانی، پیش‌تکرار ناقص، پیش‌تکرار ناقص پسوندی و مواردی چون تکرار صفت و جمع بستن اسم، تکرار اسم و جمع بستن اسم پیش از نقش‌نمای اضافه است. این فرایند بر کلماتی که با علامت جمع /-un/ نیز جمع بسته شده‌اند تأثیر می‌گذارد و دوباره آنها را جمع می‌بندد. تکرار

جمع‌ساز در مازندرانی صورتی با نام اتباع هم دارد که اکثر شواهد یادشده را می‌توان در قالب آن به کار برد.

کلیدواژه‌ها: زبان مازندرانی، تکرار، اتباع، فرایند جمع‌ساز

۱. مقدمه

مازندرانی، به‌عنوان زبان رایج و غالب استان مازندران، ادامهٔ منطقی زبان طبری است که خود، به‌لحاظ تقسیمات خویشاوندی در زبان‌شناسی، جزء زبان‌های ایرانی شمال‌غربی در بخشی از کرانه‌های جنوبی دریای کاسپین و دامنهٔ رشته کوه‌های البرز است. قلمرو تاریخی زبان مازندرانی در غرب، کمی فراتر از گسترهٔ امروزی آن بود و تا منطقهٔ ملاطِ گیلان رواج داشت. این زبان امروزه هم در خارج از حوزهٔ جغرافیای سیاسی مازندران در شهرها و روستاهای استان‌های مجاور، مانند بندرگز، گُردکوی و گرگان تا علی‌آباد کتول در استان گلستان، منطقهٔ قصران داخل (شهرستانک، میگون، لالان، اوشان، فشم، آهار، گرمابدر، شمشک، دربندسر، آسارا) و گچسر و ولاترو و روستاهای سرشاخه‌های اصلی رودخانه‌های جاجرود و کرج^۱ و مناطق شمالی کوه‌های امام‌زاده‌داوود و طالقان و منطقهٔ دماوند (شامل نواحی کوهستانی شهرستان دماوند، رودهن، بومهن) تا فیروزکوه، قزوان‌چای و زرین‌دشت و سیمین‌دشت در حاشیهٔ حبله‌رود از استان تهران و مناطق پَرور، چاشم، شه‌میرزاد و عشایر الیکاییِ گرمسار و سنگسر و لاسگرد و اَفتَر در استان سمنان دارای گویشور است و در برخی از این مناطق زبانی از جنس مازندرانی رواج دارد. در این محدودهٔ زبانی، بسامد فرایند جمع‌ساز تکرار متفاوت است و در برخی نقاط هم گزارش نشده است. در واقع، وقوع این فرایند در گسترهٔ جلگه و کوهستان شهرهای مرکزی و غربی استان مازندران بیشتر مشاهده می‌شود.

(۱) ژاک دمرگان، رئیس هیئت علمی فرانسه در ایران، که در اواخر قرن نوزدهم میلادی به مطالعه دربارهٔ جغرافیا، زمین‌شناسی، باستان‌شناسی و زبان‌شناسی ایران مشغول بوده است، وقتی به شهر تهران می‌رسد، چنین می‌گوید: «این شهر در مناطقی که سابقاً مازندرانی بوده‌اند بنا شده است» (دمرگان ۱۳۳۸: ۲۲۷)

مجموعه شواهد به‌کاررفته در مقاله براساس گفتارهای روزمره، داستان‌ها، چیستان‌ها، رسانه‌های دیداری و شنیداری، اطلاعات شخصی نویسنده به‌عنوان گویشور زبان مازندرانی (گونه آملی) و منابع مکتوب جمع‌آوری و برای شرح و ایجاد قالبی هماهنگ از مقاله ویدا شقاقی (۱۳۷۹) با عنوان «فرایند تکرار در زبان فارسی» استفاده شد.

۲. پیشینه تحقیق

زبان مازندرانی با گستردگی جغرافیایی و پراکندگی منابع مکتوب، پیشینه تحقیق درباره «تکرار جمع‌ساز» را با مشکل مواجه می‌سازد. موضوع مقاله حاضر تاکنون در زبان‌های حاشیه جنوبی دریای کاسپین، همچون گیلکی، تالشی و تاتی، سمنانی، سرخه‌ای، لاسگردی و سنگسری، براساس منابع مکتوب فارسی گزارش نشده^۱ و سایه روشنی از آن در زبان مازندرانی ترسیم شده است.

منابع منتشرشده نشان می‌دهند که اولین توضیح تکرار از آن گیتی دیهیم (۱۳۸۰) در بررسی گویش‌های منطقه قصران است. و اشاره‌های پیش از آن تنها در حد یک یا دو مثال مبهم است. دیهیم در مقاله «گردآوری زبان‌های دهاتی منطقه قصران» (۱۳۸۰: ۱۱) و کتاب بررسی خرده‌گویش‌های منطقه قصران (۱۳۸۴: ۲۰)، ضمن توضیح بیشتر و بهتر، آن را رایج‌ترین نوع جمع‌بستن در زبان مورد بررسی دانسته است.

با اینکه کتاب‌های منتشرشده در زمینه زبان مازندرانی همچون گویش ساری (۱۳۷۴)، گویش کلاردشت (کلباسی ۱۳۷۶)، گویش دماوندی (علمدار ۱۳۸۴)، گویش الیکایی (شاه‌حسینی ۱۳۸۴) و حتی گویش‌های سنگسری (ستوده ۱۳۴۲؛ صباغیان ۱۳۹۲) و افتری (همایون ۱۳۷۱) به این موضوع اشاره‌ای نمی‌کنند و فقط شکری (۱۳۸۵) در کتاب گویش رامسری و گودرزی (۱۳۹۲) در کتاب پروژ دیار فراموش‌شده از این فرایند یاد می‌کنند، اما نباید این موضوع را پایان‌یافته در نظر گرفت.

(۱) در این زمینه خانم دکتر فیاضی از دانشگاه گیلان طرحی پژوهشی با عنوان «بررسی فرایند تکرار در گویش گیلکی رشت» را در دست تهیه دارند. همچنین آقای دکتر فردوس آقاگل‌زاده پروژه‌ای تحقیقاتی با عنوان «نشانه‌های جمع در مازندرانی» برای سازمان میراث فرهنگی انجام داده‌اند.

بخش دیگری از منابع قابل توجه که به این فرایند اشاره داشته‌اند رساله‌های دانشجویان تحصیلات تکمیلی است، اما به دلیل منتشر نشدن رساله‌ها، دسترسی به آنها تقریباً به دایره پژوهش‌های دانشجویی در دانشگاه‌ها محدود می‌شود. با این حال، می‌توان به رساله‌های مهدی سمایی (۱۳۷۰)، مجید ولایی (۱۳۷۳)، نعیمی (۱۳۷۷) و بشیرنژاد (۱۳۸۶) اشاره کرد.

۳. فرایند تکرار

تکرار فرایندی است با کارکردهای مختلف دستوری و واژگانی که کل یا بخشی از واژه پایه به صورت مکرر به آن می‌پیوندد. زبان‌شناسان در نتیجه مطالعه زبان‌های مختلف دنیا دریافتند تکرار انواع گوناگونی دارد و در زبان‌های مختلف برای برآوردن منظورهای متفاوتی مورد استفاده قرار می‌گیرد. این فرایند در نظام صرفی اغلب زبان‌ها با مضاعف‌سازی ستاک واژه یا بخشی از آن برای ساخت واژه جدید به کار می‌رود. در فرایند تکرار عنصر پایه در تعیین شکل عنصر مکرر نقش اساسی دارد. در این شیوه، تمام یا بخشی از پایه در سمت چپ یا راست و گاهی در وسط پایه تکرار می‌شود. بنابراین، در زبان‌های گوناگون، فرایند تکرار کامل یا تکرار ناقص پیشوندی، پسوندی و میانی وجود دارد که در آن جزء مکرر شکل ثابتی ندارد و متأثر از شکل پایه است (شقایق ۱۳۹۰: ۴۶؛ گلفام ۱۳۹۱: ۱۵۵). براساس فرضیه مضاعف‌سازی ساختوازی اینکلاس و زول^۱ تکرار حالت ساختوازی دارد، نه کپی کردن واجی؛ به عبارت دیگر، در تکرار مبحث معنایی مطرح است، نه تکرار و یکی بودن واج‌ها. در واقع، واحدهای به‌کاررفته در تکرار، واحدها و سازه‌های ساختوازی هستند که به صورت مستقل عمل می‌کنند (محمودی بختیاری ۱۳۹۰: ۱۸۳). به نظر رژییه^۲، تکرار در زبان‌های گوناگون تقریباً مشابه است و شامل مفاهیمی چون کوچک‌تر بودن، نبود کنترل، جمع، شدت، بچه‌گانه بودن، محبت، تداول و تکمیل می‌شود (راسخ مهند ۱۳۸۸: ۶۷-۶۸). تکرار در زبان فارسی «مفاهیمی چون شدت، افزایش، تأکید، تداوم، انبوهی، بی‌شماری و جنس یا قسم را به پایه

1) Inkelas and Zoll

2) terry Regier

می‌افزاید و گاه علاوه بر تعمیم معنی پایه مقوله آن را نیز تغییر می‌دهد» (شقایق ۱۳۷۹: ۵۲۵؛ ۱۳۸۹: ۹۹). اما باتوجه به مطالب فوق، زبان‌شناسان در بررسی برخی از زبان‌ها تکرار را به‌عنوان فرایند جمع‌ساز هم مطرح کرده‌اند که به‌صورت بخشی از یک واژه یا کل آن تکرار می‌شود.

۱.۳. تکرار در زبان‌های ایرانی

فرایند تکرار در زبان‌های باستانی ایران مانند: اوستایی (در زمان حال و ماده‌های آرزویی و تأکیدی، در فعل کامل و گذشته نامعین. مانند: jijīša: آرزوی زندگی کردن)، و فارسی باستان (برای ساختن ماده مضارع، مانند dadā: آفریدن (تأکید در دادن)) و زبان هم‌خانواده آنها یعنی سنسکریت (در ماده‌های مضارع نوع سوم، آرزویی، ماضی نقلی و ماضی مطلق، مانند: nannam: خم‌شدن)، یکی از مقوله‌های دستوری برای واژه‌سازی است (شقایق ۱۳۹۰: ۴۷). همچنین در برخی متون فارسی میانه مانند کتاب پنجم دینکرد Tōz Tōz: هرروز (آموزگار و تفضلی ۱۳۸۶: ۲۲۲)، متون مانوی b'd b'd: بازباز= بارها (بویس ۱۳۸۶: ۴۶) و متن‌های سغدی zār zār هزاران (زرشناس ۱۳۸۷: ۸۵) نیز صورت‌هایی از این تکرار به‌چشم می‌خورد. اما در این خصوص و در مقوله‌ای با نام اتباع نظر زیر نیز وجود دارد:

«درباره تاریخچه اتباع، ذاکری می‌نویسد که انواع اتباع در نظم و نثر فارسی از قرن چهارم به بعد دیده شده که در ابتدا بسیار اندک بوده و سپس به تدریج افزایش یافته است. اتباع به معنای دقیق کلمه در زبان‌های ایرانی کهن و میانه و حتی در فارسی دری در آغاز وجود نداشته است و بعدها شاید در ابتدا به تقلید از عربی و سپس به تبعیت از ترکی پیدا شده و گسترش یافته است. اتباع مهمل در ایرانی باستان یا ایرانی میانه دیده نمی‌شود و شاید بتوان گفت که پیدایش انواع اتباع در فارسی نو، بعد از اسلام بوده است و نشانی از آن در زبان‌های ایرانی پیش از اسلام نیست. اینکه اصطلاح اتباع از چه زمانی در فارسی به کار رفته است، جای تأمل دارد. در قدیم‌ترین فرهنگ لغت فارسی موجود، یعنی لغت‌نامه اسدی طوسی، معروف به لغت فرس و نیز فرهنگ لغت‌هایی مانند فرهنگ‌های جهانگیری، رشیدی، سروری و برهان قاطع به این کلمه برمی‌خوریم» (محمودی بختیاری ۱۳۹۰: ۱۷۷-۱۷۸).

جمع در لهجه تهرانی، صرف نظر از کاربرد نشانه‌های جمع، با بهره‌گیری از گونه‌های متنوع نحوی آن مشخص می‌شود. یکی از این حالات تکرار اسم است مانند «گونی‌گونی، دسته‌دسته، ستون‌ستون» (پی‌سیکوف ۱۳۸۰: ۵۸-۵۹). نشاط (۱۳۵۹: ۱۱۱) هم تکرار کلماتی مانند کم‌کم، روزروز، ماه‌ماه در فارسی را عاملی برای کثرت و بسیاری و مبالغه می‌داند. تکرار به‌عنوان فرآیند ساختوازی در زبان‌ها و گویش‌های مختلف ایرانی همچون اورامی نیز گزارش شده است (زاهدی ۱۳۸۶: ۹۳-۹۸).

۲.۳. تکرار در زبان سومری^۱

زبان سومری با اینکه در ردهٔ زبان‌های ایرانی نیست و با مازندرانی ارتباط خویشاوندی ندارد اما در این قاعدهٔ دستوری با آن اشتراک دارد. در زبان سومری دو صورت جمع اسم وجود دارد. یکی برای جاندار که با نشانهٔ ene نمایش داده می‌شود و اسم را در حالت جمع قرار می‌دهد و دیگری برای اسم غیرجاندار که ریشهٔ اسم را مضاعف می‌کند؛ مثلاً kur.kur: اسم جمع به‌معنی «سرزمین‌ها» است. از مضاعف‌سازی برای اسم جاندار نیز در برخی مواقع استفاده می‌شود (هایز ۱۳۸۹: ۱۰۶). صورت دیگر نشانهٔ جمع متداول در مواردی است که اسم با یک صفت دنبال می‌شود و با مضاعف‌سازی صفت، مانند dingir-gal-gal «خدایان بزرگ» اسم در حالت جمع قرار می‌گیرد. این نوع جمع اسم در مورد نام جاندار بسیار متداول است. ولی تعداد اندکی نمونهٔ غیرجاندار مانند inim-gal-gal «سخن‌های بزرگ» با این صورت جمع وجود دارد. به‌علاوه، علامت اتصال نشانگر جمع اسم ene به انتهای عبارت مانند dingir.gal.gal.ene نیز وجود دارد (همان: ۲۶۹).

۳.۳. تکرار در زبان‌های رایج جهان

در برخی زبان‌های دنیا مانند وارلپیری^۲، آگتا^۳، ماندارین^۴، پاپاگو^۵، مالایی^۵، تایلندی^۶، کوئیلو^۷ این شیوه، فرایندی زیاست (کاتامبا ۱۹۹۳: ۱۸۰-۱۸۹). در زبان‌های توهونواودهام^۸

(۱) برای تفصیل بیشتر این مبحث، نک: ذبیحی، ۱۳۹۲: ۴۱۹-۴۳۲.

2) Warlpiri

2) Agta

3) Mandarin

4) Papago

5) Malay

6) Thai

7) Quileute

8) Tohono O'odham

از زبان‌های بومی آمریکا و مادوری^۱ و ایلکانو^۲ در کشور فیلیپین نیز این فرایند را برای ساختن صورت جمع اسم به کار می‌برند (شقایق ۱۳۷۹: ۵۲۴؛ ۱۳۹۰: ۴۷؛ خان‌جان و علی‌نژاد ۱۳۸۹: ۱۱۵). این گونه جمع بستن در زبان ترکمنی (بگمراد ۱۳۸۹: ۱۸۷) و گویش ترکی فضل‌آباد استان مرکزی (قاسم‌خانی ۱۳۹۱) نیز وجود دارد.

به‌طور مثال، kurdu در زبان وارلپیر رایج در استرالیا به معنای «بچه» است که جمع آن یعنی «بچه‌ها» به صورت kurdu kurdu است. یا در زبان آگتای فیلیپین لغت «پا» takki است که تکرار آن taktakki «پاها» معنا می‌دهد. در زبان کوئیلو، qa:x = «استخوان» است و تکرار آن به صورت qaqa:x به معنای «استخوان‌ها» است (کاتامبا ۱۹۹۳: ۱۸۲-۱۸۶). همچنین است لغت daikud به معنای «صندلی» در زبان توهونو اودهام که جمع آن با تکرار هجای اول می‌شود da daikud «صندلی‌ها». در زبان مادوری buwaq-an «میوه» و جمع آن waq-buwaqan «میوه‌ها» است (شقایق ۱۳۷۹: ۵۲۴؛ ۱۳۹۰: ۴۷). در زبان مالایی یا مالزیایی، جمع یک اسم به‌طور معمول فقط با تکرار آن حاصل می‌شود، به‌طوری که rumah-rumah به معنای «خانه‌ها» است (کاتسیر ۱۳۷۶: ۲۵۳). در زبان ترکمنی هم گؤل-گؤل: برکه-برکه برابر «برکه‌ها» و هاتار-هاتار: ردیف-ردیف به معنای «ردیف‌ها» است (بگمراد ۱۳۸۹: ۱۸۷).

۴. فرایند تکرار در مازندرانی

۱.۴. تکرار غیر جمع‌ساز در مازندرانی

مثال‌های زیر نمونه‌ای از تکرارهای جمع‌آوری شده هستند که در مقوله جمع‌ساز قرار نمی‌گیرند. قطعاً موارد زیر تنها به‌عنوان نمونه است و با بررسی‌های بیشتر می‌توان شواهد بیشتری به آنها افزود.

۱) تکرار کامل افزوده پایانی: kur kuri: کورمالی کردن، das dassi: عمداً، gat gati: بزرگی.

۲) تکرار کامل نافزوده: mašt mašt: بسیار پُر، dərü dərü: دروغ (به تأکید)، tim tim: دانه‌دانه، kəlu kəlu: طبق‌طبق.

- (۳) تکرار کامل نافروده (صوت): čər čər: صدای باران، kiš kiš: نوای راندن سگ، mâr
mâr: صدای فراخواندن گاو.
- (۴) تکرار کامل افزوده میانی: gəl bə gəl: گاه‌گاه، li bə li: سوراخ در سوراخ، pe be pe
لنگه‌به‌لنگه، dim bə dim: رودررو.
- (۵) تکرار ناقص افزوده میانی: dəl be dələ: تودرتو، gər bə gəri: گره در گره، گره کور.
- (۶) پیش‌تکرار ناقص: ham hamə: همگی، کلاً، dər dərū: دروغ (به تأکید).
- (۷) اتباع: sâzə pârə: جارو زدن، tære pære: پاره‌پوره، âləš dakəš: عوض کردن، 'ajik
bajik: خط‌خطی، اجق‌وجق، tukaš bukaš: کش واکش

۲.۴. تکرار جمع‌ساز در مازندرانی

همان‌گونه‌که یادآوری شد، تکرار در زبان مازندرانی علاوه‌بر مفاهیم یادشده تکرار در زبان فارسی، یک فرایند جمع‌ساز است و در مناطقی که کاربرد دارد جایگزینی مناسب برای نشانه‌های جمع، به‌خصوص نشانه /-hâ/ است. زایایی این فرایند به‌حدی است که گویشور مازندرانی هنگام فارسی صحبت کردن از آن استفاده می‌کند. مثلاً کلمه شب را علاوه‌بر استفاده از نشانه جمع /hâ/ در فارسی، با فرایند تکرار به‌صورت «šab šab-â» شب‌شبا: šab šab-hâ شب‌شباها جمع می‌بندند که منظور از آن جمع کلمه šab به‌صورت šab-hâ است.

بررسی مجموعه شواهد به‌کاررفته در زبان مازندرانی به‌صورت تکرار نشان می‌دهد که پایه تکرار جمع‌ساز در این زبان بر اسم — با بیشترین شاهد — (شوشو šu šu: شب‌ها، تنگه‌تنگه tangə tangə: تنگه‌ها)، صفت (گت‌گون gat gat-un: بزرگان، بزرگ‌ترها) و ضمائر جمع (آما اما 'amâ 'amâ: ماها، ما و امثال ما) استوار است. برمبنای همین شواهد، شاخه‌های انواع آن عبارت از: تکرار کامل، تکرار کامل پایانی، پیش‌تکرار ناقص، پیش‌تکرار ناقص پسوندی و مواردی چون تکرار صفت و جمع بستن اسم، تکرار اسم و جمع بستن اسم پیش از نقش‌نمای اضافه است. این فرایند بر کلماتی که با علامت جمع /-un/ نیز جمع بسته شدند تأثیر می‌گذارد و دوباره آنها را جمع می‌بندد.

باتوجه به مجموعه نمونه‌های جمع‌آوری شده، تمامی واژه‌هایی که به‌عنوان پایه تکرار کامل قرار می‌گیرند، یک یا دوهجایی هستند که عضو مکرر نیز تکرار و تابعی از واژه پایه است. در بخش تکرار ناقص نیز واژه پایه دوهجایی است و همیشه یک ساخت cvc قبل از آن تکرار می‌شود. در واقع این فرایند با تکرار یک واژه یا زنجیره‌ای از همخوان و واکه، مفهوم جمع را به پایه می‌افزاید. در زیر انواع تکرار جمع‌ساز بر اساس شواهد جمع‌آوری شده بازگو می‌شوند.

۱) تکرار کامل: این فرایند از تکرار یک سازه که شامل یک واژه است ساخته می‌شود و بسته به نحوه تکرار به نافروده و افزوده تقسیم می‌شود. این نوع تکرار در ساخت‌های یک و دوهجایی رخ می‌دهد.

۱.۱) تکرار کامل نافروده (تکرار محض):

این نوع از تکرار، کلمه مکرری است که در نتیجه تکرار پایه حاصل می‌شود. اما در برخی مواقع در پایان عضو پایه و مکرر نشانه جمع /-un/ اضافه می‌شود. در واقع در این مورد کلمات جمع بسته شده مجدداً با فرایند تکرار جمع می‌شوند. تکرار محض انواعی دارد که در زیر می‌آیند:

الف. اسم + اسم:

mâhi mâhi ماهی‌ها؛ xənə xənə اتاق‌ها، خانه‌ها؛ čəšmə čəšmə چشمه‌ها؛ dar dar درها، دروازه‌ها؛ ku ku کوه‌ها، رشته‌کوه؛ sar sar سرها؛ par par پرها؛ darz darz درزها؛ dâr dâr درختان؛ malâfe malâfe ملحفه‌ها؛ lâk lâk لاک‌ها، ظروف؛ bâl bâl بال‌ها؛ das das دست‌ها؛ guš guš گوش‌ها؛ čəš čəš چشم‌ها؛ rig rig لته‌ها (دیگر اندام‌های جفت بدن نیز این‌گونه است)؛ kat kat دیوارها؛ jamə jamə جمعه‌ها (و دیگر روزهای هفته)؛ šu šu شب‌ها؛ ruz ruz روزها؛ tæg tæg لب‌ها، منقارها؛ sek sek پسر بچه‌ها؛ vačə vačə بچه‌ها؛ mar mar مارها؛ mərɢ mərɢ مرغ‌ها؛ mərəs mərəs ظرف‌ها، ظروف؛ mardən mardən مردان؛ kəjə kəjə کجاها؛ šung šung جیغ‌ها.

در منطقه قصران نیز این فرایند کاربرد دارد. kerg kerg: مرغ‌ها؛ verg verg: گرگ‌ها؛ gosen gosen: گوسفندان؛ juz juz: گردوها (دیهم ۱۳۸۰: ۱۱؛ ۱۳۸۴: ۲۰). در گویش پروری، علاوه بر برخی مثال‌های فوق تکرارهایی مانند dâr dâr: درختان؛ čekel čekel: صخره‌ها، هم رایج است (گودرزی ۱۳۹۲: ۱۸۰).

در گویش رامسری نیز برای جمع‌بستن روزهای هفته، فصول و برخی اوقات شبانه‌روز از این فرایند استفاده می‌شود مثال: jome jome: جمعه‌ها (شکری ۱۳۸۵: ۳۲). همچنین در گویش شه‌میرزادی برای جمع بستن شب و روز از تکرار آنها استفاده می‌شود.

این فرایند در اشعار محلی مازندرانی هم به کار رفته است: tangə tangə: تنگه‌ها، دره‌ها؛ qərnə qərnə: غرش‌ها (درگاهی ۱۳۸۹: ۱۱۵). در اشعار بازی کودکان (اینک‌را، اونک‌را) مثل čag čag: پاهای، و در شعر شاعران بومی امروز مانند: kələš kələš: سرفه‌ها (جوادیان کوتابی ۱۳۷۵: ۸۱)؛ si si: تپه‌ها (همان: ۹۴)؛ nuč nuč: جوانه‌ها؛ xâl xâl: نهال‌ها؛ dim dim: گونه‌ها (قیصری و رئیس ۱۳۸۹: ۷۲، ۷۴ و ۱۲۳) هم آمده است.

در چیستان‌ها و ترانه‌های عامیانه منطقه پرور استان سمنان که به مازندرانی صحبت می‌کنند، این فرایند دیده می‌شود: leng leng: پاهای؛ dâr dâr: درختان؛ bal bal: زبانه‌های آتش؛ dem dem: دم‌ها (گودرزی ۱۳۸۸: ۱۳، ۳۰، ۴۵، ۵۹).

ب. ضمیر شخصی جمع + ضمیر شخصی جمع^۱:

amâ 'amâ: ماها، ما و امثال ما؛ šəmâ šəmâ: شماها؛ vəšun vəšun: ایشان و امثال ایشان. مهدی سمایی در رساله کارشناسی ارشد خود از این گونه جمع بستن برای روزهای هفته و فصول و برخی اوقات روز در روستای سلیمان‌آباد تنکابن هم نام برده است (به نقل از: جواندل ۱۳۷۳: ۲۵۹).

۱) جمع بستن ضمیر در فارسی تاجیکی نیز وجود دارد اما از آنجایی که روش جمع تکرار در این زبان مصطلح نیست، از نشانه جمع استفاده می‌شود. آذر (۱۳۷۳: ۸۶) در گفتار «نشانه‌های جمع در زبان دری» آورده است: «ضمیرهای ما و شما که خود جمع‌اند و مکرراً نباید آنها را جمع بست، در آثار قدیم و معاصر یا به اقتضای وزن شعر و یا به سبب تداول در بین مردم، با «ها» و «ان» جمع بسته شده است. و به گفته مرحوم بهار، امروز در افغانستان نیز «مایان» و «شمایان» متداول است... [این نوع جمع] در لهجه تاجیکی تداول بیشتر دارد، حتی در گفتار و نوشتار ادیبان. در یادداشت‌های صدرالدین عینی، ص ۳۸۲ آمده است: این دفتر من است نه دفتر شما.»

ج. صفت + صفت:

gatə gatə: بزرگان، بزرگ‌ترها. در ترانه‌های عامیانه مردم مازندران نیز این فرایند کاربرد دارد. gat gat: بزرگ‌ترها، xurd xurd: کوچک‌ترها (عبدلی ۱۳۶۸: ۲۵۲).

شواهد به‌دست آمده در این زمینه اندک بود اما به‌دلیل زبانی این فرایند می‌توان به ساخت آن نیز اقدام کرد.

د. صفت + نشانه جمع + صفت + نشانه جمع:

gat-un gat-un: بزرگان.

از خصوصیات تکرار در مازندرانی این است که بر کلماتی که با علامت جمع /-un/ جمع بسته شدند، تأثیر می‌گذارد و دوباره آنها را جمع می‌بندد. این خصوصیت در مازندرانی نوعی انحراف از قاعده انسداد^۱ ارنوف است. همچنین در مثال شب‌شبا: شب‌ها، الف‌انتهایی پسوند جمع‌ساز و گونه محاوره‌ای تکواژ «ها» است و در گونه رسمی فارسی این دو، گونه آزاد^۲ هستند که به‌صورت متناوب به‌کار می‌روند. این مثال نیز تخطی از قاعده انسداد را نشان می‌دهد. این قاعده در زبان فارسی نیز وجود دارد محمد معین (۱۳۶۳: ۸۷) در این خصوص آورده است: در جمع بستن جمع‌های فارسی عجیب‌تر آنکه جمع فارسی را نیز مجدداً جمع بسته‌اند و صیغه جمع‌الجمع ساخته‌اند. «شما خلیفه زادگان‌هایید» (بهاء‌ولد، معارف، مصحح: فروزانفر: ۳۴) همچنین بعضی عوام تهران «آقایون‌ها» (آقایان‌ها) گویند.

ه. اسم + نشانه جمع + اسم + نشانه جمع:

vač-un vač-un: بچه‌ها.

۲.۱) تکرار کامل افزوده (پایانی)

در این نوع از تکرار عضو مکرر بدون واسطه پس از عضو پایه قرار می‌گیرد و وند تصریفی /-un/ و در نمونه‌ای دیگر واژه‌بست /-i/ به کلمه مکرر اضافه می‌شود. شواهد مثالی برای این نوع از تکرار بسیار اندک است. انواع این تکرار به شرح زیر است:

1) blocking

2) free variation

الف. صفت + صفت + نشانه جمع:

gat gat-un: بزرگان.

ب. اسم + اسم + نشانه جمع:

sek sek-un: پسر بچه‌ها.

سورتیجی (۱۳۷۵: ۱۴۸) در مقاله‌ای درباره‌ی پسوندهای اسم‌ساز گویش مازندرانی از نام مکانی پردرخت در شهر ساری به نام «dâr dâr-i» یاد می‌کند که با تکرار لغت «dâr» به معنای «درخت» افاده‌ی معنی جمع شده است. مشابه این فرایند در گویش رامسری هم وجود دارد، به گونه‌ای که tur tur-i معنی «مانند دیوانه‌ها» می‌دهد (شکری ۱۳۸۵: ۱۲۴).

۲) تکرار ناقص: در این بخش قسمتی از واژه پایه به صورت ناقص با ساخت cvc تکرار می‌شود. مجموعه شواهد گردآوری شده نشان‌دهنده‌ی پیش‌تکرار ناقص و پیش‌تکرار ناقص پسوندی هستند که جزء مکرر قبل از کلمه پایه و نشانه افزوده شده پس از واژه پایه تکرار می‌شود. انواع تکرار ناقص به این شرح است:

۱.۲) پیش‌تکرار ناقص

الف. اسم + اسم:

rik rikâ: پسرها؛ kij kijâ: دختران؛ vač vačə: بچه‌ها، در قصران rik rikâ در معنی «پسرها» هم به کار می‌رود (دیهم ۱۳۸۴: ۲۰). در پرور: xân xâne: خانه‌ها؛ dar dare: دره‌ها؛ som soma: رقص‌ها؛ kal kale: قله‌ها؛ kič kič: کوچه‌ها؛ mal male: محله‌ها؛ nâr nâre: نعره‌ها، ناله‌ها (گودرزی ۱۳۹۲: ۱۸۰).

ب. ضمیر + ضمیر:

'am 'amâ: ماها. موارد دیگر ضمایر جمع در این مورد خاص مشاهده نشد.

۲.۲) پیش‌تکرار ناقص پسوندی

الف. اسم + اسم + نشانه جمع:

kij kijâ-un: دخترها. تکرار vač vač-un: بچه‌ها را هم می‌توان به این مقوله اضافه کرد.

برخی از مثال‌های فوق و شواهد جدید که در زیر دسته‌بندی می‌شوند نیز به همراه یک اسم یا صفت قبل یا بعد از تکرار به حالت فرایند جمع‌ساز در زبان مازندرانی مورد استفاده قرار می‌گیرند و ممکن است تکرار کامل یا ناقص باشد.

اسم + اسم + اسم:

ku ku sar: سرکوه‌ها؛ tappə tappə tæg: نوک تپه‌ها؛ vačə vačə hâl: رفتار بچگانه
(vač vačə hâl)

مقوله‌های زیر به نوعی گسترش یافته گروه اسمی فوق است.

اسم + اسم + نقش‌نمای اضافه + اسم:

نقش‌نمای اضافه به دو صورت کسره و واکه میانی خنثی ایفای نقش می‌کند.
bâl bâl-ə: نوک کوه‌ها؛ ku ku-e sar: سر و نوک درختان؛ dâr dâr-e tæg (dâr dâr-ə tæg):
تکان دادن دست‌ها؛ dar-ə sardar: سردر خانه‌ها (سردرها)؛ kat kat-ə pe: کنج دیوارها.

این فرایند در اشعار قدیم مازندرانی (طبری) هم به کار رفته است. گرگر سینه [gər
gər-e sinə] (امیرپازواری ۱۳۸۴: ۲۶۴).

هرچند در کتاب گویش افتری از این فرایند یادی نرفته است، اما این فرایند در
چیستانی مشاهده می‌شود. lam lam-e pey: پهلوی بوته‌ها، در پناه بوته‌ها (همایون ۱۳۷۱:
۷۵). در گویش رامسر kal kal-e šâ: شاه کچل‌ها (شکری ۱۳۸۵: ۱۲۴).

در اشعار شعرای امروز مازندران: kəpər kəpər-e bən: زیر بوته‌ها (عمادی ۱۳۸۵: ۲۴۵).
اسم + نقش‌نمای اضافه + اسم + اسم:

در این مورد که مضاف‌الیه تکرار شده است، نقش‌نمای اضافه کسره است.
angus-e tæg tæg: نوک انگستان؛ dâr-e valg valg: برگ درختان؛ dâr-e tæg tæg: نوک
درختان؛ kuh-e tæg tæg: نوک کوه‌ها.

این حالت در چیستانی مازندرانی نیز آمده است: kuh-e kaš kaš: کمرگاه کوه‌ها
(کمرگاه‌های کوه).

صفت + صفت + اسم:

gatə (gat gatə dâr) درختان بزرگ؛ gatə gatə 'âdəm: آدم‌های بزرگ؛ gatə ling: پاهای بزرگ؛ 'əspe 'əspe dannun: دندان‌های سفید. gânde gânde bâl: بال‌های بزرگ و نیرومند (عمادی ۱۳۸۵: ۲۳۷). xord xord xâne: خانه‌های کوچک؛ gad gad šâb: گام‌های بزرگ؛ sâ sâ raxt: لباس‌های سیاه؛ serx serx gâl: گل‌های سرخ (گودرزی ۱۳۹۲: ۱۸۱).

صفت + صفت + نقش نمای اضافه + اسم: kəl kəl-ə 'ussi: آستین‌های کوتاه؛ xâr xâr-ə çi: چیزهای خوب؛ dard dard-ə xannə: خنده‌های دردناک؛ pid pid-ə kafš: کفش‌های کهنه؛ kəčik kəčikə vačə (kəčk-ə kəčk-ə vačə): بچه‌های کوچک؛ xəl xəl-ə harf: حرف‌های بی‌ربط. در پَرور سمنان: narm narm-e xuše: خوشه‌های نرم (گودرزی ۱۳۸۸: ۴۴).

در اشعار جلیل قیصری، شاعر غرب مازندران، آمده است: gat gat-e čes: چشمان درشت؛ mašt mašt-e dâr: درختان پر شاخ و برگ؛ mas(t) mass(t)-e tur: تبرهای سرمست؛ vaštə vaštə-e vəšku: شکوفه‌های آتشین (قیصری و رئیسی ۱۳۸۹: ۴۲، ۵۳، ۷۴، ۷۵).

گیتی دیهیم (۱۳۸۰: ۱۲، ۱۳؛ ۱۳۸۴: ۲۳) در بررسی خرده‌گویش‌های قصران آورده است: «گاهی در برخی آبادی‌ها، صفت قبل از موصوف به شیوه تکرار، جمع بسته می‌شود ولی در عین حال موصوف مفرد می‌ماند. sil sil-e yâl: بچه‌های زشت؛ derâz derâz-e ču: چوب‌های دراز؛ در این آبادی‌ها صفت در نقش مسند هم می‌تواند به شیوه تکرار جمع بسته شود. ameni yemyâl qašang qašangene: بچه‌های ما زیبا هستند؛ čenti sil silena: چقدر زشتند».

صفت + صفت + «ی» نسبت + اسم:

gej gej-i harf: حرف‌های بی‌خود.

صفت + صفت + اسم + نشانه جمع:

gatə gatə 'âdəm-un: آدم‌های بزرگ.

۵. جمع غیرتکرار در مازندرانی:

تکرار تنها فرایند جمع‌ساز در مازندرانی نیست و روش‌های دیگری نیز برای جمع‌سازی وجود دارند. موارد زیر به عنوان فرایند جمع‌ساز به طور ضمنی بازگو می‌شوند.

الف) با نشانه /-un/ (/ -kun/, /yun/, /on/, /-?un/, /-ân/) :sek-un: پسرچه‌ها؛ gu-?un: گاو‌ها؛ mardi-yun: مردان؛ kijâ-kun: دخترها (دخترکان)؛ zan-ân: زنان؛ (نشانه جمع hâ و صورت‌های â و yâ در برخی کلمات ظاهراً تحت تاثیر زبان فارسی کاربرد دارد).

ب) قرار گرفتن ضمیر اشاره جمع قبل از اسم مفرد: iyân dâr: این درخت‌ها (این‌ها درخت)؛ اسم انسان بعد از ضمایر اشاره جمع باید با نشانه جمع un- نیز جمع بسته شوند: iyân rikâ-?un: این پسرها (این‌ها پسرها).

ج) عدد، قبل از اسم مفرد (معدود) آن را جمع می‌کند: dah tâ vačə: ده‌بچه.

د) عدد یک در ترکیب با قید خیلی، اسم را جمع می‌بندد: attâ xale vačə: بچه‌های زیاد.

ه) فعل جمله شمار اسم را مشخص می‌کند: gu bemunə: گاو‌ها آمدند (گاو آمدند). برای نهاد مفرد و غیر انسان فعل جمع می‌آید.

و) نوعی روش جمع با پسوند /-šun/، یک نفر را به همراه افراد دیگر در بر می‌گیرد. dâmâd-e šun: خانواده داماد، داماد اینا.

تک نمونه‌های زیر نیز در شواهد شفاهی و کتبی گردآوری شده مشاهده شدند:

vačə pilə: بچه‌ها، دیگر صورت‌های آن vačila و در کلاردشت vače ville. کلباسی (۱۳۷۳: ۳۳۳)، معتقد است ville احتمالاً از زبان قوم مهاجر لکی خواجهوندی کلاردشت که مجاور آن است به گویش کلاردشتی راه یافته است. در صورتی که این شاهد در نور و آمل و قائم‌شهر رواج عام دارد. شاهد مزبور می‌تواند در ردیف اتباع نیز قرار گیرد. mard-ə vâ: مردها (گروه مردان)؛ zan-ə vâ: زنها (گروه زنان).

۶. اتباع

فرایند تکرار صورت دیگری به نام اتباع — که شامل عضو پایه و عضو وابسته به نام مهمل است — هم دارد که اکثر شواهد تکرار را می‌توان در قالب آن جمع بست. اما هدف از بازگویی اتباع در این بخش بررسی جزئیات آن نیست، بلکه در واقع یادآوری این نکته است که در زبان مازندرانی این مقوله نیز جزو فرایند جمع‌ساز است. در زبان فارسی مشکور، صادقی، شریعت، انوری، گیوی و نوبهار از ساختی موسوم به اتباع نام

برده‌اند که در تداول عوام از ترکیب اسم یا صفت با هم‌وزن‌های بی‌معنی ساخته می‌شود و مهمل نام دارند. به اعتقاد آنان، افزودن لفظی مهمل و بی‌معنی به دنبال اسم یا صفت برای تأکید گسترش معنی پایه و یا بیان نوعی مفهوم جنس و قسم است (نک: شقاقی ۱۳۷۹: ۵۲۳). اما اتباع به‌عنوان نوعی فرایند تکرار در مازندرانی یکی از فرایندهای جمع بستن کلمه است.

۷. نتیجه‌گیری

تکرار به‌عنوان یکی از عوامل ساخت‌واژه در بسیاری از زبان‌ها از جمله زبان‌های ایرانی مطرح است اما به‌عنوان یکی از فرایندهای جمع‌ساز، حیطة تحت نفوذ آن بسیار کاهش می‌یابد. این فرایند در زبان مازندرانی که از جمله زبان‌ها و گویش‌های ایرانی نو است، فرایندی زیاست و در گفتارهای مردم، اشعار قدیم و جدید و ادبیات عامه رواج دارد. اما کاربرد آن در همه‌جا یکسان نیست.

پایه تکرار جمع‌ساز در این زبان بر اسم، صفت و ضمائر جمع استوار است. و انواع آن عبارت است از: تکرار کامل؛ تکرار کامل پایانی؛ پیش‌تکرار ناقص؛ پیش‌تکرار ناقص پسوندی و مواردی چون تکرار صفت و جمع بستن اسم، تکرار اسم و جمع بستن اسم پیش از نقش‌نمای اضافه.

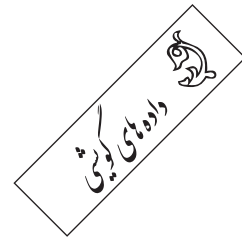
در زبان مازندرانی واژه‌هایی که به‌عنوان پایه تکرار کامل قرار می‌گیرند، یک یا دوهجایی هستند و عضو مکرر تکرار و تابعی از واژه پایه است. در بخش تکرار ناقص نیز واژه پایه دوهجایی است و همیشه یک ساخت CVC قبل از آن تکرار می‌شود. فرایند تکرار در مازندرانی صورت دیگری به نام اتباع هم دارد که مفهوم جمع را می‌رساند.

منابع و کتابنامه

- آذر، امان‌اله، ۱۳۷۳، «نشانه‌های جمع در زبان دری»، *ادبستان*، ش ۵۲، ص ۸۴-۸۹.
آموزگار، ژاله و تفضلی، احمد، ۱۳۸۶، *کتاب پنجم دینکرد*، تهران.
امیرپازواری، ۱۳۸۴، *دیوان امیرپازواری*، به‌کوشش منوچهر ستوده و محمد داودی درزی کلایی، تهران.

- بشیرنژاد، حسن، ۱۳۸۶، *مازندرانی: جایگان، کاربرد و نگرش‌های گویشوران در استان مازندران*، رساله دکتری زبان‌شناسی، دانشگاه علامه طباطبایی.
- بگمراه، گری، ۱۳۸۹، *سومریان نیاکان ترکان، تبریز*.
- بویس، مری، ۱۳۸۶، *فهرست واژگان ادبیات مانوی*، ترجمه امید بهبهانی و ابوالحسن تهامی، تهران.
- پی‌سیکوف، لازار ساموئیلوویچ، ۱۳۸۰، *لهجه تهرانی*، ترجمه محسن شجاعی، تهران.
- جوادیان کوتنایی، محمود، ۱۳۷۵، *نوح: برخی سروده‌های تبری شاعران مازندران*، تهران.
- جواندل صومعه‌سرای، نرجس، ۱۳۷۳، *چکیده پایان‌نامه‌های زبان‌شناسی ۱۳۴۵-۱۳۷۲*، تهران.
- خان‌جان، علیرضا و علی‌نژاد، بتول، ۱۳۸۹، «تحلیلی بر فرایند مضاعف‌سازی کامل در زبان فارسی بر مبنای نظریه دوگان‌سازی ساختوازی»، *مجله زبان و زبان‌شناسی*، س ۶، ش ۱، ص ۱۱۳-۱۳۸.
- درگاهی، زین‌العابدین، ۱۳۸۹، *هژیر سلطون*، تهران.
- دمرگان، ژاک، ۱۳۳۸، *هیئت علمی فرانسه در ایران (مطالعات جغرافیایی)*، ترجمه: کاظم ودیعی، ج ۱، تبریز.
- دیهم، گیتی، ۱۳۸۰، «گردآوری زبان‌های دهاتی منطقه قصران»، *مجله زبان‌شناسی*، س ۱۶، ش ۱، ص ۲-۱۸، تهران.
- _____، ۱۳۸۴، *بررسی خرده‌گویش‌های منطقه قصران به انضمام واژه‌نامه قصرانی*، تهران.
- ذبیحی، علی، ۱۳۹۲، «هماندی دستوری تکرار در مازندرانی و سومری»، *فصلنامه ابختر*، ۱۳۹۲، ش ۲۴-۲۵، ص ۴۱۹-۴۳۲.
- راسخ‌مهند، محمد، ۱۳۸۸، «بررسی معنایی تکرار در زبان فارسی»، *مجله زبان‌شناسی*، س ۲۳، ش ۱، ص ۶۵-۷۴.
- زاهدی، محمدصدیق، ۱۳۸۶، «مضاعف‌سازی (تکرار) در گویش اورامی»، *مجله زبان‌شناسی*، س ۲۲، ش ۱، ص ۹۳-۹۸.
- زرشناس، زهره، ۱۳۸۷، *دستنامه سغای*، تهران.
- ستوده، منوچهر، ۱۳۴۲، *فرهنگ سمنانی، سرخه‌ای، لاسگری، سنگسری، شهمیرزادی*، تهران.
- سمائی، مهدی، ۱۳۷۰، *بررسی گویش تنکابنی*، رساله کارشناسی ارشد زبان‌شناسی، دانشگاه تهران.
- سورتیجی، فخرالدین، ۱۳۷۵، «تکواژه‌های وابسته گویش مازندرانی»، *فرهنگ*، ش ۱۷، ص ۱۳۳-۱۵۴.
- شاه‌حسینی، علیرضا، ۱۳۸۴، *گویش الیکایی*، سمنان.
- شقایق، ویدا، ۱۳۷۹، «فرایند تکرار در زبان فارسی»، *مجموعه مقالات چهارمین کنفرانس زبان‌شناسی نظری و کاربردی*، ج ۱، تهران، ص ۵۱۹-۵۳۳.
- _____، ۱۳۸۹، *مبانی صرف*، تهران.
- _____، ۱۳۹۰، «رویکرد نظریه بهینگی به فرایند تکرار با نگاهی بر واژه‌های مکرر فارسی»، *مجله پژوهش‌های زبان‌شناسی*، س ۳، ش ۱، ص ۴۵-۶۶.
- شکری، گیتی، ۱۳۷۴، *گویش ساری*، تهران.
- _____، ۱۳۸۵، *گویش رامسری*، تهران.

- صباغیان، ناصر، ۱۳۹۲، بررسی زبان سنگسری، آمل.
- عبدلی، علی، ۱۳۶۸، ترانه‌های شمال، تهران.
- علمدار، مهدی، ۱۳۸۴، گویش دماوندی، تهران.
- عمادی، اسداله، ۱۳۸۵، نغمه‌های سرزمین بارانی، ساری.
- قاسم‌خانی، طیبیه، ۱۳۹۱، بررسی فرایند تکرار در گویش ترکی فضل‌آباد، پایان‌نامه کارشناسی ارشد زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات، تهران.
- قیصری، جلیل و رئیس، محمدصادق، ۱۳۸۹، اساشعر، تهران.
- کاتسنز، کنت، ۱۳۷۶، زبان‌های جهان، ترجمه رضی هیرمندی، تهران.
- کلباسی، ایران، ۱۳۷۳، «نشانه جمع در لهجه‌ها و گویش‌های ایرانی»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد، س ۲۷، ش ۲، ص ۳۲۷-۳۳۶.
- _____، ۱۳۷۶، گویش کلاردشت (رودبارک)، تهران.
- گلفام، ارسلان، ۱۳۹۱، «تصویرگونگی دوگان‌ساخت‌ها در زبان فارسی: طبقه‌بندی معنایی»، فصلنامه پژوهش‌های زبان و ادبیات تطبیقی، س ۳، ش ۱، ص ۱۵۳-۱۷۲.
- گودرزی، محمدرضا، ۱۳۸۸، سوت و ناچش: ترانه‌ها و سروده‌های پرور، سمنان.
- _____، ۱۳۹۲، پرور دیار فراموش‌شده، سمنان.
- محمودی بختیاری، بهروز، ۱۳۹۰، «مقوله اتباع در لغت‌نامه دهخدا (یک بررسی مجدد)»، فصلنامه پژوهش‌های زبان و ادبیات تطبیقی، س ۳، ش ۳، ص ۱۷۵-۱۹۲.
- معین، محمد، ۱۳۶۳، مفرد و جمع، تهران.
- نشاط، محمود، ۱۳۵۹، شمار و مقدار در زبان فارسی، تهران.
- نعیمی، ۱۳۷۷، واژگان گویش مازندرانی و معادل فارسی و حتی‌الامکان ریشه‌یابی هر یک، رساله کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه فردوسی مشهد.
- ولایی، مجید، ۱۳۷۳، بررسی اجزاء کلام در گویش مازندرانی شرقی و لهجه آملی، رساله کارشناسی ارشد زبان‌شناسی، دانشگاه علامه طباطبایی.
- هایز، جان لویز، ۱۳۸۹، اصول دستور زبان سومری و تاریخ و باستان‌شناسی، ترجمه فریدون عباسی، تهران.
- همایون، همادخت، ۱۳۷۱، گویش افتری، تهران.



واژه‌های ویژه صید و صیادی و انواع ماهیان در گویش بلوچی نواحی ساحلی مکران

عبدالغفور جهان‌دیده (عضو هیئت علمی دانشگاه دریانوردی و علوم دریایی چابهار)

۱. مقدمه

۱.۱. جغرافیا

مَکْران^۱ سرزمینی است واقع در ضلع جنوب شرقی فلات ایران که مرزهای آن از حدود سِند در پاکستان تا کرمان امتداد دارد، این سرزمین در ایران شامل نواحی مرکزی و جنوبی بلوچستان و غرب استان هرمزگان است، دریایی که در بخش جنوبی این ناحیه قرار دارد در نقشه‌های جغرافیایی به نام دریای عمان و به اعتبار هم‌جواری با این ناحیه، دریای مکران نیز نامیده می‌شود.

بخش بزرگی از مردم مکران در نواحی ساحلی، به کار صید و تجارت ماهی می‌پردازند، مردم بومی این سرزمین شغل ماهیگیری را از پدران و نیاکان خود به ارث برده‌اند، به‌گونه‌ای که در گذشته، تقریباً، زندگی همهٔ مردمان بومی شهرهای ساحلی

۱) واژه «مکران» دارای چند تلفظ متفاوت است، بومیان منطقه آن را /makkorān/ تلفظ می‌کنند، و در متون فارسی با صورت‌های

تلفظی /mokrān/، /makrān/ و /makorān/ آمده است.

مکران با دریا و ماهی مرتبط بود و ماهی و دریا نقش بسیار بزرگی را در اقتصاد و تغذیه و زندگی آنان ایفا می‌کرد.

ارتباط تنگاتنگ ماهی با زندگی مردم مکران سبب شده که حتی برخی این منطقه را سرزمین ماهی‌خوران بنامند و یونانیان از آن با عنوان ایکتیوفاجی^۱ «ماهی‌خوران» یاد کنند. با توجه به نقشی که دریا و ماهی در زندگی روزمره مردم مکران داشته و دارد، طبیعی است که واژه‌ها و اصطلاحات گوناگون و زیادی در این رابطه به‌کار گرفته شود. این پژوهش در واقع گردآوری لغات و اصطلاحاتی است که درباره ماهی، صید ماهی و انواع ماهیان به گویش مکرانی بلوچی است. همچنین در این پژوهش به ذکر معنی و معادل فارسی و توضیح مختصر ادوات صید و صیادی پرداخته‌ایم، به‌دلیل محدود بودن صفحات مقاله، از توضیحات بیشتر و از ذکر موجودات و وسایل دریایی دیگر صرف نظر کرده‌ایم.

۲.۱. زبان مردم مکران

بومیان مردم مکران به بلوچی و گویش مکرانی سخن می‌گویند، این گویش از میان گویش‌های بلوچی، رایج‌ترین است و به نوعی معیار به‌شمار می‌آید و خود دارای لهجه‌های گوناگونی است، مردم چابهار و کُنارک، به گویش مکرانی ساحلی تکلم می‌کنند، حوزه تکلم این گویش برخی از مناطق ساحلی مکران شرقی در بلوچستان پاکستان را نیز در برمی‌گیرد.

۳.۱. محدوده پژوهش

این پژوهش میدانی در شهرستان‌های ساحلی چابهار و کُنارک صورت گرفته، اما لغات و اصطلاحات آن، تقریباً، مشابه یا نزدیک به واژه‌های شهرهای ساحلی مکران شرقی در پاکستان است.

(۱) سایکس در سفرنامه خود می‌نویسد: «در ایام اسکندر کبیر، مکران را به واسطه قرب جوار دریا، ایکتیوفاجی یا ماهی‌خوران و ناحیه

مشرف به داخله کشور را گذروسیا می‌نامیدند» (سایکس ۱۳۶۳: ۱۲۴).

۴.۱. شیوه پژوهش

نگارنده که خود بلوچ‌زبان و ساکن شهر چابهار است به شیوه پژوهش میدانی عمل کرده است، بدین ترتیب که ابتدا لغات و اصطلاحات را از ناخدایان و دریانوردان باتجربه بومی یکی یکی پرسیده و یادداشت کرده و در ضمن بیشتر اشیاء و وسایل مربوط به صید و صیادی و ماهیان مورد نظر را نیز بعینه دیده و پس از یادداشت برداری برای نوشتن معادل فارسی ماهیان، به چند کتاب مرجع درباره ماهیان مراجعه کرده است. نام این آثار در فهرست منابع آمده است. البته نام و مشخصات و شکل برخی از ماهیان در کتاب‌های مورد مطالعه نبود و در این مقاله برای آنها معادل فارسی ذکر نشده و به جای آن شکل و وزن ظاهری آنها را نوشته‌ایم.

نگارنده در پژوهش واژه‌ها و اصطلاحات، در محدوده پژوهشی خود، به گوناگونی تلفظ آنها نیز نظر داشته و سعی کرده که همه تلفظ‌ها را ذکر کند، و نیز در مواردی که یک شیء یا ماهی در هر روستا و شهری نام ویژه خود را داشته، کوشیده که همه آنها را ثبت کند.

۵.۱. وجه تسمیه نام‌های ماهیان و اصطلاحات صید و صیادی

بیشتر واژه‌های مربوط به صید و صیادی و نام‌های ماهیان در مناطق ساحلی مکران، ایرانی و بلوچی است و واژگان بیگانه کمتر توانسته در آنها نفوذ کند، همچنین بسیاری از آنها تلفظ کهن خود را حفظ کرده‌اند.

بسیاری از نام‌های ماهیان برگرفته از نام حیوانات خشکی است، مانند گور /gōr/ «گورخر»، هر /har/ «خر»، کاتل /kātel/ «قاطر»، گُری /gork/ «گرگ»، پِشک /peššek/ «گره»، پُگل /pogol/ «قورباغه»، مُشکو /moškū/ «موش»، کروس /krōs/ «خروس»، هلور /halōr/ «عقاب»، کُچک /kočak/ «سگ»، اسپ /asp/ «اسب»، هُشتر /hošter/ «شتر»، سارم /sārm/ «سار»، مدگ /madag/ «ملخ» و ...

نام برخی دیگر از ماهیان برگرفته از رنگ آنهاست، مانند: سُهرو /sohrū/ «سرخ»، سیاه‌گوش /syāh-gōš/ «سیاه‌گوش»، زرددُمب /zard-domb/ «زرددُم».

نام برخی از ماهیان برگرفته از شکل ظاهری آنان است که شبیه اشیاء دیگر هستند. مانند: چراگ /čerāg/ «چراغ»، این ماهی در آب مانند چراغ می‌درخشد، سواس /sawās/ سواس نوعی کفش محلی و پهن است که از ایاف نخل وحشی می‌بافند، گوک‌دُمب /gōk-domb/ «دُم گاو»، داردُمب /dār-domb/ «دُم چوبی»، لُنتی /lonṭ-i/ «دارای لب بزرگ»، بانزُلُی /bānzoli/ «بال‌دار، دارای باله‌های بزرگ»، کُمپو /kompū/ «گوژپشت» نام‌های بعضی از آنها اسطوره‌ای و افسانه‌ای هستند، مانند: سلیمانی /solaymāni/ می‌گویند که این ماهی انگشتر حضرت سلیمان را بلعیده است، پری /pari/ «پری؛ فرشته».

۶.۱. راهنمای تلفظ واژه‌ها

واژه‌های بلوچی به دو خط فارسی و آوانگاری نوشته شده‌اند، اما در بلوچی شش واج وجود دارد که در فارسی امروز، معادلی ندارند؛ بنابراین، این واج‌ها در خط فارسی نمایان نیستند. این واج‌ها عبارتند از: سه واج برگشته که ما برای آنها سه علامت از رسم‌الخط آوانگاری را برگزیده‌ایم و سه واج دیگر که در فارسی متقدم وجود داشته و امروزه در فارسی نو وجود ندارند. ۱) واج برگشته، لثوی و بی‌واک ت /t/ که تلفظ آن با واج /t/ تفاوت دارد؛ ۲) واج برگشته، لثوی واکدار د /d/ که تلفظ آن با واج /d/ تفاوت است؛ ۳) واج برگشته، کامی بی‌واک /t̪/ که تلفظ آن با واج /t/ فرق می‌کند؛ ۴) واو مجهول /ō/؛ ۵) یای مجهول /ē/؛ ۶) واج دولبی /w/.

۲. واژه‌های عام مربوط به ماهیان و صید ماهی

بشکال /beškāl/ صاف بودن آب دریا را می‌گویند. در این هنگام ماهی به‌آسانی تور یا قلاب را می‌بیند و می‌گریزد.

بَکّار /bakkār/ انبار ادوات صید و صیادی در خشکی.

بوجیگ /bōjig/ لنج.

پَشْک /pešək/ کوسه‌ماهی

توشوک /tušök/ دُلَین.

تیاب /tayāb/: ساحل

تیابی ماهیگ /tayābi-māhig/: ماهی‌ای که در آب‌های ساحلی و کم‌عمق زندگی می‌کند.

جانشو /jānšū/: جاشو.

ریچگ /rēčag/: ریختن، اصطلاحاً انداختن تور در دریا برای صید ماهی.

زر /zer/: دریا به‌ویژه قسمت عمیق آن.

زری ماهیگ /zeri-māhig/: ماهی‌ای که در آب‌های عمیق دریا و دور از ساحل زندگی می‌کند.

سماچ /sammāč/: نوعی لنج ویژه صید ماهی.

کرکته /kerkaṭa/: شاه‌میگو.

کند /kaṇd/: جایگاه نگهداری تور در لنج یا قایق که در سه بخش از آن قرار دارد:

گُورکند /gwar-kaṇd/ در بخش جلو، توک‌کند /tōk-kaṇd/ در وسط و دیم‌کند /dim-

kaṇd/ در عقب شناور.

کُندیگ /koṇdig/: قُلاب.

کوهی ماهیگ /kōhi-māhig/: ماهی‌ای که در سواحل صخره‌ای زندگی می‌کند.

گالیت /gālēt/: نوعی لنج صیادی.

گُلو /gollof/: بچه کوسه.

گوکین /gōkēn/: نوعی ذلفین که صدایی شبیه صدای گاو دارد، می‌گویند می‌تواند روی آب بایستد.

لانچ /lāṇč/: لنج.

ماهوری /māhōri/: صیدی که با تور صید کرده‌اند.

ماهیگ /māhig/: ماهی.

ماهیگ‌چک /māhig-čokk/: بچه‌ماهی.

ماهیگ‌کش /māhig-koš/: قایق یا لنج مخصوص صید ماهی.

ماهیگ‌کُشگ /māhig-košag/: صید ماهی.

مید /mēd/: ماهیگیر.

نَنگَر /nəŋgar/: لنگر.

نَهِیگ /nahig/: گُندیگ.

هشاش /hašāš/: نوعی قایق صیادی ساحلی که در قدیم از شاخه‌های بلند نخل درست می‌کردند.

یَک‌دَار /yək-dār/: قایق.

۳. روش‌های صید ماهی

آرَنگَه /āreŋga/ (۱) تعداد زیاد ماهی که در یک جا از آب دریا باشند، گَلَه ماهی؛ (۲) صید ماهی به صورت گله‌ای.

بَرَام /barām/: گونه‌ای از صید با قلاب؛ در این شیوه نخ قلاب را بر پشت قایق می‌بندند و قایق را به سرعت می‌رانند، طعمه‌ای مصنوعی از جنس پلاستیک یا پارچه، به شکل ماهی درست می‌کنند و بر قلاب می‌بندند. این نوع صید بیشتر برای صید ماهی‌هایی مانند شیر و هوور به کار می‌رود.

پَاذکِی‌رِیک /pādoki-rēk/: در این گونه صید، صیاد بدون استفاده از قایق، از ساحل به درون آب رفته و تور را انداخته و در دو نوبت صبح و بعدازظهر به آن سر می‌زدند.

پَنجِرَو /peŋjeraw/: نوعی قفس یا تله برای شکار ماهی که در آب می‌گذارند، گرگور.
تَنَدکُنْدِی /taŋd-koŋdi/: گونه‌ای از صید با قلاب؛ در این شیوه بر یک نخ چند قلاب می‌بندند و آن را در آب می‌اندازند و بر جایگاه آن علامتی می‌گذارند، اینگونه صید زمان‌بر است.

چِیرَاپ /čērāp/: در این شیوه تورهای ماهیگیری در زیر آب قرار می‌گیرند.

چِیرِدَان /čirdān/: ماهیگیری با قلاب.

چِیرِدَانِی /čirdāni/: صیدی که با قلاب صید شده است.

دَرَنگِی‌چِیرِدَان /draŋgi-čirdān/: صید ماهی با قلاب از بالای صخره‌های ساحل که بیشتر جنبه تفریحی دارد.

رُگ/rog/: نوعی از صید که تور ماهیگیری را در آب می‌اندازند و تور را به قایق وصل می‌کنند و تور و قایق تا صبح در دریاست.

سَرآپ/sar-āp/: در این روش کناره بالایی تورهای ماهیگیری بر روی آب قرار می‌گیرد. شپریچ/šap-rēč/: روشی از صید که تورهای ماهیگیری را در هنگام شب در آب می‌اندازند.

کپس/kapas/: ← پنجرُو.

گِرّ/gerr/: در این نوع صید، تور را به عقب کشتی می‌بندند و آن را با نیروی کشتی می‌کشند تا هرچه در مسیر باشد صید کند، صید ترال.

گُورچیرآپ/gwar-čērāp/: در این روش صید که تلفیقی از چیرآپ و سرآپ است، تور نه در پایین آب و نه کاملاً بالای آن قرار دارد.

لانچی/lānči/: صیدی که با لنج و دام انجام می‌گیرد.

واد/wād/: در این روش گله ماهی را محاصره می‌کنند و تور را دورتادور آن می‌اندازند.

۴. دوره‌های صید ماهی در طول یک سال

ایرات/ ایرهت/ērāt/ ēraht/: آغاز صید ماهی، پس از تعطیلی صید به علت توفان‌های شدید دریایی، که معمولاً در شهریور شروع می‌شود و تا سه ماه ادامه دارد.

سَمآکی/sammāki/: این دوره در مهرماه قرار دارد.

زِمستان/zemestān/: دوره دوم صید که پس از ایرات است و در پاییز قرار دارد.

هَنگام/hangām/: ← زِمستان.

سَپیان/saypān/: دوره سوم صید که در اواخر زمستان آغاز و تا سه ماه ادامه دارد.

گُوانک/gwānk/: دوره چهارم صید که یک ماه است و پس از سپیان قرار دارد.

کِرکُش/ker-koš/: موسم شکار می‌ش ماهی که برابر با گوانک است.

اَکِر/āker/: دوره‌ای که ۴۰ روز تا دوماه است؛ در این هنگام دریا توفانی است و

ماهیگیران به جاهای دور از ساحل نمی‌روند و عملاً صیدی انجام نمی‌گیرد، این

دوره، تیرماه و نیمه اول مرداد را شامل می‌شود.

۵. انواع تور ماهیگیری

- اگوری /agōri/: با این تور ماهی هوور شکار می‌کنند.
- پاڈکی /pādoki/: نوعی تور با چشمه‌های ریز؛ آن را در ساحل و بدون استفاده از قایق به آب می‌اندازند.
- پارو /pārū/: نوعی تور ریزچشم که هر نوع ماهی را با آن صید می‌کنند.
- چیراپی /čērāpi/: توری که هنگام صید در زیر آب قرار می‌گیرد.
- دربند /dar-baṅd/: توری است و ویژه شکار ماهی‌هایی مانند شیرماهی؛ چشمه‌های این تور نسبت به تور پاڈکی بزرگ‌تر است.
- رَج /rač/: نوعی تور ماهیگیری با نخ‌های باریک و چشمه‌های کوچک که با آن ماهی کُذ شکار می‌کنند.
- رُگ /rog/: توری گِرد که با انداختن آن در آب از هم باز می‌شود.
- ریک /rēk/: تور ماهیگیری.
- سراپی /sarāpi/: توری که هنگام صید کناره بالایی آن بر روی آب قرار می‌گیرد.
- شَپریچی /šap-rēči/: توری که یک سر آن به قایق وصل است و تور و قایق از اول شب تا صبح در دریا شناور هستند.
- کارو /kāraw/: تور مخصوص صید ماهی به صورت محاصره‌ای.
- کِری /keri/: این تور ویژه شکار میش ماهی است.
- گوانکی /gwānki/: تور ویژه شکار میش ماهی که چشمه‌های بزرگی دارد.
- گورچیراپ /gwar-čērāp/: نوعی تور زیرآبی که با طنابی به شناور می‌بندند.
- لندوری /laṅdōri/: نوعی تور که بند یا طنابی که شناورها به آن وصل هستند تا یک متر از بدنه اصلی تور فاصله دارد و این سبب می‌شود تا تور در آب به اندازه یک متر پایین‌تر قرار گیرد.
- ماهور /māhōr/: تور ماهیگیری.
- مُشکویی /moškōi/: با این تور ماهی شوریده شکار می‌کنند.
- هرسی /harsi/: نوعی تور ماهیگیری با چشمه‌های بزرگ که ویژه صید کوسه است.

۶. اجزای تور

ایتار /ēṭār/: ← پیلم.

بلّ /bell/: ← ولّ.

بوبر /bōbar/: شناوه که در فاصله‌های مشخص بر کناره بالایی تور وصل است و تور را از فرورفتن در آب نگه می‌دارد. شناوه امروزه از جنس کائوچو است اما در گذشته از چوب یا الیاف گیاهان بود.

بوچّ /būčč/: شناوه کائوچویی.

بوچ‌بند /būč-baṅd/: طنابی که شناوه کائوچویی را به تور لندوری وصل می‌کند.

پاد /pād/: طناب کناره پایینی تور.

پیلم /pēlom/: طناب کناره بالایی تور.

چمگ /čammag/: سوراخ‌ها و چشمه‌های تور.

دپ‌دانک /dap-dāṅk/: ← سربیک‌ننگر.

دپ‌ننگر /dap-naṅgar/: ← سربیک‌ننگر.

رابز /rābz/: طنابی که لنگر و تور را به یکدیگر وصل می‌کند.

رامتو /rāmṭō/: ← رانتو.

رانتو /rāṅṭō/: علامت و نشان تور در دریا که پرچمی کوچک یا چیزی مانند آن است.

ساچرم /sāčerm/: نخ‌ی که برای ترمیم تور پاره‌شده از آن استفاده می‌کنند.

ساچگ /sāčag/: تعمیرکردن تور پاره‌شده.

سربیک‌ننگر /serik-naṅgar/: گوشه لنگر تور.

کلمپوگ /kalampōg/: ته شاخه درخت خرما که خشک‌شده آن سبک است و در گذشته به‌جای شناوه از آن استفاده می‌کردند.

کنال /kannāl/: وزنه‌ای که به کناره پایینی تور وصل است و تور را در پایین آب نگه می‌دارد، این وزنه می‌تواند از سرب، سنگ یا بُتن باشد.

کنال‌بند /kannāl-baṅd/: طنابی که کنال را به تور وصل کند.

کوسبج /kōsēc/: کدو، در گذشته از کدوی خشک به‌جای شناوه استفاده می‌کردند.

مَٔار /mattār/: ← پاد.

نَنگَر /naŋgar/: لنگر تور ماهیگیری که آن را نگه می‌دارد، برخی از تورها یک یا چندین عدد از این لنگرها دارند.

ولّ /wall/: وسط تور که بین پاد و پیلم است.

۷. تور رُگ و اجزای آن

بارّا /bārrā/: طناب‌هایی که مهار حلقه رُگ را به پاد وصل می‌کنند و به‌وسیله آنها تور را جمع یا باز می‌کنند.

پاد /pād/: طنابی که به پایین رُگ وصل است و در فاصله چند سانتی آن قطعه‌های کوچک سُربی تعبیه شده‌اند.

رُگ /rog/: توری گرد که با انداختن آن در آب از هم باز می‌شود و بر چند نوع است: (۱)

هَسْت /hast/: توری با چشمه‌های کوچک و ریز؛ (۲) گُشاد /gošād/: چشمه‌های این تور

گُشادتر است؛ (۳) لوجری /lūjjari/: با این تور ماهی ساردین شکار می‌کنند؛ (۴)

بی‌پُت /bē-pot/: با این تور ماهیان کوچک و ریز را جهت طعمه شکار می‌کنند.

رُگ پیچ /rog-pēc/: با مهارت پیچیدن و جمع کردن تور رُگ.

گَرَو /garaw/: حلقه چوبی بالای تور.

گوازگ /gwāzag/: انداختن ماهرانه تور رُگ در آب به‌گونه‌ای که از هرسو کاملاً باز شود.

مَهار /mahār/: طنابی که به حلقه چوبی بالای رُگ وصل است.

۸. اندام‌های ماهی

بال /bāl/: باله.

بانزول /bānzol/: باله.

پُچک /počak/: ← کوچگ.

پُچل /počal/: ← کوچگ.

پَرِچِک /parričk/: باله.

پوتو /pūtū/: کیسه‌شنای برخی از ماهیان دریایی، به‌ویژه میش‌ماهی.

پوتویگ /pūtūwig/: پوتو.

توپو /tūpū/: پوتو.

دَب /dap/: دهان.

دل‌چیر /del-čēr/: دل‌گور.

دل‌گور /del-gwar/: جلوی سینه‌ماهی.

دُمب /domb/: دُم؛ باله‌پُشتی.

روت /rōt/: روده.

ریشگ /rišg/: پرزهای آبشش‌ماهی.

زهرگ /zahrag/: زهره، کیسه‌صفرا.

زیهار /zihār/: یک یا دو خاری که در قسمت جلوی باله‌پُشتی برخی از ماهی‌ها وجود دارد.

کَلَب /kalap/: بخش استخوانی گلو یا آبشش‌ماهی که با کمی گوشت همراه است.

کِنَت /keŋt/: یک یا دو خار پایین شکم برخی از ماهیان.

کُنَتک /koŋtak/: خار‌ماهی.

کوچگ /kōčeg/: پولک، فلس.

گُجی /gojji/: معده‌ماهی.

گَل /gall/: آبشش و گلوی‌ماهی.

گوش /gōš/: باله.

لاپ /lāp/: شکم.

لاپ‌گوشت /lāp-gōšt/: گوشتی که درون شکم میش‌ماهی وجود دارد و آن را پس از درآوردن کیسه‌شنا برمی‌دارند.

میدگُش /mēd-koš/: استخوانی شبیه به قلاب که در پشت سر میش‌ماهی قرار دارد.

میری /miri/: گوشت پشت‌ماهی که چسبیده به باله‌های بالایی است.

نیام‌هَدَ /nyām-hadd/: استخوان وسط بدن ماهی، ستون فقرات.
هَیک /hayk/: تُنخم ماهی.

۹. انواع و اجزای قُلاب

چیردان /čirdān/: نخ قُلاب ماهیگیری.

رَدَه /redda/: قلابی که دُمش حلقه‌ای و سوراخ نیست.

کُنْدی /koṇḍi/: ← کُنْدیگ.

کُنْدیگ /koṇḍig/: قُلاب ماهیگیری.

کُنْدیگِ دُمب /koṇḍig-e domb/: دُم قلاب، جایی که نخ را بر آن گره می‌زنند.

کُنْدیگِ ریشگ /koṇḍig-e riššag/: ریشه قُلاب، یعنی نوک تیز قلاب که کمی خمیده است.

کُنْدیگِ کول‌دُمب /koṇḍig kōl-domb/: قلابی که دُمش پهن است ولی حلقه نیست.

کُنْدیگِ گِرْدَدُمب /koṇḍig gerd-domb/: قلابی که دُمش حلقه‌شکل است.

۱۰. طعمه و انواع آن

طعمه مورد استفاده برای صید ماهی می‌تواند از انواع مواد خوراکی باشد، اما طعمه‌های اصلی را ماهیان کوچک و برخی از آبزیان تشکیل می‌دهند.

بِلاچَو /balāčaw/: تکه‌های ریز ماهی که به‌جای طعمه به قلاب می‌بندند.

بِیچَم /bičam/: ماهی کوچکی شبیه به ساردین.

پَدَنی /paḍḍani/: ماهی کوچک سفیدرنگی شبیه به کنگاری، ولی با اندازه‌ای بزرگ‌تر.

پَلَه /pala/: ماهی کوچکی شبیه به ساردین ولی کوچک‌تر از آن.

تَگَس /tagas/: خرچنگ.

جَنوزام /janōzām/: ماهی کوچک پهنی به اندازه کف دست که باله‌های سیاهی دارد، اما

باله پستی آن زردرنگ است و همواره تنها می‌گردد.

چِراگ /čerāg/: چغوک.

چَمک /čamak/: قطعه‌فلز کوچکی که درخشان است و به‌جای طعمه به قلاب می‌بندند.

ذَرَنُک /draŋzok/: نوعی ماهی ریز دریایی.

سانا /sānā/: نوعی ماهی ریز.

سیرکو /sirkū/: نوعی ماهی ریز.

سیم /sim/: نوعی گیش است.

کاشا /kāšā/: نوعی ماهی کوچک که به اندازه یک انگشت است.

کلات /kelāt/: نوعی ماهی کوچک که از ساردین بزرگ‌تر و کلفت‌تر است ولی نسبت به آن خار کم‌تری دارد.

کُلّی /kolli/: نوعی خرچنگ.

کندگاری /kaŋdgāri/: این ماهی مانند پدّتی است، ولی کوچک‌تر از آن و دارای خال سیاهی است. این ماهی را با دست می‌مالند تا له و ریز شود سپس آن را در آب دریا می‌ریزند، ماهیان با احساس بوی آن در آن مکان جمع می‌گردند.

کنگ /kaŋg/: نوعی ماهی کوچک.

کیچانِ کِرم /kačān-e kerm/: نوعی کِرم که در ماسه‌های ساحل زندگی می‌کند و طعمه‌ای مناسب برای صید با قلاب، به‌ویژه برای ماهی کیچان است.

گاچَم /gāčam/: نوعی ماهی که آن را شمسک نیز می‌گویند.

گورکش /gōr-kašš/: ماهی پدنی که با آن ماهی‌گور صید می‌کنند.

گیم /gēm/: طعمه قلاب ماهی.

لُوجَر /lūjjar/: ماهی ساردین.

ماسلُک /māsolok/: ← سیرکو.

مدگ /madag/: میگو.

مُربَه /morba/: ماهی کوچکی با دهانی پهن شبیه به گربه‌ماهی.

مَس /mas/: ماهی مرکب که طعمه‌ای مناسب برای قلاب است.

مئو /ma?ū/: ← مَس.

۱۱. انواع ماهی

آبرو /ābraw/ : وال.

آرنگه‌ای گلو /ārenga-i gallū/: گونه‌ای از خانواده گربه‌ماهی، گربه‌ماهی خاکی.

آسی /āsi/: گونه‌ای از گربه‌ماهی، گربه‌ماهی بزرگ.

آم /ām/: ← هام.

آمروسک /āmarūska/: ← گالیت.

آرمنگرا /armangarā/: گونه‌ای از کوسه‌ماهی، کوسه وحشی.

آسپ /asp/: از خانواده نیزه‌ماهیان، بادبان‌ماهی.

آشتر /ošter/: از خانواده گیش‌ماهیان.

آگور /agör/: گونه‌ای هوور.

آلبک /olbok/: بچه‌زرده.

آلس /olos/: ← هُلَس.

آلور /alör/: ← آهور.

الوندی /alwandi/: کوسه‌ماهی سفید درنده.

آهور /alhür/: گونه‌ای منقار‌ماهی.

آهور /ahür/: ← آگور.

بارکالی /bärkäli/: نوعی کوسه.

بارکش /bärkäšš/: از خانواده زمین‌کن‌ماهیان که دو نوع است: (۱) زمین‌کن خال‌باله؛ (۲)

زمین‌کن دُم‌نواری.

بارگاهی /bärgāhi/: گونه‌ای گربه‌ماهی.

بارن /bären/: ← بهرن.

بانزولی /bänzoli/: ← سیاه‌پتر.

بانور /bänör/: از خانواده شانک‌ماهیان، شانکِ دونواری.

بُتر /bottor/: گونه‌ای کوسه‌ماهی، کوسه سرچکشی. به این کوسه، کانتی‌پشک و میش هم

می‌گویند.

بِچَن /beččen/: نوعی کوسه‌ماهی که ماهی‌های صیدشده در درون تور را می‌خورد. نام دیگر این کوسه کهناتی است.

بَدی /baḏdi/: از خانواده شوریده‌ماهیان، شبه‌شوریده چشم‌درشت.

برگ /barrag/: نوعی ماهی کولگر.

بگو /bakkū/: از خانواده گیش‌ماهیان که دو نوع است: (۱) گیش میگوی؛ (۲) گیش باله‌سیاه.

بُلندو /bolaḏdū/: اره‌ماهی. این ماهی زائده‌ای استخوانی و دنداندار به شکل شمشیر بر سر دارد که طول این زائده حدود یک متر است. ماهیگیران مکران این ماهی را نوعی کوسه می‌دانند.

بَمبِل /bambol/: نوعی کوسه است.

بندیور /bandiwar/: ← داردُمب.

بندیول /bandiwal/: ← داردُمب.

بوَتِن /būten/: از خانواده سپرماهیان، سپرماهی برقی ایرانی.

بها /behā/: ← مینگ.

بَهَرَن /bahren/: نوعی وال به گفته برخی از صیادان، عنبرماهی است.

بِیچَم /bičam/: نوعی ساردین، ساردین پهلوطلایی.

بِیسَالُو /bissālaw/: از خانواده راشگوماهیان، راشگوی شش خط. گونه بزرگ این ماهی را گوانز می‌گویند.

پاگاس /pāgās/: کوسه، به ویژه کوسه ببری.

پالوار /pālwar/: از خانواده شگ‌ماهیان با دو گونه (۱) گواف رشته‌دار؛ (۲) ماهی صُبور.

پَتَر /pattar/: از خانواده گیش‌ماهیان.

پَتَرآلاری /pattar-ālāri/: از خانواده گیش‌ماهیان، گیش بال‌افشان.

پَتَرچوتالی /pattar-čōḡāli/: از خانواده گیش‌ماهیان با دو نوع (۱) گیش شکم‌شیاری؛ (۲) گیش درازباله.

پترسورو /pattar-sowrū/: از خانواده گیش ماهیان با دو گونه (۱) گیش درخشان؛ (۲) گیش خال سفید.

پترسیه‌بیج /pattar syah-baj/: از خانواده گیش ماهیان.

پتن /petten/: از خانواده پوماهیان، سفره ماهی.

پتن دولنت /petten do-loŋt/: از خانواده سپر ماهیان دوپوزه، سپر ماهی دوپوزه.

پتن گل پانچ /petten-golpājč/: از خانواده پوماهیان.

پتن گوک‌دُمب /petten gōk-domb/: از خانواده پوماهیان.

پتن مُرگُک کنتگی /petten-morgok koŋtagi/: از خانواده رامک ماهیان، رامک خالدار.

پتن مُرگُک بی کنتگ /petten-morgok bēkoŋtag/: از خانواده رامک ماهیان با دو گونه (۱) رامکِ
مخروط؛ (۲) رامک خط‌کمانی.

پدنی /paḏḏani/: از خانواده موتوماهیان؛ لچه‌دهان نارنجی.

پراه‌دپ /prāh-dap/: ← شاگوری پتر.

پرو /parū/: نوعی ماهی کفشک.

پری /pari/: از خانواده کوسه ماهیان، کوسه دُم‌دراز.

پشک‌تُرک /pešsek-tork/: ← گوسو.

پشَمپ /pašamp/: از خانواده خاروماهیان، ماهی خارو.

پشنت /pašajt/: ← پشَمپ.

پُگل /pogol/: چند نوع است: (۱) ← تورا؛ (۲) از خانواده عقرب‌ماهیان، سنگ‌ماهی
خال‌سیاه؛ (۳) کلیه خانواده بادکنک‌ماهیان، بادکنک‌ماهی.

پَلُو /pallū/: ← پالوار.

پَمپِگا /pampagā/: از خانواده طوطی‌ماهیان که چند نوع است، طوطی‌ماهی یشمی؛
طوطی‌ماهی زردپولک؛ طوطی‌ماهی ایرانی.

پیتو /pittō/: حلوای سفید.

تاتار /taṭar/: ← تانتار.

تاگان /tāgān/: نوعی ماهی کوچک شبیه به مُرَبه.

- تاننار /tāŋtār/: از خانواده سنگسرماهیان، سنگسر چهارلکه.
- تَپِچ /təpč/: ماهی‌ای پولک‌دار و سفید که خال سیاهی بر سر دارد و در آب‌های کم‌عمق زندگی می‌کند، این ماهی کمیاب است و به‌ندرت صید می‌شود.
- تَرَنکُو /tartakū/: (۱) نوعی ماهی کوچک سفیدرنگ؛ (۲) ← گزی کباه.
- تَرگَوَج /tergwaj/: از خانواده زروک‌ماهیان، ماهی زروک. به این ماهی هر هم می‌گویند.
- تَکِ تَکُو پَئِن /tektekkō-peffen/: از خانواده پوماهیان، پو پلنگی.
- تَکِی شَنگ /tekki-šong/: عروس ماهی منقوط.
- تَگَلَم /tagelm/: از خانواده گیش‌ماهیان، حلوای سیاه.
- تَمباتور /tambātūr/: ← تورا.
- تَمبران تیری /tambarāŋtiri/: ← تمبرگ.
- تَمبیرگ /tambirag/: بادکنک‌ماهی زیتونی.
- تورا /tūrā/: از خانواده خارپشت‌ماهیان، خارپشت‌ماهی لب‌منقاری.
- تولگ /tōlag/: از خانواده هامورماهیان، هامور خال‌نارنجی.
- تَوُنْت /tūŋt/: (۱) از خانواده شوریده‌ماهیان، مُشکوی لکه‌دار؛ (۲) از خانواده عقرب‌ماهیان، گزنده‌ماهی؛ (۳) از خانواده هامورماهیان، هامور لکه‌زیتونی منقوط.
- تَیابی ساپی /tayābi-sāpi/: از خانواده صافی‌ماهیان، صافی قهوه‌ای.
- تیتک /titak/: نوعی ماهی رنگارنگ، طوطی‌ماهی.
- تینگ /tēng/: ماهی سیاه‌رنگی که بیشتر در ساحل با قلاب صید می‌شود و ده تا بیست سانتی‌متر طول دارد.
- جَتِی پُگ /jattipog/: از خانواده کفشک‌ماهیان، ماهی کفشک پُرلکه.
- جَرَوِیگ /jerrowig/: از خانواده کوسه‌ماهیان درنده، کوسه نوک‌تیز.
- جَری /jaři/: پرنده‌ماهی پولک‌درشت.
- جولام /jōlām/: نوعی ماهی سفیدرنگ، با جثه بزرگ و شبیه گِشران.
- جَهراز /jahraz/: از خانواده شانک‌ماهیان، صُبیتی.

چانچو /čāñčū/: از خانواده هامورماهیان با دو گونه (۱) هامور پنج‌نوازی؛ (۲) هامور
خط‌شکسته.

چتره /čatra/: از خانواده پوماهیان، نوعی سفره‌ماهی.

چراگ /čerāg/: خانواده چغوک ماهی که چند نوع است: (۱) چغوک رشته‌دار؛ (۲) چغوک
پُشت‌طلایی؛ (۳) چغوک شفاف.

چرپان /čarpān/: ← لوتاری.

چگگ /čagog/: از خانواده گیش‌ماهیان، گیش دهان‌سفید.

چمی‌چراگ /čammi-čerāg/: از خانواده ماه‌ماهیان، ماه‌ماهی.

چندی /čendi/: از خانواده یال‌اسبی‌ماهیان، یال‌اسبی سربزرگ.

چِیلا /čēlā/: از خانواده گیش‌ماهیان، گیش دروغین.

چیلانکر /čēlānker/: ← چِیلا.

داردُمب /dārdomb/: از خانواده گیش‌ماهیان، کتو.

داند /dāñd/: از خانواده شانک‌ماهیان، کوپَر.

دانگرا /dāngarā/: از خانواده سه‌دُم‌ماهیان، سه‌دُم‌ماهی.

دراج‌دُمب /drājdomb/: ← پَری.

دِکی‌زرد /dēkki-zard/: از خانواده سرخوماهیان، سرخوی زردخال سیاه.

دِکی‌شنگ /dēkki-šong/: از خانواده عروس‌ماهیان عروس‌ماهی منقوط.

دُلدُل /doldol/: از خانواده تَک‌خارماهیان، تَک‌شاخ‌ماهی مشبک.

دولنت /do-loñt/: ← پَتَن‌دولنت.

دیول /diwal/: از خانواده سنگسرهاهیان، خنوی لیمویی.

راژگو /rāžgū/: ← راشکو.

راشکو /rāškū/: ← گوانز.

رنجی /rañji/: نوعی گربه‌ماهی، گربه‌ماهی بزرگ.

روپ /rōp/: از خانواده شبه‌سوس، شبه‌سوس خال‌دار.

زرد /zard/: از خانواده سرخوماهیان با چهارگونه (۱) سرخوی معمولی؛ (۲) سرخوی چشم‌درشت؛ (۳) سرخوی پنج‌خط؛ (۴) سرخوی هشت‌خط.
 زرددمب /zard-domb/: (۱) از خانواده گیش‌ماهیان، پرو دم‌سیاه؛ (۲) از خانواده کوترمایان،
 کوتر دهان‌زرد.

زرسُهرُو /zersohrū/: ← هیرو.

زری‌سَپی /zeri-sāpi/: از خانواده صافی‌ماهیان، صافی موجدار.

زری‌لوتاری /zeri-lōtāri/: از خانواده هامورماهیان، هامور خاکی.

زنگی‌سر /zaṅgisar/: از خانواده لب‌لوله‌ماهیان، لب‌لوله‌ماهی قهوه‌ای.

زید /zēd/: کوسه‌ای کوچک با بدنی قوی و نیرومند که پشتش مایل به خاکستری و شکمش مایل به سفید است و لکه‌ای سیاه بر بالهٔ دوم آن قرار دارد.

زیهد /zēhed/: از خانواده کوسه‌ماهیان، کوسهٔ قلاب‌دندان.

سَپی /sāpi/: به چند نوع ماهی از خانواده‌های مختلف می‌گویند: (۱) جراح‌ماهی قهوه‌ای؛ (۲) چرم‌بله برنزی.

سارم /sārom/ /sārm/: سارم، ماهی سلیمانی.

سانگ /sāng/: از خانواده مارماهیان دریایی، مارماهی تیزدندان.

سید /sedd/: ← کولگری.

سکن /sakan/: از خانواده شوریده‌ماهیان، مُشکوی سیاه.

سلیمانی /solaymāni/: ← سارم.

سنگلو /sangalō/: از خانواده سوکلاماهیان، سوکلا.

سواس /sawās/: (۱) از خانواده زبان‌گاوماهیان، زبان‌گاو چهارخط؛ (۲) از خانواده

کفشک‌ماهیان راست‌رُخ، کفشک‌گرد؛ (۳) از خانواده کفشک‌ماهیان راست‌رُخ،

کفشک‌ریز؛ (۴) از خانواده کفشک‌ماهیان راست‌رُخ، کفشک‌گورخری.

سواسو /sawāsū/: از خانواده زبان‌گاوماهیان، زبان‌گاو درشت‌پولک.

سوس /sūs/: از خانواده سوس‌ماهیان، سوس کوچک.

سولی /sūli/: نوعی میش‌ماهی.

- سوموتا /somōtā/: (۱) از خانواده شگ‌ماهیان، ساردین رنگین‌کمان؛ (۲) از خانواده موتوماهیان، موتوی هندی؛ (۳) از خانواده تون‌ماهیان، نوعی ماهی قباد.
- سونام /sōnām/: از خانواده گیش‌ماهیان، پرستوماهی هندی.
- سُهر /sohr/: از خانواده سرخوماهیان.
- سُهرتوسک‌سنت /sohr-tūs-k-soṅt/: از خانواده سرخوماهیان، سرخوی مخطط زرد.
- سُهر و /sohrū/: ← سُهر.
- سُهرین پتن /sohrēṅ-peṭten/: از خانواده پوماهیان، پوی چهارگوش.
- سُهرین پمپگا /sohrēṅ-pampagā/: از خانواده طوطی‌ماهیان، طوطی ماهی یشمی.
- سیاه‌پتر /syāh-pattar/: از خانواده گیش‌ماهیان، گیش بال‌افشان.
- سیاه‌گوش /syāh-gōš/: نوعی گربه‌ماهی.
- سیاه‌گوش پشک /syāh-gōš-pešsek/: از خانواده کوسه‌ماهیان، کوسه باله‌سیاه.
- سیاهین نامبو /syāhēṅ-nāmbū/: از خانواده هامورماهیان، هامور منقوط قهوه‌ای.
- سیاهین هنو /syāhēṅ-hennū/: از خانواده سنگسرماهیان، خنوی گوش قرمز.
- سیم /sim/: از خانواده گیش‌ماهیان با دو گونه (۱) گیش چشم‌درشت؛ (۲) گیش زردخط.
- سینو /sinnaw/: از خانواده گیش‌ماهیان، سارم دهان‌بزرگ.
- شاگوری پتر /šāgōri-pattar/: از خانواده گیش‌ماهیان.
- شالگور /šālgwar/: ← گُرک.
- شالو /šālū/: از خانواده سنگسرماهیان، سنگسر شش‌خط.
- شگراب /šagrāb/: ← مینگ.
- شگشک /šegešk/: ← ناڈر.
- شنگ /šong/: (۱) از خانواده شینگ‌ماهیان، شینگ‌ماهی؛ (۲) از خانواده عروس‌ماهیان، عروس‌ماهی نواری.
- شور /šūrr/: از خانواده شورت‌ماهیان، شورت.
- شوکیاتی‌زرد /šawkeyāti-zard/: از خانواده سرخوماهیان، سرخوی بنگالی.
- شیرماهیگ /šir-māhiḡ/: از خانواده کیجارماهیان، کیجار بزرگ.

- شیرو /sirū/: از خانواده کیجار ماهیان، کیجار منقوط.
 شی زادگ /šayzādag/: ← سیاه گوش.
 کابلوشک /kābalōšk/: (۱) از خانواده سنگسرمه‌هایان، سنگسر محطط؛ (۲) از خانواده یلی ماهیان، یلی چهارخط.
 کاتل /kätel/: از خانواده نیزه ماهیان، نیزه ماهی سیاه.
 کارنج /kārenj/: نوعی سفره ماهی بزرگ.
 کاشک /kāšok/: ← لوجر.
 کانتی پشک /kāñti-pešek/: ← پتر.
 کانکور /kāñkāwar/: ← داردمب.
 کایگر /kāyeger/: از خانواده تی بر ماهیان، ماهی حوض دریا.
 کایگر چک /kāyeger-čok/: از خانواده دهان لانه ماهیان، با دو گونه دهان لانه دونواری و دهان لانه خالدار.
 کپ /kapp/: از خانواده خورشید ماهیان، خورشید ماهی اقیانوسی.
 کتنگو /kotengū/: سنجاب ماهی.
 کچک /koček/: از خانواده کفشک ماهیان تیز دندان، کفشک ماهی تیز دندان.
 کد /kodd/: از خانواده کوترمه‌هایان، کوترمه‌های که دارای چند نوع است.
 کدزرد دمب /kodd-zard-domb/: از خانواده کوترمه‌هایان، کوتر دهان زرد.
 کدسیاه دمب /kodd-syāh-domb/: از خانواده کوترمه‌هایان، کوتر ساده.
 کر /ker/: از خانواده شوریده ماهیان، میش ماهی.
 کرانبو /karrāñbaw/: دلفین.
 کرت /karañt/: از خانواده سنگسرمه‌هایان، خنوی خال سیاه.
 کرگی /karragi/: نوعی کوسه، شبیه به کوسه باله سیاه.
 کرنت /karañt/: ← بوتن.
 کروس /krōs/: به چند نوع ماهی می‌گویند: (۱) پروانه ماهی سه نواری؛ (۲) از خانواده خفاش ماهیان، خفاش ماهی؛ (۳) از خانواده فرشته ماهیان، هاماد.

- کِری کدا /kerikadā/: از خانواده شوریده‌ماهیان، بچه‌میش‌ماهی، میش‌ماهی منقوط.
- کِشکی /keški/: از خانواده تون‌ماهیان، هوور مسقطی.
- کِگُو /kaggū/: نوعی گربه‌ماهی.
- کلگَن /kalgon/: از خانواده تون‌ماهیان، ماهی قباد.
- کلگَن /kalgon/: از خانواده تون‌ماهیان، ماهی قباد.
- کلو /kalū/: از خانواده مارماهیان دریایی، مارماهی.
- کُلوتو /kolōṭū/: از خانواده سرخوماهیان، سرخوی چشم‌درشت.
- کُمپو /kompū/: از خانواده سنگسرماهیان، سنگسر معمولی.
- کُن /konn/: نوعی گربه‌ماهی.
- کُنِگُو /kontegū/: از خانواده سنجاب‌ماهیان، سنجاب‌ماهی.
- کُننگی هَر /koṅṭagi-har/: از خانواده سه‌خارماهیان، سه‌خاره‌خال‌طلایی.
- کَنچَک /kančag/: از خانواده شگ‌ماهیان، ساردین کوچک.
- کُنَدرو /kondrō/: ← شور.
- کولگر /kölger/: از خانواده شگ‌ماهیان، گواف کوچک.
- کولگری /kölgeri/: نوعی کوسه‌ماهی که خوراکش بیشتر کولگر و ساردین است، به این کوسه سدّ هم می‌گویند.
- کوه‌پروش /kōh-prōš/: ← گدک.
- کهناتی /kahnāti/: ← وروک.
- کِیچان /kayčān/: نوعی ماهی با رنگ سیاه و سفید و دهانی کوچک که پُشتش دارای دایره‌های سیاه‌رنگ است.
- کیل /kayl/: از خانواده سوس‌ماهیان، سوس بزرگ.
- کینسی /kinssi/: نوعی ماهی کوچک و پهن با اندازه ده تا سی سانتی‌متر که در سواحل صخره‌ای ساکن است و بیشتر با قلاب صید می‌شود.
- گاچَمّ /gačamm/: چند گونه متفاوت از خانواده شگ‌ماهیان؛ (۱) شمسک بزرگ؛ (۲) شمسک کوچک؛ (۳) ساردین دُم‌سیاه.

- گاڈمب /gādomb/: ← گوک‌دُمب.
- گالیت /galēt/: از خانواده گالیت‌ماهیان.
- گڈک /gaḍok/: از خانواده شِهری‌ماهیان، شِهری دُم‌زرد.
- گدیر /gedir/: از خانواده شِهری‌ماهیان، ماهی شِهری خود چند نوع است: (۱) شِهری گوش قرمز؛ (۲) شِهری دراز‌صورت قهوه‌ای؛ (۳) شِهری معمولی.
- گُرک /gork/: از خانواده یَلّی‌ماهیان، یَلّی خط‌کمانی، یَلّی درشت‌پولک.
- گُرک‌مَزَن‌کوچگ /gork-mazan-kōčeg/: یَلّی درشت‌پولک.
- گَزّی‌زرد /gazzi-zard/: ← گَزّی‌کباه.
- گَزّی‌کباه /gazzi-kabāh/: از خانواده سرخوماهیان، سرخوی قهوه‌ای.
- گُل‌پانچ /golpānč/: ← پَن‌گُل‌پانچ.
- گَلَبَت /galbat/: از خانواده گیش‌ماهیان، گیش بزرگ.
- گَلُو /gallū/: از خانواده گربه‌ماهیان، گربه‌ماهی.
- گِل‌وَرُک /gelwarok/: از خانواده نوارماهیان، نوارماهی.
- گَنجی‌پَراک /ganjiperāk/: از خانواده هامورماهیان با دو گونه (۱) هامور سیاه؛ (۲) سَمَن‌آجُری.
- گوانز /gwānɯz/: از خانواده راشکوماهیان، راشکو.
- گور /gōr/: از خانواده تون‌ماهیان، شیرماهی.
- گورسیم /gōrsim/: (۱) از خانواده گیش‌ماهیان، گیش گوش‌سیاه؛ (۲) از خانواده تون‌ماهیان، طلال.
- گورگی /gwaragi/: نوعی کوسه از نوع باله‌سیاه که گوشت نرمی دارد.
- گوسُو /güssü/: از خانواده کوسه‌ماهیان، کوسه چانه‌سفید.
- گیدَر /gēdar/: از خانواده تون‌ماهیان.
- گیشران /gišrān/: از خانواده گیش‌ماهیان، پروی چشم‌درشت.
- لُبّ /lobb/: نوعی ماهی که در آب‌های عمیق یا اقیانوس صید می‌شود و ظاهرش شبیه ماهی گُد است.

لرزوک /larzōk/ ← بوتن.

لُتی پتَر /loṭṭi-pattar/ از خانواده گیش‌ماهیان، گیش‌طلایی.

لوتاری /lōtāri/ از خانواده هامورماهیان با سه گونه (۱) هامور معمولی؛ (۲) هامور
مالاباری؛ (۳) هامور لکه‌زیتونی منقوط.

لوجَر /lūjjar/ از خانواده شگ‌ماهیان، ساردین روغنی.

لوند /lōṅd/ نوعی ماهی کوچک.

لیجر /lijjar/ ← لوجَر.

لیر /liír/ نوعی وال.

لینچک /lijčok/ از خانواده چسبک‌ماهیان، چسبک‌ماهی.

مارماهیگ /mārmāhig/ از خانواده مارماهیان دریایی، مارماهی پوزه‌کند.

مُچَر /močor/ از خانواده پنجزاری‌ماهیان با دو گونه (۱) پنجزاری باله‌نارنجی؛ (۲) پنجزاری
خال‌پشت.

مُراکی /morāki/ از خانواده خامه‌ماهیان، خامه‌ماهی.

مُرَّان /morrān/ ← مُرَّانت.

مُرَّانت /morrānt/ از خانواده نیم‌منقار‌ماهیان، نیم‌منقار جهنده.

مُربَه /مُربو /morba/ morbaw/ ماهی‌ای پولک‌دار و کوچک که در آب‌های کم‌عمق زندگی
می‌کند، این ماهی به‌جای طعمه قلاب به‌کار می‌رود.

مَزَن‌چَمّ /mazan-čamm/ از خانواده گیش‌ماهیان، پروی چشم‌درشت.

مَس /mas/ ماهی مرگب.

مُشک /mošk/ از خانواده گربه‌کوسه‌ماهیان با سه گونه (۱) گربه‌کوسه عربی؛ (۲) گربه‌کوسه
لکه‌دار؛ (۳) از خانواده کوسه‌ماهیان عمقی، کوسه گورخری.

مُشکو /moškū/ از خانواده شوریده‌ماهیان، ماهی شوریده.

مُنَدی /moṅḍi/ ← مینگ.

میش /mēs/ کوسه بُتَر که گونه بالغ آن را میش می‌گویند.

مینگ /ming/ نوعی ماهی پولک‌دار که به آن شگراب، مُندی و بها هم می‌گویند.

مئو /ma?ā/: ← مَس.

نات /nāt/: ← بارکش.

ناڈز /nādozz/: از خانواده شائک ماهیان با دو گونه (۱) شائک زردباله؛ (۲) کوپَر.

نامبو /nāmbū/: از خانواده هامور ماهیان با دو گونه (۱) هامور خال نارنجی؛ (۲) هامور مالاباری.

نرمانی /narmāni/: از خانواده کوسه ماهیان، کوسه ببری.

زروک /warōk/: نوعی کوسه که باله‌های آن گران‌قیمت است. به این کوسه کهناتی و بچن هم می‌گویند.

هام /hām/: نوعی کوسه ماهی بزرگ.

هر /har/: چند نوع ماهی از چند خانواده مختلف: (۱) از خانواده تک‌خار ماهیان، تک‌شاخ ماهی خاکستری؛ (۲) از خانواده زروک ماهیان، زروک؛ (۳) از خانواده سه‌خار ماهیان، سه‌خار خال‌طلایی؛ (۴) از خانواده بادکنک ماهیان چهاردندانی، بادکنک ماهی صاف؛ (۵) از خانواده سه‌خار ماهیان، سه‌خار پوزه‌کوتاه.

هرآد /harrād/: نوعی کوسه که زرد و دراز و شبیه به ارمنگرا است.

هربَد /har-baḡd/: از خانواده گیش ماهیان، نوعی ماهی گیش که خط‌هایی به صورت عمودی بر بدن دارد.

هرگور /hargör/: نوعی ماهی شبیه به گور که در آب‌های عمیق زندگی کند.

هَلَبَک /halabok/: از خانواده تون ماهیان، بچه‌زرده.

هُلَس /holos/: از خانواده تون ماهیان، زرده.

هلور /halör/: ← الور.

هِنُو /hennū/: از خانواده سنگسر ماهیان با دو گونه (۱) خنوی خاکستری؛ (۲) خنوی زردباله.

هیرو /hirū/: از خانواده سرخو ماهیان، سرخوی حَرا.

منابع و کتابنامه

- اسدی، هدایت و دهقانی پشتروودی، رضا، ۱۳۷۵، *اطلس ماهیان خلیج فارس و دریای عمان*، تهران.
- سایکس، سرپرسی، ۱۳۶۳، *سفرنامه ژنرال سرپرستی سایکس یا ده هزار میل در ایران*، ترجمه حسین سعادت نوری، تهران.
- ستاری، مسعود و همکاران، ۱۳۸۳، *ماهی‌شناسی*، ۲ ج، رشت.
- صادقی، سیدناصر، ۱۳۸۰، *ویژگی‌های زیستی و ریخت‌شناسی ماهیان جنوب ایران*، تهران.

واژه‌های ویژه ماهی و ماهیگیری، مروارید و آبزیان در گویش بومیان جزیره کیش

فرخ حاجیانی (عضو هیئت علمی دانشگاه شیراز)

۱. مقدمه

جزیره کیش با ۹۰ کیلومتر مربع مساحت، یکی از زیباترین جزایر خلیج فارس است که در ۱۸ کیلومتری کرانه جنوبی ایران بین مختصات جغرافیایی ۵۳ درجه و ۵۳ دقیقه تا ۵۴ درجه و ۴ دقیقه طول شرقی از نصف‌النهار گرینویچ و ۲۶ درجه و ۲۹ دقیقه تا ۲۶ درجه و ۳۵ دقیقه عرض شمالی قرار دارد. طول جزیره کیش ۱۵ کیلومتر در محور شرقی-غربی و پهنای آن ۷ کیلومتر در محور شمالی-جنوبی و تقریباً بیضی شکل است. از نظر پستی و بلندی، جزیره کیش تقریباً مسطح است. ارتفاع نسبی جزیره از سطح دریا حدود ۳۲ متر و مرتفع‌ترین نقطه آن که در شرق جزیره واقع است حدود ۴۵ متر از سطح دریا ارتفاع دارد. جزیره کیش دارای ساختار مرجانی است. (افشار سیستانی ۱۳۷۰: ۲۵-۳۱).

بر اساس سرشماری عمومی نفوس مسکن سال ۱۳۹۰، جزیره کیش دارای ۲۴۸۱۹ نفر جمعیت است که عمدتاً در شهر کیش ساکن هستند (وبگاه رسمی سازمان آمار، نتایج سرشماری عمومی نفوس و مسکن سال ۱۳۹۰ و معاونت برنامه‌ریزی استانداری هرمزگان، ۱۳۹۰).

از تاریخ کیش در دوران پیش از اسلام اطلاعات دقیقی در دست نیست. نئارخوس در یاسالار یونانی در بین سال‌های ۳۲۵-۳۲۴ ق.م، در زمان اسکندر مقدونی، جزیره کیش را دیده و آن را توصیف کرده است (مستوفی ۱۳۳۵: ۶۴).

پس از انقراض حکومت ساسانیان، اعراب به تدریج بر جزایر خلیج فارس از جمله جزیره کیش مسلط شدند و در زمان خلافت عمر در سال ۲۳ هجری جزیره کیش را تصرف کردند. در دوره امویان و عباسیان این جزیره به‌عنوان یکی از مناطق مهم بازرگانی، تجاری و اقتصادی به‌شمار می‌آمد. ابن خردادبه، یکی از برجسته‌ترین جغرافی‌دانان مسلمان قرن سوم هجری، دربارهٔ اوضاع اقتصادی جزیره کیش چنین می‌نویسد «در این جزیره نخلستان‌ها و اراضی مزروع و گله‌های مواشی یافت می‌شود و مغاض مرواریدی هم در آنجا است، زیرا مردم آن به مروارید خلیج توجه می‌دارند و اهمیت می‌گذارند» (ابن خردادبه، المسالک و الممالک: ۸۰).

پس از آنکه آل بویه به قدرت رسیدند توجه خاصی به خلیج فارس و جزایر آن معطوف داشتند و از آن پس جزیره کیش توسط حکام ایرانی اداره می‌شد. به گفتهٔ مقدسی در سدهٔ سوم و چهارم هجری کیش رقیب اقتصادی بصره و گذرگاه چین و انبار فارس و خراسان بود (مقدسی، احسن‌التقسیم فی معرفة الاقالیم: ۴۲۶). در دورهٔ سلجوقیان به جزیره کیش توجه خاصی شد. در این دوره ملک قاورد و پسرش تورانشاه سلجوقی تلاش فراوانی کردند تا کیش به‌عنوان بندرگاه و مرکز بازرگانی خلیج فارس شناخته شود (افشارسیستانی ۱۳۷۰: ۱۶۳). در دورهٔ سلاجقهٔ کرمان، امرای بنی قیصر بر جزیره کیش حکمرانی می‌کردند و کیش را به بندر تجاری مهم خلیج فارس تبدیل کردند (اقبال ۱۳۲۸: ۳۲). در زمان فرمانروایی حکام بنی قیصر، جزیره کیش از مراکز عمده تجارت دریایی ایران در دورهٔ سلاجقه و ایلخانی بود.

رونق ماهیگیری و صادرات آبریان به مناطق مختلف، توسعهٔ شهرسازی و معماری بازارهای بزرگ با دکان‌های بسیار سبب شد تا جزیره کیش در زمان ملوک بنی قیصر به مهم‌ترین مرکز اقتصادی و بازرگانی در خلیج فارس تبدیل شود (لسترنج ۱۳۶۴: ۲۷۷).

کیش در قرن ششم هجری، مهم‌ترین شهری بود که با آفریقای شرقی روابط تجاری داشت و از مراکز صدور کالا و ارتباط بین ایران و چین و عربستان و دیگر مناطق به‌شمار می‌آمد. عاج و طلا و ساج آفریقایی، پوست و عنبر از سواحل سومالی در بازارهای کیش با مروارید، قماش، خرما و ماهی خشک خلیج فارس معامله می‌شد (بختیاری ۱۳۵۷: ۷۵-۷۶).

مصلح‌الدین سعدی شیرازی که خود در زمان اتابکان فارس می‌زیست در سال ۶۰۵ هـ.ق در بازگشت از سفر حج به‌جای راه خشکی، راه دریا را برگزید و در مسیر خود چندی در جزیره کیش اقامت گزید. وی در باب سوم *گلستان حکایت‌هایی* در مورد این جزیره می‌آورد که از طریق آنها می‌توان به عظمت، رونق و شکوفایی جزیره کیش در قرن هفتم هجری پی‌برد (کلیات سعدی، *گلستان*: ۱۴۱-۱۴۲).

در هنگام حملات ویرانگرانه مغولان در قرن هفتم هجری، به سبب سیاست دوران‌دیشانه اتابکان فارس و حکومت‌های محلی و بومی در سرحدات خلیج فارس، به زیر ساخت‌های عمده اقتصادی و تجاری مناطق مهم خلیج فارس مانند کیش آسیبی وارد نشد. مغولان به‌سبب نداشتن توانمندی دریایی و ناسازگاری با شرایط گرم و مرطوب سواحل جنوب ایران، از سکونت دائم در این مناطق ناتوان بودند، بنابراین به استفاده از امیران محلی برای اداره آن نواحی نیازمند بودند. در حقیقت ایلخانان هرگز نتوانستند به صورت مستقیم بر سواحل، جزایر و بنادر خلیج فارس و دریای عمان استیلا یابند (اشپولر ۱۳۷۶: ۱۵۳). در این دوره بازرگانان خطه فارس، به‌جای رفتن به مناطق دیگر به جزیره کیش می‌رفتند و معاملات تجاری خود را از طریق این جزیره انجام می‌دادند (مستوفی قزوینی، *تاریخ‌گزیده*: ۱۴۴، ۱۶۴).

ایلخانان از نیمه دوم سده سیزدهم میلادی به بازرگانان اروپایی، به‌ویژه تاجران ایتالیایی اجازه دادند از قلمرو ایلخانان گذر کرده و برای دادوستد به هند و چین بروند. آنان از راه آسیای صغیر به جزیره کیش رسیده و از آنجا به هند و چین رهسپار می‌شدند (گروسه و دینکر ۱۳۷۵: ۱۱۳).

در قرن ششم و هفتم هجری راه‌های مختلفی به جزیره کیش منتهی می‌شد مانند شاهراه خراسان بزرگ که حلقه اتصال راه ابریشم و جاده پوست به نواحی ساحلی جنوب ایران بود. این جاده طولانی و کهن ابتدا به بند تیز سواحل دریای عمان متصل شده و سپس سرحدات دریایی ایران در هرمز، قشم و کیش را در خلیج فارس در برگرفته و سرانجام با گذر از ولایات فارس به خوزستان و بنادر آن می‌رسید. بدین ترتیب خراسان، عراق و بغداد، سواحل و جزایر ایران، آسیای میانه و ماورای آن و چین و اروپا به یکدیگر متصل می‌شدند (باسورث ۱۳۷۸: ۱۴۹).

در دوره ایلخانی یکی از خاندان‌هایی که در فاصله سال‌های ۶۹۲ تا ۷۲۵ هجری بر فارس و جزایر و بنادر خلیج فارس و دریای عمان حاکمیت تجاری بی‌رقیب داشت خاندان طیبی بود (وثوقی ۱۳۸۰: ۱۸۴). شیخ جمال‌الدین ابراهیم طیبی ملقب به ملک‌الاسلام در سال ۶۹۸ هجری در ازای پرداخت مبلغ ۷۰۰ هزار دینار به غازان‌خان، به مدت ۴ سال، بر خلیج فارس از جمله کیش حکمرانی نمود (آیتی ۱۳۷۲: ۲۴۴).

پس از چهار قرن که جزیره کیش به‌عنوان مرکز اصلی فعالیت‌های تجاری بود، سرانجام در حدود سال ۷۲۸ هجری، قطب‌الدین تهمتن کیش را تصرف و از این پس جزیره کیش به کلی ضمیمه هرمز گردید (اقبال ۱۳۲۸: ۴۲). در دوران طلایی کیش، مورخان زیادی راجع به آن اظهار نظر کرده‌اند؛ ابن خردادبه، ابن بطوطه و یاقوت حموی یا به کیش سفر کرده یا از وسعت آن سخن گفته‌اند.

از سال ۹۱۳ هجری تا ۱۰۳۱ هجری این جزیره به دست پرتغالی‌ها افتاد و سرانجام در این سال، امام‌قلی‌خان، سپهسالار شاه‌عباس موفق به فتح خلیج فارس و بحرین و همه جزایر آن شد. از آن پس کیش یکی از جزایر ایرانی خلیج فارس شناخته می‌شود.

کیش در دوران ناصرالدین شاه به‌عنوان تیول به قوام‌الملک شیرازی واگذار شد و او نیز آن را با مبلغ ۲۵۰۰۰ تومان به محمدرضاخان سطوت‌الممالک بستکی حاکم لنگه فروخت. جزیره کیش تا دوره پهلوی چندین بار خرید و فروش شد تا این که در سال ۱۳۴۰ هجری منوچهر اقبال، این جزیره را به مبلغ ۹ میلیون ریال از ورثه محمدرضاخان سطوت‌الممالک بستکی خرید (نوربخش ۱۳۷۰: ۱۰-۱۳).

۲. اهمیت ماهی و ماهیگیری و مروارید در جزیره کیش

در میان شیوه‌های سنتی تأمین معیشت بومیان جزیره کیش، ماهیگیری تنها شیوه‌ای است که در سالیان اخیر بر اهمیت آن افزوده شده است؛ چنان‌که در حال حاضر، بخش مهمی از نیروی کار بومی در این بخش اشتغال دارند. ماهی هنوز اهمیت خود را به‌عنوان یکی از غذاهای اصلی حفظ کرده و جمعیت مهاجر کیش نیز از مشتریان ماهی‌های صیدشده هستند.

مروارید از زمان‌های بسیار قدیم شناخته شده است، اما اصل آن مدت‌ها مجهول بود. اعتقاد عامه که در ادب فارسی هم منعکس شده، این است که دانه باران در درون صدف، که وسط دریا به سطح آب آمده و دهان باز کرده، می‌چکد و مروارید درون صدف پرورش می‌یابد (دهخدا ۱۳۸۵: ۲۶۸۰).

در طول تاریخ، جزیره کیش از نظر صید مروارید، شهرت بسیار زیادی داشت و تا حدود ۷۰ سال قبل، اهمیت خود را به‌عنوان یکی از اصلی‌ترین مراکز صید مروارید حفظ کرد. در سالیان کنونی، ژاپنی‌ها با مروارید پرورشی، بازارهای جهانی را به کلی در دست گرفته‌اند. امروزه صید مروارید توسط بومیان کیش انجام می‌شود و تنها به‌عنوان یک فعالیت جانبی مطرح است (نوربخش ۱۳۷۰: ۴۵-۴۷). به همین دلیل، واژه‌های مربوط به ماهی و ماهیگیری و مروارید بخش قابل توجهی از واژه‌های گویش بومیان جزیره کیش را تشکیل داده است.

۳. روش پژوهش

گردآوری داده‌ها به روش میدانی و بر پایه مشاهدات نگارنده انجام شده است. در این پژوهش، از روش گفت‌وگو با گویشوران و ضبط داده‌ها استفاده شده است. جامعه بررسی‌شده، شامل ماهیگیران و صیادان مروارید، غواصان و کسانی بوده که به‌صورت مستقیم با ماهی و آبزیان و مروارید سروکار دارند. مواد این پژوهش در محدوده جغرافیایی جزیره کیش جمع‌آوری شده است. در این پژوهش، با بیش از ۳۵ گویشور

در گروه‌های سنی ۳۷ تا ۷۸ سال، مرد، کم‌سواد و بی‌سواد مصاحبه شده و داده‌ها بر روی نوار ضبط و پس از آن آوانگاری شده است.

۴. واژه‌های ویژه ماهی و ماهیگیری

۱.۴. انواع ماهی

أحماره /ahmāre/: خرماهی.

أعزّه /aʔnaze/: بادکنک‌ماهی زیتونی.

أکراب /akrāb/: کوسه چانه‌سفید، کوسه قلاب‌دندان.

أگرن /agran/: کوسه سرچکشی.

أنفلوس /anfolus/: ماهی گالیت معمولی.

أحدایه /ehdāye/: بزماهی سرخ‌جامه.

أحلالی /ehlāli/: خنوگل باقالی.

أرگیلی /ergeyli/: ماهی شبه‌سوس خالدار.

أرمیم /ermeym/: بچه ماهی صاض.

أزبیدی /ezbeydi/: ماهی حلوای سفید.

أسبیتی /esbeyti/: هامور خاکستری.

أعماد /eʔmād/: عروس ماهی نواری.

أعمادبوخال /eʔmād-buxāl/: عروس ماهی منقوط.

أفراوو /efrāvu/: نومی ماهی گیش.

أگباب /egbāb/: ماهی هوور مسقطی.

أنعیمی /eneymi/: ماهی سرخوی خونی.

أصبور /osbur/: ماهی صبور.

أمّضریس /omazris/: ماهی شانک راه‌راه نقره‌ای.

أمّعلیمو /omme-ʔalimu/: سپرماهی دوپوزه.

أمّالبول /ommolbaul/: نوعی هامور با خال‌های آبی رنگ.

- اُمّ البیاح / *ommolbiyāh*: خامه ماهی.
 اُمّ الحله / *ommolhala*: نوعی ماهی گیش.
 اُمّ الگین / *ommolgeyn*: زمرده ماهی دم جارویی.
 اُو حاره / *owhāre*: ماهی زبان‌گاوِی چهارخط.
 اُو حره / *owhare*: ماهی زمین‌کن خال‌باله.
 باز / *bāz*: هامور خط‌شکسته.
 باسی / *bāsey*: ماهی گوازیم.
 بتّان / *battān*: ماهی گواف کوچک.
 بدح / *badh*: ماهی چغوک رشته‌دار.
 بدح اُمسَلّخ / *badh-omsallax*: ماهی چغوک پشت‌طلایی.
 بزیزی / *bazizi*: دلّک ماهی.
 بنته‌نخده / *bentnoxede*: ماهی شانک دونواری، ماهی شانک دوخطی.
 بُرتام / *bortām*: ماهی هامور خاکستری.
 بزیمی / *bozeymi*: ماهی شهری کوچک.
 بوجنی / *bujeni*: مارماهی پوزه‌کند.
 بوذانو / *buḏānu*: کوسه ماهی لبه‌سیاه.
 بیاح / *biyāh*: نوعی ماهی.
 تبّان / *tebbān*: بچه‌زرده.
 جت‌جدّ / *jetjedd*: ماهی کوت‌رچشم درشت.
 جَش / *jaš*: نوعی گیش درخشان.
 جش البرّ / *jašalbarr*: نوعی ماهی با پر و دم سیاه.
 جش‌ریب / *jaš-rabib*: ماهی گیش بی‌دندان.
 جش‌ساروخ / *jaš-sāruḫ*: ماهی گیش دروغین.
 جش‌غزر / *jaš-γazar*: ماهی مقوای چانه‌دراز.
 جفعان / *jafʔān*: سفره‌ماهی.

چسچوس /časčus/: نوعی ماهی بسیار کوچک که به‌جای طعمه قلب استفاده می‌شود.

چنازه /čannāze/: کوسه گورخری، گربه‌کوسه عربی.

چنعد /čan?ad/: ماهی شیر.

چیر /čir/: ماهی بزرگ و عظیم‌الجثه‌ای است که روغن آن را روی دیواره چوبی لنج و

کشتی‌های چوبی می‌مالیدند تا بر دوام آن بیافزایند.

حاسوم /hāsum/: ماهی موتو هندی.

حاگول /hāgul/: ماهی خرخور، منقارماهی شکارچی.

حامر /hāmer/: بُزماهی.

حلوایو /halvāyu/: ماهی حلوای سفیدرنگ.

حمام /hamām/: نوعی ماهی کوچک، ظریف، سفیدرنگ و کم‌تبخ.

حمامو /hamāmu/: ماهی سارم تیره.

حف /heff/: نوعی ماهی خارو با باله سفید.

حی /heyy/: کوسه چاک‌لب.

حمره /hommare/: ماهی سرخو.

خارو /xāru/: ماهی کیجار بزرگ.

خبات /xobbāt/: ماهی قباد.

خُبر /xober/: ماهی خونوی لیمویی.

خساک /xassāg/: ماهی مرکب.

خَطافی /xattāfi/: پروانه‌ماهی سه‌نواری.

خَنان /xannān/: گربه‌ماهی خاکی.

خیل‌البحر /xeytalbahr/: ماهی یال‌اسبی سربزرگ.

دخس /daxs/: دولفین.

دول /daul/: عروس دریایی.

دیاو /diyāyu/: ماهی کتو.

دیایه /diyāye/: خروس ماهی.

- دیچ /dič/: نوعی خروس ماهی.
- ذیبه /ðibe/: نوعی کوسه‌ماهی بسیار خطرناک که به انسان حمله می‌کند.
- زریدی /zereydi/: ماهی جاش.
- سبیتی /sobeyti/: ماهی هامور سیاه‌رنگ.
- سچل /sečel/: ماهی سوکالا.
- سحت /sehhat/: ماهی سه‌دم.
- سلس /sels/: ماهی نیم‌مقار.
- سلسول /salsul/: بادبان‌ماهی.
- سمان /sommān/: هامور منقط‌سمن؛ هامور خال نارنجی.
- سنگسر /sangsar/: ماهی سنگسر معمولی.
- سوس /sus/: نوعی کوسه‌ماهی.
- سولی /suli/: ماهی شعری (شهری) دراز‌صورت قهوه‌ای‌رنگ.
- سیاف /sayyāf/: نوعی کوسه‌ماهی.
- شرص /šers/: ماهی پوی گزنده.
- شعری /ša?ri/: نوعی ماهی شهری با دم زردرنگ.
- شعری‌بولغد /ša?ri-bulayad/: ماهی شهری گوش‌قرمز.
- شِعم /še?am/: ماهی شانک با باله زردرنگ.
- شگره‌غزل /šaggara-yezel/: سنجاب‌ماهی.
- شِماهی /šemāhi/: میش‌ماهی.
- شنگ /šeng/: ماهی شانگ.
- صافی /sāfi/: ماهی صافی.
- صافی‌سواحل /sāfi-savāhel/: ماهی صافی سیاه‌رنگ.
- صافی‌عجمی /sāfi-ajami/: ماهی صافی موج‌دار.
- صافی‌عربی /sāfi-arabi/: ماهی صافی قهوه‌ای‌رنگ.
- صال /sāl/: ماهی گیش شکم‌شیاری.

- صده /sedeh/: ماهی هاوور.
صلیگه /sellige/: ساردین.
طبگلزگ /tabag-lazag/: کفشک ماهی گرد.
طماشو /tamāšū/: نوعی ماهی ریز.
عماد /emād/: خفاش ماهی.
عنفلوس /anfolus/: نوعی ماهی جش با اندامی بزرگ.
عنفوز /anfuz/: ماهی هاماد.
عنکاس /ankās/: ماهی مرگب.
عنگد /angad/: شانگ.
عومه /ume/: ساردین.
غرابی /yarābi/: سفره ماهی کوچک.
غزل /yazal/: ماهی سفید کوچکی که حرکت آن در آب بسیار سریع است.
فتّاره /fattāreh/: سپر ماهی برقی ایرانی.
فرخ /farx/: ماهی شهری معمولی.
فرخ فرو /farx-feru/: ماهی گیش پهن.
فرخه /ferxa/: ماهی سرخوی حرا.
فرسوک /farsuk/: پرستو ماهی.
فریاله /feryāle/: عقرب ماهی.
فگل /fogol/: بادکنک ماهی قهوه‌ای رنگ.
کراری /kerārey/: ماهی گیش چشم‌درشت.
کراری فارسی /kerārey-fārsi/: ماهی طلال.
کردوس /kardus/: ماهی شعری کوچک.
کسوان /kasvān/: نوعی سفره ماهی کوچک؛ سنگسر شش خط.
کفر /kofar/: ماهی کوپر.
کلب /kalb/: سگ ماهی؛ نوعی ماهی هامور.

- کلیب‌الدائو /kelibaddāw/: نوعی ماهی مانند سفره‌ماهی اما با بدنی کشیده‌تر.
 گُباب /gobāb/: ماهی زرده.
 گتو /getu/: گربه‌ماهی؛ کوسه ببری.
 گرگنبا /garganbā/: خرماهی.
 گلاه /golāh/: ماهی گیش میگوی.
 گین‌عبودسلطان /geyn-abud-soltān/: طوطی‌ماهی ایرانی.
 گین‌عجمی /geyn-a?jami/: طوطی‌ماهی یشمی.
 گین‌عربی /geyn-arabi/: طوطی‌ماهی با پولک‌های زرد رنگ.
 لخمه‌رگنه /loxma-ragta/: سفره‌ماهی پلنگی.
 لزاگ /lazzāg/: چسبک‌ماهی.
 لسان‌الثور /lasānassowr/: کفشک‌ماهی.
 محگان /mahgān/: نوعی ماهی ریز و کوچک.
 مخراز /mexrāz/: نوعی ماهی کوچک که به‌جای طعمه در قلاب استفاده می‌شود.
 میگ /meyg/: ماهی صید.
 ناچوز /nāčuz/: مارماهی تیزدندان.
 نعیمی /na?imi/: ماهی سرخوی نامرغوب.
 نقاگی /naqqāgi/: ماهی هامور منقوط قهوه‌ای‌رنگ.
 نُمَر /nommar/: ماهی سرخو.
 نمّرانی /nommarāni/: کوسه نوک‌تیز.
 نهّاش /nahhāš/: ماهی شوریده.
 نهم /nehem/: نهنگ.
 نيسرت‌غزر /neysarat-yezer/: ماهی سرخوی زردرنگ با خال‌های سیاه.
 وَزّ /vezz/: اسب‌ماهی.
 هامور /hāmur/: ماهی هامور مالاباری.
 همبا /hambā/: نوعی ماهی زردرنگ شبیه میوه انبه.

یراده /yerāde/: ماهی پرنده.

یریور /yeryur/: کوسه‌ماهی.

یَلّی /yelli/: ماهی خنوی خاکستری.

ینم /yennem/: ماهی خنوی خاکستری.

یودر /yuder/: ماهی گیدر.

۲.۴. ابزارآلات و شیوه‌های ماهیگیری

الحاضره /alhāzere/: نوعی دام برای صید ماهی است که باتوجه به کارکرد جزر و مد دریا طراحی شده است. برای ساخت این دام، در قسمتی از دریا که هنگام مد به زیر آب می‌رود، اما هنگام جزر، آب آن عقب‌نشینی می‌کند، فضای محصور به وجود می‌آورند و پس از عقب‌نشینی آب، ماهی‌هایی را که داخل آن به دام افتاده‌اند، می‌گیرند.

أمصدق /omsaddeq/: شیوه‌ای در ماهیگیری با استفاده از تور است. در این شیوه تور ماهیگیری را که به شکل مستطیل و با ابعاد سی متر در چهار تا پنج متر بافته شده در فاصله حدود بیست متری ساحل نصب می‌کنند. این شیوه ماهیگیری در شب نیز به کار می‌رود.

ایه‌ایم /iye?im/: طعمه داخل گرگور.

حَلگت یریور /halgat-yeryur/: قلاب مخصوصی که برای صید کوسه استفاده می‌شود.

حویت /hovveyt/: صدف کوبیده که به جای طعمه برای صید ماهی استفاده می‌شود.

حیال /hayyāl/: شیوه‌ای از ماهیگیری با تور مخصوصی که به شکل مستطیل و با ابعاد ۱۰ تا ۲۰ متر در ۲۰۰ تا ۳۰۰ متر بافته می‌شود. گاهی اوقات طول تور به ۵۰۰ تا ۱۰۰۰ متر هم می‌رسد، عرض تور ۱۰ تا ۲۰ متر است. این تور در اعماق مختلف دریا، جاهایی که بیشتر از ۲۰ متر عمق دارد، به آب انداخته می‌شود.

خرشه /xarše/: نوعی ماهیگیری با قلاب است که در آن چهار یا پنج قلاب به نخ‌های فرعی‌ای که به نخ اصلی گره زده شده‌اند، وصل می‌شود.

خُمُل / خیس / *xamol/ xis/*: نوعی گرگور که از خوشه درخت خرما، ترکه درخت انار و ترکه درخت کهور بافته می‌شود.

رِگه / *rekke/*: نوعی ماهیگیری با قلاب است که در آن فقط یک قلاب به نخ بسته می‌شود.

سالیه / *sāliye/*: نوعی ماهیگیری با توری به شکل دایره که قطر آن حدود سه متر است. اطراف آن سُرَب نصب شده و هنگام روز نیز کاربرد دارد.

سیفی / *sifi/*: نوعی کرم که به جای طعمه برای صید ماهی با قلاب استفاده می‌شود.

عنکاسه / *ankāse/*: قطعات کوچک ماهی مرکب که برای صید با قلاب استفاده می‌شود.

گرگور / *gargur/*: نوعی قفس یا تله است که با ترکه یا مفتول سیمی به شکل نیمکره بافته می‌شود.

لیخ / *lix/*: تور ماهیگیری.

لیخ اسباعی / *lix-esbā?i/*: نوعی تور با چشمه‌های بزرگ که برای صید ماهی هاوور و هاوورزده به کار می‌رود و در فصل پاییز و زمستان از آن استفاده می‌شود.

لیخ سوس / *lix-sus/*: نوعی تور که برای صید ماهی سوس، به کار می‌رود.

لیخ سمج اصغار / *lix-semeč-esyār/*: نوعی تور ماهیگیری کوچک که برای صید ماهی‌هایی در اندازه شعری و کافرماهی کاربرد دارد و در تمام سال از آن استفاده می‌شود.

لیخ عومه / *lix-ume/*: نوعی تور ماهیگیری که برای صید ماهی‌های ریز و کوچک، که از اوایل پاییز تا نوروز صید می‌شوند، استفاده می‌شود.

لیخ متوت / *lix-metut/*: نوعی تور که برای صید ماهی‌های بسیار کوچکی به نام متوت به کار می‌رود.

لیخ یربور / *lix-yeryur/*: توری که برای صید کوسه‌ماهی استفاده می‌شود.

مشگاف / *mešgāf/*: قلاب بزرگی که آن را به انتهای چوبی یک‌متری می‌بندند و آن را به بدن ماهی فرو می‌کنند و با آن ماهی را به داخل قایق می‌کشند.

مصیاد / منقاج / *mesyād/ menqāč/*: صید با نیزه را می‌گویند.

۳.۴. شیوه‌های ذخیره ماهی صیدشده

چسیف /česif/: عمل خشک کردن ماهی.

خرس /xars/: ظرف سفالی بزرگی که برای شور کردن ماهی استفاده می‌شده است.

رزیم /rezim/: عمل نیمه‌خشک کردن ماهی.

مالحه /mālha/: عمل شور کردن ماهی.

۴.۴. فراورده‌های خوراکی از ماهی

أمگلا /omgallā/: ماهی سرخ‌شده در روغن.

حمسه /hamse/: گوشت صدف را آب‌پز کرده و با پیازداغ و ادویه سرخ می‌کنند و با نان یا برنج می‌خورند؛ به این خوراک حمسه می‌گویند.

سرابی /serābi/: ماهی عومه شورشده را پس از یک سال از درون ظرف بیرون آورده و تیغ آن را جدا کرده و با نان و آب‌لیمو می‌خورند.

شوربا /šurbā/: ماهی را آب‌پز می‌کنند و تیغ‌هایش را بیرون می‌آورند و ماهی خردشده را با آب، برنج، حبوبات و گشنیز یا دیگر سبزی‌های محلی می‌جوشانند.

کاتاخ /kātax/: قلیه‌ماهی، خورشت ماهی.

کله‌کندی /kale-kandi/: یکی از ماهی‌های بسیار کوچک با نام عومه را با مقداری نمک و آب می‌جوشانند، سپس پیازداغ، ادویه و روغن حیوانی به آن می‌افزایند، به این غذا، کله‌کندی می‌گویند.

مچبوس /mačbus/: پلوماهی.

مُرگ /morag/: قلیه‌ماهی.

مشوی /mašvi/: ماهی کباب‌شده بر روی آتش.

مضروبه /mazrube/: گندم نیم‌کوبیده و گشنیز را با آب و ماهی آب‌پز شده که تیغ‌های آن را بیرون کشیده‌اند، می‌جوشانند، و معمولاً روغن حیوانی نیز به آن اضافه می‌کنند.

مهپاوه /mahyāve/: ماهی متوت را خشک کرده و در هاون یا آسیاب‌های دستی می‌ریزند و پودر می‌کنند و پودر آن را با نمک، خردل، رازیانه، گشنیز و زیره مخلوط و با آب

می‌جوشانند، پس از سرد شدن آن را، درون ظرفی می‌ریزند و اغلب به‌جای صبحانه از آن استفاده می‌کنند.

۵.۴. انواع کشتی، قایق و شناورهای دریایی

ابغله /abyale/: نوعی قایق که مانند کotide است اما سینهٔ پهن‌تری دارد.
بتیل /batil/: نوعی قایق که برای صید ماهی و مروارید استفاده می‌شود و گنجایش آن حدود هشت تا ده نفر است. این نوع قایق هم با پارو و هم با بادبان حرکت می‌کند.
بگاره /baggāre/: نوعی شناور قدیمی که از قسمت‌های باقی‌مانده و خشک‌شدهٔ شاخه‌هایی که به مرور از درخت خرما قطع کرده‌اند می‌سازند. این قطعات را سوراخ کرده و با استفاده از طناب بافته‌شده از پوستهٔ روی نارگیل به هم بسته و روی آن را با قیر، سیاه می‌کنند.

بلم /balam/: نوعی قایق که گنجایش آن هفت تا هشت نفر است و در گذشته نوع کوچک آن با پارو و نوع بزرگ آن با بادبان حرکت می‌کرد.
بوم /bum/: قایقی که ارتفاع و طول آن بسیار بلند است و برای صید ماهی و مروارید مناسب نیست و برای حمل بار و مسافر استفاده می‌شود. در گذشته نیروی محرکهٔ آن باد بود و با شرع و بادبان حرکت می‌کرد ولی امروزه، عموماً، دارای موتور است.

بیلی /beyley/: قایقی به شکل بلم، اما از آن کوچک‌تر که برای صید مروارید از آن استفاده می‌کردند و با پارو آن را می‌رانند.

پاکستانی /pākestāni/: نوعی قایق که هم برای حمل بار و هم برای ماهیگیری استفاده می‌شود و نوع باربری آن حدود ده تا دوازده نفر ملوان و ناخدا دارد.

ترآد /tarrād/: نوعی قایق ماهیگیری با موتور قوی که بسیار تیزرو است.

ترآدالدوله /tarrād-aldowle/: قایق‌های دولتی با جنس فایبرگلاس.

تسّاله /taššāle/: نوعی کشتی بادبانی بزرگ که برای جابه‌جایی بار استفاده می‌شود و گنجایش آن حدود یک تن بار است.

تک /tak/: قایق‌هایی با موتور متوسط و از جنس فایبرگلاس.

جالبوت /jälbut/: نوعی کشتی بادبانی و چوبی که مخصوص حمل و نقل مسافر و خدمه کشتی‌های بزرگ بوده است.

سمبوک /sambuk/: نوعی شناور قدیمی که با موتورهای دیزلی حرکت می‌کند و برای صید ماهی و مروارید استفاده می‌شود، گنجایش آن از سه تا دوازده نفر است. در گذشته منحنی شکل بود ولی امروزه دارای سینه‌ای به شکل زاویه منفرجه است.

شاشه /šāše/: نوعی قایق حصیری که از چوب درخت خرما و حصیر و سیم و طناب نایلونی درست می‌کنند و گنجایش آن دو نفر است و برای ماهیگیری با قلاب و کشیدن تور و حمل گرگور به داخل دریا از آن استفاده می‌کنند.

شاهوف /šāhuf/: نوعی قایق چوبی که برای ماهیگیری استفاده می‌شود و گنجایش آن حدود پانزده نفر است.

صمعه /sam?e/: قایقی شبیه بلم، اما با نوکی تیز؛ در گذشته برای ماهیگیری استفاده می‌شد.

عامله /āmele/: نوعی قایق بزرگ که از تخته ساج و کمبار /kombār/ (طنابی که از پوشش روی میوه نارگیل درست شده است)، ساخته می‌شود، تخته‌ها را سوراخ می‌کنند و با طناب به هم می‌بندند. گنجایش آن حدود پنج نفر است.

کوتیه /kutye/: نوعی کشتی چوبی که در گذشته دارای بادبان بود و امروزه موتور دارد و برای حمل بار در سفرهای دور به کار می‌رود.

ماشوه /mäšöve/: نوعی قایق کوچک که برای جابه‌جایی بار بین کشتی‌های بزرگ و ساحل از آن استفاده می‌کنند؛ نوعی قایق نجات که همراه کشتی‌های غواصی سابق و لنج‌های مسافربری امروزی است. این نوع قایق در گذشته با پارو حرکت می‌کرد ولی امروزه روی آن موتور کوچکی نصب می‌شود.

مُرکب /morkab/: کشتی بزرگ.

منجی /manji/: نوعی لنج که در گذشته برای صید ماهی و مروارید و مسافرت‌های دور و نزدیک استفاده می‌شد و ظرفیت آن هشت نفر است. این قایق شبیه قایق سمبوک است.

ورجیه /varjiye/: قایقی شبیه به شاشه که از چوب تنه درخت نارگیل ساخته می‌شود و شکل آن مانند تشتی پهن با لبه کوتاه و گنجایشی حدود سه نفر است.

هوری /huri/: نوعی قایق بدون درز و شکاف و یک‌تکه و بدون موتور که در گذشته آن را از منطقه ملیبار هندوستان به ایران می‌آوردند. این قایق به صورت یکپارچه از تنه درخت تنومند و بزرگ انبه و بدون استفاده از میخ ساخته می‌شد. طول این قایق حدود سه تا چهار متر و ارتفاع آن حدود چهل و پنج تا پنجاه سانتی‌متر است. این قایق با پارو حرکت می‌کند و برای صید و جابه‌جایی بار استفاده می‌شود.

۵. واژه‌های ویژه مروارید

۱.۵. مروارید

دکال /dekāl/: سال‌هایی که مقدار محار کم است.

عمره /amrah/: صدف مروارید کوچک که به اندازه دانه برنج است.

گحط /gaht/: سال‌هایی که مقدار صدف مروارید کم است.

مایة الحمرا /māyat alhamrā/: صیادان کیش بر این باورند که محار از ماده نام‌برده تولید می‌شود که به صورت سرخی آب در دریا ظاهر می‌شود و این ماده را فقط در درون دریا می‌توان دید.

محار /mahār/: صدف مروارید.

مغاص /moγās/: جایی که مخزن و محل تجمع صدف مروارید است و غواصان در آنجا مروارید صید می‌کنند.

هر /her/: نقاطی از دریا که همیشه در فصل صید تعداد زیادی صدف مروارید در کف آن پیدا می‌شود.

یوعد /yo?d/: سال‌هایی که صدف مروارید در اطراف جزیره کیش فراوان است.

۲.۵. انواع صدف مروارید از نظر جنس، رنگ، اندازه و ارزش

بزمه /bazme/: نوعی صدف که مروارید آن مرغوب نیست.

خالوف /xāluf/: نوعی صدف که مروارید آن سیاه‌رنگ است و مرغوبیت ندارد.

زنی /zenni/: نوعی صدف مروارید که مروارید آن سُرّبی‌رنگ است.
سَرع /sera?/: نوعی صدف که مروارید آن سیاه‌رنگ است و مرغوبیت ندارد.
صُفد /sofed/: نوعی صدف که درشت‌ترین مروارید در آن یافت می‌شود.
صِلصِل /selsel/: نوعی صدف که مروارید آن قرمز‌رنگ است و مرغوبیت ندارد.
عیسَرین /eyserin/: نوعی صدف که مروارید آن گران‌بها و قیمتی است.

۳.۵. انواع صید مروارید از نظر زمان

غوص العود /yowsala?ud/: صید بلندمدت مروارید که تا چند ماه ادامه دارد.
غوص الغحّه /yowsalgahhe/: صید روزانه مروارید.
گَفّال /goffal/: پایان دوره صید مروارید.
مدالغوص /maddalyows/: آغاز دوره صید مروارید که از اردیبهشت شروع و تا پایان آبان ادامه می‌یابد.

۴.۵. ابزارآلات صید مروارید

اِفطام /eftam/: وسیله‌ای گیره‌مانند که روی قسمت پایینی بینی محکم می‌چسبانند تا از ورود آب به داخل بینی جلوگیری شود.
حیر /heyer/: وزنه چهارکیلویی سُرّبی که غواص برای رسیدن به کف دریا از آن استفاده می‌کند.

خَبط /xabat/: وسیله‌ای که از پوست دباغی‌شده گوسفند درست می‌شود و انگشتان شست، سبابه و اشاره را می‌پوشاند تا دست غواص هنگام برداشتن یا کندن صدف آسیب نبیند.

دیین /diyin/: سبد مخصوصی که غواص‌ها با خود به تهر دریا می‌برند و صدف‌های صیدشده را در آن می‌ریزند.

زین /ziben/: طناب بلندی است که به حیر بسته می‌شود.

شمشول /šamšul/: شلواری سیاه‌رنگ که غواص‌ها هنگام غواصی می‌پوشند.

لبس‌الدول /lebsaddavl/: لباس یکپارچه‌ای که سرتاسر بدن را می‌پوشاند.

محشاء /mahšāʔ/: سبد بزرگی که داخل لنج یا قایق می‌گذارند و صدف‌های صیدشده را در آن می‌ریزند.

مفلگه /meflege/: کارد مخصوص شکافتن صدف مروارید و بیرون آوردن مروارید از میان گوشت صدف.

موکاش /mukāš/: انبرک، وسیله برداشتن و جابه‌جایی مروارید.

۵.۵. خدمه و کارکنان کشتی‌های صید مروارید

بخارالغوص /bahhāralyows/: غواص.

رزیف /razif/: گروهی از کارکنان لنج که وظیفه‌شان پارو کشیدن است.

سیب /seyb/: کسی که به غواص در هنگام پایین رفتن و بالا آمدن کمک می‌کند.

طبّاخ /tabbāx/: آشپز و نظافتچی لنج.

ناخدا /nāxodā/: کسی که هدایت کشتی یا قایق را به عهده دارد و معمولاً صاحب آن قایق یا کشتی نیز است.

۶.۵. درآمد کارکنان کشتی صید مروارید

حقّ الشیخ /haqqolšeyx/: در گذشته هندی‌ها در فصل صید مروارید برای تجارت به جزیره کیش می‌آمدند و آنها سالیانه سرانه ده تا بیست‌وپنج تومان به شیخ جزیره کیش پرداخت می‌کردند.

سهم /sahm/: قسمت معینی از درآمد لنج و کشتی است که به نسبت بین ناخدا، صاحب لنج و کارگران لنج تقسیم می‌شود.

سهم‌بری /sahm-bari/: مبلغی که پس از کسر مخارج صید و یا فروش مال‌التجاره لنج، بنا به عرف محل بین ناخدا و کارکنان لنج تقسیم می‌شود.

مصرف /mosraf/: در پایان فصل صید، ناخدا در حضور همه کارکنان لنج، درآمد حاصله را تقسیم می‌کند، ابتدا خوردوخوراک کارکنان در مدت صید را از مجموع درآمد کسر می‌کنند. به این مخارج، مصرف می‌گویند.

۷.۵. اجزاء تشکیل‌دهنده صدف مروارید

جدر /jeder/: یکی از دو کفه صدف که عمق بیشتری دارد و مروارید اغلب در میان آن است.

سَخَن /sahan/: کفه دیگر صدف که عمق و انحنا کمی دارد.

غِبّالمخار /yobbolmahhār/: محل لوله‌ای دو کفه صدف.

کرش /karš/: میان صدف که گاهی مروارید در آن جای می‌گیرد.

ویحالمخار /veyhalmahhār/: صورت صدف.

۸.۵. انواع مروارید به لحاظ قرار گرفتن در صدف

بَطَن /baten/: مرواریدی است که داخل گوشت صدف به وجود می‌آید. این نوع مروارید از انواع مروارید متوسط است.

حسباتراس /hasbāterās/: این نوع مروارید در کفه راست صدف دیده می‌شود.

زیل /zeyl/: مرواریدی که در ته صدف یا زیر گوشت بدن صدف قرار گرفته است.

۹.۵. انواع مروارید بر حسب ماندن در غربال

بَطَن /batn/: مرواریدی که در غربال دوم می‌ماند.

سر /sar/: مرواریدی که در غربال اول می‌ماند.

سنبون /sanbun/: مرواریدهایی که از آخرین غربال خارج شود.

۱۰.۵. انواع مروارید بر حسب حجم

بطن‌هند /batenhend/: مروارید نیمه‌کروی.

بوکه /buke/: مروارید ریز.

تنبوله /tanbule/: مروارید مخروطی.

کاوکی /kāvaki/: مروارید نیمه‌مخروطی.

گول /gavl/: مروارید تمام‌کروی و گرد.

۱۱.۵. انواع مروارید بر حسب رنگ

بیضه /beyze/: مروارید سفید.

تنی /tani/: مروارید سفید مایل به زرد.

جسی /jasi/: مرواریدی به رنگ گچ.

حمره /hamra/: مروارید قرمز.

دری /dari/: مروارید زرد مایل به کبود یا سرخ.

سماوی /samāvi/: مروارید آبی آسمانی.

سوده /sude/: مروارید سیاه.

صفراء /safrā?/: مروارید زرد.

ملحه /melhe/: مروارید شیری‌رنگ.

۱۲.۵. واحد اندازه‌گیری مروارید

آنه /āne/: واحد اندازه‌گیری مروارید؛ هر ۲۴ آنه برابر با ۱ رتی است.

حبه /habbe/: از اوزان مروارید، هر حبه برابر با ۱/۲۴ مثقال است.

حصبات /hasbāt/: واحد شمارش مروارید.

رتی /reti/: واحد اندازه‌گیری مروارید، هر رتی برابر با ۱/۲۴ مثقال است.

طوس‌اگماش /tusegmāš/: کاسه‌هایی که برای تشخیص و طبقه‌بندی و اندازه‌گیری درشتی

مروارید استفاده می‌شود.

مثقال /mesqāl/: واحد وزن مروارید.

۱۳.۵. انواع مروارید بر حسب ارزش و بها

پوکه /puke/: نوعی مروارید بی‌ارزش که از مرواریدهای درجه‌هشتم است.

جالس /jāles/: مرواریدی که از زیر صاف و از بالا گرد است، آن را نیمه و درجه‌سوم

می‌خوانند.

جسی /jasi/: نوعی مروارید به رنگ گچ که درجه‌چهارم است.

جیون /jivan/: نوعی مروارید غلتان و درشت و درجه‌یک، رنگ آن سفید مایل به سرخ و

بسیار گران‌بهاست. این نوع مروارید از مرواریدهای دیگر شفاف‌تر است.

حصبا /hasbā/: به این نوع مروارید دانه‌بزرگ می‌گویند، از مرغوب‌ترین نوع مروارید

است و ارزش آن به درجه خلوص و شفافیت آن بستگی دارد.

خارکی /xārki/: نوعی مروارید بسیار گران‌قیمت و پرارزش است.
خاکه /xāke/: نوعی مروارید درجه‌نهم و بسیار ریز است و بیشتر مصرف پزشکی دارد.
خرشره /xaršre/: نوعی مروارید سیاه، کج‌وکوله، کوچک و کم‌ارزش است. این نوع مروارید دارای ارزش درجه‌نهم است.
خُشن /xošan/: نوعی مروارید درشت و درخشان که از نظر قیمت درجه‌دوم است.
دری /dari/: نوعی مروارید زرد مایل به کبود یا متمایل به سرخ که از نظر ارزش درجه‌سوم است.
رتنی /ratni/: مرواریدی سرخ‌فام که از نظر ارزش درجه‌دوم است.
گُلوه /goluve/: نوعی مروارید درجه‌چهارم است.
ناعم /nā'em/: ارزان‌ترین نوع مروارید است که از دانه‌های بسیار ریز تشکیل شده و نوع درجه‌هفتم مروارید به حساب می‌آید.
یکه /yekke/: نوعی مروارید درشت و بی‌همتا است که ارزش آن از مروارید جیون پایین‌تر است.

۶. آبزیان دیگر

۱.۶. مرجان

ایمه /ebyeme/: نوعی مرجان کروی شکل است.
حسات السّحر /hesātessehr/: مرجان جادویی.
عرشان /arrašān/: مرجان.
گسار /gassār/: مرجانی که رویه و سطح ظاهری‌اش مانند سیرابی گوسفند است.
گصمول /gasmul/: مرجان شاخه‌ای شکل.

۲.۶. لاک‌پشت

احمسه /ehmese/: لاک‌پشت ماده.
زبل /zebel/: پوسته‌های لاک‌پشت.
شیری /širi/: لاک‌پشت نر.

۳.۶. خرچنگ

ام‌ابراهیم /omme-ebrahim/: نوعی خرچنگ.

چیراوی /čirāvi/: نوعی خرچنگ.

حنیوس /hanyus/: نوعی خرچنگ.

شَنیوب /šanyub/: نوعی خرچنگ که خاصیت دارویی دارد.

کُلُمپی /kolompi/: نوعی خرچنگ.

گبگوب /gabgub/: خرچنگ.

گبگوب‌غوص /gabgub-γows/: نوعی خرچنگ که در اعماق دریا زندگی می‌کند.

نسارو /nasāru/: نوعی خرچنگ.

۷. واژه‌های عمومی و متفرقه

جزای /jazzāy/: صیاد لاک‌پشت.

حاصل /hāsel/: درآمد جهاز یا لنج.

حداد /haddād/: آهنگر لنج که کارهای فلزی و ساختن میخ‌های لنج را به عهده دارد.

حرا /harā/: گیاهی است که در فاصله جزر و مد دریا در سواحل می‌روید.

خرجیه /xarjiye/: وامی که به صیادان مروارید جهت تأمین مخارج شخصی پرداخت می‌شد.

خرس /xars/: ظرف سفالی بزرگ که برای شور کردن ماهی استفاده می‌شود.

طوآش /tovvāš/: بازرگانان و دلالان خریدار و فروشنده مروارید.

گَلَف /gallāf/: سازندگان انواع شناورهای دریایی.

گَهَمه /gahme/: از اواسط آبان‌ماه، آب دریا نسبتاً سرد می‌شود و غواص‌ها نمی‌توانند

ساعت‌های طولانی در آب بمانند. از این زمان، غواص‌های هر لنج دو گروه

می‌شوند و نوبتی به غوص می‌روند. گروه اول پس از چند غوص وقتی احساس

سرما می‌کند، از آب خارج می‌شود و جای خود را به گروه دوم می‌دهد، به این

شیوه غوص که غواص‌ها به نوبت داخل آب می‌روند گَهَمه می‌گویند.

ماکله /mäkle/: غذا و آذوقه و مواد خوراکی چهارماهه غواصان کشتی‌های صید مروارید.

مَعْرُزَن /maʔrzan/: پس از پایان صید روزانه، صیادان مروارید به سمت کارگاه بر می‌گردند و صدف‌های صیدشده را از داخل لنج به مکانی که سایبان خود را برپا کرده‌اند، منتقل می‌کنند. هر گروه از لنج‌ها، سایه‌بان جداگانه‌ای در محل کارگاه دارد که به آن مَعْرُزَن می‌گویند.

مَعْمِل /maʔmel/: کارگاه صیادی.

ناطور /nātur/: نگهبان کشتی.

نقییر /naqir/: مادر مروارید.

نوتی /nuti/: کشتیبان.

نُول /nowl/: کرایه حمل بار از بندری به بندر دیگر.

نهاما /nahāmā/: مطرب یا نوازنده کشتی صید مروارید.

نیمروی /nimruy/: نیم‌مروارید.

منابع

- آیتی، عبدالحمید، ۱۳۷۲، *تحریر تاریخ و صاف*، تهران.
- ابن خردادبه، عبیدالله بن عبدالله، *المسالك و الممالک*، تهران، ۱۳۶۸.
- اشپولر، برتولد، ۱۳۷۶، *تاریخ مغول*، ترجمه محمود میرآفتاب، تهران.
- افشار سیستانی، ایرج، ۱۳۷۰، *جزیره کیش و دریای پارس*، تهران.
- اقبال، عباس، ۱۳۲۸، *مطالعاتی در باب بحرین و جزایر و سواحل خلیج فارس*، تهران.
- باسورث، ادموند، ۱۳۷۸، *تاریخ غزنیویان*، ترجمه حسن انوشه، تهران.
- بختیاری، حسین، ۱۳۵۷، «پیشینه تاریخی جزیره کیش»، *بررسی‌های تاریخی*، ج ۱۳، ش ۴، ص ۷۵-۹۰.
- دهخدا، علی‌اکبر، ۱۳۸۵، *لغت‌نامه*، تهران.
- سعدی، شیخ مصحح‌الدین، *کلیات سعدی*، «دیباچه گلستان»، مصحح محمدعلی فروغی، تهران، ۱۳۱۹.
- گروسه، رنه، دینکر، ژرژ، ۱۳۷۵، *چهره آسیا*، ترجمه غلامعلی شعار، تهران.
- لسترنج، گای، ۱۳۶۴، *جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی*، ترجمه محمود عرفان، تهران.
- مستوفی، احمد، ۱۳۳۵، «سفر دریایی ناراخ در سواحل عمان و خلیج فارس»، *مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران*، س ۳، ش ۴الف، ص ۶۳-۸۰.
- مستوفی قزوینی، حمدالله، *تاریخ گزیده*، به اهتمام عبدالحسین نوایی، تهران، ۱۳۳۶.
- معاونت برنامه‌ریزی استانداری هرمزگان، ۱۳۹۰.
- مقدسی، ابو عبدالله محمد، *احسن التماسیم فی معرفه الاقالیم*، تهران، ۱۳۶۱.

نوربخش، حسین، ۱۳۷۰، پژوهشی پیرامون صید، تهران.
وبگاه رسمی سازمان آمار، نتایج سرشماری عمومی نفوس و مسکن سال ۱۳۹۰، ۱۳۹۰.
وثوقی، محمدباقر، ۱۳۸۰، تاریخ مهاجرت اقوام در خلیج فارس و ملوک هرمز، شیراز.

واژه‌های ویژه صید و صیادی در گویش گیلکی انزلی

محمدامین صراحی (عضو هیئت علمی دانشگاه گیلان)

زهرا غیوری (دانشجوی کارشناسی ارشد زبان‌شناسی دانشگاه گیلان)

۱. مقدمه

استان گیلان، از استان‌های شمالی ایران به مرکزیت شهر رشت است. این استان، از شمال به دریای خزر، از غرب به استان اردبیل، از جنوب به استان زنجان و قزوین و از شرق به استان مازندران محدود می‌شود. مساحت گیلان ۱۴۰۴۲ کیلومتر مربع و جمعیت آن طبق سرشماری ۱۳۹۱، ۲۴۸۰۸۷۴ نفر است. استان گیلان به ۱۶ شهرستان تقسیم شده که عبارتند از: آستارا، آستانه اشرفیه، املش، بندرانزلی، تالش، سیاهکل، شفت، رشت، رودبار، رودسر، رضوان‌شهر، صومعه‌سرا، فومن، لاهیجان، لنگرود و ماسال.

بندر انزلی در منطقه‌ای جلگه‌ای و ساحلی در طول جغرافیایی ۴۹ درجه و ۲۸ دقیقه و عرض جغرافیایی ۳۷ درجه و ۲۸ دقیقه قرار دارد و ارتفاع آن از سطح دریا ۲۶ متر است. بندر انزلی از شمال به دریای خزر، از جنوب به تالاب انزلی، از مشرق به رشت و از مغرب به منطقه طوالش محدود است و در فاصله ۴۰ کیلومتری از شهرستان رشت (مرکز استان گیلان) قرار دارد. گیلان در منطقه معتدل قرار دارد و از لحاظ بارندگی یکی از پرباران‌ترین مناطق کشور محسوب می‌شود.

جمعیت شهری بندر انزلی بر اساس آمار سال ۱۳۸۵ برابر با ۱۱۰۶۴۳ نفر و مساحت آن نیز بالغ بر ۲۷۵ کیلومتر مربع است. قایق‌رانی، ماهیگیری، شکار پرندگان، حصیربافی از مشاغل مهم مردم این شهر بوده است. زبان مادری اکثر ساکنین این شهر گیلکی و ترکی است و به زبان فارسی نیز صحبت می‌کنند.

هدف از نگارش این مقاله گردآوری و طبقه‌بندی واژه‌ها و اصطلاحاتی است که صیادان، سازندگان ادوات صیادی و گویشوران بومی انزلی برای ماهیگیری و صیادی، جهت بادها و امواج، اعضا و اندام‌های بدن ماهی، واژه‌های مربوط به انواع ماهی و غذاهایی که با ماهی تهیه می‌شود، به کار می‌برند.

روش گردآوری اطلاعات میدانی بوده است. داده‌ها از طریق گفت‌وگو با بومیان ساکن انزلی و کسبه شنبه‌بازار شهر انزلی جمع‌آوری شده است. اکثریت کسبه شنبه‌بازار انزلی ماهی‌فروش بوده و یا به کار فروش ادوات مورد نیاز صیادی و ماهیگیری مشغول هستند و اطلاعات کافی در حیطه کاری خود دارند.

در این تحقیق با گویشوران مرد در گروه‌های سنی ۳۸ تا ۷۵ سال^۱، با سواد و بی‌سواد، مصاحبه شده است. واژه‌ها براساس حوزه معنایی مدخل شده‌اند.

۲. واژه‌های مربوط به ماهیگیری و صیادی

آخان‌پشت /axanpuft/: نخ کلفتی که به جای طناب در تورهای مردابی استفاده می‌شود.

اوزون‌قول /uzunqul/: طرف بلند پره.

باربُد /barbod/: قسمت بالایی پره.

باس‌زئن /basze:n/: نوعی لگد زدن به لبه پایینی تور که در کف دریا است و یکی از کارهای فوکاچی‌ها است.

(۱) نگارندگان از تمام گویشورانی که آنها را در این امر یاری کردند، به‌ویژه از آقایان امامی، پورحسرت، صلاحی و راوش سپاسگزارند. از سرکار خانم امامی که راهنمای بومی نگارندگان برای جمع‌آوری داده‌ها بودند و در آوانگاری واژه‌ها یاری کردند نیز کمال تشکر و قدردانی را دارند.

بالاقوش زئن /balaqufze:n/: هنگامی که وزن ماهیانی که در پره به دام افتاده‌اند به حدود ۳۰ تن برسد از یک تور کمکی برای آوردن نصف ماهی‌ها به ساحل استفاده می‌کنند تا تور اصلی پاره نشود.

بالبر /balbor/: شناوری که برای پره مورد استفاده قرار می‌گیرد.

بوراقاج زئن /buraqadze:n/: اصلاح واتاج تور را می‌گویند.

بیرون‌آب /birun?ab/: صیادی در وسط دریا به طوری که ساحل دیده نشود.

پایه‌ماشک /paja-ma:fk/: نخ‌های نگه‌دارنده طناب حاوی سرب پایین ماشک را می‌گویند.

پت /puti/ پوتی /pat/ نوعی کرم.

پرک /parak/: ماهی ریزی که برای صید اردک‌ماهی به جای طعمه استفاده می‌کنند.

پره /par/: تور ماهیگیری در اندازه بسیار بزرگ که حدوداً یک کیلومتر طول دارد و برای کشیدن آن هم از انسان و هم از نوعی ابزار قرقره‌مانند که به آن وینچ می‌گویند استفاده می‌شود.

پُشت زئن /poftze:n/: عمل پردازش چلس یا تور خام و تبدیل آن به یکی از انواع تورهای ماهیگیری.

پیراج /piradz/: نخ‌ی که با آن تور را تعمیر می‌کنند یا می‌بافند.

پیش‌مالا /pifmala/: معاون لُسمان است که در نبود او سرپرستی پره را برعهده می‌گیرد.

تراکتورچی /teraktortfji/: اشخاصی که هدایت وینچ را برعهده دارند.

توربو /turbo/: تویی برای علامت‌گذاری؛ هنگامی که تور پره به آن قسمت برسد به این معناست که هم سوراخ‌های تور بعد از آن کوچک‌تر می‌شود و هم آن‌قدر به ساحل نزدیک شده که صیادان می‌توانند برای جمع کردن پره به پشت آن بروند.

توروس /toros/: طناب مخصوصی که در پره استفاده می‌شود.

توروس فکش /toros-fakef/: اشخاصی که عمل کشیدن توروس را انجام می‌دهند.

جیره کون /dzira-kun/: لبه پایینی تور.

چالک /tjalak/: معیار اندازه‌گیری تعداد ماهی که باتوجه به اندازه ماهی‌ها حدوداً ۲۵ تا

۳۰ ماهی است.

چَلَس /tʃələs/: تور خامی که هنوز طناب‌کشی نشده و سرب به آن وصل نشده است.
چَگَه /tʃekkə/: قلابی که طعمه را به آن وصل می‌کنند.
چوب‌زَن /tʃubze:n/: به مزایده گذاشتن ماهی‌های صیدشده برای فروش به ماهی‌فروشان.
چپ‌چپ /tʃiptʃip/: تکیه‌گاهی که دام را نگه می‌دارد و یک سرش به تور و سر دیگرش به لاور متصل است.
چینی /tʃini/: وسیله‌ای چوبی برای تعمیر و بافتن تور.
چینیک‌چی /tʃiniktʃi/: شخصی که همراه گروه پره است و هنگام پاره شدن پره آن را تعمیر می‌کند.
خاش‌لوله /χaʃ-lule/: نوعی نی که به عنوان چوب ماهیگیری استفاده می‌شود.
خال /χal/: مقیاسی برای سنجش طول پَره، که معادل ۱۰۰ تا ۱۱۰ متر است.
دام‌باف /dambaf/: فرد بافنده تور ماهیگیری.
دام‌پُشت‌زن /dampuʃtʒən/: فرد بافنده تور ماهیگیری.
دام‌گُستر /damgostar/: صیادی که بعد از ۲۴ ساعت دام را جمع می‌کند.
دریام‌آشک /darja-ma:ʃk/: نوعی تور ماهیگیری که فقط یک نفر آن را پرتاب می‌کند و مخصوص صید در دریاست و کمی از روخان‌آشک بزرگ‌تر است.
دَسْتک /dastak/: بخشی از طناب پره که علامت‌گذاری شده و هنگامی که به وینچ رسید باید صیادان داخل آب بروند و تور را جمع بکنند.
دشته‌وافوکودن /daʃta-va-fukudən/: اگر شورش گیلوا باشد لُسمان دستور می‌دهد که پره را از جهت دشته‌وا بریزند.
روخان‌آشک /ruχan-ma:ʃk/: نوعی تور ماهیگیری که فقط یک نفر آن را پرتاب می‌کند و مخصوص صید در رودخانه است.
سه‌چَگَه /səʃekkə/: قلابی سه‌شاخه که طعمه را به آن وصل می‌کنند و در صید اردک‌ماهی استفاده می‌شود.
سیم‌چال /simtʃal/: انباری سرباز برای ذخیره ماهیانی که در شب صید شده و امکان عرضه آن در شب به بازار وجود ندارد.

شکاری / گیل‌کش / */jekari/ gilkef/*: چکمه‌ای لاستیکی که تمام پا را تا کمر می‌پوشاند و به کمر بند بسته می‌شود.

شورش‌گیر / */šurəʃgir/*: نوعی ابزار که مانند شاغول بنایی است و نخ‌ی با طول حدود ۲ متر به آن وصل است و لُسمان قبل از شروع صیادی آن را به درون آب می‌اندازد تا جهت موج دریا و نوع باد را تشخیص دهد.

فودوج / */fududʒ/*: نوعی نخ که دام‌پشت‌زن با آن طناب و تور را به هم می‌بافد.

فوکا / */foka/*: لباسی لاستیکی بدون کلاه و آستین که مانع خیس شدن می‌شود.

فوکاچی / */fokatʃi/*: به هر کدام از پانزده نفری که لباس فوکا می‌پوشند و داخل آب می‌روند، فوکاچی می‌گویند.

فیگفته‌دام / */figiftədam/*: توری با سوراخ‌های کوچک‌تر از ۶ انگشت باز یا بسته را می‌گویند.

قارماق / */qarmaq/*: چوب ماهیگیری.

قارماق‌زن / */qarmaq-zən/*: فردی که تنها با چوب ماهیگیری صید می‌کند.

قوجان / */qudʒan/*: لباسی برای بالاتنه که روی فوکا می‌پوشند تا از خیس شدن سر و دست جلوگیری کند.

کالش / */kaləʃ/*: عمل تخم‌ریزی ماهی.

کالو / شاغُل / */kalu/ šaʒol/*: دامی مثلثی شکل که دو ضلع روبه‌روی آن از جنس نی است و با تور ماهیگیری آن را می‌پوشانند.

کِرجی / */kərdʒi/*: قایق بدون موتور.

کِرجی‌بان / */kərdʒi-ban/*: شخصی که کِرجی را هدایت می‌کند.

کِرجی‌دکف / */kərdʒi-dakəf/*: هفت نفر که داخل کِرجی قرار می‌گیرند و پره را در آب می‌اندازند.

کَرَف / */karf/*: شناوری از جنس فوم.

کُله‌سر / */kələ-sar/*: تپه‌ای کنار رودخانه یا مرداب که ماهیگیران روی آن می‌ایستند.

کَلَم / */kalm/*: کِرم معمولی برای صید ماهی.

کنارتور /kenar-tur/: نوعی تور که صیادانی که در نزدیکی ساحل زندگی می‌کنند از آن استفاده می‌کنند.

کناردام /kenar-dam/: اشاره به صیادی افرادی دارد که در نزدیکی ساحل زندگی می‌کنند. کوتاقول /kutaqol/: طرف کوتاه پره را می‌گویند.

کولی‌دام /kuli-dam/: توری با سوراخ‌های ریز مخصوص صید کولی. گوش‌گیر /guŋgir/: توری که سوراخ‌های آن به اندازه‌ای است که آبشش ماهی در آن گیر می‌کند و به دام می‌افتد.

گیله‌وافوکودن /gile-va-fukudən/: اگر شورش داشته‌وا باشد لُسمان دستور می‌دهد که پره را از جهت گیل‌ه‌وا در دریا بریزند.

لافند /lafand/: طناب معمولی.

لاور /lavar/: لنگر

لاور کودن /lavar-kudən/: هنگامی که کرجی در هوای غیرطوفانی، به‌طور کامل، در آب است با دو لاور آن را مهار می‌کنند.

لُسمان /losman/: سرپرست کل مالا‌های یک پره که خبره‌ترین و باتجربه‌ترین صیاد پره محسوب می‌شود.

لکش /lakef/: تور ماهیگیری که از ماشک بزرگ‌تر است و انداختن آن به دریا مستلزم وجود دو نفر است.

لکشه دو چلسه /lakefa-do-tfalasa/: دو نوع تور با سوراخ‌های متفاوت که به هم وصل شده‌اند.

لوتکا /lutka/: قایق پارویی.

لوتی /luti/: شناور چوب ماهیگیری.

ماشک /ma:ʃk/: نوعی تور که در قسمت انتهایی آن وزنه‌هایی از جنس سرب وجود دارد تا تور را در کف دریا یا رودخانه بدون حرکت نگه‌دارد.

ماشک‌رغن /ma:ʃk-rayən/: طنابی پنبه‌ای که یک‌طرف آن به میچ دست و طرف دیگر آن به ماشک وصل است.

مَاشک‌ساق /ma:jk-saq/: طناب پایین مَاشک.
 ماتوری /matori/: قایق‌ران قایقِ موتوری را می‌گویند.
 مالا /mala/: ماهیگیری که فقط با تور صید می‌کند.
 مالادام /mala-dam/: توری که برای صید در وسط دریا استفاده می‌شود.
 مآیی‌دام /ma:i-dam/: توری با سوراخ‌های درشت‌تر از کولی‌دام.
 مرداب‌مالا /mordab-mala/: شخصی که در مرداب صید می‌کند.
 ناساوا /nasava/: به شیوهٔ بستن و مهار کرجی در هوای توفانی گفته می‌شود. در این حالت نیمی از کرجی در آب و نیم دیگر آن در خشکی قرار دارد. کرجی را در این حالت از سه سمت در خشکی و از دو سمت داخل آب می‌بندند.
 نَزْدَم /nazdam/: نخ نایلونی قلاب ماهیگیری.
 واتاج‌دار /vatadz-dar/: توری که سوراخ‌های آن به علت شل‌بافی تغییر اندازه داده است.
 واشادام /vafa-dam/: توری با سوراخ‌هایی بزرگ به اندازهٔ ۶ تا ۷ انگشت باز را می‌گویند.
 وِرنا /verna/: چوبی حدوداً چهل سانتی‌متری با حفره‌ای در وسط که معمولاً از چوب درختی است که در گویش محلی به آن «آزاد» می‌گویند.
 وِرنازن /verna-zan/: مسئول بستن وِرنا به قسمت‌های مختلف تور برای جمع کردن و بهتر کشیده شدن تور را وِرنازن می‌گویند.
 وینچ /vintf/: نوعی ابزار قرقره‌مانند که از آن برای کشیدن پره استفاده می‌کنند.

۳. واژه‌های مربوط به جهت بادهای و امواج

دشته‌وا /dafta-va/: بادی که از سمت غرب به شرق می‌وزد.
 سَرَتوک /sartuk/: بادی که از سمت دریا به ساحل می‌وزد و بادی مناسب برای صیادی است، زیرا ماهیان را به سمت ساحل می‌راند.
 سیاوا /sija-va/: بادی که صیادی را مختل می‌کند زیرا در این نوع باد ماهی احساس خطر می‌کند و در کف دریا می‌ماند.
 شُرَم /foram/: مه.

شورش /*furəʃ*/: موج زیر آب دریا را می‌گویند.
گیله‌وا /*gile-va*/: بادی که از شرق به غرب می‌وزد.
لپّه /*lappə*/: موج.
وا /*va*/: باد.

۴. اعضا و اندام‌های ماهی

آشبل / آشبل /*afbal/ afbal*/: تخم ماهی.
پَر /*par*/: باله ماهی.
ریزه‌خاش /*rizə-χəʃ*/: استخوان ریز ماهی.
ریش /*riʃ*/: آبشش ماهی.
زاله /*zala*/: صفرا.
زرخه‌روده /*zarχə-ruda*/: روده اصلی که صفرا به آن راه دارد و بعد از شست‌وشو قابل مصرف است.
شیرین‌روده /*ʃirin-ruda*/: کیسه اسپرم ماهیان نر را می‌گویند.
فاک /*fak*/: بادکنک شنا.
کَت / پولیک /*kat/ pulik*/: پولک.
گوش‌لاخ / گوش‌خاله /*guʃlaχ/ guʃxala*/: پوشش متحرکی که روی آبشش را می‌پوشاند.
مایه کله /*ma:i-kalə*/: سر ماهی.
میان‌خاش /*mijan-χəʃ*/: استخوان ستون فقرات ماهی.
میچیک / بوک /*mitʃik/ buk*/: دهان ماهی.

۵. انواع ماهی

سپله / سپله /*espelə/ sebelə*/: گربه‌ماهی.
بیگهت /*bighət*/: نوعی کپور که سر بزرگی دارد.
زالون /*zalon*/: نوعی ماهی.

زردپر / سسه‌ماهی / *sasə-ma:i/ zardə-par/* ماهی زردپر.

سوف / *suf/* سوف.

شوگ / *ʃuk/* اردک‌ماهی.

شپ / *ʃip/* فیل‌ماهی.

کپور / *kopur/* کپور.

کفال / *kafal/* کفال.

کیلکا / *kilka/* کیلکا.

مارمایی / *marma:i/* مارماهی.

ماهی آزاد / *ma:i-azad/* ماهی آزاد.

ماهی سفید / *ma:i-sifid/* ماهی سفید.

هشدرخان / *haʃdarxan/* نوعی سوف که گوشت‌خوار است.

۶. فراورده‌های خوراکی

آشبل / آشبل کوکو / *aʃbal/aʃbal-kuku/* نوعی کوکو که از مخلوط تخم ماهی، برگ سیر، نمک، فلفل و تخم مرغ تهیه می‌شود.

شوره‌مایی / *ʃura-ma:i/* نوعی چاشنی که به آن ماهی شور می‌گویند و برای تهیه آن از سنگ نمک، روناس و ماهی استفاده می‌کنند.

کولی‌قورابیج / *kuli-qorabidʒ/* نوعی خورشت که درون آن به‌جز گردو از سبزی سرخ‌شده نیز استفاده می‌کنند و کولی را پس از سرخ کردن درون آن می‌ریزند.

ماهی‌دیبیج / *ma:i-dibidʒ/* محتوای شکم ماهی شامل شیرین‌روده، جگر و زرخه‌روده که بعد از پاک کردن آن را با پیاز، ادویه‌ها، آب انار ترش یا نارنج مزه‌دار کرده و سپس سرخ می‌کنند.

ماهی‌قورابیج / *ma:i-qorabidʒ/* مانند کولی‌قورابیج است اما به‌جای کولی از دم و سر ماهی استفاده می‌شود.

مای‌فیویج / گردبیج / *gerdbidʒ* / *ma:i-fividʒ*: ماهی شکم‌پر که پس از مزه‌دار کردن ماهی با آب‌لیمو، پیاز و زعفران درون آن را با سبزی‌های معطر، گردوی خردشده، انار ترش خردشده و زرشک پر می‌کنند و معمولاً در فر می‌گذارند.
مای‌دودی / لوی / *lava:i* / *ma:i-dudi*: ماهی‌ای که فرایند دودی کردن روی آن انجام شده و نوعی چاشنی محسوب می‌شود. برای مصرف تکه‌ای از آن را در ظرفی قرار داده و روی برنجی که در حال دم کشیدن است قرار می‌دهند تا ماهی دودی بخارپز شود.

۷. واژه‌های متفرقه

آژدم / *aʒdam*: آب بسیار شوری که در هنگام آماده کردن شورمایی باقی می‌ماند.
پُشته / *poftə*: نواحی کم‌عمق دریا که آب در آن قسمت‌ها حداکثر تا زانو می‌رسد.
دارنگوراش / دریاگوش / *darənguraʃ* / *darjaguʃ*: صدف‌های کنار ساحل را می‌گویند.
رُناس / *ronas*: ریشه‌های گیاهی که برای رنگ کردن و کیفیت دادن به ماهی شور استفاده می‌کنند.

سَمَک / *sammak*: شخصی که ماهیان صیدشده در پره را می‌خرد.

سیمساک / *simsak*: بوی ژهم ماهی.

فُورش / *forʃ*: ماسه یا شن کنار ساحل.

کَت کودن / *katkudən*: کندن پولک‌های ماهی را می‌گویند.

لِس / *læs*: جلبک.

لِسِه / *læsə*: خزه چسبیده به سنگ‌ها را می‌گویند.

مُل / *mol*: سنگ‌های کنار دریا.

منابع

اطلاعات آماری و جغرافیایی این مقاله برگرفته از وبگاه‌های استانداری گیلان و فرمانداری بندر انزلی است:

واژه‌های ویژه ماهی و ماهیگیری در گویش گیلکی رودسر

مجتبی میرمیران (عضو هیئت علمی دانشگاه گیلان)

۱. مقدمه

استان گیلان از شمال به دریای خزر، از جنوب به رشته کوه‌های البرز و استان قزوین و زنجان، از غرب و شمال غربی به استان اردبیل و کشور جمهوری آذربایجان و از شرق به استان مازندران متصل است. بنا بر سالنامه آماری وزارت کشور مساحت این استان ۱۴۰۴۲ کیلومتر مربع است (عظیمی دوبخشی ۱۳۸۵: ۲۰). استان گیلان به دو بخش غربی و شرقی تقسیم می‌شود که اساس این تقسیم‌بندی رودخانه سفیدرود است. به بخش غربی گیلان، گیلان غربی و در گویش گیلکی بیه‌پس و به بخش شرقی گیلان، گیلان شرقی و در گویش شرقی بیه‌پس می‌گویند. واژه‌ی بیه در گیلکی به معنای «رود» است. گویش گیلکی از گویش‌های پرگوینده زبان‌های ایرانی است و در تقسیم‌بندی زبان‌های ایرانی در ذیل گروه گویش‌های ناحیه حاشیه دریای خزر قرار می‌گیرد (درباره دسته‌بندی و معرفی گویش‌های ایرانی، نک: رضائی باغبیدی ۱۳۸۰، ذیل گویش‌های گروه حاشیه دریای خزر).

۲. روش تحقیق

روش گردآوری داده‌های این یادداشت بر پایه تحقیق میدانی نگارنده از منطقه رودسر است. جامعه مورد پژوهش شامل صیادان و شاغلان این حرفه است و مواد گردآوری شده از طریق مصاحبه با چندین نفر که، عمدتاً، بی‌سواد بودند، فراهم آمده و با دقت ضبط و آوانگاری شده است.

۳. واژه‌های مربوط به ماهی و انواع آن

آمور /āmur/: نوعی ماهی پرورشی مربوط به آب‌های گرم، که در استخرهای گیلان نیز پرورش می‌یابد.

آجیکه /ajikə/: حشره‌ای که در ساحل دریا پیدا می‌شود و صیادان آن را به‌جای طعمه به‌کار می‌برند.

آسلک /aslak/: نوعی ماهی با وزنی نزدیک به پانصد گرم، این ماهی به‌وفور در دریای خزر وجود دارد.

اوزن‌برون /uzun-burun/: ماهی غضروفی خوراکی که تخم آن به صورت خاویار مصرف می‌شود.

باج /bāj/: ماهی سفید بسیار بزرگ.

بیلگه /bilgə/: نوعی اوزون‌برون که شبیه به فیل ماهی است.

بینو /binu/: نوعی ماهی از خانواده کپور ولی بزرگ‌تر و پهن‌تر.

تول‌خوس /tül-xos/: نوعی ماهی از خانواده کپورماهیان که بیشتر در آبگیرها و باتلاق‌ها وجود دارد.

تیف‌دار ماهی /tifdār-māhi/: ماهی سفید نر.

چال‌واش /čälväš/: نوعی ماهی از خانواده اوزون‌برون.

دراگون /dərāgon/: نوعی اوزون‌برون و از نوع ماهی‌های خاویاری.

دلنگ /dalang/: به ماهی مرده در دام گفته می‌شود.

زالون /zālon/: نوعی ماهی از خانواده شوک و آسلک.

زرده‌پر /zarda-par/ ← بینو.

سگ آبی /sag-e ābi/ فک دریای خزر.

سوف /suf/ نوعی ماهی گوشتی، این ماهی دارای بدنی کشیده و دوکی شکل به رنگ خاکستری و با سری نوک‌تیز و دهانی بزرگ است.

سیاکولی /siya- kuli/ نوعی ماهی کوچک، با رنگی تقریباً تیره و بسیار لذیذ.

سیبک /sibek/ نوعی ماهی کوچک شبیه سوف.

سیبیلی /sibili/ سگ ماهی، نوعی ماهی که دارای سبیل است.

سیترا /sitra/ نوعی اوزون برون و از نوع ماهی‌های خاویاری.

سیم‌پرک /simparak/ نوعی ماهی.

شامیگو /šā-meygo/ میگوی بزرگ؛ خرچنگ بزرگ.

شکاف /šekāf/ اردک ماهی.

شوک /šo:k/ نوعی ماهی کوچک از خانواده کاس ماهی.

شوگولی /šow-kuli/ نوعی کولی شبیه سیاکولی، شوگولی صورت تحریف‌شده شاکولی است.

فیتوفاک /fitufāk/ نوعی ماهی آزاد پرورشی که در استخرهای پرورش ماهی رشد می‌کند.

قزل‌آلا /qezelālā/ ماهی استخوانی خوراکی از خانواده ماهی آزاد که معمولاً در رودخانه‌ها

زندگی می‌کند. خال‌های تیره مایل به سرخی دارد که حلقه‌هایی با رنگ روشن‌تر

آنها را احاطه کرده‌اند.

کاس‌کولی /kās-kuli/ نوعی کولی هم‌اندازه با سیاکولی ولی به رنگ نقره‌ای.

کپور /kapur/ نوعی ماهی که بیشتر در آب‌های گل‌آلود رودخانه یافت می‌شود. بدن این

ماهی به رنگ قهوه‌ای با فلس‌های درشت زرد یا نقره‌ای و با باله‌های سرخ است.

کپورچیک /kapurčik/ به کپورهای کوچک اطلاق می‌شود.

کفال /kəfāl/ نوعی ماهی با فلس‌های درشت و نقره‌ای‌رنگ، وزن این ماهی چهارصد

گرم تا دو کیلو است و بیشتر در فصل پاییز و زمستان صید می‌شود.

کولمه /kulmə/ نوعی کولی که بزرگ‌تر از شاکولی است.

کولی /kuli/: نوعی ماهی کوچک با وزنی نزدیک به سیصد گرم که بیشتر در اوایل فصل بهار در دریا و رودخانه وجود دارد.

کیلکا /kilkā/: نوعی ماهی خیلی کوچک دریای خزر که منبع تغذیه ماهی‌های بزرگ از قبیل ماهی سفید است.

مارمیلی /mārmili/: مارماهی، تعداد این نوع ماهی در دریای خزر بسیار اندک است.

ماش /māš/: نوعی ماهی مانند ماهی سفید ولی کمی پهن‌تر.

ماهی /māhi/: عمدتاً به ماهی سفید اطلاق می‌شود.

ماهی آزاد /māhi-āzād/: نوعی ماهی با بدن کشیده دوکی شکل؛ ماهی سالمون.

ماهی سفید /māhi-sifid/: ← ماهی.

میگو /meygo/: جانور بی‌مهره سخت‌پوست دریایی با بدنی باریک و کشیده که خرچنگ نیز نامیده می‌شود.

۴. واژه‌های مربوط به خوراک‌های قابل تهیه با ماهی

آشبول /ašbul/: خاویار ماهی، نوعی خوراک که از آشبول درست می‌شود.

آشبول کوکو /ašbul-kuku/: نوعی کوکو که یکی از مواد عمده آن آشبول است.

انارآغوز /anār āyuz/: نوعی غذا که ترکیبی از انار ترش سائیده و گوشت ماهی است.

تورشه‌آب /turšə-āb/: نوعی خوراک ماهی که آن را با ترشی مخصوص درست می‌کنند.

سارابیج /sārā-bij/: نوعی خوراک ماهی که، در صحرا، آن را زیر خاکستر زغال می‌پزند.

شکم‌پر /šekam-por/: نوعی خوراک ماهی که در آن شکم ماهی را با سبزی پخته، گردو و... پر می‌کنند.

شورآشبول /šur-ašbul/: خاویار نمک‌سودشده ماهی.

شورکولی /šur-kuli/: وقتی که کولی را در خم نمک می‌گذارند و نمک‌سود می‌کنند.

کولی بیج /kuli-bij/: نوعی خوراک که از کولی سرخ‌شده در تابه تهیه می‌کنند.

مالابیج /mālā-bij/: نوعی خوراک ماهی که ابداع پخت‌وپز آن به صیادان دریا منتسب است، خوراک مخصوص صیادان دریا.

ماهی‌دودی /māhi-dudi/: شکم ماهی را پس از صید خالی کرده و پس از نمک‌سود کردن چند ساعت یا چند روز در معرض دود متراکم چوب آویزان می‌کنند تا بتوان مدت زیادی آن را نگهداری کرد.

ماهی‌شور /māhi-šur/: ماهی نمک‌سودشده اما نه دودی؛ آن را در خم پر از نمک قرار می‌دهند تا شور شود و در مدت یک سال می‌توان آن را مصرف کرد.
 ماهی‌کله /māhi-kalla/: سر یا کله ماهی که غذای مخصوص مردم گیلان است.
 ماهی‌وضع /māhi-woz/: ماهی شکم‌پر.

۵. اندام‌های ماهی

آشبول /ašbul/: تخم ماهی خاویار.
 پیلک /pilik/: پولک ماهی.
 تولنگه /tulengə/: بادکنک داخل شکم ماهی.
 خاش /xāš/: استخوان ماهی.
 دوم /dum/: دم ماهی.
 زال /zāl/: طحال؛ بخشی از شکم ماهی که به جگر متصل است و ترکیدن آن سبب تلخ شدن گوشت ماهی می‌شود.
 سیل /sil/: پولک ماهی.
 شیاف /šiyāf/: نطفه ماهی نر.
 کله /kalla/: سر ماهی.
 گوش‌لاخ /gušlāx/: آبشش ماهی.

۶. واژه‌های مربوط به تور و ماهیگیری

آب‌بیارده دم /āb-biyardə do:m/: دام‌های آب‌آورده.
 آورو /āwru/: پارو.
 آنگله /angələ/: لنگر.
 اوزون‌برون دم /uzun-burun do:m/: دام یا تور ویژه صید اوزون‌برون.
 اوزون‌قول /uzun-qul/: وقتی که گستردگی پره به طول بیست تا بیست‌وپنج توروس است.

باشماق /bāšmāq/: ← دولمه.

بالبُر /bāl-bor/: نشانه‌های روی تورهای ماهیگیری؛ علائم شناسایی تورهای ماهی در دریا.

بوکزن /buk-za:n/: زمانی که ماهی در قلاب ماهیگیری گیر می‌کند.

بیرون‌دُم /birun-do:m/: دامی که برای صیدهای زیاد در فواصل و اعماق دریا تینده و کار گذاشته می‌شود.

بیلگه‌دُم /bilga-do:m/: دام ویژه صید ماهی بیلگه.

پارگاز /pārgāz/: به کشتی‌های بزرگ ماهیگیری یا حمل بار گفته می‌شود.

پارو /pāru/: پاروی کرجی ← آورو.

پَره /pare/: نوعی تور بسیار بزرگ که صیادان آن را در دریا می‌گسترانند و پس از انجام صید آن را با طناب‌های محکم به ساحل می‌کشند.

پَره‌شون /para-šo:n/: افرادی که مسئول ریختن پَره در دریا هستند.

پَگه /pagə/: پایگاه؛ صیدگاه، محل اسکان صیادان در کنار دریا.

پوکه /pukə/: چکمه لاستیکی بزرگ تا بالای ران.

پوکه‌چی /pukači/: کسی که پوکه می‌پوشد.

پیچار /pičār/: به هر سه تا پنج گره دام، پیچار می‌گویند.

تَشکِه /taškə/: گره‌خوردگی دام.

توروس /tuross/: طناب‌های بسیار کلفت و محکم برای کشیدن دام‌های پَره از دریا؛ واحد اندازه‌گیری برابر با صد متر.

توروه /turwə/: وسط پَره که در دریا گسترده و پهن شده و محل تجمع ماهی است.

جورزه /jorzə/: کَرَف، یونولیت؛ همچنین به بخش بالای تور گفته می‌شود.

جیرزه /jirzə/: سُرَب؛ همچنین به بخش زیرین تور گفته می‌شود.

چشمه /češmə/: به شبکه‌های تور ماهیگیری گفته می‌شود.

چَلَس /čəlas/: دام بدون طناب و سُرَب.

چوزن /čuzan/: مزایده گذاشتن ماهی در بازار ماهی فروشان.

- چهارشاخ /čāhār-šāx/: طناب رابط میان سه پیچار دام.
- چینی /čini/: سوزن مخصوص دوختن و بافتن دام.
- چینیک چی /čīnik-či/: فردی که کارش دوختن و بافتن تور صیادی است.
- خال /xāl/: هر صد متر پَره یک خال است.
- داک /dāk/: وسیله‌ای برای کشیدن ماهی‌های بزرگ از تور.
- دریاگوشه /daryāgušə/: گوش ماهی.
- دستک /dastak/: همان شونه است.
- دُم /do:m/: تور ماهیگیری.
- دُم‌پشت‌زن /do:m-pušt-za:n/: آماده کردن دام با سُرَب و طناب برای صیادی.
- دُم‌دول /do:m-dul/: دمی که به یک چوب دوشاخه به پهنای دو متر وصل است و توسط ماهیگیر در رودخانه نگه داشته می‌شود تا ماهی در آن بیفتد.
- دُم‌وُج /do:m-voj/: کسی که تور ماهیگیری می‌بافد.
- دُم‌وِچَن /do:m-vačēn/: جمع کردن و برچیدن دام از دریا.
- دوشاخ /du-šāx/: طناب رابط میان سرزه و جیرزه دام.
- دولمبه /dulambə/: وسیله‌ای برای بالا کشیدن دام از اعماق دریا.
- زیرزه /zirzə/: جیرزه.
- ژگند /žagand/: چسبیدن گوش ماهی به دام.
- سُرَب /sorb/: قطعه فلزی پهنی از جنس سرب، به اندازه بند انگشت، که در بخش زیرین دام می‌بندند تا آن را سنگین کند و در زیر آب نگهدارد.
- سرزه /sarzə/: به طناب بلند روی پَره گفته می‌شود.
- سرمالا /sar-mālā/: رئیس صیادان.
- سلی /sali/: نوعی تور ماهیگیری که صیاد با پرتاب کردن آن در دریا یا رودخانه و جمع کردن آن در مدت زمان کوتاه، صید خود را به دست می‌آورد.
- سَمَک /sammāk/: ماهی فروش.
- سولو /sulu/: گره خوردگی دام توسط ماهی.

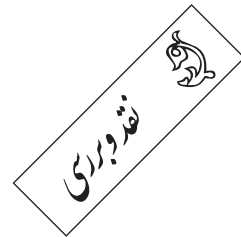
- سوه‌دُم /sowə-do:m/ دامی که شبیه سبدهای بزرگ است.
سینه /sinə/ واحد اندازه‌گیری تور ماهیگیری؛ برابر با یک‌ونیم‌متر.
شکت /ʃakat/ چوبی که در بستر کم‌عمق دریا نصب می‌کنند تا دام را نگه دارد.
شونه /ʃo:nə/ وسیله‌ای که مانع جمع شدن سرزه و زیرزه می‌شود و به عبارتی دام را در دریا باز نگه می‌دارد.
فُرد /forud/ آماده کردن تور ماهیگیری برای صیادی.
فوکوتن /fukutən/ ریختن پَره در داخل دریا برای صید ماهی.
کَت /kat/ به هر سی تا سی‌وپنج سینه تور ماهیگیری گفته می‌شود.
کچ سنگ /kaj-sang/ سنگی که به زیرزه وصل است تا به کف دریا برسد.
کَرَجی دَکف /karji-dəkaf/ کسانی که در داخل کرجی هستند و پَره را می‌ریزند.
کوروب /kurub/ به بسته‌بندی‌های توروس گفته می‌شود.
کوت‌غول /kutə-γul/ وقتی که گستردگی پَره پنج تا ده توروس باشد.
کوردُم /kur-do:m/ به شبکه‌های کوچک تور اطلاق می‌شود که عمدتاً برای صید ماهی‌های کوچک یا کولی کاربرد دارد.
کول‌فکش /kul-fəkaʃ/ کسی که یاور و کمک‌کار پوک‌چی است.
کولی‌دُم /kuli-do:m/ تور ویژه صید کولی.
کیت /kit/ چوبی به درازای دو متر که در یک سوی آن فلزی دو یا سه‌شاخه به طول بیست سانتی‌متر تعبیه شده و با آن ماهی را از زیر بوته‌ها و درختچه‌های بستر رودخانه بیرون می‌کشند؛ نیزه‌ای سه‌شاخه.
کیله‌کش /kila-kaʃ/ چکمه لاستیکی برای رفتن به دریا یا رودخانه که بلندی آن از نوک پا تا بالای سینه صیاد می‌رسد.
گرنجه /gəranjə/ همان ژگند است.
لافند /ləfand/ طناب؛ اصطلاحاً تور ماهیگیری که به طناب دوخته می‌شود.
لَبَر /labar/ وسیله‌ای که دام را از دریا بیرون می‌کشد.
لکه‌دُم /laka-do:m/ دامی که در بخش کم‌عمق دریا برای صید ماهی گذاشته می‌شود.

- لوسمان /lusmān/: به صیاد ماهیگیر یا به عبارتی به سرما لا گفته می‌شود.
- لیم /lim/: خزه‌ای که به تور ماهیگیری می‌چسبد.
- ماشک /māšk/: همان سلی است.
- مالا /mālā/: ماهیگیر، صیاد.
- مالاکان /mālākān/: چوب دوشاخه‌ای که تور ماهیگیری را به وسیله آن از آب بیرون می‌کشند.
- ماهی‌دُم /māhi-do:m/: دام یا تور مخصوص صید ماهی.
- میاق /miyāq/: شیشه؛ نشانه‌های شیشه‌ای بر روی دام؛ وسیله‌ای توپ‌مانند اما از جنس شیشه که علائم دام‌ها در فواصل دور دریاست.
- میکال /mikāl/: قلاب ماهیگیری.
- میکال‌لله /mikāl-lōlā/: چوب مخصوص ماهیگیری.
- نخ نایلون /nax-e nāylun/: به نخ‌هایی گفته می‌شود که در بافتن دام به کار می‌رود.
- نساوی /nesā-vāy/: وسیله‌ای برای بستن و ثابت نگه‌داشتن تراکتور، تا پره را از دریا بیرون کشد.
- نو /now/: کرجی، کرجی پارویی، قایق بدون موتور.
- نودونبال /now-dunbāl/: کرجی.
- وُرو /vuru/: حرکت دادن دُم‌دول در رودخانه یا دریا برای به دام انداختن ماهی.
- وَره /varā/: به عرض تور ماهیگیری گفته می‌شود.
- وَشه‌دُم /vaša-do:m/: شبکه‌های بزرگ تور ماهیگیری.
- وَكف /vakaf/: گره خوردگی تورهای ماهی در دریا.
- وَكفته‌دُم /vakaftā-do:m/: دام یا تور ماهیگیری که در بستر دریا گیر کرده است.
- وینچ /vinč/: طنابی که یک سر آن به تراکتور و سر دیگرش به دام یا پره وصل است و آن را از دریا به خشکی می‌کشند.
- یازده‌سینه /yāzda-sinā/: زمانی که حداکثر ارتفاع پره از سطح آب تا بستر دریا یازده متر باشد.

یاماق /yāmāq/: وسیله‌ای که با آن دام را می‌دوزند.

منابع

رضائی باغبیدی، حسن، ۱۳۸۰، «معرفی زبان‌ها و گویش‌های ایران»، تهران.
عظیمی دوبخشری، ناصر، ۱۳۸۵، *جغرافیای طبیعی گیلان*، رشت.



فرهنگ توصیفی دستور تاریخی

یلدا شکوهی (عضو هیئت علمی فرهنگستان زبان و ادب فارسی)
چنگیزی، احسان، فرهنگ توصیفی دستور تاریخی، انتشارات علمی، تهران، ۱۳۹۵،
۱۸۴ صفحه.

تا کنون آثار ارزشمندی در حوزه تاریخ زبان فارسی و دستور تاریخی آن از باستان تا امروز به صورت کتاب و مقاله منتشر شده است. از جمله می‌توان تاریخ زبان فارسی شادروان استاد پرویز ناتل خانلری در سه مجلد در سال ۱۳۴۸ و دستور تاریخی زبان فارسی به قلم استاد محسن ابوالقاسمی در ۱۳۷۵ را نام برد. از آثار پژوهشی دیگر در این حوزه، تحول فعل‌های شبه معین، ۱۳۵۰؛ تحول فعل در زبان فارسی، ۱۳۵۲ هر دو تألیف خسرو فرشیدورد؛ دستور تاریخی زبان فارسی دری، محمدحسین یمین، ۱۳۷۶؛ گفتارهایی درباره دستور زبان فارسی: پژوهشی در دستور تاریخی و معاصر زبان فارسی، ۱۳۸۰ و پژوهشی در دستور تاریخی زبان فارسی: فعل و گروه فعلی و تحول آن در زبان فارسی ترجمه و نگارش خسرو فرشیدورد، ۱۳۸۳ است. اخیراً نیز فرهنگ توصیفی زبان‌شناسی تاریخی به همت مهرداد نغزگوی کهن با همکاری شادی داوری در ۱۳۹۳ به چاپ رسیده است.

از جمله پژوهش‌هایی که در حوزه دستور تاریخی می‌باید بدان پرداخت تدوین فرهنگ توصیفی دستور تاریخی زبان فارسی یا به گونه‌ای جامع‌تر دستور تاریخی زبان‌های ایرانی است. بنابر تصریح مؤلف (نک: پیشگفتار) مطالعه در زمانی و هم‌زمانی زبان با تکیه بر دانش زبان‌شناسی در مطالعات تاریخی زبان بسیار حائز اهمیت است. دستور تاریخی، توصیف تحولات زبان در ادوار مختلف تاریخی و روابط بین این تحولات است. روش‌گزینش مدخل در پژوهش حاضر، بر اساس منابع حوزه دستور زبان‌های دوره باستان، ایرانی میانه غربی و فارسی دری و نیز منابع دستور تاریخی زبان فارسی، انجام شده است. سعی چنگیزی بر آن بوده که ذیل هر مدخل نخست تعریفی از مدخل و سپس نمونه‌هایی از سه دوره زبانی ایرانی باستان، ایرانی میانه غربی و دری به دست دهد. در پایان کتاب برای اصطلاحاتی که در فرهنگ بدان‌ها پرداخته شده، برای هر دوره زبانی به منابع مختلف ارجاع و با ذکر شماره صفحه و شماره بند (= پاراگراف) پیوست شده است. در پایان کتاب نیز دو واژه‌نامه انگلیسی به فارسی و فارسی به انگلیسی درج شده است.

فرهنگ حاضر شامل حدود ۱۵۰ مدخل است. در اینجا به برخی از ویژگی‌های این فرهنگ با توجه به اصول فرهنگ‌نویسی در حوزه مدخل‌گزینی، تعریف‌نگاری، مثال‌ها و نظام ارجاعات به اختصار اشاره می‌شود:

- غالباً عنوان یک کتاب یا مقاله نشان‌دهنده موضوع و حوزه آن پژوهش است. عنوان «فرهنگ توصیفی دستور تاریخی» که مؤلف برای کتاب برگزیده است چندان گویا نیست و مشخص نمی‌کند که منظور از دستور تاریخی، دستور تاریخی زبان فارسی است یا دستور تاریخی زبان‌های ایرانی و یا حتی زبان‌های غیرایرانی. بنابر تصریح مؤلف (نک: پیشگفتار)، در این پژوهش برخی از اصطلاحات مربوط به آواشناسی، واج‌شناسی، صرف، نحو، معنی‌شناسی و زبان‌شناسی تاریخی، به تفصیل بررسی شده‌اند. اما مؤلف درباره برخی اصطلاحات فرهنگ، که در هیچ‌یک از دسته‌بندی‌های فوق جای نمی‌گیرد، توضیحی ارائه نمی‌کند. از جمله: اوستایی، ایرانی، ایرانی باستان، ایرانی میانه، ایرانی شرقی، بلخی، پارتی، ختنی،

خوارزمی، زبان آغازین، زبور پهلوی، سغدی، سکایی، فارسی باستان، فارسی دری، فارسی میانه، فارسی میانه کتابی، فارسی میانه کتیبه‌ای، فارسی میانه مانوی، کتابی (خطی که برای متون زبان فارسی میانه زردشتی به کار رفته است) کتیبه‌ای (خطی که برای نوشتن کتیبه‌های شاهان و رجال ساسانی به کار رفته است) هندواروپایی آغازین، هندواروپایی، هندوایرانی.

پیش‌ازاین در آثاری که در حوزه دستور تاریخی زبان فارسی و تاریخ زبان فارسی به زبان فارسی تألیف شده، به برخی مباحث از جمله قوانین و نظریه‌ها اشاره نشده، اما چنگیزی در این فرهنگ به این مباحث نیز پرداخته است، مانند نظریه آوهای حنجره‌ای، قانون زیورس، قاعده روکی و قانون واکرناگل. شایان ذکر است در این میان قانون کالاند (Caland's Law) از قلم افتاده است. باتوجه به مباحثی که مؤلف در فرهنگ مدخل کرده است، شایسته بود عنوان کتاب، «فرهنگ توصیفی اصطلاحات زبان‌شناسی تاریخی زبان‌های ایرانی» یا «فرهنگ توصیفی اصطلاحات زبان‌شناسی تاریخی زبان فارسی» نام‌گذاری می‌شد و چنگیزی با درج واژه دستور در عنوان کتاب، حدی برای مباحث ایجاد نمی‌کرد.

- مؤلف در انتخاب مدخل شیوه یکسانی را پیش نگرفته است، بهتر بود به آوهای حنجره‌ای نیز مانند دیگر نظریه‌ها و قوانین زبان‌شناسی که در فرهنگ مدخل شده است ذیل «نظریه آوهای حنجره‌ای» پرداخته و از آوهای حنجره‌ای بدان ارجاع می‌داد. او در تعریف این آواها پس از ذکر نماد این سه همخوان بدون علامت بازسازی، h_1, h_2, h_3^* ، آورده است که در زبان‌های هندواروپایی آغازین این آواها موجب کشیدگی واکه مجاور خود شده‌اند، و در ادامه تنها به این عبارت که «مشخصه آوایی این همخوان‌ها روشن نیست و درباره آنها اختلاف وجود دارد» اکتفا کرده است. به جاست اشاره شود آوهای حنجره‌ای نه تنها موجب کشیدگی واکه مجاور می‌شود بلکه تأثیرات مختلفی بر واج‌های مجاور خود داشته و باعث دگرگونی‌هایی شده است. به نقل از رضائی باغبیدی (۲۰۰۹: ۱۶) لمان تعداد این همخوان‌ها را چهار دانسته که به صورت $/x \gamma h' /$ نشان می‌دهد اما سمرنی تعداد

آن را سه و با نشانه‌های /H₁ H₂ H₃/* ذکر کرده است و مصوت θ را واج‌گونه حنجره‌ای‌ها در میان دو صامت دانسته است. باتوجه‌به هدف مؤلف از تألیف فرهنگ که توصیف اصطلاحات زبان‌شناسی تاریخی — که تنها دستوری نبوده — زبان‌های اوستایی، فارسی باستان و زبان‌های ایرانی میانه غربی است، شایسته بود شرح و مثالی از آن در این زبان‌ها ذکر می‌کرد. واج‌های حنجره‌ای هندواروپایی در مواردی که درهندوایرانی آغازین به *i یا *ī تبدیل شده است، در ایرانی آغازین *i یا *ī در هجای میانی حذف شده‌اند. مانند: هندواروپایی آغازین -*dhugh₂ter* «دختر» (نیز نک: پوکورنی ۱۹۵۹: ۱/ ۲۷۷: *(dhug(h)əter*)، اوستایی گاهانی -*dugədar*. اوستایی متأخر -*duyδar*، فارسی باستان -**duxtar*؛ و در برخی دیگر مانند هندواروپایی آغازین -**ph₂ter* «پدر» (نیز، نک: پوکورنی ۱۹۵۹: ۱/ ۸۲۹: *(pətē(r)*)، اوستایی -*pitar*، فارسی باستان -*pitar* باقی‌مانده است (نک: رضائی باغبیدی ۲۰۰۹: ۱۶).

- مؤلف در این فرهنگ به زبان‌های ایرانی میانه شرقی از جمله سغدی و ختنی نپرداخته و سبب محدود شدن به زبان‌های ایرانی میانه غربی را نیز مشخص نکرده است. بهتر بود ذیل برخی اصطلاحات به این دو زبان ایرانی میانه شرقی نیز اشاره می‌شد. برای مثال مؤلف به توصیف افزونه *a* (نک: مدخل افزونه) و نقش آن در ساخت افعال ماضی در زبان‌های فارسی باستان و اوستایی پرداخته است اما به کاربرد آن در زبان سغدی که تنها زبان ایرانی میانه‌ای است که افزونه *a* در ساخت افعال ماضی باقی مانده، اشاره نکرده است. ساخت ماضی افزونه‌دار در زبان سغدی که بر ماده مضارع ساخته می‌شود به چهار صورت است: (۱) هرگاه ماده مضارع تک‌هجایی است شکل ماده ماضی افزونه‌دار با ماده مضارع یکسان است، (۲) هرگاه فعل دارای پیشوند است مصوت پیشوند در ماده ماضی، کشیده است، (۳) در افعال بدون پیشوند، مصوت هجای اول ماده به قیاس با افعال پیشونددار، کشیده ظاهر می‌شود، (۴) در برخی افعال ماده مضارع فعل با *a* یا *a* آغاز می‌شود که معمولاً ماده ماضی افزونه‌دار آن با افزودن *m*- ساخته می‌شود (نک: زرشناس ۱۳۹۰: ۱۱۹-۱۲۰).

مؤلف در افعال ترکیبی (periphrastic verbs) نیز به ساخت فعل با فعل‌های کمکی پرداخته و شرحی از این ساخت را در زبان اوستایی و زبان‌های ایرانی میانه غربی ارائه کرده، اما اشاره‌ای به زبان‌های ایرانی میانه شرقی نداشته است. (برای ساخت افعال ترکیبی در زبان ختنی، نک: امریک ۲۰۰۹: ۳۹۶ و در زبان سغدی، نک: گرشویچ ۱۹۶۱: ۱۲۵).

- مؤلف در مدخل امکانی پس از توصیف این ساخت، شاهدی از فارسی باستان نقل کرده است که وجه تمنایی فعل برای بیان صورت امکانی به‌کار رفته است:

kārašim hačā daršam atarsa kāram vasiy avājanīyā hya paranam Bardiyam adānā (DB I 50-51)

«مردم به‌شدت از او می‌ترسیدند، مبدا کسانی که از پیش بردیا را می‌شناختند، بکشد» درباره شاهد اخیر از فارسی باستان لازم است به چند نکته اشاره شود: (۱) نخست اینکه واژه vasiy در عبارت فوق از قلم افتاده است و در نتیجه در برگردان فارسی نیز در نظر گرفته نشده است، و همچنین کلمه «مبدا» در برگردان فارسی معادلی در متن فارسی باستان ندارد. احتمالاً مؤلف کلمه فوق را تحت تأثیر خط بعدی کتیبه بیستون که در آن واژه mātayamām «مبدا مرا» به‌کار رفته است سهواً در عبارت بالا در برگردان فارسی آورده است:

avahyarādiy kāram avājanīyā, mātayamām xšnāsātiy, taya adam naiy Bardiya amiy (DB I 52)

ازیرا مردم را می‌کشت (= بکشدی، گشتی)، مبدا مرا بشناسد (بشناسد) که من بردیا نیستم.

به‌نظر نگارنده برگردان فارسی عبارت نخست چنین است:

مردم از او به‌شدت «می‌ترسیدند»، مردم را بسیار می‌کشت (= بکشدی، گشتی) که از پیش بردیا را «می‌شناختند» (نیز، نک: مولایی ۱۳۸۴: ۱۰۸)؛ در این عبارت فعل avājanīyā فعل تمنایی سوم‌شخص مفرد است که به‌سهو دوم‌شخص مفرد درج شده و برای بیان ماضی استمراری به‌کار رفته است (نیز، نک: قریب ۱۳۷۹: ۲۴۹؛ ۲) برای ساخت امکانی مثال مؤلف درست به‌نظر نمی‌رسد. از ساخت امکانی در زبان فارسی باستان، زبان سغدی و ختنی شواهدی وجود دارد که برای بیان عمل بالقوه یا انجام دادن عملی است و ساخت آن شامل صفت مفعولی فعل مورد نظر، همراه با فعل کمکی است.

شاهدی که از فارسی باستان می‌توان بدان استناد کرد که در آن وجه تمنایی برای بیان مفهوم امکانی به‌کار رفته عبارت است از:

naṣ āha martiya naṣ Pārsa naṣ Māda naṣ amāxam taumāyā kašci, haya avam Gaumātam
tayam magum xšačam dītam caxriyā (DB I 50)

نبود مردی، نه پارسی، نه مادی، نه از خاندان ماکسی، که شهریاری را از آن گئوماتای مغ
بتواندی <پس> گرفته (=شهریاری را از آن گئوماتای مغ بتواند پس بگیرد).

dītam صفت مفعولی از ریشه di- «(چیزی را از کسی)، گرفتن / ستدن» همراه با caxriyā فعل ماضی نقلی تمنایی سوم شخص مفرد گذرا که در اینجا به‌عنوان فعل کمکی از ریشه kar- «کردن، انجام دادن» در مفهوم «توانستن» به‌کار رفته است (نیز، نک: قریب ۱۳۷۹: ۲۴۹). زرشناس (۱۳۹۰: ۱۲۰-۱۲۱) این ساخت را توانشی نام نهاده است که در سعدی برای بیان مفهوم توانایی و امکان و نیز کامل شدن عملی در گذشته به‌کار می‌رود. در زبان سعدی صورت امکانی از بن ماضی فعل مورد نظر همراه با یکی از صورت‌های صرفی فعل کمکی wn-/kwn- «کردن، انجام دادن» برای فعل معلوم و یکی از صورت‌های صرفی فعل کمکی βw- «شدن، بودن» برای فعل لازم یا مجهول ساخته می‌شود (زرشناس ۱۳۸۱: ۲۵۹-۲۷۰). در زبان ختنی ساخت امکانی در افعال متعدی با فعل کمکی yan- «کردن، ساختن» و صفت مفعولی فعل مورد نظر با پایانه -u، و در ساخت امکانی مجهول و لازم با فعل کمکی häm- «شدن» ساخته می‌شود که صفت مفعولی به لحاظ جنس و شمار و حالت با مفعول جمله مطابقت می‌کند (میرفخرایی ۱۳۸۳: ۸۴-۸۵؛ رضائی باغبیدی ۲۰۰۹: ۱۲۲). معمولاً این ساخت در هر دو زبان ایرانی میانه شرقی یعنی سعدی و ختنی با ادات نفی به‌کار می‌رود.

- در تدوین یک فرهنگ، شیوه کار و نیز انتخاب مدخل با در نظر داشتن حوزه پژوهش فرهنگ بسیار حائز اهمیت است. چنگیزی بر آن است (نک: پیشگفتار) که بررسی اصطلاحات دستور تاریخی باید با شیوه‌ای دقیق و مبتنی بر مسائل زبان‌شناختی نوین بررسی شود. حال این پرسش مطرح می‌شود که «افعال نیشابوری» بر اساس چه معیاری در فرهنگ مدخل شده است. شایسته بود افعال نیشابوری ذیل مدخل ماضی نقلی شرح داده می‌شد (در این فرهنگ مدخل نشده است) و

از افعال نیشابوری به ماضی نقلی ارجاع می‌شد. شایان ذکر است که بنابر تصریح بهار (بهار ۱۳۸۸/۱ ۲۷۵) آنچه را که مقدسی در این افعال «سین» زائد دانسته است در واقع همان «است» و باقی‌مانده «استات» پهلوی است که در گویش مردم نیشابور باقی مانده و چنگیزی به آن اشاره‌ای نکرده است مانند: گفتستم، گفتستی، گفتست که ساخت آن در پهلوی با افزودن صیغه مضارع اخباری فعل *estādan* «ایستادن» به ماده ماضی فعل اصلی ساخته می‌شود: *guftestēm, guftestē, guftestēd* (نیز، نک: آموزگار و تفضلی ۱۳۷۵: ۷۸).

نمونه دیگری که شایسته است به آن اشاره شود وجه فعل است. خانلری (۱۳۵۴: ۳/۲۱) وجه فعل را شیوه‌ای از استعمال فعل دانسته است که به وسیله آن گوینده خود را نسبت به جریان فعل بیان می‌کند یا طریقه‌ای که جریان فعل از طرف گوینده نقل می‌شود و بنابر تصریح او زبان فارسی دری شامل پنج وجه: اخباری، التزامی، شرطی، امری، تمنایی است. خانلری (۱۳۵۴: ۳/۱۶۹) از دو اصطلاح نام می‌برد یکی وجه تصویری و دیگری بیان خواب که آنها را وجوه خیال نام نهاده است. چنگیزی خود ذیل مدخل وجوه خیال — بدون دقت در جمع بودن واژه «وجوه» و نارسا بودن مدخل — آورده است که در فارسی دری، وجه تمنایی برای بیان غیرواقعی بودن یا فرضی بودن گزاره و نیز بیان آنچه که در عالم خواب گذشته است به کار رفته است، اما با وجود این، «وجوه خیال» را مدخل کرده و پس از تعریف آن به تمنایی و تصویری ارجاع داده است. در واقع تصویری و بیان خواب اصطلاحاتی هستند که برای بیان مفهومی که با کلمات گویی، گفتی، پنداری، همانا و... به کار رفته و فعل اصلی جمله همان وجه تمنایی است. به نظر نگارنده تصویری و بیان خواب وجه نیستند و در فرهنگ می‌باید ذیل مدخل تمنایی به این دو مفهوم (= تصویری و بیان خواب) اشاره می‌شد و از این دو اصطلاح به مدخل تمنایی ارجاع داده می‌شد. همچنین لازم است یادآور شود که در فرهنگ «وجه» مدخل نشده است، در نتیجه تعریف و دیدگاه مؤلف درباره وجه برای خواننده روشن نیست. شایسته بود مؤلف به وجوه فعل نیز در دوره‌های مورد بحث یعنی اوستایی، فارسی باستان، ایرانی میانه غربی و فارسی دری می‌پرداخت. چنان‌که ذیل مدخل «دعایی» باز می‌بینیم که آن

را یکی از وجه‌های فعل در فارسی دری و آرزویی را یکی از وجه‌های فعل در زبان اوستایی دانسته است.

- چنگیزی برآن است که دستور تاریخی زبان فارسی نکته‌ها و ناگفته‌های بسیار دارد. به نظر او به سبب پژوهش‌های اندک در این حوزه، تدوین فرهنگ توصیفی دشوار است، زیرا اصطلاحات دستور تاریخی در منابع روشن و شفاف نیست و دیدگاه روش‌شناختی در آنها رعایت نشده است. در ادامه سخن به نمونه‌هایی از مدخل‌های فرهنگ اشاره می‌شود که مؤلف محترم نیز تعریفی کامل و دقیق از اصطلاح ارائه نکرده و تنها به توضیحی مختصر بسنده کرده، که گاه مبهم و بدون ذکر مثال است. برای نمونه در مدخل «انشایی» (injunctive) آمده است: «نام گروهی از افعال ماضی بدون افزونه در زبان‌های اوستایی و فارسی باستان، که برای بیان هر مفهومی به کار رفته‌اند». در این تعریف منظور از عبارت «برای بیان هر مفهوم» روشن نیست. فعل انشایی با ساخت ماضی با شناسهٔ ثانویه در متون اوستایی برای زمان‌های گذشته، حال و آینده به کار رفته است. افزون‌بر آن mā ادات نهی است نه نفی و در فارسی باستان همراه با فعل انشایی برای بیان نهی و بازداشتن از انجام کار یا وقوع حالتی به کار می‌رود. مؤلف محترم ترجمهٔ عبارت hacā anīyanā mā tarsam را با ادات نفی یعنی «از دیگری نترسم» آورده که شایسته است با «از دیگری مترسم» جایگزین شود. این فعل در اوستایی نیز، با ادات نهی mā به کار رفته که در مفهوم امر است اما چون با ادات نهی به کار می‌رود در واقع برای نهی کردن از امری است، نه، امر کردن. برای مثال: mā dim pərəsō yim pərəsahi «از او مپرس، آنچه را می‌پرسی» (نک: میرفخرایی ۱۳۷۱: ۴۶-۶۴).

- مؤلف در فرهنگ به توصیف زبان‌ها ذیل نام آنها پرداخته است. لازم است یادآور شود سکایی میانه شامل دو گویش ختنی (گویش شرقی) و تمشقی (گویش شمال غربی) است. در فرهنگ حاضر، شایسته بود مدخلی به تمشقی اختصاص داده می‌شد و از سکایی بدان ارجاع می‌شد. چنگیزی ذیل ختنی، زبان‌های پامیری را بازماندهٔ زبان ختنی دانسته است. نگارنده پس از جستجو در منابع، به چنین عبارتی

- دست نیافت. تنها در *تاریخ زبان فارسی* استاد ابوالقاسمی (۱۳۷۳: ۱۴۱) آمده است گویش‌های پامیر بازمانده‌های زبان سکایی‌اند. همچنین ذیل مدخل «سغدی» مؤلف زبان یغناپی را بازماندهٔ زبان سغدی آورده است. به عقیدهٔ استاد قریب (۱۳۹۴: ۴۳۴)، بدون تردید گونه‌های گویشی از سغدی در نواحی دور از پایتخت اصلی یعنی سمرقند با زبان آثار مکتوب سغدی متفاوت بوده و احتمالاً گویش یغناپی امروزی در درهٔ علیای زرافشان نیز باقیماندهٔ یکی از آن گونه‌ها است (نیز نک: زرشناس ۱۳۹۰: ۱۲).
- مؤلف ذیل مدخل دستوری‌شدگی دو مثال ذکر می‌کند که یکی، *padrām* است. او جزء نخست واژه را از اوستایی *-paiti* اسم مذکر «مالک، صاحب، دارنده» دانسته که در زبان‌های ایرانی میانهٔ غربی حجم آوایی آن کاسته شده و بدل به پیشوند *-pad* شده است. حسن‌دوست (۱۳۹۳: ۲/ ۶۳۹) نیز ذیل مدخل *پدرام*^۱ آن را از ایرانی‌باستان **pati* *-rāman* مرکب از **pati* «آقا، سرور» و **rāman* «آرامش، سکون، صلح» دانسته و به هورن ارجاع داده است. نگارنده پس از رجوع به منبع اخیر (نک هورن ۱۸۹۸-۱۹۰۱: ۱۵۸) که در مبحث «حروف اضافه در فارسی» به *پدرام* اشاره داشته، یادداشتی مبنی بر اینکه **pati* اسم مذکر «آقا، سرور» است، نیافت. بنابر فرهنگ *ایرانی باستان* بارتلمه (۱۹۰۴: ۸۲) اسم مذکر *-paiti* «آقا، سرور» فقط به عنوان جزء دوم ترکیب به‌کار رفته است. شایسته بود مؤلف محترم منبع شاهد را درج می‌کرد.
- در قاعدهٔ روکی (*ruki-rule*) چنانکه مؤلف بدان پرداخته، *s* پس از *i, k, u, r* به *š* بدل شده است. در اینجا می‌توان به این نکته اشاره کرد که در شاخهٔ زبان‌های ایرانی افزون بر آن، *s* بعد از *p* نیز تبدیل به *š* شده است. به‌عنوان مثال: فعل مضارع دوم‌شخص مفرد *hafšī* مرکب از مادهٔ مضارع *hap-* «نگاه داشتن» و *-si* شناسهٔ دوم‌شخص مفرد گذرا است (نک: یسن ۴۳، بند۴). شاید بتوان این قانون را در شاخهٔ زبان‌های ایرانی قاعدهٔ روپکی (*rupki-rule*) نام نهاد.^۱
- در نظام ارجاعات فرهنگ، شیوهٔ مشخصی اتخاذ نشده و گاه پیچیده و نادرست است، برای نمونه پس از مدخل دعایی، مؤلف به «وجه، التزامی» ارجاع داده است.

(۱) این نکته را از جناب آقای دکتر قائم‌مقامی در کلاس اوستایی آموختم.

چنان‌که پیش از این آمد، در فرهنگ «وجه» مدخل نشده است و تعریف التزامی نیز ذیل وجه التزامی نیامده بلکه ذیل مدخل التزامی به آن پرداخته شده است. نمونه دیگر، مؤلف پس از مدخل‌های درج، درج آغازی، درج پایانی که در فرهنگ به دنبال هم آمده است دوباره به درج ارجاع داده است، البته با رجوع به «درج» نیز به تعریف روشن و کامل‌تری نمی‌رسیم، و نیز پس از مدخل درج غلت دوباره به درج ارجاع داده شده است! همچنین شایسته بود مؤلف برای مدخل فارسی دری از دری به فارسی دری ارجاع می‌داد. نکته دیگری که باید بدان اشاره شود اینکه مؤلف ذیل مدخل‌ها پس از ذکر مثال‌ها، ارجاع به منابع را از قلم انداخته است.

بدیهی است که تدوین یک فرهنگ کاری بس دشوار و نیازمند تعمق و بررسی دقیق در جنبه‌های مختلف، از جمله مدخل‌گزینی، تعریف‌نگاری، ارجاعات و منابع است. تا کنون فرهنگ توصیفی جامعی در حوزه زبان‌شناسی تاریخی زبان‌های ایرانی و یا دستور تاریخی زبان‌های ایرانی به زبان فارسی منتشر نشده است و تدوین چنین فرهنگی حائز اهمیت و ضروری است. مواردی که در این جستار کوتاه بدان‌ها اشاره شد، از ارزش‌های فرهنگ حاضر نمی‌کاهد. امید است اگر نکات ذکر شده برای مؤلف محترم قابل پذیرش بود در ویرایش‌های بعدی مد نظر داشته باشند.

منابع

- آموزگار، ژاله و تفضلی، احمد، ۱۳۷۵، *زبان پهلوی: ادبیات و دستور آن*، تهران.
ابوالقاسمی، محسن، ۱۳۷۳، *تاریخ زبان فارسی*، تهران.
بهار، محمدتقی، ۱۳۸۸، *سیک‌شناسی یا تاریخ تطور نثر فارسی*، ج ۱، تهران.
حسن دوست، محمد، ۱۳۹۳، *فرهنگ ریشه‌شناسی زبان فارسی*، ج ۲، تهران.
رضائی باغبیدی، حسن، ۲۰۰۹، *تاریخ زبان‌های ایرانی*، اوساکا.
زرشناس، زهره، ۱۳۸۱، «شواهدی از ساخت امکانشی در زبان بلوچی»، *مجموعه مقالات نخستین هم‌اندیشی گویش‌شناسی ایران*، به کوشش حسن رضائی باغبیدی، تهران، ص ۲۵۹-۲۷۰.
____، ۱۳۹۰، *دستنامه زبان سغدی*، تهران.
قریب، بدرالزمان، ۱۳۷۹، «تحول وجه تمنایی به ماضی استمراری در زبان‌های ایرانی»، *یادنامه دکتر احمد تفضلی*، تهران، ص ۲۴۵-۲۷۸.

_____، ۱۳۹۴، «زبان سغدی»، *تاریخ جامع ایران*، ج ۵، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، تهران، ص ۴۳۱-۴۸۲.

مولایی، چنگیز، ۱۳۸۴، *راهنمای زبان فارسی باستان*، تهران.

میرفخرایی، مهشید، ۱۳۷۱، *هادخت‌نسک*، تهران.

_____، ۱۳۸۳، *درآمدی بر زبان ختنی*، تهران.

ناتل خانلری، پرویز، ۱۳۵۴، *تاریخ زبان فارسی*، ج ۳، تهران.

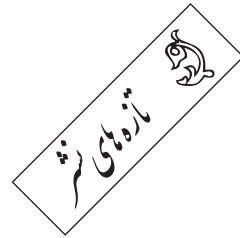
Bartholomae, Chr., 1904, *Altiranisches Wörterbuch*, Strassburg.

Emmerick, R. E., 2009, "Khotanese and Tumshuqese", *The Iranian Languages*, ed. G. Windfuhr, London, pp. 377-415.

Gershevitch, I., 1961, *A Grammar of Manichean Sogdian*, Oxford.

Horn, P., 1898-1901, "Neupersische Schriftsprache", *Grundriss der iranischen Philologie*, ed. W. Geiger and E. Kuhn, Bd. 1, Abt. 2, Strassburg, pp. 1-200.

Pokorny, J., 1959, *Indogermanisches etymologisches Wörterbuch*, Bern.



پیش از معرفی این اثر آگاهی مختصر از مناطق مورد مطالعه و گویش‌های آن ضروری به‌نظر می‌رسد.

سیوند روستائی بزرگ و خوش آب‌وهوا است که در ۱۳ فرسخی شمال شیراز و در مسیر شیراز به اصفهان قرار دارد. گویش سیوندی جزء گویش‌های جنوب غرب ایران به‌شمار می‌رود. شهرستان یزد در استان یزد و در مرکز ایران واقع است. با مطالعه بخش مربوط به گویش یزدی چنین استنباط می‌شود که گویش یزدی ثبت‌شده در یادداشت‌های آندرئاس منحصرأً گویش شهر یزد بوده است، نه گویش گبری یا دَری. روستای سُو در مسیر کاشان به اصفهان بین قُهرود و مورچه‌خورت قرار دارد و گویش سویی به گروه شمال شرقی گویش‌های مرکزی ایران در منطقه کاشان و

آندرئاس، فریدریش، کارل، گویش‌های ایرانی (سیوندی، یزدی، سویی)، ترجمه علی نورزاد، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ۱۳۹۴، ۲۵۹ صفحه.

این اثر ترجمه کتاب *Iranische Dialektaufzeichnungen aus dem Nachlass* و حاصل بخشی از پژوهش‌های زبان‌شناختی آندرئاس، مستشرق آلمانی، طی سال‌های ۱۸۷۵-۱۸۸۲م در ایران است که پس از درگذشت او با همکاری کای بار^۱ و والتر برونو هنینگ^۲ و آرتور کریستنسن^۳ در سال ۱۹۳۹م در برلین منتشر شده است.

1) Kaj BARR

2) Walter Bruno HENNING

3) Arthur CHRISTENSEN

نظنز تعلق دارد. آندرناس یادداشت‌های مربوط به این بخش را در سال ۱۸۸۰م گردآوری کرده است.

کتاب با پیشگفتار کریستن‌سن آغاز می‌شود که به سال ۱۹۳۴م نگارش یافته است و سپس پنج بخش را با عناوین ذیل در برمی‌گیرد. بخش اول: گویش سیوندی، شامل مقدمه، آوانگاری و کتابت فارسی، دستور زبان گویش سیوندی، ارتباطات آوایی، صیغه‌های افعال سیوندی، پسوندها، حرف تعریف، اسم، صفت، کلمات شمارشی، ضمیر، ادات، قیود، حروف اضافه، حروف ربط، پی‌نوشت‌ها؛ بخش دوم: گویش یزدی، شامل سرآغاز، آوانگاری و نوشتار فارسی، دستور زبان گویش یزدی، ارتباط آوایی، توضیحاتی درباره واژه‌ها، تکیه، درباره فعل، درباره اسم، ضمیر، ادات، پی‌نوشت‌ها؛ بخش سوم: گویش سویی، شامل سرآغاز، علائم و آوانگاری و معادل نوشتاری فارسی، دستور گویش سویی، ارتباطات آوایی، ملاحظاتی در مورد واژه‌ها و همخوان‌ها، درباره فعل در گویش سویی، ادات، پی‌نوشت‌ها؛ بخش چهارم: فرهنگ واژه‌های گویش‌ها، (سیوندی، سویی، یزدی)، شامل: (۱) واژه‌های گویش سیوندی، (۲) واژه‌های گویش یزدی، واژه‌های گویش سویی؛ بخش پنجم: پیوست‌ها شامل پیوست یکم: احوال و آثار ایران‌شناسان، (۱) فریدریش کارل

آندرناس: زندگی‌نامه، آثار و تألیفات، (۲) آرتور کریستن‌سن: زندگی‌نامه، مقالات، (۳) ژوکوفسکی، (۴) اُسکارمان، (۵) روماسکوویچ؛ پیوست دوم: واژه‌نامه فارسی به انگلیسی (واژگان و اصطلاحات گویش‌شناسی و زبان‌شناسی)؛ پیوست سوم: کتاب‌شناسی گویش‌های سیوندی، یزدی و سویی.

لازم به ذکر است که اغلاط حروف‌نگاری و ویرایشی که در جای‌جای کتاب به چشم می‌خورد، همچنین نبود تجانس میان قلم‌های به‌کاررفته در متن از عدم ویرایش دقیق و صفحه‌آرایی آن حکایت می‌کند که امید است در چاپ بعدی مورد توجه قرار بگیرد.

جمیله حسن‌زاده

جدیدی، محمدرضا، نصاب واژگان گویش‌های شهرها و روستاهای استان سمنان، حبله‌رود، سمنان، ۱۳۹۴، مصور، ۳۸۷ صفحه + لوح فشرده.

استان پهناور سمنان یکی از مناطق مهم و مستعد برای پژوهش‌های زبان‌شناختی است و به‌دلیل تنوع گویش‌ها و لهجه‌های موجود در آن «سرزمین گویش‌ها» نام گرفته است. گویش سمنانی از شاخه زبان‌های ایرانی شمال غربی است و درعین‌حال، زبان انتقالی میان زبان‌های ایران مرکزی و زبان گیلکی به‌شمار می‌آید.

محتوای اصلی این اثر است که در ۲۲ بخش، و با عنوان نصاب واژه‌های همان شهر یا روستا، تنظیم شده است. هریک از بخش‌ها با معرفی اجمالی منطقه و گویش مورد نظر آغاز می‌شود و سپس با درج یک یا چند شعر نصاب از همان گویش ادامه می‌یابد. پس از آن، و در انتهای هر بخش جدولی درج شده است که واژه‌های تعلیمی به‌کار رفته در نصاب‌ها به‌ترتیب الفبای فارسی در آن مرتب شده و در مقابل هریک آوانویسی و معادل فارسی آنها گنجانده شده است. کتاب با تصاویری از شاعران نصاب این اثر به‌پایان می‌رسد.

گفتنی است این مجموعه به همراه لوح فشرده با صدای سراینندگان اشعار منتشر شده است.

لیلا نوری کشتکار

رزاقی، طیب، فرهنگ امثال، کنایات و اصطلاحات در گویش ابوزیدآبادی، منشور سمیر، تهران، ۱۳۹۳، ۴۹۳ صفحه.

گویش ابوزیدآبادی از گویش‌های اصیل و کهن ایرانی و عضوی از مجموعه گویش‌هایی است که در مرکز ایران رواج دارد و اصطلاحاً «گویش‌های مرکزی ایران» خوانده می‌شوند. از دیگر گویش‌های مرکزی ایران می‌توان آرانی،

نصاب گونه‌ای از شعر تعلیمی است که به‌منظور آموزش واژه‌ها و انتقال آنها از زبانی به زبان دیگر، سروده می‌شود و عموماً در آنها معنای واژه‌ها از زبان یا گویش مبدأ به زبان دیگر شرح داده می‌شود یا معادل آن می‌آید. از آنجاکه سرودن این‌گونه از اشعار به گویش سمnانی نیز پیشینه‌ای در حدود یک قرن دارد، جدیدی در کتاب پیش رو کوشیده است تا با گردآوری اشعار نصاب ۲۲ گویش سمnانی، از جمله: سمnانی، سرخه‌ای، امام‌زاده عبداللهی و ایچی، بیابانکی، لاسگردی، افتری، اروانه‌ای، مؤمن‌آبادی، سنگسری، شهمیرزادی، چاشمی، پروری، شاهرودی، بسطامی، مجنی، خرقانی، دامغانی، دیباجی، تویه‌درواری، ایوانکی، الیکائی و طبری، واژه‌های به‌کاررفته در آنها را ثبت و ضبط و آوانویسی کند.

کتاب پس از «پیشگفتار» نویسنده، «مقدمه»‌ای به‌قلم فریدون اعوانی، در باب اصالت‌های مدنی و فرهنگی استان سمnان و نیز مبهمات گونه‌های گفتاری، گویشی و زبانی این استان و سپس یادداشتی با عنوان «ادبیات تعلیمی» از منصور فرزنامی‌راد دارد که در آن به‌اختصار به انواع آثار ادبی تعلیمی، از جمله نصاب، پرداخته است. جدول راهنمای آوانگاری که براساس الفبای آوانگاری بین‌المللی (IPA 2005) فراهم آمده آغازگر

زنده ایرانی است که جنس دستوری مذکر و مؤنث را حفظ کرده است.

کتاب حاضر شامل ۱۲۲۶ مثل و ۷۲۴ کنایه و اصطلاح رایج در ابوزیدآباد و روستاهای اطراف آن است. امثال، کنایات و اصطلاحات نخست به گویش ابوزیدآبادی با خط فارسی نقل شده و سپس آوانگاری لاتینی و برابر فارسی آن ذکر شده است. بنابر تصریح مؤلف (ص ۱۹)، او به منابعی از جمله *امثال و حکم دهخدا و داستان‌های امثال* رجوع کرده است و مثل‌های برابر و مشابه آن را در فارسی، برای درک بهتر مثل‌های ابوزیدآبادی آورده است. همچنین شرح مثل‌هایی که دارای محتوای فرهنگی و اجتماعی، پیشینه تاریخی و نیز شأن نزول است، ذیل امثال و کنایات داده شده است. نویسنده در پایان کتاب در بخشی با نام واژگان، واژه‌ها و عبارات‌هایی را که در فرهنگ به‌کار رفته است، به گویش ابوزیدآبادی همراه با آوانگاری لاتینی و برابر فارسی آورده است.

یلدا شکوهی

آشتیانی، آمره‌ای، ایپانه‌ای، اردستانی، انارکی، جوشقانی، خوانساری، نائینی، نطنزی... و گویش‌های گوناگون زردشتیان و کلیمیان ایران را نام برد. گویش‌های مرکزی ایران از دیدگاه زبان‌شناسی تاریخی به شاخه شمال غربی زبان‌های ایرانی تعلق دارد. ابوزیدآباد و روستاهای اطراف آن در ۳۰ کیلومتری جنوب شرقی کاشان در منطقه‌ای نیمه‌بیابانی واقع شده است و نام محلی آن *بیژوی (bizovoy)* است. پیش از این، گویش ابوزیدآبادی در حدود چهل منطقه از کویر مرکزی ایران تکلم می‌شده است اما در حال حاضر این گویش در بسیاری از این مناطق از میان رفته است.

مؤلف در مقدمه‌ای مفصل، به فرهنگ عامه، مثل و تاریخچه آن، مثل در قرآن کریم، تأثیر مثل در سخن، اقسام مثل، جنبه روان‌شناختی کاربرد مثل، کهن‌ترین مجموعه مثل‌های فارسی، اصطلاح، کنایه و ویژگی‌های مثل و کنایه و اصطلاح در گویش ابوزیدآبادی پرداخته است. سپس شرح کاملی از نظام آوایی، نظام صرفی شامل جنس، صفت، موصوف و صفت، مضاف و مضاف‌الیه، جمع، اسم مصغر، ضمائر، عدد، مصدر، معرفه و نکره و نحو گویش ابوزیدآبادی آورده است. لازم به ذکر است ابوزیدآبادی از معدود گویش‌های

قُهرود، شناخت و بررسی علل پیدایش این روستا، بررسی وضعیت جغرافیایی، آب و پوشش گیاهی منطقه، بافت اجتماعی، پیشه ساکنان روستا، امکانات و آثار تاریخی آن، نظر چند تن از ایران‌شناسان درباره قُهرود.

فصل دوم با عنوان «بررسی آواشناختی و واج‌شناختی» به موضوعات زیر اختصاص یافته است: واژه‌ها و همخوان‌ها، ساختمان هجا و تکیه، تفاوت‌های آوایی میان قُهرودی و فارسی معیار، تفاوت‌های واژه‌ای و همخوانی میان این دو.

فصل سوم با عنوان «صرف (ساخت‌واژه)» به بررسی مقوله‌های زیر پرداخته است: اسم، شمار (مفرد و جمع)، معرفه و نکره، نشانه اضافه، نشانه ندا، ضمیر و انواع آن، صفت و قید و انواع آنها، اعداد، تعریف نقش‌نما و انواع آن، فعل و شناسه‌های آن، مصدر.

فصل چهارم با عنوان «نحو (ساخت جمله)» به بررسی جمله و اجزای آن در گویش قُهرودی اختصاص یافته است.

در فصل پنجم، تحت عنوان «نتایج و پیشنهادها»، مؤلف به جمع‌بندی داده‌های گردآوری شده پرداخته است.

فصل ششم را «ملحقات» تشکیل می‌دهد که در آن جملاتی از گویش قُهرودی و چند ترانه محلی، فهرستی از افعال ساده و مشتق،

صادقی، نسترن، گویش قُهرودی (پژوهشی زبان‌شناختی)، نشر طلائع، تهران، ۱۳۹۵، ۱۹۲ صفحه.

روستای قُهرود، مرکز دهستانی به همین نام، در چهل و پنج کیلومتری جنوب کاشان و هفده کیلومتری جنوب قمصر در انتهای دره عمیق کوه‌های کرکس واقع شده است. این روستا در حدود هزار نفر جمعیت دارد و در گذشته از روستاهای مهم اطراف کاشان به‌شمار می‌رفته است. قُهرودی از جمله گویش‌های مرکزی ایران است و به گروه زبان‌ها و گویش‌های ایرانی نو غربی تعلق دارد.

مبنای این تحقیق، همان‌گونه که مؤلف در پیشگفتار تصریح کرده است، کتاب گویش کلاردشت، تألیف دکتر ایران کلباسی، است. این اثر شش فصل را در برمی‌گیرد و عناوین فصل‌ها و زیرفصل‌ها نیز براساس کتاب مذکور تنظیم شده است. مندرجات این کتاب پس از جدول نشانه‌های آوایی، پیشگفتار و مقدمه به شرح زیر است.

فصل اول با عنوان «مبانی نظری تحقیق» به موضوعات زیر پرداخته است: تعریف زبان، گویش و لهجه و عوامل دگرگونی آنها، موقعیت تاریخی، جغرافیایی، طبیعی و انسانی استان اصفهان و شهرستان کاشان، آشنایی با روستای قُهرود و تاریخچه آن، وجه تسمیه

که موضوعات مختلف، از اسطوره آفرینش تا فقه مانوی، را در برمی‌گیرد.

کارل اشمیت^۱ بخشی از کفالایا را در یک عتیقه‌فروشی در سال ۱۹۳۰ در مصر شناسایی و برای موزه برلین خریداری کرد. کفالایای موزه برلین در دو جلد تصحیح و به زبان آلمانی ترجمه و منتشر شده است. جلد اول، شامل برگ‌های ۱ تا ۲۴۴، متشکل از ۹۵ فصل است. این جلد را هانس یاکوب پولوتسکی^۲ و الکساندر بولیک^۳ ترجمه کردند و در ۱۹۴۰ به‌چاپ رساندند. سپس جلد دوم که شامل برگ‌های ۲۴۴ تا ۲۹۲ و دربردارنده ۲۷ فصل است، به‌قلم بولیک، ترجمه و با نظارت «مؤسسه علوم یونان و روم آلمان غربی» در ۱۹۶۶ منتشر شد. افزون بر ترجمه آلمانی متن قبطی کفالایا، ترجمه دیگری با نام کفالایای آموزگار^۴، به‌قلم گاردنر^۵، به انگلیسی در ۱۹۹۵ منتشر شده است. صفحه‌آرایی متن بازخوانی‌شده گاردنر با نسخه اصلی تفاوت دارد.

کتاب حاضر که نخستین ترجمه فارسی متن کفالایاست، با سخن مترجمان آغاز شده است. در این بخش، پس از معرفی ترجمه‌های

فهرست واژه‌ها و آوانگاری متنی به قهرودی با ترجمه فارسی درج شده است. فهرست فارسی به انگلیسی و انگلیسی به فارسی از اصطلاحات دستوری و کتابنامه پایان‌بخش کتاب است. در خاتمه، شایان ذکر است که مؤلف، بر اثر خطایی فاحش، تاریخ دوره ساسانی را پنج هزار سال قبل دانسته است (ص ۱۱) که به هیچ‌وجه درخور کار پژوهشی نیست. بدتر آنکه این مطلب در پشت جلد کتاب هم درج شده است و در همان نگاه نخست اعتبار کتاب را نزد خواننده آن خدشه‌دار می‌سازد. ایرادهایی در برخی سرفصل‌ها و برخی غلط‌های املائی نیز در متن کتاب مشاهده می‌شود که لازم است پیش از چاپ بعدی اصلاح شود.

جمیله حسن زاده

کفالایا، نسخه موزه برلین، برگردان تطبیقی از ترجمه آلمانی و انگلیسی نسخه قبطی، مریم قانعی و سمیه مشایخ، انتشارات طهوری، تهران، ۱۳۹۵، چهل‌ونه + ۳۰۲ صفحه.

کفالایا مجموعه‌ای از روایات است که به مانی نسبت داده شده و در زمان حیات او به‌دست شاگردانش گردآوری شده است. محتوای کتاب شامل موعظه‌های مانی برای شاگردانش است

1) C. Schmidt

2) H. J. Polorsky

3) A. Bödlig

4) *The Kephalaia of the Teacher*

5) I. Gardner

ایرانی به تفصیل پرداخته شده است. در ادامه، فهرست مطالب ۹۵ فصل جلد اول کفالایا، به قلم بولیک، همراه با عنوان و شرح کوتاهی از هر فصل درج شده است. در جلد دوم که فاقد فهرست مندرجات است، به همت مترجمان فارسی، فهرستی شامل عنوان هر فصل همراه با شماره صفحه تهیه شده است. بخش بعدی شامل برگردان فارسی متن کفالایاست. در پایان کتاب نیز واژه‌نامه‌ای به ترتیب الفبای فارسی و معادل آلمانی، انگلیسی، یونانی و قبطی گنجانده شده است.

یلدا شکوهی

مرادی، محمدرئوف با همکاری آکو جلیلیان، *گنجینه گویش‌های ایرانی (استان کرمانشاه)*، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران، ۱۳۹۴، ۳۶۲ صفحه.

کتاب حاضر یکی از زیرمجموعه‌های «گنجینه گویش‌های ایرانی» است که به معرفی تعدادی از گویش‌های استان کرمانشاه می‌پردازد. طرح تدوین «گنجینه گویش‌های ایرانی» یکی از طرح‌های اصلی گروه زبان‌ها و گویش‌های ایرانی فرهنگستان زبان و ادب فارسی است که در سال ۱۳۸۹ش به تصویب رسید. اسلام‌آباد غرب، شیان، منصوری، هرسم، هوزمانوند،

متن کفالایا، به اختصار به معرفی شیوه کار پرداخته شده است. بنابر تصریح مترجمان (ص ده)، کتاب حاضر برگردان تطبیقی از دو ترجمه آلمانی و انگلیسی متن قبطی کفالایا است. از آنجاکه متن آلمانی کفالایا به نسخه اصلی وفادارتر بوده است، ترجمه آلمانی مبنای کار قرار گرفته است. از ویژگی‌های پژوهش حاضر اینکه مترجمان کتاب ترجمه انگلیسی اثر را نیز در نظر داشته و اختلافات ترجمه آلمانی و انگلیسی را در پانویس درج کرده‌اند. همچنین در این اثر، وام‌واژه‌های یونانی موجود در نسخه قبطی که در ترجمه آلمانی، بدون معادل در متن قرار گرفته بود، به پانویس منتقل شده و برای واژه قبطی معادل فارسی ذکر شده است.

بخش درآمد کتاب شامل سرفصل‌های مانی و مانویت، نام مانی، زادگاه و تولد مانی، خاستگاه و ریشه‌های آیین مانوی، آیین گنوسی و مانویت، آیین مانی و وظایف طبقاتی، باور مانی در باب خلق جهان مادی، رستگاری فرد و سرنوشت روان و شاگردان مانی است. بخش دوم درآمد درباره چگونگی کشف کفالایا، عوامل تخریب نسخه کفالایا، درباره دو نسخه قبطی کفالایا در موزه ملی برلین و دیگری در مجموعه چسترتینی^۱ در دوبلین، احیای کفالایا، مشخصات نسخه و محتوای آن و نیز کفالایای

واحدهای اندازه‌گیری؛ مره‌ها و رنگ‌ها؛ ضمیرها؛ خصلت‌های انسانی، رفتارها و واژه‌های وابسته؛ واژه‌های متضاد؛ فعل‌های لازم و متعدی؛ مصدرها و مصدرهای مرکب آوانویسی شده‌اند. کتاب با نمایه فارسی و تصاویری چند از مناطق تاریخی این استان پایان می‌یابد.

مریم رضایی

Andrés-Toledo, M. Á. *The Zoroastrian Law to Expel the Demons: Wīdēwād 10-15*, Wiesbaden, 2016, 394 pages.

آندرس-تولدو، م. آ.، *قانون زردشتی برای راندن دیوها: ون‌دیداد ۱۰-۱۵*، ویسبادن، ۲۰۱۶، ۳۹۴ صفحه.

ون‌دیداد مجموع قوانینی درباره طهارت، گناهان، جرائم و تاوان آنهاست که به صورت سؤال و جواب تدوین شده است و ۲۲ فرگرد دارد. سال‌های بسیاری از زمانی که وسترگارد^۱ و گلدنر^۲ متن اوستایی *ون‌دیداد* و دستور جاماسب متن پهلوی *ون‌دیداد* را تصحیح کردند، می‌گذرد. کتاب حاضر شامل متن اوستایی و پهلوی *ون‌دیداد* ۱۰-۱۵ است که حاصل تلاش

جلالوند، کاکاوند و سنقر کویایی مناطق مورد مطالعه این پژوهش هستند که مؤلف پس از مقدمه کتاب، به شرح موقعیت جغرافیایی، جمعیت، پیشینه تاریخی، نژاد ساکنان منطقه، امکانات اجتماعی و رفاهی، اشتقاق اسامی مناطق و مشاهیر منطقه پرداخته است. در بخش بعدی، نگارنده کتاب به معرفی گویش‌های کلهری، لکی، زنگنه‌ای، گورانی و زوله‌ای که در این ناحیه گویشور دارد، پرداخته و اطلاعات مربوط به نام و نام خانوادگی، سن، میزان تحصیلات و شغل گویشورانی را که با او همکاری کرده‌اند، به دست داده است. پیکره اصلی کتاب، جدول واژه‌های موضوعی است که حدود ۲۵۰۰ واژه و ۱۰۰ جمله را در قالب گویش‌های مذکور، به عنوان موادی خام، در اختیار پژوهشگران این حوزه قرار می‌دهد. واژه‌های مذکور در قالب موضوعاتی مانند: اندام‌های بدن انسان و واژه‌های وابسته؛ ابزارهای کار، وسایل خانه، مواد و کانی‌ها؛ آفت‌ها، بیماری‌ها و واژه‌های وابسته؛ بستگان، آشنایان، پیشه‌وران و واژه‌های وابسته؛ مکان‌ها، معماری، مصالح و اجزای ساختمان؛ پوشیدنی‌ها، زیورها و وابسته‌های آنها؛ گیاهان، میوه‌ها و خوراکی‌ها؛ جانوران، موجودات خیالی و واژه‌های وابسته؛ عناصر، موقعیت‌های جغرافیایی و پدیده‌های طبیعی؛ اعداد و

1) WESTERGAARD

2) GELDNER

جلد از مجموعهٔ ایرانیکا به کوشش ماریا ماتسوخ منتشر شد.

کتاب با پیشگفتار نویسنده آغاز می‌شود و در بخش مقدمه موضوعات زیر مورد بررسی قرار می‌گیرند: *وندیاد* پهلوی و مراسم *وندیاد*، محتوا و ساختار *وندیاد* ۱۰-۱۵، دست‌نوشته‌های تاریخ‌دار و بدون تاریخ *وندیاد* پهلوی، انجامه‌های دست‌نویس‌های *وندیاد* پهلوی. پس از مقدمه، مطالب کتاب به شرح زیر می‌آید: نسب‌شناسی نسخه‌های *وندیاد* ۱۰-۱۱، ۱۲ و ۱۳-۱۵، شناسایی خط و املاي صحیح *اوستا*، گونه‌هایی که براساس شباهت‌های آوایی شرح داده می‌شوند، گونه‌هایی که براساس همگونی با واج‌های مشابه در هجای قبلی یا بعدی شرح داده می‌شوند، شناسایی خط و املاي صحیح پهلوی، آشفتگی میان صورت نوشتاری هزوارش و تلفظ آن، گونه‌هایی که با ساده‌سازی ویژگی‌های خطی شرح داده می‌شوند، گونه‌هایی که با افزایش افراطی ویژگی‌های خطی شرح داده می‌شوند، چاپ‌های پیشین *وندیاد* اوستایی و پهلوی و یادداشت‌هایی بر آن، چاپ انتقادی *وندیاد* ۱۰-۱۵ و کوتاه‌نوشت‌های آن، آغاز کتاب ۱۰-۱۵ *وندیاد*، ترجمهٔ متن اوستایی و پهلوی *وندیاد* ۱۰-۱۵، واژه‌نامهٔ اوستایی، پهلوی،

۱۰سالهٔ نویسنده بر روی متن اوستایی و پهلوی *وندیاد* در دو پروژهٔ مختلف در دانشگاه سالامانکا، دانشگاه آزاد برلین و دانشگاه کپنهاگ است. تألیف این کتاب براساس مقابلهٔ دقیق ۴۴ دست‌نوشتهٔ موجود و تلفیقی است از رسالهٔ دکترای آندرس-تولدو با عنوان «وندیاد ۱۰-۱۲: تصحیح انتقادی، ترجمه و تفسیر متن اوستایی و پهلوی»^۱ با راهنمایی آلبرتو کانترا^۲ و نیز پژوهش دیگری با عنوان «حقوق حیوانات و مجازات در *وندیاد*، فرگرد ۱۳-۱۵، تصحیح انتقادی متن اوستایی و پهلوی براساس دست‌نوشته‌های مکشوفهٔ اخیر، به همراه آوانگاری، حرف‌نگاری، ترجمه و واژه‌نامه»^۳ به راهنمایی ماریا ماتسوخ^۴ و آلبرتو کانترا و پشتیبانی مالی انجمن تحقیقاتی آلمان. این پژوهش در سال ۲۰۱۶م به‌عنوان بیست‌وسومین

1) "Vidēvdād 10-12: Critical Edition, Translation and Commentary of Their Avestan and Pahlavi Texts"

2) Alberto CANIERA

3) "Tierrecht und Strafen im Gesetz zur Abwehr der Dämonen (*Vidēvdād*), Kapitel 13-15, kritische Edition des Avesta- und Pahlavitextes auf der Grundlage neuentdecker Handschriften mit Transliteration, Transkription, Übersetzung, Kommentar und Glossar"

4) Maria MACUCH

پازند و نقل‌قول‌هایی از دیگر متون اوستایی در
و ناید/د و کتابنامه.

مریم رضایی

Goldman, Leon, Rašn Yašt: The Avestan Hymn to Justice, 2015, 257 pages.

گلدمن، لئون، رشن‌یشت: سرودی اوستایی
در باره عدالت، ۲۰۱۵، ۲۵۷ ص.

رشن در فارسی میانه rašn، در اوستایی rašnāv-
به معنای «تقوا» و «درخشش»، پسر هرمزد و
سپندارمذ است. او فرشته عدالت است و بر سر
پل چینوت و هنگام گذار به بهشت در فرشگرد
روان درگذشتگان را داوری می‌کند و در روز
پسین به عنوان سومین داور پس از مهر و سروش
حضور دارد. یشت دوازدهم کتاب اوستا در
سی‌وهشت بند به ستایش او اختصاص دارد.
سراغاز این یشت پرسش و پاسخ کوتاهی است
میان زردشت و اهورامزدا که با توجه به ادبیات
زردشتی اصطلاحاً frašna- «پرسش» نامیده
می‌شود. این متن در مجموعه متون دینی اوستا
جای دارد و زمان سرایش آن هزاره اول قبل از
میلاد مسیح بوده و در آغاز به صورت شفاهی
نقل می‌شده است. بعدها در زمان ساسانیان
(۲۲۴-۶۵۱م) به کتابت درآمده است.

موضوع این کتاب رساله دکتری لئون
گلدمن است که در سال ۲۰۱۲م در مدرسه

مطالعات شرقی و آفریقایی دانشگاه لندن به
پایان رسید. کتاب با مقدمه‌ای مشتمل بر نه
بخش آغاز می‌شود که به معرفی تشریفات
مذهبی، مضمون و محتوا، ساختار و زبان،
ترجمه‌ها و تصحیح‌های بدون ترجمه متن و
معرفی دست‌نوشته‌های این متن و نسب آنها
اختصاص دارد.

در بخش دوم کتاب با عنوان ایزد رشنو،
ریشه‌شناسی و معنای نام رشن، رشن به عنوان
ایزدی ایرانی، نقش رشن در اوستای کهن و
متأخر و منابع ایرانی میانه مورد بررسی قرار
گرفته است. کیهان‌نگاری رشن‌یشت، عنوان
بخش سوم کتاب است که نگاهی دارد به هفت
منطقه زمین، دریای و روکشه، درخت سینه، رود
رنگ‌ها، کوه هرا، کوه هوکریثیه، قلعه هراثیتی،
روشنایی بی‌پایان، بهترین زندگی و خلاصه‌ای
از کیهان‌نگاری رشن‌یشت.

بخش چهارم کتاب حاضر با عنوان
آزمایش ایزدی (-varah)، خواننده را با
موضوعات زیر آشنا می‌سازد: مفهوم کاربردی
سوگند و امتحان برای اثبات بی‌گناهی و
پی‌جویی این عناوین در زبان‌های هندوایرانی،
خلاصه‌ای از شواهد آزمایش ایزدی انفرادی در
متون اوستایی و فارسی میانه، دلایل قانونی این
آزمایش، آزمایش ایزدی آذرباد مهراسپندان،
زردشت و ویراز درستکار، آزمایش ایزدی

کتاب ساختار، عناصر زبانی و دینی-تاریخی متن اوستایی سی‌روزه را بررسی کرده است که علاوه بر مشخص شدن گاه‌شماری تقریبی متن، به فهم دقیق‌تر تشریفات مذهبی این متن و ارتباط آن با دیگر متون اوستایی نیز کمک کرده است. سپس به بررسی ترجمه فارسی میانه این متن اوستایی می‌پردازد که قرن‌ها بعد از سروده شدن آن در زمانی که اکثریت جامعه زردشتیان اوستایی را نمی‌دانستند، تحریر شده است. بررسی نسخه فارسی میانه متن سی‌روزه اطلاعات تاریخی-دینی بسیاری در اختیار ما می‌گذارد، برای مثال در اوایل دوره اسلام، ایزدان دین زردشتی در مقایسه با اوستا، به شکل قابل ملاحظه‌ای، مختصر شده بودند و بسیاری از ایزدان که در متن اوستایی سی‌روزه ستایش شده بودند، برای مترجمان فارسی میانه بیگانه بودند. در میان مطالب کتاب، عبارات بسیاری از دیگر متون آمده است که تجزیه و تحلیل این ارتباط براساس *اوستای گلدنر* است. متونی که در بردارنده این عبارات هستند، *یستا*، *ویسپرد*، *وندیداد*، *یشت‌ها* و *متن خرده‌اوستاست*.

کتاب با پیشگفتار، سخنی با خواننده و فهرست نشانه‌ها و کوه‌نوشت‌ها آغاز می‌شود. بخش اول کتاب با عنوان «مقدمه‌ای بر متن سی‌روزه»، شامل یادداشت‌ها، گاه‌شماری و نسخه فارسی میانه متن است. در بخش دوم

گروهی و خلاصه‌ای از شواهد آن. متن رشن‌یشت در بخش پنجم کتاب جای گرفته است و کتاب با واژه‌نامه، فهرست کوه‌نوشت‌ها، منابع و دو نمایه مربوط به واژه‌ها و عبارات پایان می‌پذیرد.

مریم رضایی

Raffaelli, E.. G., *The Sth-rōzag in Zoroastrianism. A Textual and Historico-Religious Analysis*, New York, 2014, X, 368 pages.

رافائلی، ا.جی.، *انریکو، سی‌روزه در دین زردشتی (تحلیلی متنی و تاریخی - دینی)*، نیویورک، ۲۰۱۴، ۳۶۸+۱۰ صفحه.

در *خرده‌اوستا* دو بخش به نام‌های *سی‌روزه* کوچک و *سی‌روزه* بزرگ وجود دارد که در آنها نام *اهورامزدا* و تعدادی از *امشاسپندان* و ایزدان آمده است. *سی‌روزه* دعایی است برای *آمرزش روان* که به‌طور کامل در *سی‌امین روز* پس از *درگذشت* کسی می‌خوانند. در *انتهای سی‌روزه بزرگ*، *یسنای ۲۶* را که درباره *فروهر* است، افزوده‌اند.

انریکو رافائلی، استاد تاریخ زردشتی دانشگاه تورنتو است که تمرکز اصلی پژوهش‌های او بر دوره پیش از اسلام دین زردشتی، با نگاهی ویژه به ادبیات اوستایی و فارسی میانه است. او در این

Sims-Williams, Nicholas, A Dictionary: Christian Sogdian, Syriac and English, Wiesbaden, 2016, 408 pages.

سیمز- ویلیامز، نیکلاس، *واژه‌نامه: سغدی، مسیحی، سریانی و انگلیسی*، ویسبادن، ۲۰۱۶، ۴۰۸ صفحه.

سغدی یکی از زبان‌های ایرانی میانه شرقی بوده که در ایالت سغد قدیم رواج داشته است. علاوه بر این در نواحی دیگر مانند واحه‌های ترفان در ترکستان شرقی به‌عنوان زبان مراودات تجاری، فرهنگی، اداری و تألیف و تصنیف نیز کاربرد داشته است. آثار دینی به‌جامانده از سغدی به ادیان بودایی، مانوی و مسیحی تعلق دارد. اکثر متون مربوط به سغدی مسیحی در بولایق در شمال ترفان کشف شده‌اند. این آثار بیشتر از سریانی، زبان دینی مسیحیان نسطوری آسیای میانه، ترجمه شده‌اند که در مواردی، متن سغدی نیز همراه متن سریانی است. این دسته از آثار که به‌گونه‌ای از خط سریانی سطرنجیلی نوشته شده‌اند، شامل ترجمه بخش‌هایی از کتاب مقدس، اعمال قدیسان، مقاتل یا اعمال شهدای مسیحی، مواعظ و تفاسیر، مزامیر، مجموعه‌ای از چیستان‌ها و غیره می‌شوند. مسیحیان سغدی زبان گاه آثار خود را به خط سغدی

کتاب ضمن معرفی دست‌نوشته‌هایی که برای تصحیح متن اوستایی و فارسی میانه استفاده شده است، به اولین ویرایش‌ها و ترجمه‌هایی که اروپاییان از این متن انجام داده‌اند نیز اشاره شده است. تصحیح و ترجمه متن سی‌روزه کوچک و بزرگ در بخش سوم کتاب جای دارد و کتاب با تفسیر متن، پیوست، کتابنامه و نمایه که عناوین موضوعات بخش چهارم کتاب هستند، پایان می‌پذیرد. این تفسیر اختصاص دارد به تجزیه و تحلیل زبان‌شناختی و نیز مقایسه‌ای از متن (به‌ویژه تحریر فارسی میانه) با بخش‌هایی از دیگر متون زردشتی.

با توجه به این امر که متن اوستایی سی‌روزه چندان مورد بررسی پژوهشگران این حوزه قرار نگرفته است، به‌نظر می‌رسد که چاپ و انتشار این متن به‌همراه تفسیری مفصل و ترجمه انگلیسی متن اوستایی و فارسی میانه، برای پژوهشگران و دانشمندان حوزه تاریخ، ادیان و مطالعات ایرانی بسیار سودمند خواهد بود.

مریم رضایی

می‌شود و سپس ترجمه انگلیسی آنها می‌آید. لازم به ذکر است که مدخل‌ها براساس املائی آنها در خط سریانی مرتب شده‌اند. نیز واژه‌هایی که تنها به خط سغدی گزارش شده یا با حرف S نمایانده شده‌اند، زیر مدخل مشابه یا بازسازی شده به خط سریانی فهرست شده‌اند. همچنین در بخش انگلیسی اطلاعاتی همچون معادل سریانی واژه سغدی، متن یا متون مرجع و همچنین صورت‌های صرف شده و اختلافات آوایی داده شده است.

در بخش دوم، مطالب مشابهی، این بار با مدخل‌های سریانی، مرتب شده است. این بخش از آن جهت که بسیاری از جزئیات صورت‌های مختلف واژه‌های سغدی و نیز نام اشخاص و مکان‌ها به دلیل تشابه با صورت سغدی، در آن آورده نشده، از نخستین بخش کوتاه‌تر است. در اینجا، به‌طور کلی، وجوه وصفی، به‌صورت اسمی یا فعلی، مورد بررسی قرار گرفته و صورت‌های فعلی زیر ریشه اصلی فهرست شده‌اند.

گفتنی است که این واژه‌نامه حائز اهمیتی دوچندان هم برای مطالعات سریانی و هم سغدی مسیحی است. چراکه ترجمه‌های سغدی اغلب براساس تحریرهای متقدم‌تر از سریانی نوشته شده‌اند، درحالی‌که برخی متن‌های سریانی چندان قدمتی ندارند. همچنین

نوشته‌اند؛ از سوی دیگر، بسیاری از آثار ادبیات سریانی نیز به زبان سغدی ترجمه شده است. اثر حاضر واژه‌نامه‌ای است سه‌زبانه که با هدف درک متقابل هر دو گروه ایران‌شناسانی که سریانی یا سغدی نمی‌دانند فراهم آمده است. کتاب، پس از پیشگفتار، شامل «فهرست آثار منتشرشده سریانی و دیگر نسخه‌های مشابه»، «اختصارات منابع و کتاب‌شناسی»، «دیگر اختصارات»، «نمادها و نشانه‌های قراردادی» و نیز دو بخش اصلی واژه‌نامه با عنوان «سغدی-سریانی-انگلیسی» و «سریانی-انگلیسی» می‌شود. در پایان کتاب هم نمایه انگلیسی کامل و جامعی درج شده است.

مؤلف ابتدا در پیشگفتاری مختصر به معرفی اثر و روش کار خود پرداخته است. در بخش نخست، واژه‌نامه سغدی-سریانی-انگلیسی، فهرست کاملی از مداخل سغدی مسیحی، براساس متون منتشرشده و البته چند متن دیگر زیر چاپ مربوط به این زبان، تنظیم شده است که همه اختلاف‌های املائی و نشانه‌گذاری، تجزیه کامل صورت‌های صرفی و معادل یا معادل‌های هریک از مدخل‌ها در نزدیک‌ترین متن مناظر سریانی، و گاهی دیگر زبان‌ها، را در بر می‌گیرد. همچنین، در مقابل هریک از مدخل‌های اسمی، جنس و نقش دستوری و در مورد افعال، بن ماضی یا مضارع آنها ذکر

متن‌های اصیل سریانی برای درک زبان سغدی بسیار بااهمیت هستند و خط سریانی منبع منحصربه‌فردی برای کسب اطلاع در مورد تلفظ واژه‌های سغدی است. از طرف دیگر، به علاقه‌مندان و پژوهشگران این امر می‌نمایاند که کدام ترجمه‌های سغدی برای صورت سریانی به‌کار رفته و بالعکس، چگونه هریک از واژه‌های سریانی به سغدی ترجمه شده‌اند و یا چه صورت یا صورت‌های سریانی در سغدی به‌کار رفته‌اند. علاوه‌بر اینکه، به ویراستاران آینده و پژوهشگران علاقه‌مند در شناسایی، بازسازی و ترجمه متون سغدی مسیحی و بررسی انتقال ادبیات از سریانی به سغدی و روش‌های مترجمان کمک شایانی خواهد کرد.

لیلا نوری کشتکار



سیف‌الدین نجم‌آبادی (۱۳۰۱-۱۳۹۵)

استاد سیف‌الدین نجم‌آبادی زبان‌شناس و ایران‌پژوه پیش‌کسوت، در روز پنجشنبه ۲۲ مهرماه ۱۳۹۵ش، در شهر هیدلبرگ آلمان در سن ۹۴ سالگی قلم بر زمین نهاد و چشم از جهان فرو بست. در ۸ فروردین‌ماه سال ۱۳۰۱ش، در خاندان نجم‌آبادی مقیم تهران زاده شد. سرسلسله خاندان نجم‌آبادی، آهنگری ساده به نام استاد باقر است که در نخستین سال‌های حکومت قاجار در روستای نجم‌آباد از توابع شهرستان نظرآباد به آهنگری مشغول بود. نسب دکتر نجم‌آبادی به آیت‌اله حاج شیخ‌هادی نجم‌آبادی روحانی نواندیش آزادی‌خواه و قرآن‌پژوه عقل‌گرای دوره قاجار می‌رسد. پدر ایشان، شیخ‌مهدی نجم‌آبادی از روحانیون مشروطه‌خواه بود که علاوه بر نمایندگی مردم کرمان در مجلس دوم مشروطه، مسئول نظارت بر مطبوعات در اداره معارف بود.

استاد نجم‌آبادی از سال ۱۳۲۷-۱۳۳۲ش در دانشگاه تهران تحصیل کرد. یک سال بعد برای ادامه تحصیل به آلمان رفت و در سال ۱۳۳۵ش با دفاع از رساله‌ای تحت عنوان «رستخیز نزد زردشت» موفق به دریافت درجه دکتری از دانشگاه توپینگن شد. سپس به ایران بازگشت و از سال ۱۳۳۹-۱۳۵۷ش در رشته ادبیات فارسی و زبان‌های باستانی در دانشگاه تهران به تدریس پرداخت. از جمله خدمات علمی ارزنده او در این دوران و در شرایطی که هیچ منبع قابل‌توجهی به زبان فارسی در زمینه ادبیات باستانی در دست

نبود، کتاب *زبان و ادبیات پهلوی* نوشته جهانگیر تاوادی^۱ را در سال ۱۳۴۸ش از آلمانی به فارسی ترجمه کرد. این اثر گنجینه ارزشمندی از منابع و اصطلاحات مربوط به زبان فارسی میانه است که مرجع مهمی برای تحقیقات تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام به شمار می‌رود. سال‌ها پس از آن استاد احمد تفضلی این کار را ادامه داد.^۲ در زمانی که استاد نجم‌آبادی برای تدریس به دانشگاه فرایبورگ آلمان رفته بود، با ولفگانگ کناوت^۳، استاد رشته تاریخ، آشنا شد و به درخواست او برای خواندن *شاهنامه* و متون پهلوی پاسخ مثبت داد. کناوت از پنجاه سال قبل به راهنمایی استاد خود، ه. ف. یونکر پژوهشی در زمینه آیین کشورداری ایرانیان از منظر نویسندگان یونانی و لاتینی انجام داده بود که هنوز موفق به انتشار آن نشده بود. استاد نجم‌آبادی به درخواست کناوت، بخش‌هایی از کتاب را که مربوط به زبان‌های ایرانی و نویسندگان ایرانی و عرب بود، بازمینی کرد و پیش از انتشار متن اصلی کتاب به زبان آلمانی، چاپ برگردان فارسی آن نیز آغاز و در سال ۱۳۵۵ش با عنوان *آرمان شهریار ایرانی باستان از کسنفن تا فردوسی*^۴ در تهران منتشر شد. دو سال بعد، در سال ۱۳۵۷ش، به دعوت دانشگاه هیدلبرگ به کشور آلمان رفت و تا سال ۱۳۹۰ش در آنجا به تدریس زبان‌های ایرانی پرداخت.

ترجمه دیگر او، کتاب *دین‌های ایران باستان*، تألیف ساموئل نیبرگ است که از مهمترین آثار در زمینه تاریخ ادیان ایرانی به‌شمار می‌رود. اصل این کتاب به زبان سوئدی است^۵ که هانس هاینریش شدر^۶ آن را به آلمانی ترجمه و استاد نجم‌آبادی در سال ۱۳۵۹ش، در مرکز ایرانی مطالعه فرهنگ‌ها، ترجمه فارسی آن را منتشر کرد. موضوع اصلی کتاب، دین‌های ایران باستان است، ولی هسته اصلی و مرکزی آن زردشت و دین اوست. این اثر در هنگامه جنگ جهانی دوم منتشر شد و به دلیل انعکاس دیدگاه‌های تازه نیبرگ، موج اعتراضات بیشتر ایران‌شناسان آن زمان از جمله

1) *Javadia, J. C., Die mittelpersische Sprache und Literatur der Zarathustrier, Leipzig, 1956.*

۲) تفضلی، احمد، *تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام*، تهران، ۱۳۷۶.

3) Wolfgang **Knauth**

4) **Knauth, W., Das altiranische Fürstenideal von Xenophon bis Ferdousi, Germany, 1975.**

5) *Irans fornida religioner.*

6) Hans Heinrich **Schaeder**

هرتسفلد، دوشن‌گیمن، هنینگ و زنر را علیه او برانگیخت به طوری که کتاب زردشت و جهان او اثر هرتسفلد، به «نقد هشتصد صفحه‌ای نیبرگ» شهرت یافت.

از مهمترین خدمات استاد نجم‌آبادی ترجمه و معرفی برخی آثار مهم فارسی به آلمانی بود. از آن جمله به آثار زیر می‌توان اشاره کرد: قابوس‌نامه نوشته عنصرالمعالی قابوس بن وشمگیر زیاری (۱۳۶۷ش)، سفرنامه ناصرخسرو (۱۳۷۳ش)، کلیله و دمنه نوشته نصراله منشی (۱۳۷۵ش)، مجمل‌التواریخ و القصص با همکاری استاد زیگموند وبر (۱۳۷۸ش) که این اثر در سال ۱۳۷۹ش به عنوان اثر برگزیده بخش بین‌الملل پنجمین دوره پژوهش فرهنگی ایران معرفی شد. دیگر آثار او عبارتند از: الف) تألیفات، دست‌نویس‌های فارسی و اوستایی در کتابخانه دانشگاه هیدلبرگ آلمان (۱۳۶۹ش)، گزیده‌هایی از زبان و ادب فارسی برای نوآموزان آلمانی‌زبان همراه با پژوهشی درباره دستور زبان فارسی به آلمانی با همکاری دکتر زیگفرید وبر (۱۳۹۱ش؛ ب) ویرایش، مختصر مفید در احوال بلاد ولایات ایران، نوشته محمد مفید مستوفی یزدی بافقی (۱۳۶۸ش)، «مختصر مفید، فهرست‌ها و یادداشت‌ها» (۱۳۷۰ش)، تحریرالعقلا نوشته شیخ‌هادی نجم‌آبادی (۱۳۸۸ش، هامبورگ؛ ج) عناوین برخی از مقالات ترجمه‌شده او عبارتند از: «دست‌نویس‌های فارسی در کتابخانه سلطنتی سابق برلین»^۱، «استاد دکتر محمد مقدم»^۲، «متن پهلوی اشکانی کتیبه حاجی‌آباد»^۳، «میترا در اوستا»^۴.

مریم رضایی

دومین دوره دوسالانه آموزش زبان فارسی باستان

دومین دوره دوسالانه آموزش زبان فارسی باستان در دانشگاه کاتولیک لوون^۵ واقع در شهر بروکسل در سال ۲۰۱۶-۲۰۱۷ برگزار شد. در این دوره از کلاس‌ها با تمرکز بر

۱) نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، س ۷، ش ۳، زمستان ۱۳۳۹.

۲) نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، س ۲۳، ش ۴، زمستان ۱۳۵۵.

۳) نشریه هنر و مردم، ش ۸۶-۸۷، س ۱۳۴۸.

۴) نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، ش ۱۶، س ۱۳۴۷ این اثر ترجمه‌ای گزیده از مقاله ولفگانگ نتس است.

بررسی زبان‌شناختی و زبان‌شناسی تاریخی فارسی باستان، جایگاه زبان‌های ایرانی در میان خانواده‌ی زبان‌های هندواروپایی، جایگاه فارسی باستان در میان خانواده‌ی زبان‌های ایرانی، خط، آواشناسی، صرف و بررسی ساختار نحوی زبان فارسی باستان مورد بررسی قرار گرفت. روش تدریس در این دوره به صورت برگزاری سخنرانی‌هایی درباره‌ی دستور زبان، زبان‌شناسی تاریخی، خوانش و تجزیه و تحلیل متونی بود که دانشجویان تهیه کرده بودند. در این سخنرانی‌ها، با خواندن کتیبه‌های فارسی باستان، بخش‌های مختلف دستور زبان توصیفی و تاریخی این زبان مطالعه شد. مدرس این دوره، ایزبِرت لامبرت، استاد دانشگاه لوون بود.

منابع مورد استفاده در این دوره عبارت بودند از:

- 1) BRANDENSTEIN, W., and MAYRHOFFER, M., *Handbuch des Altpersischen*, Wiesbaden, 1964;
- 2) KENT, R. G., *Old Persian*, New Haven, 1953;
- 3) SKJAERVAE, P. O., *An Introduction to Old Persian*, Harvard, 2001;
- 4) SCHMIDT, R., *Die altpersischen Inschriften der Achaemeniden*, Wiesbaden, 2009;
- 5) SCHMIDT, R., *Wörterbuch der altpersischen Königinschriften*, Wiesbaden, 2014;
- 6) Lecoq, P., *Les inscriptions de la Perse achéménidé*, Paris, 1997.

مریم رضایی

تماس و تغییر زبانی در آسیای غربی

دانشگاه گوته در فرانکفورت با همکاری مؤسسه‌ی گرید، از تاریخ ۱۰-۱۲ مارس ۲۰۱۷، میزبان برگزاری همایشی چندزبانه با عنوان «تماس و تغییر زبانی در آسیای غربی» بود. این همایش با نگاهی به چندزبانی در غرب آسیا با تمرکز بر نواحی کُردنشین ایران، عراق، سوریه، ترکیه، ارمنستان، آذربایجان و گرجستان برگزار شد. مدیر اجرایی این همایش، هیوا اسدپور، رئیس بخش زبان‌شناسی و مردم‌شناسی مؤسسه‌ی گرید در دانشگاه گوته بود. دکتر اگنس گُرن، دکتر النور کوگهیل^۱، دکتر جفری هیگ، دکتر ایرنا نِفْسکایا^۲، دکتر مجتبی منشی‌زاده، دکتر توماس یوگِل، دکتر زهرا ابوالحسینی چیمه از اعضای کمیته‌ی علمی این همایش بودند.

1) Eleanor Coqhill

1) Irina Nevskaya

این همایش میزبان شرکت‌کنندگانی از کشورهای مختلف جهان از جمله: ارمنستان، اتریش، کانادا، قبرس، جمهوری چک، آلمان، ایران، سوئد، هلند، بریتانیا و آمریکا بود. یوست گیپرت^۱ با ایراد سخنرانی خود با عنوان «بندهای موصولی در جنوب قفقاز در چشم‌اندازی منطقه‌ای»^۲ همایش را آغاز کرد. عناوین برخی از دیگر سخنرانی‌های ایرادشده به شرح زیر است: «تغییرات در زبان فارسی باستان و ارتباط آن با تماس زبانی: مطالعه‌ای تطبیقی»^۳ (مجتبی منشی‌زاده)، «درباره واژگان لوتر جابری، زبان رمزی بازرگانان استان ایلام، کردستان ایران»^۴ (مارتین شوارتز)؛ «چندزبانگی غرب آسیا در آلمان: توصیف سه‌زبانۀ ساختار اطلاعات کرمانجی-ترکی-آلمانی»^۵ (آنت هرکرات)^۶، «آرایش واژه در گویش‌های آرامی نو شمال شرقی»^۷ (جفری خان)^۸، «واژه‌بست‌های ضمیری در گونه‌های کردی مرکزی جنوبی»^۹ (مسعود محمدی‌راد)، «درباره تحول -L- > *-š- در ایرانی نو غربی»^{۱۰} (گوهر هاکویان)، «معمای فارسی کرمانشاهی: فارسی کردی‌شده یا کردی فارسی‌شده؟»^{۱۱} (امیر شریفی و علی آشوری).

در پایان همایش نیز از تاریخ ۱۳-۱۸ مارس ۲۰۱۷، کارگاهی پیرامون موضوعاتی چون رویکردی بر چندزبانگی در غرب آسیا و تغییرات زبانی برگزار شد.

مریم رضایی

1) Jost Gippert

2) "Relative Clauses in the Southern Caucasus in an Areal Perspective"

3) "Changes in Old Persian Language and Its Relation to Language Contact: A Comparative Study"

4) "On the Vocabulary of Luter-e Jâberi, a Trader's Secret Language of Ilam Province, Iranian Kurdistan"

5) "Western-Asian Multilingualism in Germany: Towards a Kurmanji-Turkisch-German Trilingual Picture of Information Structure"

6) Annette Herkenrath

7) "Word Order in North-Eastern Neo-Aramaic Dialects"

8) Geoffrey Khan

9) "Pronominal Clitics in Southern Central Kurdish Varieties"

10) "On the Development on *-š-> -L- in Western New Iranian"

11) "The Enigma of Kermanshani Persian: Kurdified Persian or Persianized Kurdish?"

پنجمین نشست بررسی پیکره متون اوستایی در دانشگاه آزاد برلین

مؤسسه مطالعات ایرانی دانشگاه آزاد برلین از ۲۳-۲۴ مارس میزبان برگزاری پنجمین نشست «پیکره متون اوستایی» با عنوان «تصحیح متون اوستایی در قرن ۲۱» بود. عناوین سخنرانی‌ها در این نشست به قرار زیر بود:

«تفسیر و دستور زبان: سرنوشت دعای اهنونور»^۱ (ژان کلنز)، «یسن ۷۱-۷۲ و پایان مراسم آیینی»^۲ (آنتونیو پائائینو)، «درباره قطعات نیافته اوستایی»^۳ (پیرار)، «یشت کوچک/یشت بزرگ: طبقه‌بندی ساسانیان از مراسم‌های آیینی در زبان اوستایی»^۴ (آلبرتو کانترا)، «ناهماهنگی متن و نمودار، درباره نمود متنی و نموداریِ روساخت آیین برش‌نوم در دست‌نویس‌های اوستایی»^۵ (کیانوش رضانیا)، ماده‌های مضارع تماتیک ساده با واکه ریشه‌ای ā در اوستایی: تحریف متن، نوآوری ناب اوستایی یا صورت تاریخی هندواروپایی؟^۶ (پشل)، «huuarə.xšaētəm. ...raēm. ...» و تضادهای متن اساس»^۷ (جی. مارتینز-پورو و آلبرتو کانترا)، «خط‌شناسی و ویرایش»^۸ (جی. فرر)، «<η> اوستایی: درباره تأثیر دانش زبانی بومی هند باستان در استسناخ اوستا»^۹ (تی.اف. آفدرهایده)^{۱۰}،

1) "Exégèse et grammaire: le destin de l'Ahuna Vaira"

2) "Y.71-72 and the end of Ritual"

3) "Pour de nouveaux fragments avestiques"

4) Pirari

5) "Yašt ī Keh/Yašt ī Meh: Sasanian Taxonomies of the Rituals in Avestan Language"

6) "When the Text and Diagram do not Accord. On the Textual and Diagrammatic Representations of the Surface of Baršnum in Avestan Manuscripts"

7) "Simple Thematic Presents with Root Vowel ā in Avestan: Textual Corruption, Genuine Avestan Innovation or PIE Archaism?"

8) "huuarə.xšaētəm. ...raēm and the Aporias of the Archetype"

9) "Paleographie et édition"

10) "Avestisch <η>: Über den Einfluss der Einheimischem Sprachwissenschaft des Alten Indiens zur Verschriftlichung des Avesta"

11) T. F. Aufderheide

«پازند نسخه M51»^۱ (اف. دراگونی)، «ویرایش آتروود/ در قرن ۲۱: طرح Paippalada زوریک»^۲ (پ. ویدمر)، «آوانویسی دست‌نویس‌های اوستایی»^۳ (آ. هیتسه، ال. گلدمن)، «ویرایش نسخه پهلوی ونیداد»^۴ (ام.ا. آندرس - تُلدو)، «ویرایش نسخه پهلوی یسنا»^۵ (آ. زینی)، «ویرایش انجمله‌های دست‌نویس‌های اوستایی»^۶ (س. غلامی).

مریم رضایی

سومین همایش دوسالانه مطالعات ایرانی

دانشگاه کمبریج سومین همایش دوسالانه مطالعات ایرانی را از ۱۱-۱۲ آوریل ۲۰۱۷ با ارائه مقالاتی در زمینه مطالعات ایرانی برگزار کرد. مقالات به زبان انگلیسی ارائه شدند و عناوین برخی از آنها به شرح زیر است:

اسطوره و تاریخ در ایران باستان:

«ضرب سکه در دوران مهرداد دوم: رهیافت‌های تازه در درک سیاسی و باورهای مذهبی»^۷ (الکساندرا مگوب)؛ «حقیقت، دروغ و صداقت اخلاقی: بازتاب باورهای سلطنتی هخامنشیان در تواریخ اسکندر»^۸ (لورا کنروی)^۹

1) "The Pāzand of M51"

2) "Editing the Atharvaveda in the 21st Century: the Zurich Paippalada Project"

3) "Transcribing Avestan Manuscripts"

4) "Editing the Pahlavi Widewdad"

5) "Editing the Pahlavi Yasna"

6) "Editing the Colophons of Avestan Manuscripts"

7) "The Coinage of Mithradates II of Parthia: New Routes to Understanding Political and Religious Ideologies"

8) "Truth, Lies and Moral Integrity: Echoes of Achaemenid Royal Ideology in the Alexander Histories"

9) Laura CONROY

سنت و اسطوره‌شناسی در متون زردشتی: نگاهی نو به مطالعات زردشتی:
«میترا و فره»^۱ (ایرنه فوئرتس)؛ «سرنوشت آذرباد مهراسپندان» (جان تئودور گود)؛^۲
«مطالعه‌ای درباره‌ی ارتباط میان واژه‌ی پهلوی Nāwar، آیین Nāwar و دعای اهنور»^۳ (مهربد
خانی‌زاده)

زبان و ادبیات فارسی: مطالعات تطبیقی:
«مطالعه‌ی انتقادی-تطبیقی اطلس‌های زبان‌شناختی ایران و آذربایجان غربی»^۴ (هیوا
اسدپور)

تغییرات و تداوم در زردشتی‌گری معاصر:
«خمیره‌ی تشریفات آیینی در خردادیشت»^۵ (جیمی اُکُنل)^۶
زبان‌شناسی و بینش ادبی در ایران پیش از اسلام و قبل از آن
«شاهزادگان، تبعیدیان و دبیران: تحلیلی بر پیکره‌ی نام‌های ایرانی در بابل هخامنشی»^۷ (پتر
زیلبرگ)؛ «تحقیقاتی تازه درباره‌ی متن ختنی متأخر اشوکاودانه»^۸ (فدریکو دراگونی)^۹.
این همایش با حمایت مؤسسه‌ی مطالعات ایرانی در بریتانیا، مؤسسه‌ی ابوالعلا سودآور، کالج
پمبروک دانشگاه کمبریج، گروه آموزشی مرکز مطالعات آسیایی و خاورمیانه و مرکز
شاهنامه برای مطالعات ایرانی در دانشگاه کمبریج و سازمان هند باستان و ایران برگزار شد.
مریم رضایی

1) «Mithra and Xvarenah»

2) John Theodore Good

3) "A Study on the Relationship between the Pahlavi Word Nāwar, the Nāwar Ceremony and the Ahunawar Prayer"

4) "A Critical-Comparative Study of Linguistic Atlases of Iran and Azerbaijan Qarbi"

5) "The Nature of Ritual in the Avestan Hymn to Haurvatāt"

6) Jamie O'Connell

7) "On Princes, Exiles and Scribes: An Analysis of the Iranian Name Corpus in Achaemenid Babylonia"

8) "New Researches on the Late Khotanese Aśokāvādāna"

9) Federico DRAGONI

اولین همایش زبان‌شناسی ایرانی در دانشگاه استونی بروک

بخش زبان‌شناسی دانشگاه استونی بروک ۲۸-۳۰ آوریل ۲۰۱۷ میزبان برگزاری اولین همایش زبان‌شناسی ایرانی بود. عناوین برخی از سخنرانی‌هایی که در این همایش سه‌روزه ایراد شد، به شرح زیر است: «استان چهارم‌حال و بختیاری در اطلس زبان‌های ایرانی»^۱ (اریک آنونبی، مرتضی طاهری آردالی)، «نگاهی دیگر به ساختار اضافه: اطلاعاتی از زبان‌های حاشیه دریای خزر»^۲ (ویدا سمیعیان)، «آیا پیوستگی میان گیلکی و مازندرانی وجود دارد؟»^۳ (حبیب برجیان)، «ویژگی‌های نمایان زبان‌شناختی و مرزهای همگویی در استان چهارم‌حال و بختیاری»^۴ (مرتضی طاهری آردالی)، «مبتداسازی گسسته در گویش گیلکی اشکورات»^۵ (ارسلان کهنمویی‌پور، منصور شعبانی)، «دو لایه گروه وابسته اسمی در عبارات اسمی کردی مرکزی»^۶ (طاهر ربور)، «تجزیه نحوی شرطی‌ها در فارسی»^۷ (رویا کبیری، علی درزی)، اجتناب همانندی در صرف: شاهدی از واژه‌بست‌های چندکاره در کردی سورانی»^۸ (سحر تقی‌پور)، «غیر(دستوری‌شدگی مطابقه در ایرانی: مواجهه زبان‌شناسی تاریخی با رده‌شناسی»^۹ (جفری هیگ)، «حذف نهاد در زازاکی: مشکلی برای نظریه ضد مطابقت»^{۱۰} (ریان والتر اسمیت)، «واج‌های حلقی در کردی کرمانجی»^{۱۱} (دنیل بری)، «تجزیه و تحلیل واج-واژی تغییرات مصوت‌ها در افعال تاتی تاکستانی»^{۱۲} (ندا طاهرخانی)، «مؤلفه‌های کنش‌پذیر در میان

1) "Chahar Mahal va Bakhtiari Province in the Atlas of the Languages of Iran"

2) "Another Look at Ezafe Construction: Data from Caspian Languages"

3) "Is There Continuity Between Gilaki and Mazandarani?"

4) "Salient Linguistics Features and Isoglosses in Chahar Mahal va Bakhtiari Province"

5) "Split Topicalization in Eshkevarat Gilaki"

6) "Two DP Layers Within the Central Kurdish Noun Phrase"

7) "The Syntactic Analysis of Conditionals in Persian"

8) "Identity Avoidance in Morphology; Evidence from Polyfunctional Clitics of Sorani Kurdish"

9) "The (Non-)Grammaticalization of Agreement in Iranian: Diachrony Meets Typology"

10) "Argument Ellipsis in Zazaki: A Problem for the Anti-agreement Theory"

11) "Kurmanji Kurdish Pharyngeals"

12) "A Morpho-phonological Analysis of Vowel Changes in Takestani-Tati Verb"

گویش‌های کرمانجی^۱ (سونگول گوندوخلو یوسل)، «ضمایر متصل در گویش عنبرانی زبان‌های تالشی»^۲ (هاکوب آوچیان)^۳، «رویکردی سه‌جانبه برای طبقه‌بندی زبان‌های ایرانی»^۴ (اریک آنونبی)، «گویش‌های فارسی عجم‌ها در کویت»^۵ (دینز گاژی)، «ارگتیو گسسته مشتق در زبان‌های ایرانی»^۶ (فاروق آکوش)^۷، «نظام اشاره در شغنی: همگرایی ابعاد مکانی و اجتماعی»^۸ (پالوما جرتیک)^۹، «ساختارهای حروف اضافه‌ای در گویش تاتی رایج در شیروان علیا»^{۱۰} (مراد سلیمانوف)، «حالت غیرفاعلی دوگانه و مطابقه میان دو گویش وخی»^{۱۱} (دانیل کافمن).

مریم رضایی

برگزاری دوازدهمین مدرسه تابستانی زبان‌شناسی ایرانی در دانشگاه لایدن

در این مدرسه تابستانی که از ۱۰-۲۱ جولای (۱۹-۳۰ تیر) در دانشگاه لایدن برگزار شد ولیزار زادوفسکی^{۱۳} زبان‌شناسی اوستایی و زبان‌شناسی تاریخی از دیدگاه هندواروپایی تطبیقی، پتر الکساندر کرخوف^{۱۴} مقدمه‌ای بر واج‌شناسی و صرف در هندواروپایی آغازین، هانس فلنر^{۱۵} ترکیب‌های اسمی هندواروپایی، اگنس گرن زبان

- 1) "Goal Constituents across Kurmanji Dialects"
- 2) "Enclitic Pronouns in the Anbarāni Dialect of the Talyshi Language"
- 3) Hakob Avchyan
- 4) "A Three-Dimensional Approach to Classification of Iran's Languages"
- 5) "The Persian Dialects of the 'Ajam in Kuwait"
- 6) Dénes Gazi
- 7) "Deriving Split-Ergativity in Iranian Languages"
- 8) Faruk Akkuş
- 9) "Shughni Deictic System: Merging Spatial and Social Dimensions"
- 10) Paloma Jereic
- 11) "Adpositional Constructions in Upper Şirvan Tat"
- 12) "Double Oblique Case and Agreement across Two Dialects of Wakhi"
- 13) Velizar Sadovski
- 14) Peter Alexander Kerkhof
- 15) Hannes Fellner

بلوچی، دزمند دورکین- مایسترارنست فارسی میانه مانوی و آلبرت دویونگ مقدمه‌ای بر مانوی را تدریس خواهند کرد.

زبان بلوچی، نزد تعداد کمی از ساکنان مناطق دورافتادهٔ پاکستان، ایران و افغانستان رایج است. در این مدرسه، تدریس این دوره بر عهدهٔ آگنس گرن است که دستور این زبان را از دیدگاه در زمانی هم‌زمانی بررسی خواهد کرد. در این دوره با نگاهی بر واج‌شناسی و ویژگی‌های واژی-نحوی در زبان‌های ایرانی آغازین تا بلوچی معاصر، مقایسه‌ای با فارسی میانه و نو انجام می‌گیرد و نمونه‌هایی از متون بلوچی نیز خوانده می‌شود.

هدف از این دورهٔ آموزشی آشنا ساختن دانشجویان با زبان‌شناسی اوستایی و مقدمات زبان اوستایی متأخر و گاهانی، تشابهات آوایی اصلی میان اوستایی، سنسکریت ودایی و دیگر زبان‌ها اصلی هندواروپایی است. یکی از اهداف اصلی دورهٔ آموزشی اوستایی معرفی مفصل ساختار و دامنهٔ گسترش زبان اوستایی است. در این دوره پس از ارائهٔ مقدمه‌ای کلی دربارهٔ تاریخ اوستا و نظام نوشتاری آن، دربارهٔ نظام واج‌شناسی و عناصر واژی- نحوی آن از دیدگاه نظام صرفی و ساخت واژه بررسی خواهد شد. ولیزار زادوفسکی تدریس این دوره را بر عهده خواهد داشت.

دزمند دورکین- مایسترارنست، در کلاس فارسی میانه مانوی دستور زبان و نیز متون مانوی مربوط به قرون ۳ تا ۹ میلادی را معرفی خواهد کرد.

از آغاز پیدایش مانویت در قرن سوم، آیین آن به سرعت در همه جا گسترش یافت و منابع مرتبط به آن به زبان‌های بسیاری منتشر شد. آلبرت دویونگ در دوره‌ای از کلاس‌های این مدرسه، با ارائهٔ مقدمه‌ای دربارهٔ دین مانی و معرفی منابع مربوط به آن، دانشجویان را با آموزه‌ها و اعمال مربوط به آیین مانی، شکوفایی و سرانجام از بین رفتن این آیین آشنا خواهد ساخت.

جنبه‌های زبان‌شناختی در زمانی و هم‌زمانی ترکیب‌های اسمی هندواروپایی موضوع مورد بحث دوره‌ای است که هانس فلنر آن را تدریس خواهد کرد. در این کلاس‌ها با تمرکز بر زبان‌های سنسکریت، اوستایی، یونانی، لاتینی، آناتولیایی و تُخاری، دانشجویان با مقدمه‌ای کامل دربارهٔ صرف، نحو و واج‌شناسی ترکیب‌های اسمی زبان‌های کهن

هندواروپایی آشنا خواهند شد و به بررسی انواع ترکیب‌هایی که می‌تواند برای بازسازی‌های زبانی به‌کار آید، خواهند پرداخت.

مریم رضایی

راهنمای نگارش مقالات

- نقل مطالب این نشریه با ذکر مأخذ آزاد است.
 - آراء مندرج در نوشته‌ها لزوماً مورد تأیید مجلهٔ زبان‌ها و گویش‌های ایرانی نیست.
 - مطالبی که برای چاپ مناسب تشخیص داده نشود، پس فرستاده نخواهد شد.
- از نویسندگان محترم درخواست می‌شود به نکات زیر توجه فرمایند:
- مقاله باید حاصل پژوهش‌های نویسندهٔ آن باشد.
 - مطلب ارسالی نباید در نشریهٔ دیگری چاپ شده باشد.
 - مقاله باید دارای پنج تا ده کلیدواژه و چکیدهٔ فارسی و انگلیسی حاوی 100 تا 120 کلمه باشد.
 - شیوهٔ نگارش فرهنگستان زبان و ادب فارسی ملاک و راهنمای ویراستاری مطالب است، بهتر است نویسندگان محترم به منظور تسریع در کار این شیوه را اعمال فرمایند.
 - هر مقاله باید روی کاغذ A4 در برنامهٔ Word تایپ شده باشد.
 - نمودارها، جدول‌ها و تصاویر باید به صورت آماده برای چاپ ارائه شود.
 - در آوانویسی داده‌های گویشی می‌توان از الفبای آوانگاری بین‌المللی نیز استفاده کرد.
 - ارجاعات باید در درون متن در میان پرانتز آورده شود. برای ارجاع ذکر این اطلاعات ضروری است:
نام خانوادگی تاریخ: [جلد /] صفحه (مثلاً: ابوالقاسمی 1375: 18/1). اگر ارجاع بعدی به اثر دیگری از همان نویسنده باشد: همو تاریخ: [جلد /] صفحه (مثلاً: همو 1373: 16). اگر ارجاع بعدی به همان کتاب باشد: همان: شمارهٔ صفحه. اگر ارجاع بعدی دقیقاً همانند ارجاع قبلی باشد: همانجا.
 - اگر کتاب یا مقاله تاریخ نشر نداشته باشد، به جای سال نشر عبارت «بی‌تا» ذکر شود.
 - اگر کتاب یا مقاله دو یا سه نویسنده داشته باشد، نام خانوادگی نویسندگان با حرف عطف «و» می‌آید.
 - اگر کتاب یا مقاله بیش از سه نویسنده داشته باشد، ارجاع بدین صورت خواهد بود: نام خانوادگی نویسندهٔ نخست و دیگران تاریخ: [جلد /] صفحه.
 - برای ارجاع به منابع قدیم، به جای تاریخ، نام کتاب ذکر می‌شود: نام خانوادگی، نام کتاب: [جلد /] صفحه.
 - منابع مقاله باید پس از ارجاعات و توضیحات به صورت زیر مرتب شود:
کتاب‌های جدید: نام خانوادگی، نام، تاریخ، نام کتاب، [به کوشش ... / ترجمهٔ ...، چ ...، ... ج،] نام شهر.
کتاب‌های قدیم: نام خانوادگی، نام، نام کتاب، [به کوشش ... / ترجمهٔ ...، چ ...، ... ج،] نام شهر، تاریخ.
مقاله: نام خانوادگی، نام، تاریخ، «عنوان مقاله»، نام کتاب/نام مجله، [س ...، ش ...، ص ... - ...].
 - ذکر مشخصات کامل و رتبهٔ علمی نویسنده به همراه نشانی کامل، شمارهٔ تلفن و نشانی الکترونیکی ضروری است.
 - پس از تأیید مقاله، نویسندهٔ مقاله موظف است ارجاعات درون متن و منابع پایان مقاله را در صورت عدم رعایت موارد فوق‌الذکر، مطابق این شیوه‌نامه تنظیم و نسخهٔ نهایی مقاله را به دفتر مجله ارسال کند.
 - ناشران و نویسندگان محترم در حوزهٔ زبان‌ها و گویش‌های ایرانی می‌توانند یک نسخه از آثار خود را برای معرفی یا نقد و بررسی در ویژه‌نامهٔ زبان‌ها و گویش‌های ایرانی به دفتر مجله ارسال فرمایند، تا پس از ارزیابی نسبت به معرفی آنها اقدام شود.

non-repetition collection. Reduplication in Farsi is applied to coin new vocabulary as well as such concepts as emphasis, intension, addition, continuity, congestion, and indefiniteness to add version to the base of the word. Meanwhile, it generalizes the basic meaning and changes its part of speech. Reduplication in Mazandarani is not only a collective factor but also so generative that its interlocutor, while speaking in Farsi, applies it.

The study of a set of written documentation asserts that the collective reduplication bases in Mazandarani is based on noun, adjective, and plural personal pronouns. Based on such evidence, a variety of its categories are as follows: complete reduplication, terminating complete reduplication, ill-formed pre-reduplication, suffix, ill-formed pre-reduplication, and adjective reduplication, noun pluralization, noun reduplication, and noun pluralization before preposition application. This process influences those words pluralized by the plural suffix “un” to make them plural again.

The Exposition of the Vowel /ɔ/ in Katuli Dialect

Sima **EVAZPOUR**, Mahmood **Bijankhan**

The purpose of this paper is to prove that vowel /ɔ/ is phonetically contrastive in Katuli dialect, spoken in MohammadAbad of Ali Abad-Katul in Golestan province. The research hypothesis concentrates on existence of a back round low-mid vowel in the Katuli dialect. Five old women were interviewed each separately for one hour. They were encouraged to talk about target words so that their natural pronunciations can be recorded. At last, 100 target words containing /o/, /a/ and /ɔ/ vowels were gathered. The words were segmented in Praat. The steady states of vowels were demarcated by a visual examination and minimum change of the second formant. Fundamental frequency, first and second formants were measured for steady states of vowels. Formant vowel space showed that the research hypothesis worthy to investigate. F1 variable was selected as an acoustic cue for tongue height and f2 for place of articulation and lip shape. According to normality of f1 and f2 distributions for three vowels and independence of tongue height from place of articulation and lip shape, two one-way ANOVA tests for f1 and f2 of the vowels were conducted. The tests hypothesized equality of f1 and f2 means each separately in three vowels. Statistical results showed significant differences for f1 and f2 means in three vowels at $\alpha=0.05$. We concluded that a phonetic distinction among /o/, /a/ and /ɔ/ can be accepted in Katuli dialect. Vowel /ɔ/ Phonemic distinction was proven too, investigating its minimal pairs and phonemic distribution.

The Study of Reduplication Process in Mazandarani

Ali **Zabih**

The present study is to investigate reduplication process in Mazandarani as a collective factor although there is reduplication of non-collective factor and

Future Tense in Abyanei and Tarei

Mohammad Mehdi **ESMAILI**

Tense is one of the inherent inflectional features or categories of the verb. Languages vary in the number of morphological tenses they express. Many languages make a distinction between the past, present and future. But tripartite tense distinctions are not at all universal. Some languages have only two distinct tenses, such as past vs non-past (i.e., present-future), or future vs non-future (i.e., past-present). The former is the situation in many New West Iranian languages and dialects. Spoken Persian also lacks the future tense. Whereas many Central Plateau dialects only mark past and non-past in terms of tense, fewer distinguish a future tense, and even fewer (e.g., Abyanei and Tarei) make finer tense distinctions, such as proximate (indicated by inflection of the main verb) vs distant future (expressed by periphrasis). This article studies the future constructions in the two mentioned central dialects.

A New Approach to the Position of Khuri among Iranian Dialects

Esfandiyar **TAHERI**

Khuri is a northwestern Iranian dialect, spoken in Khur and Biyabank region in the northeast of Isfahan province. The aim of this paper is to examine the position of this dialect among the Northwestern Iranian dialects and its relationship with them, by looking at certain features of its historical phonology and some lexical features. The findings from this paper show that Khuri has basic northwestern features. But in its later sound changes, Khuri shares with Balochi and Kurdish. Some innovations which have occurred in later stages of Khuri is similar to that of Balochi and other dialects such as Bašgardī in Kerman and Sistan region. Lexical and Phonological features also show some relationships with southwestern dialects.

The Psalm “Āfarīn-e Bozorgān” (The Blessings of the Great Ones) in a Couplet in the Story of Siāvakhsh

Abolfazl KHARIBI

In the *Shahnameh*, there is a couplet in the Story of Siāvakhsh in which Kaykāvus praises his son’s stature with “āfarīn-e bozorgān” (The Blessings of the Great Ones). All commentators of the *Shahnameh* have focused their attention on the literal meaning of this compound word but in this article it is shown that “āfarīn-e bozorgān” is related to a Manichean psalm/hymn, i.e., *Wuzurgān Āfrīwan* and a Zoroastrian one *āfrīn ī wuzurgān* whose Pazand text has remained. The poet means that Kaykāvus has recited this special psalm for his son Siāvakhsh.

Participle of Necessity in Iranian Languages

Mahshid MIRFAKHRAI, Fahimeh SHAKIBA

One of the grammar categories is Participle of Necessity which is known as Gerundive, Future Participle and Future Passive Participle. The meaning of Participle of Necessity pertain to future and its concept has necessity, possibility, desire and worthiness in itself. There is Participle of Necessity structure in old and middle Iranian languages and new Iranian dialects. In Avesta, participle of necessity is made up the suffixes -īia-, -tuua- and -θβa-. In western and eastern middle Iranian languages, it is made up different suffixes in which it is seen the sign of Old Iranian suffix *-ya-. In New Persian, one kind of Participle of Necessity structure is common which it is known as worthiness adjective and made up infinitive and suffix -i/-ī.

The Pazand Words in *Farhang ī Ōīm*

Farzaneh **Goshiasb**

The common definition for Pazand is “rewriting of the Zand (translation and interpretation of Avesta) in Avestan alphabet”, while in Pahlavi, Persian and Arabic texts, this term is used as interpretation and exegesis of Avesta. It seems that unlike the recent and common meaning of Pazand, writing a Pahlavi word in the Avestan script is an old tradition and in some Pahlavi books e.g. Bundahišn and Denkard, we can find many learned words or proper nouns which are written in the Avestan alphabet. The subject matter of this article is the study of Pazand words in *Farhang ī Oim*, the oldest bilingual Iranian Lexicon. In *Farhang ī Oim*, there are some pazand words which can only be found in Zand and not in any other Zoroastrian Pahlavi texts. It seems that these Pazand words show the pronunciation of Pahlavi translation of the Avestan words.

Loanwords in Khotanese

Majid **TAMÉ**

One of the common phenomena in languages contact is borrowing. Khotanese, that is one of the East Middle Iranian languages, was spoken from third to the early of the eleventh century in Khotan. Whereas on the one hand, Khotan is located in Central Asia and along the Silk Road, and on the other hand, People of Khotan were Buddhist, Khotanese borrowed many words from other languages. In this paper, these loanwords and their origins are studied and they are classified according to linguistic and sociolinguistic criteria.

Summary of Articles

An Introduction to Aesthetics of Yašts

Abbas AZARANDAZ

Yašts represent the tradition of oral poetry of Iranian herders and farmers' community in the ancient period, which despite having Iranian national feature; they have also preserved elements of the poetic literature of their Indo-European ancestors. The praise and legendary Hymns of Yašts present poetic and symbolically the most important cultural needs of an ancient community. Panegyric style with symbolic expression of deities and heroes are two fundamental characteristics of the Yašts that cooperate with other Indo-European literary heritage. In this paper, along with showing the literary position of Yašts among in traditional poetry, it has been studied the artistic devices which have formed their poetic and literary structure. The most obvious artistic device that can be seen in Yašts, is repetition, and beside it, epithet, that usually a combination of these two devices has formed the outer structure of Yašts. The artistic devices such as simile, metaphor, metonymy and kenning, that sometimes obvious, and sometimes implicit, have completed the outer structure. Literary figures in Yašts and the advanced way to express epic and alive images show that poetry in ancient Iran had a strong background, and the poets had achieved pure experiments in poetry.

Special Words for Fish and Fishing in Gilaki Dialect of Rudsar M. MIRMIRAN 245

Review

Descriptive Dictionary of Historical Grammar Y. SHOKOULI 255

Recent Publications

267

Iranische Dialektaufzeichnungen aus dem Nachlass; Vocabularies of Naşāb in Dialects of Semnān Province; A Dictionary of Proverbs, Metaphors and Idioms in Dialect of Abuzeydābād; Qohrudi Dialect (A Linguistic Research); Kephalaia; A Treasury of Iranian Dialects (Kermānshāh Province); The Zoroastrian Law to Expel the Demons: Wīdēwdād 10-15; Rašn Yašt: The Avestan Hymn to Justice; The Sīh-rōzag in Zoroastrianism; A Dictionary: Christian Sogdian, Syriac and English.

News

281

Sayf al-Din Najmābādi; The Second Course of Old Persian; Language Contact and Language Change in Western Asia; The Fifth Meeting of the Corpus Avesticum in Freie Universität Berlin; Third Biennial Conference on Iranian Studies; First Conference in Iranian Linguistics in Stony Brook University; The Twelfth Summer School of Iranian Linguistics in Leiden University.

Summary of Articles in English

3

Table of Contents

Editorial

Dialect Data and the Need to Collect Them	M. T. RASHED MOHASSEL	3
---	-----------------------	---

Articles

An Introduction to Aesthetics of Yašts	A. AZARANDAZ	5
The Pāzand Words in Farhang ī Ōīm	F. GOSHIASB	27
Loanwords in Khotanese	M. TAMÉ	51
The Psalm “Āfarīn-e Bozorgān” (The Blessings of the Great Ones) in a Couplet in the Story of Siāvakhsh	A. KHATIBI	75
Participle of Necessity in Iranian Languages	M. MIRFAKHRAI and F. SHAKIBA	81
Future Tense in Abyanei and Tarei	M. M. ESMAILI	99
A New Approach to the Position of Khuri among Iranian Dialects	E. TAHERI	119
The Exposition of the Vowel /ɔ/ in Katuli Dialect	S. EVAZPOUR and M. BIJANKHAN	145
The Study of Reduplication Process in Mazandarani	A. ZABILI	165

Dialect Data

Specific Words for Prey, Hunting and Varieties of Fish in Balochi Dialect of Coastal Regions of Makrān	A. JEHANDIDEH	183
Special Words for Fish and Fishing, Pearl and Aquatic Animals in the Dialect of Natives of Kish Island	F. HAJJANI	209
Specific Words for Prey and Hunting in Gilaki Dialect of Anzali	M. A. SORALI and Z. GHAYOORI	235